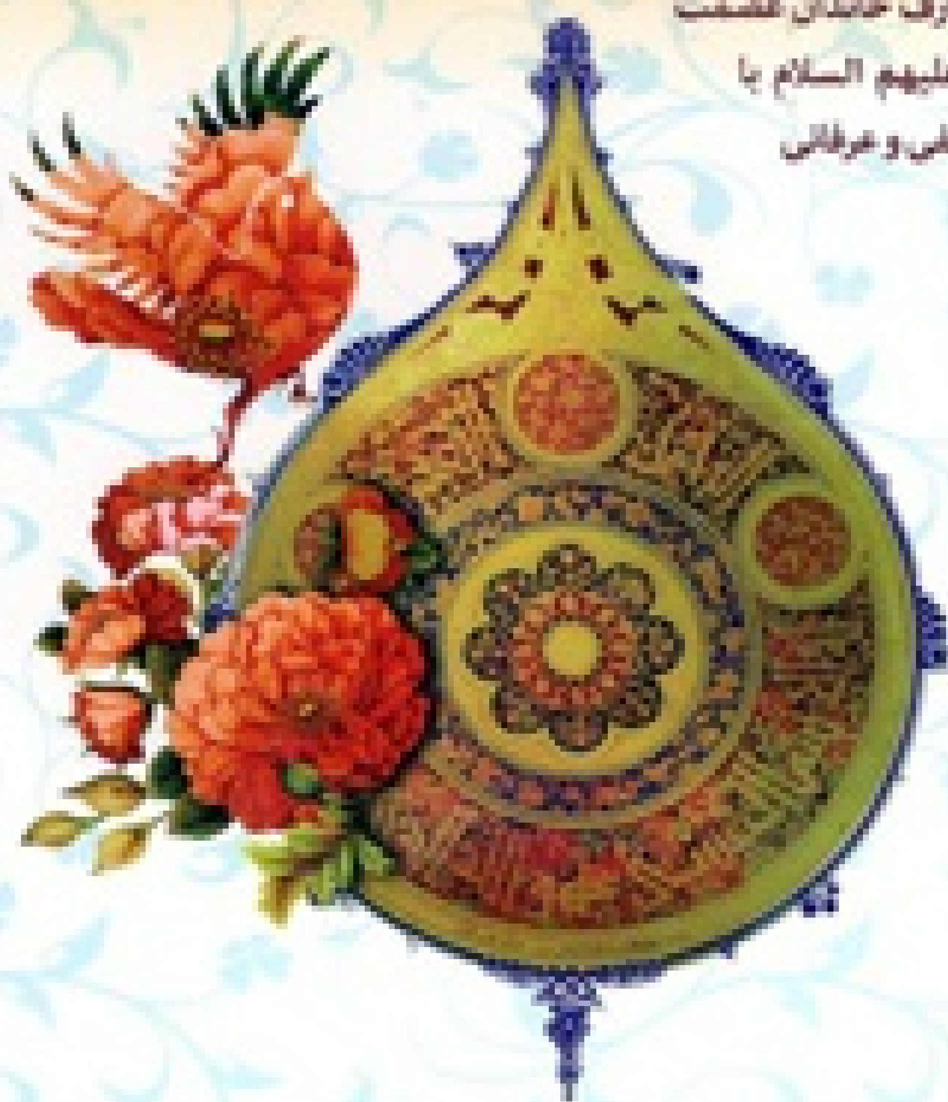
معارف حقیقی در صحیفه سجادیه

تالیف: سید محسن طیبی نیا

مقایسه معارف خاندان عصمت
و طهارت علیهم السلام با
معارف فلسفی و عرفانی



بسم الله الرحمن الرحیم

معارف حقیقی در صحیفه سجادیه: مقایسه معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام با معارف فلسفی و عرفانی

نویسنده:

محسن طیب نیا

ناشر چاپی:

راه نیکان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف حقیقی در صحیفه سجادیه: مقایسه معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام با معارف فلسفی و عرفانی

مشخصات کتاب

سرشناسه : طیب نیا، سیدمحسن، ۱۳۵۵ -

عنوان قراردادی : صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور : معارف حقیقی در صحیفه سجادیه: مقایسه معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام با معارف فلسفی و عرفانی/ سید محسن طیب نیا.

مشخصات نشر : تهران: راه نیکان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۴۲۴ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۹۷-۳۶-۰

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۴۱۱] - ۴۲۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : مقایسه معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام با معارف فلسفی و عرفانی.

موضوع : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

موضوع : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق . صحیفه سجادیه -- عرفان

موضوع : چهارده معصوم -- عرفان

موضوع : خداشناسی (اسلام)

موضوع : عرفان -- مطالعات تطبیقی

موضوع : اسلام -- عقاید

شناسه افزوده : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره : BP۲۶۷/۱/ع۸ص۳۰۴۲۲۶۵ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۰۱۸۲۴

اشاره

حدیث ولایت

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صلّ علی مُحمّد و آل محمّد

آری چون سخن های حقیقی شنود مرد***در گوش نگیرد سخن یاوه و ترفند

امیر معزی

مقایسه معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

با معارف فلسفی و عرفانی

سیدمحسن طیب نیا

۱۳۹۵

مقام معظم رهبری مدظله العالی می فرمایند: «صحیفه سجادیه هم واقعاً کتاب بسیار فوق العاده یی است، این کتاب در بین قدما به زبور آل محمد معروف است. دعاهای این بزرگوار ضمن این که در حدّ اعلی استغاثه ی به خداست، از معارف اسلامی هم پُر است. یعنی صرفاً دعا نیست بلکه در لباس دعا، همه معارف اسلامی توحید، نبوت و ... تعلیم داده شده است.»

حدیث ولایت

۳۹۹/۳

سخن ناشر

بوده و هستند مردان و زنانی که رؤیتشان بر روایتشان مقدم است. «پاکدل» از هر غل و غش و «طیب» از هر گناه اند، آیینه جانشان را چنان صیقل کرده اند که خداوند سینه آنها را مفتاح خزائن غیب و حکمت گردانیده است. از کلامشان نور می تراود، با لطف الهی قرین هستند و با محبت عرشیان خاک نشین رفیق، با اهل تزویر و ریا که سرمه ی بی خبری در دیده زشت بینشان کشیده، و عسل کَسِل از شرابخانه ی ابلیس وهم و خیال نوشیده اند کارشان نیست. آنگاه که لب به گفتن می گشایند یا قلم به دست می گیرند تا بنگارند با کسانی که سر بر بالین غفلت نهاده، غرور دروغ حجاب روزگارشان شده، بیگانه وار می آیند و دیوانه وار می روند فرق بسیار دارند. زیرا آشنا آمده اند و فرزانه در حال رفتن اند. به همین خصلت خوبان از نیکان بهتران که جز متابعان محمد و آل علیهم السلام از آن بی نصیب می باشند از عقبات خطراتِ روزمرگی گذشته و از چنگ نهنگ دنیا گریخته اند به حبل متین الهی آویخته، امر مطاع «قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً إِلَّا المَوَدَّهَ فِی القُربَی»(۱) را امتثال نموده اند، به این راز رسیده اند که اگر از حبل متین الهی بی نصیب باشند از نام و نامه ی حق روی تافته، به جامه و جام، غلام و حطام، مرکب و ستام مشغول خواهند شد.

۱- سوره شوری: آیه ۲۳

به این دریافت برای همیشه نام آنان را که حبل الهی اند ذکر دهر و تولای ایشان را حرز نموده، به تبرا از دشمنان ایشان از سرچشمه عرفان «معرفتی بالنورانیه معرفه الله عزوجل و معرفه الله عزوجل معرفتی بالنورانیه»(۱) تا به مستی کامل رسیدن نوشیده اند. به همین مقام و مرتبت که همه کس از آن سهم و نصیبی ندارد هیچ گاه در دام گاه ننهاده اند. زیرا به آنان که هستی پاانداز ایشان است عشق ورزیده، به فیض این عشق به شهود رسیده، از شاخه نبات شهودشان، شهد و شکر حقایق حدیث صعب و مستعصب(۲) آل محمد علیهم السلام ریخته، یادآور «و فاتحه ذلک کله معرفتنا، و خاتمته معرفتنا»(۳) ابتدای همه این اعمال معرفت ما و انتهای آن معرفت ما می باشد می شود.

حقایقی که فیلسوف غریبه با فرهنگ غنی اهل بیت علیهم السلام فدای خیالات و صوفی مدعی کرامات، سرمایه وضع ابداعات نموده، عالمان بی بصیرت فاقد عمل، وسیله گذر از پل خوواسته ها کرده اند؛ و عارفان که به مدد و نیروی معرفت الله به کنه حقیقت ولایت با امامت رسیده اند، حقایق بین و دقایق دان شده، بی مشقت مجاهدت، به حقیقت مشاهدت رسیده، در مقام «لولا انا و انت یا علی، ما خلق الله الخلق یا علی، اگر من و تو نبودیم خداوند خلق را نمی آفرید»(۴) شرحی عارفانه بر «فما شیء منه الّا و انتم له السبب و الیه السبیل»(۵) شده اند، بی زحمات خیالی، رحمت جمالی دیده، نه از ترس آتش دوزخ و نه

۱- شناختن من به نورانیت در حقیقت شناختن خداست، و شناخت خدا در حقیقت معرفت من به نورانیت است.

۲- امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نقل کرده اند: «ان حدیث آل محمد عظیم صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب، او نبی مرسل، او عبد [مؤمن] امتحن الله قلبه للایمان» همانا گفتار و احادیث آل محمد بزرگ، سخت و دشوار است، به آن ایمان نمی آورد مگر فرشته مقرب پروردگار یا پیغمبر مرسل و یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزمایش کرده است. (مختصر بصائر الدرجات؛ محمدبن حسن صفار: ۱۲۳+ بحارالانوار؛ علامه مجلسی: ۳۶۶/۲۵ ح۷)

۳- امالی شیخ طوسی: ۶۹۴

۴- ولایت نامه؛ آیه الله سیدابراهیم میلانی: ۱۸۲

۵- هیچ چیز نیست مگر اینکه شما سبب آن و راه رسیدن به آن هستید (بحار: ۳۷/۹۴ سطر ۶)

به طمع نعمـات بهشت، بلکه عاشـقانه در صـراط احقـاق حقوق سـجاده نشـینان ولاـیه الله «ولایتنـا ولاـیه الله»[(۱)] چون نویسـنده مسـتغنی از القـاب رساله ای که در دست داریـد گفته انـد و نوشـته انـد. این نیکان از ما بهتران که دمساز عشق به آل عصـمت علیهم السـلام و دلباز صـدق می باشـند که به معرفت «یا علی ما عرف الله الا انا و انت، و ما عرفنی الا الله و انت و ما عرفک الا الله و انا»[(۲)] عقل خود را از عقیله فنا رهانیده، قبای بقا پوشیده اند، هزاران دُرّ ناسفته از صدفِ دل و باغ سینه نثار دوستداران و احیاگران امر آل محمد علیهم السلام کرده اند.

کتابی که در دست دارید از آن جمله است که باطن آن گنج خانه ی راز است و ظاهرش، زرّاد خانه ی نیاز، همه عقلا و عرفا، اهل صفه ی صفا و اربابِ عهد و وفا می توانند از این خرمن روشنائی که براساس صحیفه سجادیه میراث جاودان حضرت علی بن الحسین علیه السلام فراهم آمده خوشه ها برگیرند و بدانند: بدیهی است خفاش مانند سیمرغ نتواند بود. گُنگ با دلِ تنگ و پـای لنـگ بر بساطی که مؤلفه رساله حاضـر فراهم آورده راه نخواهنـد داشت؛ که صـحیفه سـجادیه پناهگاهِ عارفان خانـدان است، نه خانه ی خمار صوفیان.

فهم مطـالب بلنـد این کتـاب قـایقی است که تو را به آن سوی ساحـل می برد. نردبـانی است که طالب لقاء را به قرب محبوب حقیقی می رسانـد. فقـط بایـد به خاطر داشت. «فهم» آوردیم تا گفته باشـیم با خوانـدن آثار و تکرار سـخنانِ عارفان نمی توان عارف شد. عرفان،

۱- امام صادق علیه السـلام فرموده اند: «ولایتنا ولایه الله...» ولایت ما؛ ولایت خداوند است» (امالی مفید: ۱۴۲ح۹+ بحارالانوار: ۲۶۲/۱۰۰ ح۱۵+ بصائر الدرجات: ۷۵ح۹+ الکافی: ۴۳۷/۱ح۳)

۲- از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلّم یعنی: ای علی! خداوند یکتا را جز من و تو کسـی نشناخته است، و مرا جز خدا و تو کسـی نشـناخته است، و تو را غیر از خدا و من کسی نشناخته است» (منتخب البصائر؛ حسن بن سلیمان: ۱۲۵+ تأویل الآیات؛ شرف الدین نجفی: ۲۲۱/۱ح۱۵+ محتضر، حسن بن سلیمان حلی: ۱۶۵+ مدینه المعاجز؛ سید هاشم بحرانی: ۴۳۹/۲ح۶۶۳)

ص: ۱۲

نتیجه دوستداری و متابعت ائمه طاهرین و بیزاری از دشمنان ایشان است. تو می توانی تمام کتاب های مربوط به موضوع عشق را بخوانی و درباره ی عشق، بسیار بدانی، اما فقط درباره ی عشق می دانی. تو عاشق نیستی که دانستن درباره عشق با دانستنِ عشق فرقِ بسیار دارد. باید عاشق شوی تا عشق را بفهمی، بنابراین جهد کن تا عاشق شوی تا شرحی عارفانه بر

به گیتی مزن جز به نیکی نفس***قدم زن تو در راه نیکان و بس

شوی، آنگاه به هرکجا رو کنی، خدا را می بینی، به هرچه که دست بزنی، گرما و مهر شیعه بودن را خواهی داشت.

مدیر

نشر راه نیکان

۱۱ فروردین ۱۳۹۴

پیشگفتار

سلام و درود خداوند بر پیامبر خاتم، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم و خاندان پاک و مطهرش- خصوصاً دروازه علم آن حضرت، مولانا اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علیه السلام- باد.

بنگرید که چه زیبا خداوند متعال در مناجات امام العارفین حضرت امام زین العابدین علیه السلام معرفی می گردد.

- «اللَّهُمَّ يَا ذَا المُلكِ بِالخُلُودِ(۲) وَ السُّلطَانِ المُمتَنِعِ بِغَيرِ جُنودٍ وَ لَا أَعوَانٍ.(۳) وَالعِزِّ البَاقِي عَلَى مَرِّالدُّهُورِ وَ خَوَالِي الأَعوَام وَ مَوَاضِي الأَزمَانِ وَ الأَيَّام(۴) عَزَّ سُلطَانُکَ عِزّاً لَا حَدَّ لَهُ بِأَوَّلِيَّهِ، وَلَا مُنتَهَى لَهُ بِ آخِرِيَّهٍ(۵) وَ استَعلَى مُلكُكَ عُلُوّاً سَقَطَتِ الأَشيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ(۶) وَ لَا يَبلُغُ أَدنَى مَا استَأثَرتَ بِهِ مِن ذَلِكَ أَقصَى نَعتِ النَّاعِتِينَ.(۷) ضَلَّت فِيكَ الصِّفَاتُ، وَ تَفَسَّخَت دُونَكَ النُّعُوتُ، وَ حَارَت فِي كِبرِيَائِكَ لَطَائِفُ الأَوهَام»(۱)

خداوندا! ای پادشاهی که فرمان روائیت همیشگی و جاودان است و اقتدار سلطنتت، بدون نیاز به لشکریان و پشتیبانان می باشد.

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۳۲، ص ۲۶۴

ای عزّتمندی که همیشه باقری هستی، و با گردش روزگار و گذر سال ها و زمان ها و روزها، دست فنا به سویت نفوذ ندارد.

عزّت سلطنت، آن گونه عزّتی است که نامحدود و بی آغاز و بی انجام است و عظمت سلطنت تو آن چنان عالی است، که همه چیز از درک آن، عاجز و فرومانده، و در برابر آن درمانده است.

ای خدایی که نهایت و آخرین درجه توصیف ستایشگران، به پایین ترین مقامی که به آن اختصاص داری نمی رسد، و از درک آن ناتوان ات.

صفت ها در ذات پاک تو گم، و ستایش ها در ثنای تو به هم ریخته، و اندیشه های ظریف و تیز، از فهم مقام کبریائی و عظمتت حیران و سرگردان است.

در فرازی دیگر از مناجات دل انگیز، امام زین العابدین می خوانیم:

- «اَلحَمدُ لِلّهِ الأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبلَهُ، وَالآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعدَهُ(۲) الَّذِی قَصُرَت عَن رُؤيَتِهِ أَبصَارُ النَّاظِرِينَ، وَ عَجَزَت عَن نَعتِهِ أَوهَامُ الوَاصِفِينَ.(۳) ابتَدَعَ بِقُدرَتِهِ الخَلقَ ابتِدَاعاً، وَاختَرَعَهُم عَلَى مَشِيَّتِهِ اختِرَاعاً»(۱)

حمد و سپاس خداوندی را که اول است بی آنکه پیش از او آغازی باشد، و آخر است بی آنکه بعد از او انجامی باشد، خداوندی که دیده ها از دیدنش ناتوانند و خردهای مدّاحان از تصویف او عاجزند.

خدایی که موجودات را به قدرتش به زیبائی آفرید، و آن ها را آن طور که می خواست پدید آورد.

ملاحظه فرمودید که فرازهای فوق، به طور دقیق مسئله اول و آخر بودن خدا را تبیین کرده و می فهماند که خداوند منزّه تر و بالاتر از آن است که با دیده و اندیشه درک شود.

۱- همان، بخشی از دعای اول، ص ۶۴.

و به این فراز زیبا نیز توجه بفرمائید.

یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ الْمَکارِهِ، وَیا مَنْ یُفْثَأُ بِهِ حَدُّ الشَّدائِدِ، وَیا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الَمخْرَجُ اِلی رَوْحِ الْفَرَجِ.(۲) ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصِّعابُ، وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الأَسْبابُ، وَجَری بِقُدْرَتِکَ الْقَضاءُ، وَمَضَتْ عَلی اِرادَتِکَ الأَشْیاءُ.(۳) فَهِیَ بِمَشِیَّتِکَ دُونَ قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَهٌ، وَبِإِرادَتِکَ دُونَ نَهْیِکَ مُنْزَجِرَهٌ»(۱)

ای خدائی که گره های ناگواری ها به وسیله تو گشوده می شوند، و ای خدایی که شدّت سختی ها به وسیله تو شکسته می گردد، و ای کسی که دوری از گرفتاری و رسیدن به آسایش از تو تقاضا می شود، و به وسیله قدرت تو سختی ها فرو می نشیند و به خاطر لطف تو سبب ها در جای خود قرار می گیرند، و به توانایی تو قضا جاری شده و امور مطابق خواست تو جریان می یابد، تمام این امور به مشیّت و اراده تو بی آنکه با گفتار، فرمان دهی، محقق می شوند و بی آنکه نهی کنی بازداشته می گردند.

آری، تمام حوادث و امور عالم، در دست توانای خداست و اوست که سیطره تام بر مخلوقاتش دارد، و هیچ حرکتی در عالم به وقوع نمی پیوندد و هیچ پلکی به هم نمی خورد، مگر این که به اذن و مشیّت الهی است.

در عرفان پاک و ناب خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام حاکمیت مطلق از آنِ خداست و همه خلایق فقرای درگاه اویند، و گزافه گوئی های صوفیه، که بانگ «انا الحق» و «لیس فی جبّتی سوی الله» را سر داده اند، یکسره نفس پرستی و خرافه پرستی است.

آری، در این مکتب نورانی، انسان به هر مرتبتی که برسد، باز خود را همان حقیر و بی چیزی می بیند که همواره محتاج غفران و اعطاهای الهی است؛ اینک از امام زین العابدین علیه السلام بشنوید:

- «یَا إِلَهِی لَوْ بَکَیْتُ إِلَیْکَ حَتّی تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَیْنَیّ، وَ انْتَحَبْتُ حَتّی یَنْقَطِعَ صَوْتِی، وَ قُمْتُ

۱- همان، بخشی از دعای هفتم، ص ۱۰۸

لَکَ حَتّی تَتَنَشَّرَ قَدَمَایَ، وَ رَکَعْتُ لَکَ حَتّی یَنْخَلِعَ صُلْبِی، وَ سَجَدْتُ لَکَ حَتّی تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَایَ، وَ أَکَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمُرِی، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِی، وَ ذَکَرْتُکَ فِی خِلَالِ ذَلِکَ حَتّی یَکِلَّ لِسَانِی، ثُمّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِی إِلَی آفَاقِ السّمَاءِ اسْتِحْیَاءً مِنْکَ مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِکَ مَحْوَ سَیِّئَهٍ وَاحِدَهٍ مِنْ سَیِّئَاتِی»(۱)

بارالها! اگر آنقدر در پیشگاه تو گریه کنم که پلک های چشمم بیفتد، و آنقدر صدا را به گریه بلند کنم که صدایم قطع شود، و آنقدر روی دو پای خود بایستم تا پاهایم ورم کند، و برایت رکوع کنم تا استخوان پشتم از جا کنده شود، و تو را سجده نمایم به اندازه ای که کاسه چشم هایم به گودی رود و همه عمر خاک زمین بخورم و تا پایان عمر آب آلوده به خاکستر بیاشامم و در بین این احوال آنقدر به ذکر تو مشغول باشم که زبانم کند شود، و سپس از شرمندگی از تو چشم به اطراف آسمان نیاندازم در عین حال به خاطر این کارها سزاوار محو یک گناه از گناهان خود نمی گردم.

معرفت، خداشناسی، محبّت و عشق، و فقر و نیاز به درگاه بی نیاز الهی، فقط و فقط در مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قرار دارد و غیر این بزرگواران الهی، یا اصلاً بهره ای از معرفت ندارند، و یا آنچه که به عنوان معارفِ عالی عرضه می دارند، آمیخته با سموم و تعفّنات است.

بخشی از سخنان نورانی امام زین العابدین علیه السلام در توحید و خداشناسی، ملاحظه نمودید، اینک از وجود مقدس مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بشنوید:

«الّذی لایُدرِکُهُ بُعدُ الهِمَمِ و لایَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ»(۲) خداوند کسی است که افکار ژرف اندیش، ذات او را درک نمی کنند و دست غوّاصان دریای علوم به او نخواهد رسید.

۱- همان، بخشی از دعای شانزدهم، ص ۱۶۰

۲- نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۱

و می فرمایـد: «لاتَسـتَلِمُهُ المَشاعِرُ و لا تَحجُبُهُ السَّواتِرُ، لافتراقِ الصّانعِ والمَصـنوعِ الحادِّ والمحدودِ والرَّبِّ وَالمَربوبِ»(۱) حس ها او را نتواند شناخت، و پرده ها او را مستور نتواند ساخت، [زیرا تمام مخلوقات او نشانه ای است که وجود او را اثبات می کنند] که سازنده و ساخته شده از یکدیگر جدایند [خدا و مخلوق هم سنخ یکدیگر نیستند]، و پروردگار و پرورده شده، دوتایند.

آری، او خدائی است که هیچ شباهتی به مخلوقات خویش ندارد و قوای ظاهری و باطنی بشر هرگز راهی به شناخت آن ذات اقدس ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید: «هُوَ الْقَادِرُ الَّذِی إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِتُدْرِکَ مُنْقَطَعَ قُدْرَتِهِ وَ حَاوَلَ الْفِکْرُ الْمُبَرَّأُ مِنْ خَطْرِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ یَقَعَ عَلَیْهِ فِی عَمِیقَاتِ غُیُوبِ مَلَکُوتِهِ وَ تَوَلَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَیْهِ لِتَجْرِیَ فِی کَیْفِیَّةِ صِفَاتِهِ وَ غَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِی حَیْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاوُلِ عِلْمِ ذَاتِهِ رَدَعَهَا وَ هِیَ تَجُوبُ مَهَاوِیَ سُدَفِ الْغُیُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَیْهِ سُبْحَانَهُ- فَرَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا یُنَالُ بِجَوْرِ الِاعْتِسَافِ کُنْهُ مَعْرِفَتِهِ وَ لَا تَخْطُرُ بِبَالِ أُولِی الرَّوِیَّاتِ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِیرِ جَلَالِ عِزَّتِه.»(۲)

اوست خـدای توانـایی که اگر وهم و خیـال انسـان ها بخواهـد برای درک انـدازه قـدرتش تلاش کنـد، و افکار بلنـد و دور از وسـوسه هـای دانشـمندان، بخواهـد ژرفـای غیب ملکوتش را درنوردد، و قلب هـای سراسـر عشق مشـتاقان، برای درک کیفیت صفات او کوشـش نمایند، و عقل ها با تلاش وصف ناپذیر از راه های بسـیار ظریف و باریک بخواهند ذات او را درک کنند، دست قدرت بر سینه همه نواخته بازگرداند، در حالی که در تاریکی های غیب برای رهائی خود به خدای سبحان پناه می برند و با ناامیدی و اعتراف به عجز از معرفت ذات خدا، باز می گردند، که با فکر و عقل نارسای بشـری نمی توان او را درک کرد، و اندازه جلال و عزّت او در قلب اندیشمندان راه نمی یابد.

۱- همان، بخشی از خطبه ۱۵۲

۲- همان، بخشی از خطبه ۹۱

سخنـان بسـیار والاـی امیرالمـؤمنین علیـه السـلام- کـه اقیانوسـی اسـت از علم و حکمت و معرفت- را ملاـحظه نمودیـد؛ اینک توصیفات خداوندِ بی مثل و مانند را از مدعیان عرفان و فلسفه بشنوید و سپس مقایسه کنید:

ابن عربی در «فصوص الحکم» آنگاه که گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل را موجّه جلوه می دهد، و هارون نبی علیه السلام- که مانع از پرستش گوساله گشته بود- را به بی معرفتی متهم می کند، می گوید: «فإنّ العارف من یری الحق فی کلّ شیء بل یراه عین کلّ شیء»(۱) به درستی که انسان عارف، حق (خداوند) را در هر چیزی می بیند؛ بلکه او را عین هر چیزی می بیند!!

شارح این سخنان مدّعی است که انسان هر چیزی را که پرستش کند،- خواه مشروع باشد و خواه غیرمشروع- در واقع خدا را پرستیده است؛ و سپس سخنان ابن عربی را اسرار ولایت بیان می نماید.(۲)

و اینک ببینید که ملاصدرا در تعریف خدایی که مباین با اشیاء است و عقول هیچ راهی به سوی شناخت ذات مقدّسش ندارد، چه می گوید:

«إعلم أنّ واجب الوجود بسیط الحقیقه غایه البساطه و کلّ بسیط الحقیقه کذلک فهو کلّ الأشیاء، فواجب الوجود کلّ الأشیاء لا یخرج عنه شیء من الأشیاء»(۳)

بدان که خداوند بسیط الحقیقه است و در غایت و نهایت بساطت، و هر چیزی که حقیقتش این چنین بسیط باشد، او همه اشیاء است؛ پس خداوند همه اشیاء است، و هیچ کدام از اشیاء خارج از آن نیست.

و نیز می گوید: «إنّ واجب الوجود تمام الأشیائ و کلّ الموجودات»(۴)

این سخن ملّاصدرا، همان عقیده «وحدت وجود و موجود» عقیده عرفای صوفی

۱- فصوص الحکم، فصّ هارونیه

۲- ممدالهمم، حسن زاده آملی، ص ۵۱۴ و ۵۲۱

۳- اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۸۶

۴- همان، ج ۶، ص ۱۱۰

است که وجود و موجود را منحصر در خدا می دانند و پدیده ها را چیزی جز ظهور ذات خداوند نمی دانند.

این عقیـده- همان گونه که در این مجموعه مفصّل خواهیـد خوانـد- صد درصد مغایر با تعالیم وحیانی است؛ زیرا آموزه های وحیانی اشـیاء را مخلوق خـدا و مباین با ذات او معرفی می کنند؛ اما در تفکرات وجود و موجودی، اشـیاء ظهور ذات خداوند، در قالب ها و صورت های گوناگون است.

کتاب اسفار اربعه ملاصدرا مملو از بیانات وحدت وجودی است؛ در اینجا به برخی از عناوین آن اشاره می کنیم:

۱) «کلام فی وحده الحقیقه الوجود»(۱)

۲) «بیان فی وحده الوجود»(۲)

۳) «فی وحده الوجود»(۳)

۴) «فی وحده حقیقه الوجود عند العرفاء»(۴)

۵) «الوجود حقیقه واحده و هی عین الحقّ»(۵)

شبستری می گوید:

هر آن کس را که اندر دل شکی نیست***یقین داند که هستی جز یکی نیست(۶)

این کمر هستی موهوم را***گر بگشایی به میان هیچ نیست

اوست گل و لاله و باغ و بهار***غیر در این باغ جهان هیچ نیست(۷)

جامی می گوید:

شهود یار در اغیار، مشرب جامی است***کدام غیر که لا شیء فی الوجود سواه(۸)

شبستری می گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست***یقین کردی که دین در بت پرستی است(۹)

شیخ محمد لاهیجی- مشـهورترین شارح گلشن راز- در شـرح این بیت شـبستری می گوید: خداوند به صورت بت روی زمین ظهور یافته است؛ بنابراین، پرستش بت، پرستش خداست.(۱۰)

مغربی در دیوانش می گوید:

در بتکده ها غیر تو را می نپرستند***آن کس که برد سجده بر سنگ و گل و چوب(۱۱)

و سخنان دیگر این طایفه در عقیده وحدت وجود و موجود، که در این مجموعه مفصلاً بحث شده است.

با مقایسه این معارف، با معارف خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام برای هر محقّقی آشکارتر از روز است که توحید و معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام با توحید و معارف فلسفی و عرفانی، کاملاً مغایر است.

مولوی در مثنوی معنوی مدّعی است که طـایفه عرفـای صوفی، به حقیقت و مغز قرآن رسـیده انـد و دیگران بهره ای از حقایق قرآن ندارند:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم***پوست را بهر خران بگذاشتیم

بزرگ این طایفه، ابن عربی است که طرفدارانش وی را پدر عرفان اسلامی نام نهاده اند؛ اکنون به دو نمونه از تفسیر وی توجه بفرمائید:

۱- ج ۱، ص ۴۳۳

۲- ج ۲، ص ۲۹۱

۳- ج ۲، ص ۳۰۰

۴- ج ۲، ص ۳۱۸

۵- ج ۲، ص ۳۳۹؛ و ...

۶- گلشن راز، ص ۳۸

۷- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص ۱۵۰

۸- دیوان جامی، غزل شماره ۱۳۴۶

۹- گلشن راز، ص ۳۸

۱۰- شرح گلشن راز، صص ۵۳۹- ۵۳۸

۱۱- دیوان مغربی، ص ۷۳

خداونـد متعـال در قرآن کریم، قـوم نـوح علیه السـلام را قـومی منحرف و کـافر معرّفی کرده است. امـا ابن عربی که عقیـده به وحـدت وجود دارد و پرسـتش هر چیزی- حتی بت- را پرسـتش خداونـد می داند، قوم نوح علیه السـلام را اهل معرفت و اهل توحید معرفی می کند و در تفسیر این آیه:

«مِمَّا خَطِیئَاتِهِم أُغرِقُوا فَأُدخِلُوا نَاراً فَلَم یَجِدُوا لَهُم مِن دُونِ اللهِ أَنصَاراً»(۱) قوم نوح به خـاطر گناهانشان غرق شدنـد و در آتش دوزخ وارد گشتند، و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند.

می گوید: قوم نوح علیه السلام به خاطر قدم های خالصانه شان در مسیر عبودیت و خداپرستی، در دریای علم که همان حیرت و بی خودی و عرفان باشد غرق شدند!!

سپس می گوید: مراد از ورود قوم نوح علیه السلام در آتش، چشمه زلال علم محمدیّین است!!

در فصوصـش در فصّ نوحیه می گویـد: «مِمّـا خَطیئـاتِهِم» فهی الّتی خُطَّت بِهِم فغرقوا فی بحـار العلم بالله و هو الحیره، «فَأُدخِلوا ناراً» فی عین الماء فی المحمدیّین»(۲)

ابن عربی در تحریفی آشکار، واژه «خطیئات» که از خطا گرفته شده را از واژه «خطوه» (یعنی قدم) می گیرد و باتوجه به عقیده اش در وحدت وجود و موجود، به این برداشت غیرتوحیدی می رسد.

ابن عربی در تفسـیر این آیه شـریفه: «وَ کَلِمَتُهُ أَلقَاهَـا إِلَی مَریَمَ وَ رُوحٌ مِنهُ»(۳) می گوید: «فَسَـرَتِ الشّهوهُ فی مریم، فَخُلِقَ جسم عیسـی من ماءٍ محقَّق من مریم، و من ماء مُتَوَهَّم من جبرئیل»(۴) شـهوت در مریم به جریان افتاد، پس عیسی علیه السلام از آبِ حقیقی مریم و آبِ خیالی جبرئیل، پدید آمد.

۱- سوره نوح، آیه ۲۵

۲- فصوص الحکم، ص ۶۶

۳- سوره نساء، آیه ۱۷۱

۴- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۳۵۲

جناب آقای حسن زاده آملی در ذیل این سخن می نویسد: چون مریم می دانست که انسان از منی مرد و زن متولد می شود، و توهّم کرد که این آب متمثّل مانند آب مرد، مُوَلِّدِ ولد است؛ پس وهم او، تأثیر تام نمود و «العارف یخلق بهمّته» در او صدق آمد.

اگر گویی: چون نافخ جبرئیل بود و ولد، سِرُّ اَبیه است، واجب بود که عیسی به صورت روحانیین باشد.

جواب این که: آن آب محقَّق از مادرش بود و او بشر بود که به حکم معتاد و متعارف، فرزند این نوع، انسانی متکوّن می شود.

درباره این سخن ابن عربی و شارح وی، پرسش های زیادی مطرح می شود از جمله:

۱) اگر یک زن معمولی و متعارف، مردی را توهّم کند و بر اثر آن شهوتش برانگیخته شود، آیا این کار حرام است یا خیر؟

۲) آیا تصوّر جبرئیل، به صورت مردی که از نظر فقه و شریعت با مریم نامحرم است، حرام نمی باشد؟

خداوند می فرماید: «وَ إِذ قَالَت المَلئِکَهُ یا مَریَمُ إِنَّ اللهَ اصطَفیکَ وَ طَهَّرَکِ وَاصطَفَیکِ عَلَی نِسَاءِ العَالَمِینَ»(۱) و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.»

۳) آیا این آیه به طهارت مریم- در همه مراتب عقل و حسّ و خیال- گویا نیست؟

۴) آیا حضرت مریم- که قرآن او را به عظمت یاد می کند- نباید از خیالات ناپاک مصون باشد؟

۵) مگر خلقت عیسی علیه السلام از معجزات الهی به شمار نمی رود، و معجزه- براساس نظر مشهور- خرق عادت و درهم شکستن اسباب ظاهری نیست؟(۲)

بطلان این سخن ابن عربی، بر هر محقّقی آشکار است.

۱- سوره آل عمران: آیه ۴۲

۲- الدّرر النّبویه فی نقد آراء فلسفه، ص ۱۷۶

جالب اینجاست که این سخنان بی اساس و باطل، توسط بسیاری از مدافعان مکتب ابن عربی به شدت مورد تأیید و توجیه قرار می گیرد و مخالفان این عقاید را به نفهمی و قشری گری و عدم درک و شعور متهم می سازند!!

سخن منتقدان تفکرات صوفیانه این است که:

۱) معارف ناب و خالی از انحراف وجود ندارد، مگر در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

۲) سخنان عرفا و فلاسفه نه تنها تفسیر و شرح سخنان قرآن و اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه مباین با آموزه های وحیانی است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل فرمودند: «یا کمیلُ، لاتَأخُذ إلاّ عَنّا تَکُن مِنّا»(۱) ای کمیل! (معارف را) جز از ما مگیر تا از ما باشی.

و امام صادق علیه السلام می فرماید: «کَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ مِن شِیعَتِنا وَ هُوَ مُتِمَسِّکٌ بِعُروَهِ غَیرنا»(۲) دروغ می گوید آنکه خود را شیعه ما پنداشته و در عین حال تمسّک به غیر ما جسته است و رو به سوی غیر ما نماید.

آیا ابن عربی که متوکّل زن باز خونریز را از اقطاب زمانه و اولیای بزرگ الهی معرفی می کند(۳) و از حجّاج بن یوسف آدم کش تجلیل می نماید.(۴) و «اولی الامر» را هر حاکمی که بر جامعه مسلط شود معرفی می کند، هرچند فاسق باشد(۵) و پدر مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام را- نستجیر بالله- تا دم مرگ کافر معرفی می کند(۶) و از طرفی دیگر، عمربن خطاب را چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم معصوم می داند.(۷) و همه شیعیان- به ویژه شیعیان

۱- تحف العقول، ص ۱۷۱

۲- صفات الشیعه، انتشارات اعلمی، ص ۳

۳- الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۶

۴- همان، ج ۱، ص ۷۶

۵- همان، ج ۱، ص ۲۶۴ و ج ۱، ص ۲۶۹ و ...

۶- ممدالهمم، ص ۳۲۵

۷- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۰۰

دوازده امامی- را منحرفان و اولیاء شیطان معرفی می کند،(۱) سزاوار است از عقاید وی حمایت و تبلیغ شود!!

آیـا سـزاوار است که مـدافعان مکتب نورانی خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام به دلیل این که عقایـد عرفای صوفی را مغایر با تعالیم اهل بیت علیهم السلام می دانند، توسط این گروه و مدافعانشان مدام به نفهمی و قشری گری متّهم شوند؟!

آیا کسی که گوساله پرستی را خداپرستی می داند، او اهل معرفت و فهم است و مخالفان عرفان وی نفهم؟!

اکنون به بخشـی از سخنان دانشمند والامقام و مجاهد نستوه معارف اهل بیت علیهم السلام علامه امینی- که شراب ناب ولایت را از دستان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نوشیده است- توجه بفرمائید.

«... برو حرف صـاحب ولایـت را یاد بگیر، برو ببین امیرالمؤمنین علیه السـلام چه حرف ها می زنـد با خـدا چه جور حرف زده عشق بـازی چه جور است، محبّت بـازی چه جور است، با حافظ کار درست نمی شه، با مثنوی کار درست نمی شه، حافظ چی است؟! مثنوی چی است؟! بذار زیر پات، برو دعای حضرت سجاد را بده به دست یک عالم، او بخواند و تو بفهمی عشق بازی چی است.

فرض است روز قیامت بیارن جنابعالی را، مرا، امینی را بیارن محشـر، (گناه نکردم، نماز خونـدم، روزه ام گرفتم، غیبت نکردم، ربا هم نخوردم شـراب هم نخوردم و ...) حالا مرا آوردن پیش امیرالمؤمنین علیه السلام. امیرالمؤمنین از من بپرسد: ببین آشیخ، تـو مرا دوسـت داشـتی؟ [می گـویم] بلـه، مـن ولیِ مطلـق تـو بـودم؟ بله مرا روح الاـرواح می دانسـتی؟ بله، مرا مُحبّ خـدا می دانستی؟ بله، پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلّم را قبول داشتی؟ بله، پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلّم گفته بود: «احبّ خلق الله الی الله علی بن ابی طالب»؟ بله، علاقه مرا با خدا می دانستی؟ بله، در دنیا یک

۱- همان، ج ۱، ص ۲۸۱

صاحب محبّتی مثل من با خدا رفتار کرده؟ نه نکرده، اینا را که می دونستی؟ بله، بگو من بهتر بودم حرف مرا بگویی، بخوانی، گریه کنی یا حافظ؟! مرا با حافظ یک سر گذاشتی؟ مرا با مثنوی یک سر گذاشتی؟ حالا محشر است امیرالمؤمنین علیه السلام آمده آنجا بگوید: حافظ مثل من عقل داشت؟ حافظ مثل من اراده داشت؟ حافظ مثل من حقیقت شناس بود؟ حافظ مثل من نورانی بود؟ حافظ مثل من ربّانی بود؟ حافظ مثل من عظمت داشت؟ حافظ مثل من محبّت شناس بود؟ حافظ مثل من خداشناس بود؟ حافظ مثل من عالم بود؟ حافظ مثل من ملکات نفسانیه داشت؟ بابا مرا چرا ضایع کردی؟ چرا با حافظ یکجا گذاشتی؟... دعا بخوان گریه کن، برو دعای حضرت سجاد علیه السلام را بخوان، دعای ابوحمزه را والله اگر به کوه ها بفهماند کوه ها می ترکد!

حافظ می فهمد محبّت چیه؟! حافظ می فهمد عشق چی است؟! حافظ می فهمد خدا چی است؟! مثنوی می فهمد خدا چی است؟!»(۱)

بسیاری از مباحث صوفیه و فلاسفه غیرقابل جمع با معارف وحیانی است. آیا عقیده وحدت وجود و موجود- که در عرفان صوفیه و تفکرات فلسفه صدرائی مطرح است- قابل جمع با ده ها و بلکه صدها نصوصی است که مخلوقات خداوند را مباین با ذات او معرّفی می کنند؟

آیا معادی که ملّاصدرا تبیین می کند، با معادی که در قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام مطرح است یکی است؟

آیا این سخن صوفیه که می گویند: «پرستش هرچیز پرستش خداست»(۲) با تعالیم وحیانی که به شدّت از پرستش غیرخدا نهی شده است، یکی است؟!

ملاصدرا معاد و قیامت را شئونات نفس و صُوَر ادراکی انسان می داند و برای

۱- فصلنامه نورالصادق علیه السلام شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۱۹۵-۱۹۴

۲- در فصل ششم، در این رابطه مفصّلاً بحث شده است.

رستاخیز هیچ واقعیتی خارج از نفس انسان قائل نیست. وی در اسفار اربعه می گوید: «و بالجمله قد علمت أنّ الجنّه و النّار فی نشأه اُخری و عالم آخر موجوداته اُمور صُوریّه بلا مادّه و انفعال و حرکه»(۱)

خلاصه سخن این که دانستی آنچه در بهشت و دوزخ، در سرای دیگر و عالم آخرت وجود دارد، اموری صوری و شکلی، بدون ماده، انفعال و حرکت است.

و می گوید: «أنّ الجنه الجسمانیّه عباره عن الصُّوَرِ الادراکیه القائمه بالنّفس الخیالیّه ممّا تشتهیها النّفس و تستلذّها ولا مادّه و لا مظهر لها إلا النّفس»(۲) همانا بهشت جسمانی، عبارت است از صُوَر ادراکی خیالی قائم به نفس، از آنچه که نفس میل دارد و از آنها لذّت می برد و هیچ ماده و مظهری جز نفس ندارد.

آیا این معاد، همان معاد قرآنی است؟ یا از مقوله صُوَرِ ادراکی همچون خواب؟!(۳)

معارف و عقاید سالم را باید از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام دریافت نمود ولا غیر. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره جایگاه اهل بیت علیهم السلام می فرماید: «هُم مَوضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمرِهِ وَ عَیبَهُ عِلمِهِ وَ مَوئِلُ حُکمِهِ وَ کُهُوفُ کُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِینِهِ بِهِم أَقَامَ انحِنَاءَ ظَهرِهِ وَ أَذهَبَ ارتِعَادَ فَرَائِصه»(۴) عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی، و نگهبان کتاب های آسمانی و کوه های همیشه استوار دین خدایند. خدا به وسیله اهل بیت علیهم السلام پشت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت.

«لَایُقَاسُ بِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلّم مِن هَذِهِ الأُمَّهِ أَحَدٌ وَلَا یُسَوَّی بِهِم مَن جَرَت نِعمَتُهُم عَلَیهِ أَبَداً هُم أَسَاسُ الدِّینِ وَ عِمَادُ الیَقِینِ إِلَیهِم یَفِیءُ الغَالِی وَ بِهِم یُلحَقُ التَّالِی»(۵) کسی را با خاندان رسالت نمی شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند

۱- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۳۲۷

۲- همان، ج ۹، ص ۳۴۲

۳- در فصل پانزدهم، در این رابطه مفصّل بحث شده است.

۴- نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۲

۵- همان

با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم اساس دین، و ستون های استوار یقین می باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنها بپیوندد.

«نَحنُ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَهِ وَ مُختَلَفُ المَلَائِکَهِ- وَ مَعَادِنُ العِلمِ وَ یَنَابِیعُ الحُکم»(۱) ما از درخت سرسبز رسالتیم، و از جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان برخاستیم، ما معدن های دانش و چشمه سارهای حکمت الهی هستیم.

***

کتاب «معارف در صحیفه سجادیه» مجموعه ای است که با محوریت صحیفه سجادیه، به تبیین و تشریح معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام پرداخته است. امام زین العابدین علیه السلام با مناجات زیبا و دل انگیز و جانبخشش، پربهاترین و عالی ترین معارف ناب الهی را به مشتاقان راه حق آموزش داده است. صحیفه سجادیه امام زین العابدین علیه السلام اقیانوسی است که تمام عشق، تمام یقین تمام معرفت و تمام عبودیت در آن متبلور است.

صحیفه سجادیه، در حقیقت فروغی از تجلّی قرآن، و گنجینه های نابی از عرفان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است.

صحیفه سجادیه گلبانگ پرنشاط ملکوت، آب زلال عشق و شور الهی از کوثر معرفت است.

صحیفه سجادیه، جلوه کامل از روح پرطنین و بلندپرواز امام ساجدان و اسوه عارفان حقیقی و شیدای حضرت ربّ العالمین است؛ همان امام عزیزی که شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و دائم قلب مطهرش محل طواف فرشتگان الهی بود.

آری، به خدا قسم با وجود صحیفه سجادیه، انسان حق طلب، از تمام کتب فلسفی و عرفانی بی نیاز می شود. صحیفه سجادیه یک کتاب جامع و انسان ساز برای تمام اعصار

۱- همان، بخشی از خطبه ۱۰۹

است.

آری، صحیفه سجادیه پس از قرآن کریم و نهج البلاغه، بزرگ ترین منبع شناخت و معارف و دانش الهی است.

صحیفه سجادیه آئینه تمام نمای قرآن است که به انسان می آموزد که چگونه زندگی کند تا بتواند در ابدیّت پرواز نماید.

مرحوم امام خمینی قدس سرّه در بخشی از وصیّت نامه الهی و سیاسی خود در رابطه با ادعیه معصومین می فرماید: «ما مفتخریم که ادعیه حیات بخش که او را قرآن صاعد (بالارونده) می خوانند از ائمه معصومین ما است، ما به مناجات شعبانیه، و دعای عرفات حسین بن علی علیهما السلام، و صحیفه سجادیه، این زبور آل محمد علیهم السلام و صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه علیها السلام است از ما است.»(۱)

مرحوم امام خمینی قدس سرّه در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۶۷ (حدود پنج ماه قبل از رحلتش) یک نسخه صحیفه سجادیه را به نوه خود علی آقا- فرزند مرحوم سیداحمد- اهداء نمود، و همراه این هدیه گرانبها، نامه ای در توصیف و شأن والا و ملکوتی صحیفه سجادیه به وی داد، متن آن نامه چنین است:

باسمه تعالی

فارغ از هردو جهانم به گل روی علی***از خُم دوست جوانم به خَمِ موی علی

طی کنم عرفه ملک و ملکوت از پی دوست***یاد آرم به خرابات چو ابروی علی

صحیفه کامله سجّادیه، نمونه کامل قرآن صاعد است و از بزرگ ترین مناجات عرفانی در خلوت گاه انس است که دست ما کوتاه از نیل به برکات آن است. آن کتابی است الهی

۱- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۱

که از سرچشمه نور الله نشأت گرفته و طریقه سلوک اولیای بزرگ و اوصیای عظیم الشأن را به اصحاب خلوت گاه می آموزد.

کتاب شریفی است که سبک معارف الهیّه اصحاب معرفت را چون سبک قرآن کریم بدون تکلّف الفاظ در شیوه دعا و مناجات برای تشنگاه معارف الهیّه بیان می کند. این کتاب مقدّس چون قرآن کریم سفره الهی است که در آن، همه گونه نعمت موجود است و هرکس به مقدار اشتهای معنوی خود از آن استفاده می کند. این کتاب همچون قرآن الهی، ادقّ (دقیق ترین) معارف غیبی که از تجلّیات الهی در ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و مافوق آن حاصل می شود در ذهن من و تو نیاید و دست طلبکاران از حقایق آن کوتاه است، به شیوه خاص خود قطراتی که از دریای بی کران عرفان خود می چشاند و آن را محو و نابود می کند:

پس عدم گردم عدم چون ارغنون*** گویدم إنبا إلیه راجعون

پس تو ای نویسنده محروم از همه معارف، و بی خبر از کون و مکان، قلم را بشکن و صحیفه را ببند و از حدّ خود که هواهای نفسانی چون تار عنکبوت بر سراسر وجودت پیچیده و هر روز و شب افزون می گردد به فضل لایزال الهی پناه ببر «انه ذو رحمه واسعه».

و من این کتاب بزرگ را به فرزند عزیزم که در جبهه او نور، و نور علی نور می بینم و آن عزیز یادگار احمد (مرحوم سیداحمد خمینی) و از سلاله پاک ائمه اطهار علیهم السلام پرورده دامن پاک مادر عزیزش که سلاله پاک ائمه اطهار علیهم السلام و از طباطبائی ها که افتخار فرزندی حَسَنین علیهما السلام را دارند اهدا کردم و امیدوارم او از علمای برجسته و فقهای متعهّد و از عرفای مجاهد فی سبیل الله در دو جبهه ظاهر و باطن شود، و از این کتاب مقدّس به طور شایسته بهره مند گردد و پدر پیر خود، خمینی را که عمری با هوای نفس و عصیان و ناسپاسی گذرانده و اکنون با روی سیاه و کوله باری از معصیت بدون

هیچ امید- مگر به فضل خدای رحمان- از این دار و دیار به دار و دیار دیگر می رود، از طلب رحمت و دعایی و بخشش گناهان بر او منّت نهد».(۱)

همین رهبر ارجمند و فقیدی که این گونه از عظمت صحیفه سجادیه، سخن می گوید، در همان اواخر عمر مبارکشان- بعد از مدّت ها فلسفه و عرفان خواندن بدون تعبّد- به حقیقتی اعتراف می نمایند و می فرمایند:

«چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رفتیم و به جای رفع حُجُب به جمع کتب پرداختیم که گویی در کون و مکان خبری نیست، جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی، طالب را- که به فطرت الله مفطور است- از مقصد بازداشته و در حجاب اکبر فرو برده [است].

اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت، نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم، حکمتی دست داد... پس، از این پیر بینوا بشنو که این بار را به دوش دارد و زیر آن خم شده است، به این اصطلاحات که «دام بزرگ ابلیس است» بسنده مکن، و در جستجوی او جلّ علا باش»(۲)

عرفان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به ویژه مناجات عارفانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه سجادیه، نور است و هرکس بی بهره از این معارف باشد، بدون شک کور است هرچند بیش از شصت سال در پی علم آموزی سفرها نموده باشد، و هزار استاد دیده باشد.

باز هم بگوئیم فقط معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مطابق با واقع و خالی از خلل و انحراف می باشد و دیگران یا اصلاً بهره ای از معارف ندارند، و یا معارفشان آمیزه ای از حق و باطل است.

۱- مجموعه آثار /۱، نامه اخلاقی عرفانی امام خمینی، به اهتمام محمد بدیعی، نشر کنگره اندیشه های اخلاقی- عرفانی امام خمینی، صص ۱۶۹-۱۶۷

۲- صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۶۵

و دوباره نیز می گوئیم: کتب فلاسفه و عرفا در بسیاری از موارد، نه تنها تفسیر و شرح قرآن و معارف معصوم علیه السلام نیست؛ بلکه مغایر با آن معارف ناب الهی است، و ما این مطلب را به طریق علمی، در این مجموعه- برای اهل تحقیق و انصاف- اثبات نموده ایم.

فقط و فقط خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام سزاوارند که از آنان تبعیّت بی چون و چرا شود، و معارف و سخنانشان- با خیالی آسوده- پذیرفته گردد، و دیگران این چنین نیستند؛ هرچند در موقعیت های بالای دینی، فرهنگی، سیاسی و ... باشند.

آری، سخنان دیگر بزرگان عرصه دین و اندیشه، در صورتی مورد قبول است که مطابق با مبانی توحید و معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باشد؛ وگرنه اعتباری ندارد. و ما باید تابع عقل و تعالیم وحیانی باشیم و بزرگی و شهرت اشخاص، سبب نشود که در عقاید مقلّد باشیم؛ زیرا مباحث عقیدتی تقلیدی نیست.

در این کتاب حاضر، که معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- با محوریت کتاب شریف صحیفه سجادیه- با معارف عرفانی(۱) و فلسفی مورد مقایسه علمی قرار گرفته است، از همه خوانندگان محترم تقاضا می نمایم بدون تعصب و پیش داوری، مجموعه فوق را به صورت کامل مطالعه نمایند و سپس قضاوت فرمایند.

سیدمحسن طیب نیا

۱- مقصود عرفان مصطلح است.

مقدمه اول

حمد و ستایش و ثنای بیرون از حدّ و شمارش، خدای را که سایه لطف و موهبتش را بر جهانیان گسترانید و با ظهور نقطه ای از هنرنمائی خود در ایجاد موجودات، عظمت خویش را آشکار ساخت.

گواهی می دهم که «الله» خالق با عظمت و ستوده صفاتی است که هرچه در عالم مُلك و ملکوت و ناسوت موجود است؛ یا او «لا مِن شَیء» ایجاد کرده است و یا به اذن او ایجاد شده اند و فرض سومی دیگر نیست.

و گواهی می دهم که جمیع مخلوقات خدا، ذرّه ای با آن ذات مقدّس، مشابهت و سنخیت و وحدتی ندارند و او خدای صاحب اختیار، شوکت، عزّت و اقتداری می باشد که بین او و تمام عالمیان، مباینت حکم فرماست.

آری؛

او خدای بی مثل و مانندی است که هیچ شباهتی به مخلوقات خویش ندارد، و هرکس که بگوید بین او و مخلوقتش ذرّه ای تناسب، سنخیت و تشابه برقرار است، او از معرفت خدا به کلّی دور است.

ما با تمام وجود خود، سخن شاهکار آفرینش- مولانا اسدالله الغالب، علی بن

ابی طالب علیه السـلام- را با گوش جان شـنیده ایم و تصدیق نموده ایم که می فرماید: الّذی بانَ مِنَ الخَلقِ فَلا شَیءَ کَمِثلِهِ.(۱) خداوند کسی است که از آفریدگانش جدا و مباین است و هیچ چیز مانند او نیست.

و نیز قلب هایمان، سـخن فرزند بزرگوارش- مولانا علی بن موسـی الرضا علیه السـلام- را به گوش خویش سپرده است که می فرماید: وَ کُنهُهُ تَفریقٌ بَینَهُ وَ بَینَ خَلقِهِ.(۲) حقیقت خداوند فرق و تفاوت [تباین] است میان او و مخلوقاتش.

و ده ها و صدها سخن دیگر این خاندان نور و برکت علیهم السلام را به جان خویش آشامیده ایم.

اکنون هر رجل بزرگ و کوچکی هرچه می خواهد غیر این بگوید و بنویسد که برای پیروان حقیقی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام هیچ اعتباری ندارد.

آری،

بایزید بسطامی ها، منصور حلّاج ها، ابن عربی ها، قونوی ها، شبستری ها، مولوی ها و ملاصدراها و ... هرچه از وحدت و تشابه و سنخیت خداوند با مخلوقاتش دم زنند؛ برایمان بی اعتبار است.

اگر ابن عربی در دفـاع از سـامری منحرف، و گوسـاله پرسـتی قوم بنی اسـرائیل می گویـد: فـإنّ العـارف مَن یری الحقّ فی کلّ شیء، بل یراه عین کلّ شـیء.(۳) عـارف کسـی اسـت کـه حـق را در هر چیزی می بینـد؛ بلکه او را عین هر چیزی می بینـد. و شبستری می سراید:

وجود حضرت حق را دوئی نیست***در آن حضرت من و ما و توئی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز***که در وحدت نباشد هیچ تمییز(۴)

و مولوی می سراید:

۱- توحید صدوق، ص ۳۲، حدیث ۱

۲- الکافی، ج۱، ص ۱۲۸، ح۹

۳- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۱۴

۴- گلشن راز، ص ۳۷

غیر خدا در دو جهان هیچ نیست***هیچ مجو غیر که آن هیچ نیست

اوست گل و لاله و باغ و بهار***غیر در این باغ جهان هیچ نیست(۱)

و می گوید:

هر لحظه به شکلی بت عیّار برآمد، دل برد و نهان شد***هردم به لباس دگر آن یار برآمد، گه پیر و جوان شد

می گشت دمی چند بر این روی زمین از بهر تفرّج***عیسی شد و بر گنبد دوّار برآمد، تسبیح کنان شد

حقّا همو بود که می کرد شبانی، اندر ید بیضا***گه چوب شد و بر صفت مار برآمد، زان بحر کفان شد(۲)

و شاه نعمت الله ولی می گوید:

عین دریاییم و دریا عین ماست***عین ما از عین ما جوییم ما

نیست ما را ابتدا و انتها***تا ابد خود را به خود پوئیم ما(۳)

و ملاصدرا می گوید: إنّ واجب الوجود تمام الأشياء و كلّ الموجودات.(۴) همانا خداوند تمام اشیاء و کل موجودات است.

و از معاصرین نیز می گویند: چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است، وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است.(۵)

كلّ ما عداه فهو فيضه، فلايكون أمراً مبايناً عنه.(۶) هرچه غیر خداست [یعنی ما آن را غیر می پنداریم در حقیقت] فیض [یعنی رشحات ذات] اوست؛ پس مباین و جدای از او

۱- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص ۱۸۷

۲- همان، ص ۱۸۷

۳- دیوان شاه نعمت الله ولی، غزل شماره ۲۷

۴- اسفار اربعه، ج۶، ص ۱۱۰

۵- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۱۰۷

۶- علی بن موسی الرضا علیه السلام والفلسفه الالهیه، جوادی آملی ص ۳۶

نمی باشد.

مراد ما از وحدت وجود، عینیّت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است.(۱)

و می گوید: چون واژه «کافر» در قرآن محترم است؛ بنابراین معنای آن در خارج از قرآن نیز محترم است و نباید بدون وضو بدن کافر را مس نمود.(۲)

و امثال این گونه عقاید و مباحث- که با تعالیم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- مغایرت دارد؛ در دیدگاه متمسّکین به «ثقلین» به کلّی بی اساس و باطل است.

و سلام و درود بی پایان بر پیامبر خاتم و «رحمهٌ للعالمین» حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم و خاندان معصوم و بزرگوار آن حضرت- به ویژه وصی و دروازه علم او نور خدا در آسمان ها، مولانا علی بن ابیطالب علیه السلام- باد.

عقلِ بشر، با نظر نمودن به پدیده های خداوند و دیدن عجایب و ظرافت موجودات، به این نتیجه و استدلال قطعی می رسد که عالَم خالقی عالِم و توانمند و حکیم دارد؛ زیرا او اگر عالم و توانمند نبود هرگز نمی توانست عظمت ها و ظرافت ها را خلق نماید.

و همچنین عقل اعتراف می کند که خالق هستی یگانه و واحد است؛ زیرا تعدّد سبب تحدّد می شود و خدائی که حدها را ایجاد نموده است، عقلاً محال است که خود نیز محدود باشد.

بنابراین سخنان، مذهب «تعطیل» مردود است.(۳) البته هرچند مذهب تعطیل مردود است و عقل می تواند خدا و صفات او را اثبات کند؛(۴) ولیکن باید به این مطلب بسیار مهم

۱- شرح نهایه الحکمه، صمدی آملی، ج ۱، ص ۱۱۵

۲- شرح مراتب طهارت، صمدی آملی، ص ۲۹۶، پاورقی

۳- مذهب تعطیل یا معطّله، کسانی هستند که برای عقل هیچ گونه اعتباری در مسائل خداشناسی نمی دانند.

۴- البته باید توجه نمود قوای عقل محدود است و انسان هرگز از آموزه های وحیانی بی نیاز نمی گردد؛ خصوصاً در رابطه با مسائل مربوط به عالَم غیب و جهان برخ و عالَم قیامت، که قوای عقلی در این میان درمانده است و انسان باید تابع وحی گردد.

توجه نمود که عقل هیچ راهی به سوی شناخت ذات خدا و معرفت نسبت به کیفیت صفات او ندارد. برای روشن شدن این بحث، حدیثی بسیار نورانی و پربار را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشنوید:

باب علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در تعریف توحید می فرمایند: التَّوحیدُ ألاَّ تَتَوَهَّمَهُ.(۱) توحید آن است که خداوند را در وهم خود نیاوری.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام تمام توحید را در این کلام کوتاه، به بهترین و زیباترین و کامل ترین وجه تعریف می کند.

راه عرفای اصطلاحی(۲) و فلاسفه در معرفت نسبت به ذات خداوند متعال با تصور و تعقل و شهود است و این راه باطل است؛ زیرا خداوند نه تصور می شود و نه عقل و حتّی شهود بشر راهی به سوی شناخت ذات باری تعالی دارد و حدیث گهربار امیرالمؤمنین علیه السلام گویای همین مطلب است.

توضیح مطلب: هرچیز که به مرحله استدلال و تعقّل رسیده باشد، قبل از آن از مرحله تصوّر گذشته است؛ یعنی یک چیز تا نخست در ظرف ذهن به تصور نگنجد به مرحله تعقل و استدلال نمی رسد. همچنین هیچ شیئی در ذهن به تصور درنمی آید مگر این که ابتدا توهّم شود.

بنابراین توهم یک شیء، مقدمه تصور آن است، و سپس به دنبال تصور، نوبت به استدلال و تعقل می رسد. و از آنجا که ذات باری تعالی نه همسنخ مخلوقات خویش است و نه محدود، ذهن بشر هرگز نمی تواند آن را توهم و تصور کند و در نتیجه تعقل نمودن ذات خداوند محال است.

این حدیث نورانی و معجزه وار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- به تنهایی- تمام توحید

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۷۰، ص ۷۴۰

۲- یعنی عرفای صوفی

را به ترسیم می کشد، و توحید ناب آن است که خداوند را در تصور و تعقل خویش نیاوریم؛ زیرا هرچه تصور و تعقل کنیم، چیزی جز خدای بافته شده ذهن ما نیست، و خدای بافته شده تصورات ذهنی با خدای واقع کاملاً متفاوت است.

حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند: ما تُصُوِّرَ فِی الأوهامِ فهو بِخلافِهِ.(۱) آنچه در خیال و وهم [در رابطه با ذات باری تعالی] تصور شود، او خلاف آن است.

حتّی قوای باطنی انسان (مثل قلب و شهود) نیز راهی به سوی شناخت ذات الهی ندارد، حضرت سیدالشهدا علیه السلام در این باره می فرمایند: إحتَجَبَ عَنِ العُقُولِ کما احتجب عن الأبصار.(۲) خداوند از خرد و عقل پنهان است، همچنان که از دیدگان [چه دیدگان سر و چه دیدگان قلب] نیز پنهان است.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند: هُوَ خِلافُ ما یُعقَلُ و ما یُتَوَهَّمُ.(۳) خداوند خلاف آنچه تعقل و توهم می شود است.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: کلّما میّزتموهُ بأوهامِکُم فِی أدَقِّ مَعانِیهِ مَخلوقٌ مصنوعٌ مِثلکم مَردودٌ اِلیکُم...(۴) آنچه به وسیله عقلتان در دقیق ترین معانی [در رابطه با ذات خدا] تشخیص دادید، در حقیقت مخلوق [ذهنتان] است، و مانند خودتان مصنوع است و به خودتان برمی گردد.

و آنچه که در فلسفه و عرفان مصطلح در رابطه با ذات خداوند مطرح می شود، چیزی جز ساخته های ذهن فیلسوف و توهّمات قلب عارف صوفی نیست و آن با خدای واقع کاملاً متفاوت است.

اکنون به بخشی از سخنان عرفا و فلاسفه توجه بفرمائید:

- ابن عربی در جریان گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل، گوساله پرستان را تبرئه می کند و

۱- تحف العقول، ج ۱، ص ۴۳۵

۲- همان، ص ۴۳۶

۳- توحید صدوق، ص ۱۰۶

۴- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳

خداوند را عین اشیاء معرفی می نماید.

- ابن عربی قوم بت پرست نوح را اهل معرفت می داند.

- او معتقد است که سریان ذات الهی، سبب ایجاد عالم شده است.

- او عالم را تجلی ذات خداوند به صورت پدیده ها می داند.

- قیصری- شارح فصوص ابن عربی- عالم را تنزّل ذات خدا معرفی می کند.

- قیصری می گوید: این ذات خداست که به صورت الاغ و سایر حیوانات جلوه گر شده است.

- مولوی و شاه نعمت الله ولی و جامی و شبستری و شارحانشان معتقدند که خداوند هردم به صورت و لباس های گوناگون ظاهر می شود.

- ملاصدرا خدا را جمیع اشیاء معرّفی می کند.

- او معتقد است که اگر حد وجودی هر شیء برداشته شود، فقط وجود صرف (یعنی خدا) باقی می ماند.

- او به کمال سنخیّت بین علّت و معلول (یعنی خداوند با مخلوقاتش) معتقد است.

- ابن عربی و شارحان وی، پرستش هر چیز را پرستش خدا می دانند.

- ابن عربی تمام مذاهب و عقاید را برحق می داند و معتقد است که از هر عقیده و طریقی، راهی به سوی خداست!!

که ان شاءالله تمام این سخنان را مستند و مفصّل در این کتاب خواهید خواند. در ادامه این مقدمه به دو مطلب مهم- که آثار اجتماعی وسیعی دارد- اشاره ای می کنیم:

۱- اباحه گری در مرام عرفای صوفی:

در مرام صوفیانه و تفکرات فلسفی برخاسته از آن، از آن جا که هر عقیده و مذهب و راهی دارای بهره ای از حق است و از هر دلی راهی به سوی خداست، بسیاری از خطوط

قرمز الهی شکسته می گردد و حرمت های الهی، برای این طایفه مباح می گردد. اکنون به شواهدی در این باره توجه بفرمائید:

صوفیه، شریعت را مقام سلوک، و حقیقت را مقام وصول به حق دانسته، و آن دو را به گردویی که دارای پوست و مغز است تشبیه کرده و می گویند: شریعت پوست، و حقیقت مغز است، و وقتی مغز رسید پوست بی فایده می شود و باید آن را دور انداخت و مقصود از وجود پوست تنها برای این بود که مغز برسد.

براساس این تشبیه نابجا عقیده دارند آنگاه که سالک به یقین و مقام وصول رسید، شریعت از وی ساقط می شود، و می تواند واجبات الهی را ترک کرده و محرّمات را مرتکب شود.

شیخ محمود شبستری می گوید:

تبه گردد سراسر مغز بادام***گرش از پوست بتراشی گَهِ خام

ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست***اگر مغزش برآری برکنی پوست

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت***میان این و آن باشد طریقت

خلل در راه سالک نقص مغز است***چو مغزش پخته شد بی پوست نغز است

چو عارف با یقین خویش پیوست***رسیده گشت مغز و پوست بشکست

مذهب عشق از همه دین ها جداست***عاشقان را مذهب و علّت خداست(۱)

شیخ محمد لاهیجی می گوید:

شرع بهر زندگان و اغنیاست***شرع بر اصحاب گورستان کجاست؟!

آن گروهی که از فقیری بی سرند***صد جهت زان مردگان فانی ترند

مرده یک روی است فانی در گزند***صوفیان از شش جهت فانی شدند

محتسب انکار ایشان گر کند***غیرت حق در دمش بی سر کند(۲)

۱- گلشن راز، ص ۵۴

۲- شرح گلشن راز، ص ۲۸۴

ابن عربی می گوید:

أدین بدین الحبّ أنی توجّهت***رکائبه فالحبّ دینی و ایمانی(۱)

دین من عشق است هر آنجا که راهوارش روی آورد؛ پس عشق دین و ایمان من است.

مولوی در مقدمه دفتر پنجم مثنوی می گوید: اذا وصلت الحقایق، بطلت الشرایع. عارف زمانی که به حقایق رسید، شریعت از وی ساقط و باطل می گردد.

حافظ می گوید:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار***دستم اندر دامن ساقیِ سیمین ساق بود(۲)

در جای دیگر دیوانش می گوید:

چه شود گر من و تو چند قدح باره خوریم***باده از خونِ رَزانست نه از خون شماست

این چه عیب است کز آن عیب خلل خواهد بود***ور بود نیز چه شد، مردم بی عیب کجاست؟(۳)

دکتر خلیل خطیب رهبر در توضیح این اشعار می نویسد: یعنی: اگر ما چند پیاله باده بنوشیم جای نگرانی نیست، چه ما خون تاک (آب انگور) را می نوشیم نه خون شما را و زیانی به کسی نمی رسانیم. باده نوشی ما خطائی نیست که از آن فسادی زاید و اگر آن را برای ما نقصی به شمار آورند، باکی نیست؛ چه آدمیزادی بی عیب و کاستی نتوان یافت.(۴)

و می گوید:

مِی خور به بانگ چنگ و مخور غصّه ور کسی***گوید که باده مخور، گو: هو الغفور(۵)

۱- ترجمان الأشواق، ص ۴۰

۲- غزل شماره ۲۰۶، ص ۲۸۰

۳- غزل شماره ۲۰

۴- دیوان غزلیات، ص ۳۱

۵- همان، ص ۳۴۳

مولوی در دفتر دوم مثنوی، در داستان ساختگی موسی و شبان می گوید:

دید موسی یک شبانی را به راه***کاو همی گفت ای گزیننده إله

تو کجایی تا شوم من چاکرت***چارقت دوزم کنم شانه سرت

جامه ات شویم شپش هایت کُشم***شیر پیشت آورم ای محتشم

دستکت بوسم بمالم پایکت***وقت خواب آید بروبم جایکت

گر ببینم خانه ات را من دوام***روغن و شیرت بیارم صبح و شام

ای فدای تو همه بزهای من***ای به یادت هی هی و هیهای من

زین نمط بیهوده می گفت آن شبان***گفت موسی باکی است ای فلان

گفت با آن کس که ما را آفرید***این زمین و چرخ از او آمد پدید

گفت موسی های خیره سر شدی***خود مسلمان ناشده کافر شدی

این چه ژاژ است و چه کفرست و فشار***پنبه ای اندر دهان خود فشار

گند کفر تو جهان را گنده کرد***کفر تو دیبای دین را ژنده کرد

گر نبندی زین سخن تو حلق را***آتشی آید بسوزد خلق را

گفت ای موسی دهانم دوختی***وز پشیمانی تو جانم سوختی

جامه را بدرید و آهی کرد و تفت***سرنهاد اندر بیابان و برفت

وحی آمد سوی موسی از خدا***بنده ما را ز ما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی***نی برای فصل کردن آمدی

ما زبان را ننگریم و قال را***ما درون را بنگریم و حال را

چون که موسی این عتاب از حق شنید***در بیابان در پی چوپان دوید

عاقبت دریافت و او را بدید***گفت مژده ده که دستوری رسید

هیچ آداب و ترتیبی مجو***هرچه می خواهد دل تنگت بگو

کفر تو دین است و دینت نور جان***ایمنی و از تو جهانی در امان

بر این داستان ایرادات اساسی وارد است، از جمله:

۱- سند این داستان کجاست؟ ما که در هیچ منبعی نیافتیم!!

۲- مولوی با چه مجوّزی چنین داستان بی مدرکی را می سراید؟! آیا اگر مولوی با شهودش به این معنا رسیده باشد، شهود وی برای ما اعتبار دارد؟

۳- مگر وظیفه پیامبران الهی، زدودن جهل و خرافات نیست؟!! این داستان چیز دیگری می گوید!!

۴- در این داستان، موسی علیه السلام در تبلیغ دچار خطا می شود و خدا وی را مورد عتاب قرار می دهد!! مگر پیامبران معصوم نیستند؟!

۵- این سخن مولوی که از لسان موسی علیه السلام می گوید:

هیچ آداب و ترتیبی مجو***هرچه می خواهد دل تنگت بگو

بر کدام یک از ملاک های عقلی و شرعی است؟!

۶- آیا با این تفکرات صوفیانه، در اجتماع، دیگر سنگ روی سنگ قرار می گیرد؟!

۷- با این تفکرات صوفیانه، دیگر نهی از منکر در جامه چه معنایی می تواند داشته باشد؟!

۸- مسئولین فرهنگی و غیره که در رسانه ها و دانشگاه ها و جاهای دیگر و حتّی کتب درسی نوجوانان، این گونه اشعار و تفکرات را عرضه می کنند، فردای قیامت در پیشگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه جوابی دارند؟!

۹- چرا هرکس که دارای تفکرات ضد عرفان اصطلاحی و فلسفی باشد- اگر بخواهد آن را عرضه کند- در هر پست و منصبی که باشد عذر او را می خواهند؟ و این در حالی است که امکانات فراوان را در اختیار موافقان این تفکرات قرار داده اند!!

۱۰- صدا و سیما که مرتب به دارندگان این گونه تفکرات میدان عرضه وسیع می دهد، چرا ذرّه ای به منتقدان این عقاید میدان نمی دهد؟!!

به هر حال گسترش تفکرات اباحه گری به سود مملکت نیست، و اگر اکنون می بینیم برخی از امور مانند: موسی مطرب و نوازندگی و خوانندگی و بی حجابی و ارتباط بی دغدغه نامحرمان و اختلاط زن و مرد در مجامع مختلف و اقتصاد و نظام بانکی غیر سالم، و ... رو به گسترش است، از جمله علل مهم آن ترویج روحیه و تفکر اباحه گری است.

و این چیزی است که دست آوردهای ارزشمند انقلاب اسلامی- که حاصل خون هزاران شهید است- را به جِدّ در معرض آسیب قرار داده است و اگر مسئولین چاره ای نیندیشند فردا در برابر خدا و معصومین و شهدا محکوم اند، زیرا فقط اسمی از اسلام را یدک خواهیم کشید!

بازگردیم به بحث سابق: ملاصدرا در رابطه با عذاب جهنم، با تأیید سخن ابن عربی از وی نقل می کند: فهم یتلذّذون بما هم فیه من نار و زمهریر و ما فیها من لدغ الحیّات و العقابِ کما یتلذّ اهل الجنّه بالظلال والنّور و لثم الحسان من الحور.(۱) جهنمیان در جهنم از آتش و زمهریر و نیش مارها و عقرب ها لذّت می برند؛ همان گونه که اهل بهشت از سایه ها و نور و همسران بهشتی لذت می برند!!!

صاحب کتاب «ممدالهمم در شرح فصوص الحکم» نیز چنین معنایی را مورد تأیید قرار می دهد.(۲)

ملاصدرا در اسفار اربعه در فصلی تحت عنوان «فی ذکر عشق الظرفاء والفتیان للأوجه الحسان» (در بیان عشق به پسربچه های بانمک و زیباروی) می نویسد:

... زمانی نهایت آرزوی عاشق برآورده می شود که به او نزدیک شود و با او هم صحبت گردد و با حصول این مطلب چیز بالاتری را می خواهد و آن این است که آرزو می کند که ای کاش با معشوق خلوت کرده و بدون حضور شخص دیگری با او

۱- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۳۴۹

۲- ممدالهمم، ص ۴۳۰

هم صحبت گردد، و باز با برآورده شدن این حاجت می خواهد که با او هم آغوش گشته و او را بوسه باران کند، تا می رسد به جایی که آرزو می کند که ای کاش با معشوق در یک لحاف و رختخواب قرار گیرد و تمام اعضای خود را تا جایی که راه دارد به او بچسباند، و با این حال آن شوق اولیه و سوز و گداز نفس بر جای خود باقی است؛ بلکه به مرور زمان اضافه نیز می گردد، کما این که شاعر نیز بر این مطلب اشاره کرده است: با او معانقه کردم، باز هم نفسم به او مشتاق است و آیا نزدیک تر از معانقه و در آغوش گرفتن چیزی تصوّر دارد؟!

و لب های او را مکیدم شاید حرارت درونی من از بین برود؛ اما با این کار فقط هیجان درونیم افزایش یافت. گویا تشنگی من پایان پذیر نیست، مگر که روح من و معشوقم یکی شود.(۱)

در کتاب «نقد و بررسی کتاب صراط مستقیم» آمده است: اگر اوج شهوت جنسی حیوانی را بخواهیم توصیف کنیم، آیا جز تعابیر فوق را می توانیم به کار ببریم؟ چگونه است که ملاصدرا این مرتبه از فنای عاشق در معشوق را نیز عشق عفیف انسانی می نامد؟! اگر این عفیف است، پس غیرعفیف آن کدام است؟(۲)

حافظ نیز می گوید:

مغبچه ای می گذشت راهزن دین و دل***در پی آن آشنا از همه بیگانه شد

دکتر خلیل خطیب رهبر در شرح بیت فوق می نویسد: یعنی: شاهد (زیباروی) جوانی که راه دین و دل می زد، به رفتار آمد، زاهد بر پی آن دلدار آشنا رفت و از همگان برید.(۳)

در جای دیگر می گوید:(۴)

۱- اسفار اربعه، ج ۷، ص ۲۳۹

۲- نقد و بررسی کتاب صراط مستقیم، ص ۷۳

۳- دیوان غزلیات، ص ۲۲۹

۴- البته این را نیز بگوئیم: هدف ما از نقد این سخنان این نیست که بگوئیم تمام مطالب کتب عرفا و فلاسفه باطل است؛ بلکه در این کتب سخنان صحیح نیز موجود است. هدف ما این است که بگوئیم در مسائل دینی و معرفتی تنها راه اطمینان بخش تمسک به معارف معصومین علیهم السلام است و دیگرانی چون مولوی و حافظ هرچند سخنان خوب هم دارند؛ ولیکن اشتباهات و انحرافات عقیدتی نیز در آثار آنان به وفور یافت می شود. امثال حافظ و مولوی، در برخی از مباحث اجتماعی و مسائل انسان شناسی، نکات جالبی دارند؛ اما در معارف و عقاید به شدت دچار اشتباهند.

گر آن شیرین پسر خونم بریزد***دلا، چون شیر مادر کن حلالش(۱)

دکتر سیروس شمیسا در رابطه با سابقه شاهدبازی می نویسد: عشق مرد به مرد در طول تاریخ از دیدگاه های مختلف با اسم ها و اصطلاحات مختلفی مطرح شده است: شاهدبازی، نظربازی، جمال پرستی، اِغلام، بچه بازی و ... گفته اند و به شخص فاعل غلامباره، جمال پرست، صورت پرست، بچه باز، موزون ... گفته شده است.(۲)

شاهد از اصطلاحات ویژه صوفیان است که بر مردم زیباروی اطلاق می نموده اند، بدان مناسبت که گواه قدرت و لطف صنع آفریدگار جهانند و به معنی مطلق زیبا اعم از ذی روح و غیر ذی روح نیز استعمال کرده اند.(۳)

در ادامه می گوید: به طوری که از مطالعه کتب قدیم برمی آید عشق مرد به مرد در ایران باستان سابقه نداشته است، به همین دلیل در قرون نخستین تاریخ بعد از اسلام مثلاً در آثار دوره سامانیان و پیش از آنان از قبیل رودکی و شهید بلخی، و ابوشکور بلخی و شاهنامه فردوسی مطلب صریحی در این خصوص نیست. شاهدبازی در نزد اعراب باستان هم مرسوم نبوده است؛ زیرا در اشعار دوره جاهلیت و یکی دو قرن نخستین بعد از اسلام مدرکی در این باره نمی توان یافت. اما در نزد یونانیان این امر کاملاً رایج بوده است و در آثار فلاسفه بزرگ مثلاً افلاطون شواهد و مدارک بسیاری می توان جُست. مراد از عشق افلاطونی یا «الحبّ الافلاطونی» یا Plafonic love عشق مرد به مرد است.

۱- همان، ص ۲۷۹

۲- شاهدبازی در ادبیات فارسی، ص ۱۳

۳- همان، ص ۱۴

منتهـا این عشق پاک و بی شائبه است. در نزد قـدمای یونان در عشق مرد به زن شائبه سودجویی مثلاً تولیـدمثل است؛ اما عشـق مرد به مرد می توانـد پاک و بـدون شائبه باشـد، چنان که سـقراط در این نوع عشق، به دنبال مسائل جنسـی نیست. همین تفکر است که بعدها وارد عرفان ایرانی شد و نزد عرفا چنین تعبیر شد که عشق پکا تمرینی است از برای عشق آسـمانی[!!!] و عبارت معروف صوفیان «المجازُ قَنطرهُ الحقیقهِ» (مجاز پلی برای رسـیدن به حقیقت است) یعنی عشق ممجازی و زمینی می تواند وسیله ای برای رسیدن به عشق حقیقی باشد.(۱)

شاهدبازی در ایران دو منشاء دارد یکی یونان و دیگری ترک (ترکان غزنوی). شاهدبازی یونانیان با حفظ جنبه مثبت و فلسفی در ایران وارد عرفان شد و به عشق الهی و معنوی تفسیر شد؛ اما بچه بازی مأخوذ از ترکان جنبه زمینی داشت و با عمل جنسـی همراه بود و در اشعار غیرعرفانی ما به وفور از آن یاد شده است.(۲)

ابن سینا در فصل پنجم رساله عشق تحت عنوان «در بیان عشق ظرفا و صاحبان ذوق سلیم نسبت به صور حسنه»- با الهام پذیری از تفکرات فلاسـفه یونان- می نویسـد: از شأن قوّه عاقله آن است که اگر به مناظر نیکویی ظفر یافت بایـد او را به چشم محبت بنگرد هرگاه انسان دوستدار صور حسنه و وجوه مستحسنه گردید اگر به جهت لذّت حیوانی و جنبه بهیمی باشد از جمله افعال قبیـح و اعمال زشت و قبیـح محسوب می شود. اما اگر دوستی او به اعتبار جنبه عقلائی و وجه تجرّدی باشـد وسـیله ای است به جهت اتّصـال به معشوق حقیقی و وصول به علت اولی. در این صورت سـزاوار است که در عـداد ظرفـا و اهـل فتوت و عرفـان شمرده شود.(۳)

هرکس که مقداری با معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام آشنا باشد به وضوح

۱- همان، صص ۱۵-۱۴

۲- همان، ص ۱۶

۳- رسائل ابن سینا، صص ۱۱۷-۱۱۵

می دانـد که چنین سـخنانی در معارف آن بزرگواران الهی، هیـچ جایگاهی نـدارد و آن حجت های خـدا علیهم السـلام هرگز سفارش ننمودند که برای رسیدن به خدا به صورت های زیبا نگاه کنید! بلکه سـخنان خاندان عصـمت و طهارت علیهم السلام در مراقبت از نگاه- که سبب پاکی قلب است- به قدری فراوان است که هرکس غیر این را بگوید درصدد تحریف دین است.

این سخنان شاهدبازی فقط در معارف فلاسفه و عرفای صوفی مشاهده می شود و در معارف نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بویی از این مباحث به مشام نمی رسد.

ابن جوزی در تلبیس ابلیس درباره احمـد غزالی می گویـد: آورده اند که جمعی از صوفیان بر احمد غزالی وارد شدند. درباره احمـد غزالی می گویـد: آورده انـد که جمعی از صوفیان بر احمد غزالی وارد شدند. پسـری نزد او بود و گُلی، گاه به گل می نگریست و گاه به آن پسـر. آن جمع وقتی نشسـتند یکیشان گفت: شایـد ما شـما را مکدّر کردیم. (مزاحم شدیم) احمد غزالی گفت: آری والله! همگی از آن کلام وجد نمودند و با هم صیحه کشیدند.(۱)

مولوی درباره احمد غزالی می گوید:

شیخ الاسلام امام غزالی***آن صفابخش حالی و قالی

والله حُسن خوبرویان بود***در ره عشقِ دوست، جویان بود(۲)

عین القضات همـدانی می گویـد: جانم فـدای کسـی باد که پرسـتنده شاهـد مجازی باشـد که پرسـتنده شاهد حقیقی خود نادر است.(۳)

جامی در نفحات الانس درباره اوحدالـدین کرمانی می نویسـد: پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند که وی شاهدباز بود؛ اما پاکباز بود.(۴)

اوحدی مراغی می گوید:

۱- تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی، ص ۱۹۴

۲- مثنوی، ص ۳۵۶

۳- تمهیدات، ص ۲۹۷

۴- نفحات الانس، ص ۵۸۶

زلف مشکینت چو دام است ای پسر***عارضت ماه تمام است ای پسر

تا بود بر دیگری وصلت حلال***بر من آسایش حرام است ای پسر

عالمی را بنده خود کرده ای***اوحدی نیزت غلام است ای پسر(۱)

حافظ درباره نظربازی و مذمت عاقلان می گوید:

در نظربازی ما بی خبران حیرانند***من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقلان نقطه پرگار وجودند، ولی***عشق داند که در این دایره سرگردانند(۲)

سعدی در دیوان اشعارش می گوید:

که گفت برزخ زیبا نظر خطا باشد***خطا باشد که نبینند روی زیبا را

***

نام سعدی همه جا رفت به شاهدبازی***وین نه عیب است که در مذهب ما تحسین است

و در اعتراض به عالمان دین که نظربازی را حرام می دانند، می گوید:

جماعتی که نظر را حرام می دانند***نظر حرام بکردند و خون خلق حلال(۳)

اما وی در باب هفتم بوستان، پدران را پند می دهد که مواظب فرزندان خود باشند تا به دام نظربازان نیفتند!!

حافظ می گوید:

می خواره و سرگشته و رندیم و نظرباز***وآن کس که چو ما نیست در این شهر کدام است؟!(۴)

صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی***زین میان حافظ دل سوخته بدنام افتاد(۵)

مطالب در این باره فراوان است به همین مقدار بسنده می کنیم.

۱- دیوان اوحدی عراقی، ص ۵۳۹

۲- دیوان غزلیات، ص ۲۶۰

۳- برگرفته از دیوان کلیات اشعار سعدی

۴- دیوان غزلیات، ص ۶۶

۵- همان، ص ۱۴۹

باز هم از اباحه گری در مرام صوفیانه بگوئیم: افلاکی در «مناقب العارفین» درباره مولوی می گوید: از کُمّل یاران منقول است که روزی فقهای حسّاد، از سر انکار و عناد از حضرت مولانا سئوال کردند که شراب حلال ست یا حرام و غرض ایشان عِرض پاک شمس الدین بوده، به کنایت جواب فرمود: تا که خورَد؟ چه اگر مشکی شراب را در دریا بریزند متغیّر نشود و او را مکدّر نگرداند و از آن آب، وضو ساخته و خوردن جایز باشد؛ اما حوضک کوچک را قطره شراب، بی گمان که نجس کند و همچنان هرچه در بحر نمک لان افتد، حکم نمک گیرد و جواب صریح آن است که اگر مولانا شمس الدین می نوشد، او را همه چیز مباح است که حکم دریا دارد و اگر چون تو، خَر خواری کند نان جوینت هم حرام است.(۱)

باطل بودن این سخن کاملاً روشن است و نیازی به توضیح ندارد. یکی از مسائلی که در تصوف مطرح است، تبعیت بی چون و چرا از شیخ و قطب است، مرید تابع قطب و مراد خود است هرچند برخلاف شرع دستور دهد!!

حافظ می گوید:

به مِی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید**که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها(۲)

آقای سیدمحمد حسین حسینی تهرانی در رابطه با عرفان حافظ و مولوی می گوید: باید با هزار دلیل اثبات کنیم که عرفان حافظ و مولانا متّخذ از روح قرآن و روح نبوت و ولایت است[!!!](۳)

باید گفت که ما تبعیت مطلق، جز از معصومین علیهم السلام نداریم و آنان هرگز انسان ها را به کار خلاف شرع وادار نمی کنند. همچنین معصومین علیهم السلام فقط مریدپروری نمی کنند؛

۱- شرح مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۶۳۹

۲- دیوان غزلیات، ص ۱

۳- روح مجرد، ص ۴۸۹

بلکه انسان های بابصیرتی را پرورش می دهند که با آگاهی و معرفت اوامر الهی را امتثال نمایند. اکنون خوانندگان محترم بعد از خواندن مطلب ذیل، خود قضاوت کنید.

آقای سیدمحمدحسین حسینی تهرانی می گوید: وقتی من در خدمت مرحوم انصاری [از شاگردان آقای قاضی] بودم، با وجود این که ایشان را مثل پیغمبر خود می دانستم[!] در عین حال در مسائلی که احساس می کردم با ایشان اختلاف فقهی دارم، احتیاط را رعایت می کردم؛ ولی وقتی که با مرحوم حدّاد [از شاگردان آقای قاضی و مراد سیدمحمد حسین تهرانی] بودم، اگر می گفتند این لیوان خون است [و آن را بخور] دیگر احتیاط نمی کردم و می خوردم!!(۱)

یکی از اساتید عرفان و فلسفه که در شبکه چهار سیما مدام تفکرات فلسفی و عرفانی را عرضه می دارد و در رابطه با مشروعیت رقص سماع صوفیه، از یکی از آیات قرآن استفاده ابزاری نموده و در تفسیری غلط و انحرافی می گوید:

عرض کردم که خب این نسبت هایی که میدن که شما فرمودید هرکسی به فهم اندازه فهم خودش حرف می زنه یعنی چون در همون مرتبه هستند از رقص فقط الواتی می فهمند و هرزه درائی!

کسی که رقص را هرزه درائی می دونه فکر می کنه که رقص مولانا هم هرزه درائیه، این دیگه بیشتر از این هم نمی تونه بفهمه!

بیچاره خب چیکار بکنه، مرتبه فهمش همینه.

اما قبل از این که وارد بیان و توضیح این مطلب بشم، یک حکایتی نقل می کنم که البته این واقعیته. سعدالدین حموویه که یکی از عرفای بزرگه، خیلی عارف بزرگیه. در یک جلسه ای نشسته بود که عرفا بودن. اون جلسه سماع بود. شعری خونده شد و حالی دست داد به عرفا، و عرفا به رقص درآمدند، به حرکت درآمدند. سعدالدین حموویه

۱- شرح حدیث عنوان بصری، محمدحسین تهرانی، ص ۱۱۸

همچنان آرام نشسته بود در بحر تفکر و هیچ تکانی نمی خورد.

یه کسی از اون ها که در حال رقص بود گفت که مولانا! جلسه ی سماعه رقصه...تو را ساکت می بینم! سعدالدین حموویه این آیه را قرائت کرد- فرمود: «وَ تَرَی الجِبَالَ تَحسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ» شما این کوه ها را می بینی که ساکته، سال ها صامت و ساکت موندن. این کوه رو ما می بینیم هزاران ساله سرجایش تکان نمی خورده، صدا هم نمی کنه. اما درباطن و در واقع و نفس الامر این کوه مانند ابر در حرکته «تمرّ مرّ السحاب» یعنی مانند ابرها در حرکته. کوه ها در حرکتن. ابر هم حرکت می کنه... ابر همیشه در حرکته، رقصه. و اون جمله ای که شما فرمودید از خواجه که حکیمه خدا رحمتش کنه حکیم متألّهه...

رقص نوعی حرکته، منتهاش حرکتی است که یک مبنایی تکونش میده، یه محرّکی داره.

مجری:

– احسنت!

رقص بیخودی که نمیاد که! اصلاً رقص بیخودی نمی شه یه محرّک می خواد... رقص حرکتی است که از نقص به کمال میره. اگر ما رقص رو اینطور معنی کنیم که از نقص به کمال رفتنه، نه تنها عارف در رقص میاد، نه تنها انسان در رقص میاد، هستی در رقصه!

مجری: احسنت!

برای این که هستی همواره علی الاتّصال و علی الدّوام از نقص به کمال میره.

مجری: رقصی چنین میانه ای می دانم آرزوست!

... شجر در رقصه، حجر در رقصه، دریا در رقصه، کوه در رقصه، منتها رقص عارف باز با رقص جماد و نبات و حیوان یه تفاوتی داره... عارف غیر از حرکت فیزیکی و بدنی که در کل عالم هست یه حرکت روحی داره که روحش در حرکته.

این رقص روحنی درونی سرایت می کنه به بدن! اون رقص در درونه که سبب حرکت حبّی در تعالی فکریست و عشقی!! اما اون روح چنان سیطره بر بدن داره که بدن هم به حرکت درمیاد! به رقص موزون!

اتفاقاً این رقص عارف مطابق همون حرکت درونیشه. یعنی همین طور که قلبش روحش در حرکته، بدنش هم به موازات روحش به حرکت درمیاد. این رقص عارفانه هست! این هرزگی که نیست!

مجری:

– احسنت!(۱)

و اما باید بگوییم که: این سخنان باطل صوفیانه و پخش آن در رسانه ملی، اثری جز ابتذال فرهنگی را به دنبال نخواهد داشت.

اما مطلب دوم: یکی از حربه هایی که همواره فلاسفه و عرفای صوفی و پیروان و مدافعانشان برای منکوب نمودن و از میدان به در کردن مخالفان خود از آن استفاده می کردند و می کنند، تهمت نفهمی و بی شعوری و قشری گری زدن به مخالفان و منتقدان این تفکرات است. آنان مدام بر سر مخالفان فریاد می زنند و آنان را از انسان هائی کم خرد و سطحی نگر معرفی می نمایند و این تهمت در حالی است که اکابر و بزرگان عالَم تشیع،

۱– سخنان آقای ابراهیم دینانی به صورت کامل در فصلنامه نورالصادق علیه السلام شماره ۲۵ و ۲۶ از ص ۲۱۴ به بعد آمده است. بعد از پخش سخنان آقای دکتر ابراهیم دینانی، در مشروعیت و توجیه رقص صوفیانه، بسیاری از مراجع عظام تقلید همچون حضرات آیات: صافی گلپایگانی، مکارم شیرازی، سید صادق روحانی، محمدتقی مجلسی، نوری همدانی، دوزدوزانی، سید عباس مدرس یزدی، گرامی، حسینی زنجانی، موسوی اردبیلی و تعداد دیگری از علماء جهان تشیع، سخنان آقای دینانی را انحرافی و برداشت های وی را از قرآن بی اساس و فاقد اعتبار بیان فرمودند. در فصلنامه نورالصادق علیه السلام، شماره ۲۵ و ۲۶ از ص ۲۱۷ تا ۲۲۴ متن سخنان مراجع عظام تقلید مستنداً با شماره استفتاء و مهر دفتر آنان ذکر شده است.

مانند مرحوم علامه حلّی، علامه مجلسی، شیخ حرّ عاملی، مقدس اردبیلی، علامه بحرالعلوم، شیخ مرتضی انصاری، شهید اول، شهید ثانی، محقق حلی، علامه امینی و بسیاری دیگر از ستارگان فروزان جهان تشیع که در علم و ادب یگانه عصر و پرورش یافته معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بودند، با این تفکرات به مخالفت برخاستند.(۱)

و از جمله سخنان دیگری که مدافعان فلسفه و عرفان مطرح می کنند این است که مخالفان فلسفه اخباری گر هستند و عقل را حجت نمی دانند. و این سخن نیز یک تهمت است؛ زیرا بسیاری از بزرگان عرصه نقد فلسفه و عرفان، خود از علمای بزرگ علم اصول بودند و به عقل بسیار بها می دادند.

و اخیراً توسط برخی از این آقایانِ مدافع فلسفه و عرفان صوفیانه، چیز دیگری باب شده است؛ آنان با استفاده ابزاری از برخی از شخصیت های محترم دینی- سیاسی و این ادّعا که آنان مدافع تفکرات عرفای صوفی و فلاسفه بوده اند، مخالفان را ضدانقلاب اسلامی و ولایت فقیه معرفی می کنند!!

و این مسئله بسیار اسفبار است؛ زیرا زمانی که برای به در کردن مخالفان باب جواب های علمی بسته شود و باب تهمت ها و انگ های سیاسی گشوده گردد، نه تنها حرمت اشخاص شکسته می گردد؛ بلکه روحیه نقّادی که در مجامع علمی سبب تولید علم است، از بین می رود و روحیه تقلید در اندیشه و عقاید جایگزین آن می گردد و این بسیار به ضرر جامعه است.

همچنین بسیاری از اشخاص عالم و توانمند که دلسوز اسلام و دستاوردهای ارزشمند انقلاب اسلامی هستند و امام و شهدا و رهبری هوشمندانه حضرت آیه الله

۱- جهت اطلاع بیشتر به کتاب فلسفه از منظر قرآن و عترت، از ص ۳۸۳ تا ص ۴۰۶ مراجعه گردد. همچنین در کتاب چه کسانی می فهمند؟!! نیز از ص ۲۳۷ تا ص ۲۶۸ در این باره بحث شده است.

خامنه ای (حفظه الله) را قبول دارند و می توانند در عرصه علم و فرهنگ به نفع جامعه اسلامی کار کنند، خانه نشین می گردند! لذا بر مسئولین محترم نظام اسلامی فرض است که نگذارند برخی مغرضانه مباحث علمی را سیاسی کنند.(۱)

۱- این حقیر به نظام جمهوری اسلامی و دستاوردهای اندیشمند آن- به ویژه ایستادگی نظام در برابر استکبار جهانی- اعتقاد راسخ دارم و تضعیف نظام جمهوری اسلامی و رهبری عزیز آن را حرام شرعی و سبب شادی دل استکبار جهانی و صهیونیست و وهابیت می دانم. و این را هم می دانم که بسیاری از منتقدان فلسفه و عرفان همین عقاید را دارند و اگر کسانی از منتقدین چنین نباشند حسابشان از ما جدا می باشد؛ لذا سزاوار است مدافعان فلسفه و عرفان، سریع تهمت ضدانقلابی را به منتقدان فلسفه و عرفان نزنند. و این را نیز بگوئیم که انتقاد داشتن نسبت به برخی مسائل فرهنگی و اجتماعی، هرگز به معنای مخالفت با اصل نظام مقدس جمهوری اسلامی نیست.

مقدمه دوم

معارفی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلّم و خانـدان معصومش علیهم السـلام آورده انـد، تکرار مطالب گذشـتگان و توضـیح معارف بشری نیست؛ بلکه سخنان آن بزرگواران الهی علیهم السلام بیان گر حقایق و سنخ دیگری از معارف است. از همین جهت است که از ابتدای بعثت و نزول قرآن، میان تعالیم اعتقادی رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلّم و خاندان مطهر او علیهم السلام و آموزه های بشری تفکیک و جدایی بوده است.

همه گروه هایی که در میان مسـلمانان پرورش یافته اند و مسلمان شمرده می شوند، به طور طبیعی اندیشه های خود را به وحی منتسب می سازند تا اسـتنادی از وحی برای مطالب خود داشـته باشـند؛ اما نکته مهم این است که باید مکاتب مختلف فلسفی و عرفانی و کلامی- که خود را منتسب به اسـلام می کنند- با ترازوی ثقلین مورد بررسـی قرار گیرند تا معلوم شود که این گروه ها در عمل تا چه حد به وحی اعتنا کرده اند.

بسـیاری از نوشـته های موجود از صاحبان این مکاتب حاکی از آن است که این گروه ها در بیشتر موارد بر پایه داده ها و یافته های خود پیش رفته اند و ورود و خروجشان در مسائل اعتقادی کاملاً متأثر از مبانی فکریشان است.

برای مثال بسیاری از کسانی که مشی فلسفی دارند، در تبیین مسائل دینی از تفکر

فلسـفی و آرای فیلسوفان پیش از اسـلام بهره می گیرند و معارف الهی اسلام را براساس همان مبانی پی ریزی می کنند، آنگاه برای تثبیت نظرات خود به آیه یـا حـدیثی استشـهاد می کننـد. همچنین عارفـان بـا مبـانی خاص عرفانی خود معارف وحیانی را دنبال کرده اند؛ لذا در واقع مکاتب یاد شده، در عمل به وحی اعتنایی نداشته اند و به مطالب برجسته ای که به روشنی از وحی قابل استفاده است توجه نکرده اند؛ بلکه برای تثبیت مبانی و استشهاد بر مطالب خود، به عبارات متشابه و بیانات ذووجوه و گاه به روایاتی که هیچ گونه سندی ندارد، تمسک جسته اند.(۱)

بنابراین بسـیاری از مبانی اندیشه فیلسوفان و عارفان مسلمان بر پایه آن چه از کتاب و عترت استفاده می شود، استوار نیست. در روش اسـتفاده از عقـل و مبـدأ بودن حرکت عقلاـنی برای رسـیدن به حقایق و بررسـی جهان هستی و تأکیـد بر ضـرورت بهره گیری از نور عقـل و پـایه ای بودن حرکت عقلانی، هرچنـد کلیات این روش مورد تأییـد است؛ لیکن در این حوزه از دو نکته بسیار مهم وحیانی نباید غفلت ورزید:

نخست این که دایره روشنگری عقل- به حکم خود عقل- و به تصریح عالمان علوم

۱- کافی است که محققین به کتاب فتوحات مکیه ابن عربی و اسـفار اربعه ملاصدرات مراجعه نمایند و احادیث منقوله در این دو کتاب را مورد بررسـی قرار بدهند تا متوجه گردند بسـیاری از این احادیث بی سـند و مجعوله می باشد. یکی از محققین به نام علی نقی خـدایاری در کتاب «مأخـذیابی احادیث جامع الأسـرار» این کتاب- که متعلق به سـید حیـدر آملی (از عرفای قرن هشتم) است- را مورد بررسی دقیق علمی قرار داده است و اثبات نموده است که بسیاری از احادیث این کتاب بی سند و جعلی است. همچنین یکی از محقّقین به نام حیدرالوکیل در کتاب «الاسفار عن فصوص الاسفار» با روشی رجالی و تحقیقی در اسناد و مدارک روایات مجموع نُه جلد اسـفار اربعه ملاصدرا و حواشـی آن که حدود ۲۴۰ روایت می باشـد، اثبات نموده که اغلب این روایات یا در مصادر قابل اعتنا پیـدا نشـده و یا از مرسـلات و مجعولات عامه است. در فتوحات مکیه نیز صـدها حـدیث از ابوهریره نقل شده که مجعول بودن بسیاری از آنها برای اهل تحقیق روشن است.

عقلی، کاملاً محدود است و نباید انتظار داشت که انسان با عقل خود بتواند همه حقایق را درک کند.

نکته دوم این که هرگاه با نور عقل به منبعی رسیدیم که به حکم عقل بسیار وسیع، صحیح، خطاناپذیر و پراهمیت است، باید به چنین منبعی توجه کرده، از آن براساس ضوابط خاص خودش استفاده کنیم. به عبارت دیگر در بررسی مسائل و جست و جوی حقایق نباید تنها به عق که دایره مکشوفات آن محدود است، اکتفا کرد. پس اگر مراد از فلسفه، تفکر و بهره گیری از عقل باشد، هیچ مخالفتی با این معنا وجود ندارد.

همچنین در این که در شناخت جهان و هستی باید از خرد و اندیشه بهره برد، تردیدی وجود ندارد. سخن اصلی این است که آن چه به عنوان فلسفه اسلامی مشهور شده و هم اکنون تعلیم و تعلّم می شود به این نکات بی توجه بوده و از این رو به مسیر انحراف رفته است.

به عبارت دیگر مسئله این است که فلسفه به معنای تعقل مورد قبول است یا خیر، و مسئله دیگر درستی یا نادرستی تعقل در فلسفه مصطلح است. پرسش جدّی تر این است که آیا کسانی که به این عنوان نامیده شده اند، در عمل بر همین اساس عمل کرده اند؟

اگر کسی براساس تعقل حرکت کند، چاره ای جز تسلیم در مقابل وحی ندارد؛ چرا که اصل وحی با تعقل اثبات می شود؛ هرچند که عقل به محتوای آن احاطه کامل پیدا نکند. بنابراین هرگاه مطالب منسوب به وحی با تعقل روشن تضادی نداشته باشد، بعد از پذیرش «اصل وحی» آن مطالب هم باید پذیرفته شود. حال اگر جمعی مدّعی شوند که ما فقط چیزی را که در حیطه عقل ما قرار می گیرد، می پذیریم، مطلبی را که فراتر از عقل باشد نخواهند پذیرفت؛ حتی اگر مطلب مربوط به معصومی باشد که با وحی در ارتباط است.

مرحوم استاد سیدمحمد حسین طباطبائی به این مطلب- که آموزه های فلسفی و عرفانی غیر آموزه های وحیانی است- اعتراف کرده و می گوید: جمع بین قرآن و فلسفه

و عرفان، از محالات است، مانند محالات ریاضی، بزرگانی در این راه تلاش بسیار کرده اند، با وجود همه این تلاش ها، اختلاف ریشه ای میان این سه طریق به حال خود باقی است. و کوشش های فراوانی که برای ریشه کن کردن این اختلاف و خاموش کردن این آتش به عمل آمده است، به عکس، نتیجه داده است یعنی ریشه ای تر شدن اختلاف، و شعله ورتر شدن آتش ناسازگاری...(۱)

مرحوم علامه رفیعی قزوینی می گوید: قبول «معاد مثالی صدرائی» در نزد این ضعیف، بسیار صعب و دشوار است؛ زیرا که به طور قطع، مخالف با ظواهر بسیاری از آیات، و مباین با صریح اخبار معتبره است.(۲)

مرحوم میرابوالقاسم فندرسکی می گوید: علوم انبیا خطا ندارد، چون «اوّلی» است، و علوم حکما خطا دارد، چون نظری است.(۳)

مرحوم خواجه نصیر طوسی می گوید: در مسائل فلسفی، وَهم در عقل دخالت می کند، از این جهت نمی توان حق و باطل را درست تشخیص داد. و همین است که در طول تاریخ هیچ گاه مسائل فلسفه مورد اتفاق نظر قرار نگرفته است.(۴)

مرحوم شیخ مرتضی انصاری می گوید: پرداختن به مطالب فلسفی برای فهم مسائل مربوط به اصول دین، موجب هلاکت دائم و عذاب ابدی است.(۵)

در رابطه با صاحب جواهر نقل شده است: روزی مردی که در دستش کتابی فلسفی بود وارد جلسه شد چون صاحب جواهر او را دید، گفت: به خدا سوگند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم جز برای ابطال این خرافات از جانب خداوند مبعوث نشده است.(۶)

۱- المیزان، ج ۵، ص ۳۰۵، جامعه مدرسین قم

۲- مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، ص ۸۱

۳- رساله صناعیه به نقل از بیان الفرقان فی توحید القرآن، ج ۱، ص ۱۷

۴- شرح اشارات، ج ۲، ص ۱

۵- رسائل، ج ۱، ص ۶۴ مبحث قطع

۶- مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۹۹

ما شاهدیم که گروهی در تاریخ به نام فلسفه و تعقل عملاً در معرفت خود هیچ گونه حجّیتی برای وحی که به عقل ثابت شده است، قائل نیستند و اگر به منابع وحیانی مراجعه می کنند، فقط درصدد شاهد گرفتن برای دریافت های عقلی و ذهنی خود هستند.

حاصل آن که فلسفه منتسب به اسلام از دو منظر «روشی» و «محتوایی» دارای اشکال است. اشکال روشی فیلسوفان، نادیده گرفتن وحی و آموزه های وحیانی است. اشکال دوم در «محتوا» و آرای عرضه شده از سوی فلاسفه است. در حوزه اشکال محتوایی فلسفه دو مطلب پراهمیت وجود دارد:

نخست: براهین و ادلّه بسیاری از مسائل فلسفه براساس خود مبانی فلسفه مخدوش است. تضاد و نفی و اثبات در میان فیلسوفان گواه خوبی بر همین موضوع و به معنای آن است که بسیاری از استدلال های آنان از نظر عقلی مخدوش است. به عبارت دیگر اشکال در برهان بودن ادله فیلسوفان است؛ زیرا چنان که خود فیلسوفان اذعان دارند، برهان باید بر مسائل بدیهی مبتنی باشد و اگر براهین فلسفه دارای این ویژگی بودند، هرگز در مسائل مهم و اساسی اختلافی در میان آنها پدید نمی آمد. لذا همین اختلافات حاکی از آن است که ادله و براهین فلسفی بر مسائل بدیهی مبتنی نیست.

به عنوان مثال در مباحثی که میان ملاصدرا و ابن سینا اختلاف است، ملاصدرا استدلال ابن سینا را مخدوش می کند. همچنین وقتی ابن سینا مطالبی برخلاف حکمت متعالیه ملاصدرا دارد، در حقیقت ادله مطالب حکمت متعالیه را باطل انگاشته است.

دوم: با رجوع به وحی مشاهده می شود که در بسیاری از آموزه های اساسی و کلیدی، داده های روش فلسفی با آموزه های صریح وحیانی در تضاد است. اکنون به برخی از این موارد توجه بفرمائید:

۱- براساس مبانی فلسفه، حضرت حق با کائنات سنخیت دارد و این دو در اصل حقیقت مشترک هستند. عارفان پا را از این هم فراتر گذاشته و قائل به عینیت میان خالق

و مخلوق شـده انـد و گفته انـد در عـالم فقـط یـک حقیقت هست، اما به اطوار مختلف متطوّر است. در مقابل، نصوص متعـدد وحیانی از مباینت خداوند با کائنات حکایت دارد.

۲- فاعلیت حضـرت حق در فلسـفه به گونه ای ترسـیم شـده که صدور فعل از خداوند ضـرورت می یابد. علیت یکی از قوانین مهم و اساسـی در فلسـفه مصـطلح است. براسـاس این قـانون حضـرت حق علت تامه است و از معلول خود انفکاکی نـدارد؛ در نتیجه صـدور فعـل از او ضـروری است؛ امـا براسـاس تعـالیم وحیانی خداونـد متعال در فاعلیت خود حریّت دارد. فعل خـداوند معطوف به مشـیت و اراده اوست. به عبـارت دیگر، خداونـد متعـال علت تـامه اصـطلاحی نیست که صـدور فعل از او لاجرم و واجب باشد.

۳- براساس مکتب وحی، علم حضـرت حق با اراده او تفاوت دارد، یعنی علم و اراده دو چیز است؛ اما در مبانی فلسـفه، اراده با علم یکی است. از این رو در حقیقت خداوند فاعل مضطر است و اراده ندارد.

۴- در تعالیم وحیانی مسلّم است که ما سوی الله مسبوق به عـدم هسـتند و ابتـدا دارنـد. این مطلب به قدری در وحی روشن و قطعی است که حتی بسیاری از شخصـیت های فلسـفی معترف اند که تلاششان در جهت توجیه این مسئله- که اشیاء سابقه در ذات الهی دارند- بی ثمر بوده است و این عقیده را نمی توان با نصوص متعدد دینی جمع کرد.

۵- مطالبی که پیرامون مسـئله «جبر و اختیار» در فلسـفه و عرفان مصـطلح مطرح است، هرگز با آنچه که در وحی هست، نسبتی نـدارد. وحی به حقیقت، انسان را مختار می داند، اختیاری که به واسـطه آن، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب ارسال رسل، انزال کتب، تکلیف، امر و نهی و ... معنا می یابد؛ اما در فلسـفه، اختیار به معنای مسبوق بودن فعل به اراده است؛ هرچند اراده کردن بنـده به اختیـار و حرّیت و سـلطنت و اقتـدارِ او صورت نگیرد، و این نفیِ اختیـار انسـان است، هرچنـد فلاسـفه نام آن را اختیار بگذارند.

۶- مسئله «بداء» نیز در وحی و فلسفه به دو صورت کاملاً متفاوت مطرح شده است. در حقیقت، فلسفه بداء را مطابق آن چه شارع مقدس فرموده است قبول ندارد؛ در حالی که بداء در مدرسه اهل بیت علیهم السلام یکی از مهم ترین مسائل اعتقادی است.(۱)

۷- در مسائل متعدّد آموزه معاد نیز میان آن چه که از وحی استفاده می شود و آن چه که در حکمت متعالیه مطرح است، تفاوت بسیار روشن و آشکاری وجود دارد که برخی از فیلسوفان به آن معترف اند. برای مثال در حکمت متعالیه ملاصدرا بهشت و نعمت های بهشتی مُنشأ نفس انسانی (ایجاد شده نفس) و قائم به آن دانسته شده است؛ اما در تعالیم وحی، بهشت و نعمت های آن و نیز جهنم و عذاب های آن، حقایقی خارجی و آفریده خداوند مطرح شده است. در عرفان نیز گفته شده که «عذاب» از ریشه «عَذب» (شیرینی و گوارایی) است. در مسئله خلود در نار نیز میان تعالیم وحیانی و تفکرات فلسفی و عرفانی تفاوت آشکاری وجود دارد و موارد بسیاری از این قبیل وجود دارد که راه وحی را از راهِ علوم بشری کاملاً جدا می کند و شما در این کتاب، بسیاری از این مباحث را مستند و مستدل می خوانید.(۲)

در پایان این مقدمه باز هم بگوئیم: ما با عرفان حقیقی- که برگرفته از تعالیم وحیانی است- و تعقل و خردورزی، ذرّه ای مخالف نیستیم؛ زیرا مخالفت با عرفان صحیح و عقل گرایی چیزی جز تحجّر و تهی ساختن دین از حقایق نمی باشد. بلکه مخالفت ما با عرفان و فلسفه ای(۳) است که از تفکرات شرق و غرب اقتباس گردیده و لعاب اسلامی

۱- در تفکرات فلسفی از آنجا که خداوند از ازل «علت تامه» می باشد، همه چیز از ازل محتوم و محکوم بوده است؛ بنابراین در این دیدگاه مسئله «بداء» که نشان دهنده باز بودن دست خداوند در تغییر و دگرگونی ها است، هیچ معنایی ندارد.

۲- در نوشتن این مقدمه از کتاب «معارف وحیانی» از ص ۱۳ تا ص ۲۱ استفاده فراوانی شده است.

۳- اگر برخی دوست بدارند که نام خردورزی و اندیشه دینی را «فلسفه» بگذارند، در این باره مشکلی نمی بینیم؛ زیرا ما با محتوای غلط مشکل داریم نه واژه ها.

روی آن کشیده شده است.(۱)

۱- دکتر سید یحیی یثربی- که از محققان فعال و پراثر در حوزه عرفان و فلسفه است- می گوید: موارد وحدت و تشابه میان تعالیم هندیان و تصوف اسلامی زیاد است و قرینه و شواهدی هم بر ارتباط و اقتباس وجود دارد. (عرفان نظری، ص ۹۴) وی درباره تشابه بین عرفان و تصوف منتسب به اسلام و فلسفه نوافلاطونی غربی می نویسد: مسئله تشابه بین عرفان و تصوف اسلامی و فلسفه نوافلاطونی امری روشن و بدیهی است. تحقیقات مورخین و نیز مقایسه آراء و عقاید دو مسلک، مؤیّد این مطلب است. همین تشابه می تواند مبتنی بر امکان تأثّر و اقتباس تصوف اسلامی از مکتب نوافلاطونی [که دو قرن قبل از میلاد توسط فلاطوین در غرب تأسیس] شد باشد. (همان، ص ۹۷) این استاد فلسفه و عرفان در ادامه می افزاید: تأثیر عقاید نوافلاطونی و خود فلوطین در بین مسلمین، از مسائلی است که نظر مورّخین و مستشرقین را متوجه خود ساخته است... برخی از مشایخ اولیه صوفیه یعنی ذالنون مصری (۱۸۰-۲۴۵ق) و جنید بغدادی (متوفای ۲۸۹ق) با عقاید نوافلاطونیان آشنایی داشته اند و این عقاید به صورت شفاهی به گوش آن ها رسیده است. به هر حال کتب و رسالات و احتمالاً آموزش های شفاهی، سبب اشاعه فلسفه نوافلاطونی در عالم اسلام شده است. بعدها فارابی و ابن سینا و شیخ اشراق به آثار نوافلاطونی توجه داشته اند و شیخ اشراق بیش از هرکس از عقاید افلاطونیان بهره برده است. دکتر محمدعلی فروغی درباره منشأ عرفان و تصوف منتسب به اسلام می گوید: اما این که آیا عرفا و اشراقیان، مشرب عرفان را از فلوطین و پیروان او دریافته یا مستقیماً از منابعی که فلوطین اقتباس نموده اند گرفته اند، مسئله ای غامض است که حل آن اگر ممکن باشد محتاج به تفحّص بسیار دارد. نظر به کمال شباهت حکمت نوافلاطونیان با تعلیمات عرفانی و تصوف مشرق زمین و به ملاحظه این که در قرن ششم میلادی جمعی از حکمای یونان که از نوافلاطونیان بودند به ایران آمدند، بعضاً مورخین بر آن شدند که عرفان و تصوف ما از آن منبع آمده است. (سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۷۵) دکتر قاسم غنی- که از محققان پراثر در زمینه عرفان و تصوف است- در این باره می نویسد: انتشار آراء فلوطین و پیدا شدن فلسفه نوافلاطونی در بین مسلمین بیش از هر چیزی در تصوف و عرفان مؤثر بوده است... موضوع وحدت وجود در فلسفه نوافلاطونی بیش از هر چیز نظر صوفیه را جلب کرده است؛ زیرا وحدت وجود همه دنیا را آینه قدرت حق [بلکه ذات حق] می بیند... سالک باید با پر و بال شوق و عشق به طرف خدا به پرواز درآید و خود را از قید هستی خود که نمودی بیش نیست آزاد کند و در خدا که وجود حقیقی است محو و فانی شود. مولانا جلال الدین رومی (مولوی) بهترین مترجم و معرّف افکار فلوطین و فلسفه نوافلاطونی عرفا است. هرکس در دیوان مثنوی این عارف بزرگ که حکم دایره المعارف عرفا است تتبع کرده باشد، تقریباً تمام مسائل نوافلاطونیان را در آن خواهد یافت... اما مثنوی ملای رومی از همان بیت اول که: بشنو از نی چون حکایت می کند***از جدایی ها شکایت می کند تا پایان دفتر ششم که: چون فتاد از روزن دل آفتاب***ختم شد والله اعلم بالصواب که قریب به بیست و شش هزار بیت است، همه کتاب مملو از نکات و اشارات حکمت نوافلاطونیان است که مولانا رومی رنگ قرآن و حدیث به آن زده و به مذاق مسلمین درآورده و با بهترین اسلوب بیان کرده است. (تاریخ تصوف در اسلام، ج ۳، صص ۱۱۱-۱۱۰) بر همین اساس برخی از محققین و نویسندگان می گویند: عرفان ابن عربی در حقیقت انعکاسی از افکار غیراسلامی در میان مسلمانان است، و ریشه این عرفان- که ویژگی بارز آن وحدت وجود است- در عقاید هندی و یونانی است، چنان که ابن عربی اصالتاً از آن -دیار اندلسی-

است. (تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف، عمید زنجانی، ص ۲۳) دکتر ابوالعلاء عفیفی- از شارحان مطرح ابن عربی- در تعلیمات خود بر فصوص الحکم ابن عربی، به دفعات از تأثیرپذیری ابن عربی از فلسفه یونانی به خصوص افلاطون و همچنین فیلون و تا حدودی حکمت نوافلاطونیان نام می برد. (تعلیقات بر فصوص الحکم، مقدمه ابوالعلاء عفیفی، ص ۴۲)

مرحوم استاد محمدتقی جعفری در تبیین عرفان اسلامی و نقد عرفان صوفیانه می گوید: منظور ما از عرفان اسلامی در این مبحث، همان عرفان حقیقی است که آغاز حرکتش، بیداری انسان از خواب و رؤیای حیات طبیعی محض است و آگاهی از این که وجود او در حال تکاپو در مسیر خیر و کمال، همواره در متن هدف خلقت عالم هستی قرار می گیرد. این عرفان که مسیرش «حیات معقول» و مقصدش «قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق» است، به لقاءالله و قرار گرفتن در شعاع جاذبیت او منتهی می شود.

عرفان اسلامی، هیچ حقیقتی از حقایق عالم هستی را، اعم از آن که مربوط به انسان باشد یا غیر انسان، حذف نمی کند؛ بلکه همه عالم را با یک عامل ربّانی درونی صیقلی

می نماید و شفاف می سازد و در تمامی ذرّات و روابط اجزاء این عالم، نور الهی را نشان می دهد.

این عرفان بود که خط نورانی آن به وسیله انبیای عظام الهی در جاده تکامل کشیده شد، نه آن تخیلات رؤیایی در فضای مهتاب درونی که سایه هایی از مفاهیمی بسیار وسیع، مانند: وجود، واقعیت، کمال، حقیقت، تجلّی و غیر آن را به جای اصل آن ها گرفته و با مقداری بارقه های زودگذر مغری، روشن ساخته و حالی و مقامی از آن ها برای خود تلقین نموده و دل به آن ها خوش می کنند، در صورتی که ممکن است مدّعی چنین عرفانی، حتی برای چند لحظه از روزنه های قفس مادی، نظاره ای به بیرون از خود مجازی خویشتن نکرده باشد. این، همان عرفان منفی است که انبوهی از کاروان جویندگان معرفت را، از لبِ دریای درون خود به سراب های آب نما رهنمون گشته است.(۱)

وی در ادامه می افزاید: اگر این ارباب تخیّلات رؤیایی [عرفای صوفی] در مهتاب فضای درونی توانسته بودند از «خود مجازی» بیرون آمده و وارد حوزه «خود حقیقی» شوند، نه در اندیشه و گفتار و کردار خود تناقضاتی داشتند و نه اعتراضی در یکدیگر در مسیر و مقصد؛ در صورتی که اختلافات تند در اندیشه ها و گفتار، در باب تخیلات مزبور [مانند فنای فی الله، کشف و شهود، فنای مطلق در حقیقت، وحدت وجود] و اعتراض آنان به یکدیگر، در کتب عرفانی به طور فراوان نقل شده است؛ ولی همان گونه که در بیان پیامبران الهی هیچ گونه اختلافی وجود ندارد و همه آنان در تبلیغ متن کلی دین انسانی- الهی مشترک اند، همچنان سالکانی که با فروغ عرفان مثبت [عرفان ناب اسلامی] به سوی کمال مطلق در حرکتند، کمترین اختلافی نمی توانند با یکدیگر داشته

۱- عرفان اسلامی، ص ۲۹ و ۳۰

باشند.(۱)

مرحوم امام خمینی در این باره می گوید: چنانچه در بعض اهل عرفان اصطلاحی دیدم، اشخاصی را که این اصطلاحات و غور آن، آن ها را به ضلالت منتهی نموده و ممارست در معارف [بشری نه الهی] موجب قوت انانیّت و انّیّت آن ها شده و دعاوی ناشایسته و شطحیات ناهنجار از آن ها صادر گردیده، و نیز در ارباب ریاضات و سلوک، اشخاصی هستند که ریاضت و اشتغال آن ها به تصفیه نفس، [از راه غیر شرعی] قلوب آن ها را منکدرتر و باطن آن ها را ظلمانی تر نموده و این ها از آن است که بر سلوک معنوی الهی و مهاجرت الی الله محافظت ننمودند و سلوک علمی و ارتیاضی آنها با تصرف شیطان و نفس، به سوی شیطان و نفس بود. (پرواز در ملکوت، ص ۶۵)

آیا آن کسانی که تمام ادیان را حق دانستند و بت پرستی را خداپرستی خواندند و شیطان را تقدیس نمودند (که در این کتاب کامل خواهید خواند) سلوک عرفانی آنان الهی است یا از نفسانیات شیطانی.

آیا ابن عربی که از متوکل عباسی تبهکار به بزرگی و عظمت یاد می کند (فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۶) و از حجاج بن یوسف خونخوار تجلیل می نماید (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۷۰۶) طریق سلوک را به صحیح پیموده است؟!!

آیا آن عرفانی که شطحیات را بر زبان جاری نمودند، (صاحب تاج العروس درباره شطح می گوید: کلمه شطحیات در میان متصوفه مشهور شده و در اصطلاح آنان عبارت است از سخنانی که در حال بی خودی و غلبه شهود حق [!!] از آنان صادر می شود به طوری که در آن هنگام جز حق نبینند. (تاج العروس، ج ۲، ص ۱۷۲، چاپ مصر) و صاحب دستورالعلماء گوید: شطح سخنی است که در حال مستی و غلبه سلطان حقیقت گفته شود و آن کلماتی است که از آن ها بوی هیجان و بیهوده گویی به مشام می رسد و ظاهر آن مخالف علم و خارج از حد معروف باشد. (دستورالعلماء، ج ۲، ص ۲۱۴) مانند سخن بایزید بسطامی که گفت: لیس فی جُبّتی سوی الله و منصور که گفت: أنا الحق. و شطح در نزد علمای دین سخنان گزاف و کفرآلودی است که منع شرعی دارد) و بسیاری در تصوف و عرفان منتسب به اسلام مشهوراند، آنان بر مسیر سلوک الی الله حرکت نمودند یا هواهای نفسانی.

مرحوم امام خمینی، شطحیاتِ عرفا را از وساوس شیطان می داند و می نویسد: ای مدّعی معرفت و جذبه و سلوک و محبت و فنا، تو اگر به راستی اهل الله و از اصحاب قلوب و اهل سابقه حسنائی، هنیئاً لک! ولی این قدر شطحیات و تلوینات و دعوی های گزاف، که از حب

۱- همان، ص ۳۰

نفس و وسوسه شیطان کشف می کند، مخالفت با محبت و جذبه است. إنّ اولیائی تحت قبائی لا ـ یعرفهم غیری! تو اگر از اولیای حق و محبّین و مجذوبینی، خداوند می داند؛ به مردم این قدر اظهار مقام و مرتبت مکن، و این قدر قلوب ضعیفه بندگان خدا را از خالق خود به مخلوق متوجه مکن و خانه خدا را غصب مکن. بدان که این بندگان خدا عزیزند و قلوب آن ها پرقیمت است، باید صرف محبت خدا شود؛ این قدر با خانه خدا بازی مکن و به ناموس او دست درازی مکن. پس اگر در دعوی خود صادق نیستی، در زمره دورویان و اهل نفاقی. (شرح چهل حدیث، حدیث ۹، ص ۱۶۲)

و در مصباح الهدایه می فرماید: والشطحیات کلّها من نقصان السالک و السلوک. (مصباح الهدایه، ص ۲۰۷) إنّ أولیائی تَحتَ قِبائی لایَعرِفُهُم غیری؛ یعنی: همانا اولیای من زیر قُبّه های من هستند، و جز من کسی آنان را نمی شناسد. (اسرار الشریعه، سید حیدر آملی، ص ۱۹۷؛ مرصاد العباد، نجم الدین رازی، ص ۱۲۷)

مرحوم امام خمینی، هرچند خود در مباحث عرفان اصطلاحی و فلسفه صاحب تألیف می باشند؛ اما به این مسئله نیز معترف هستند:

با فلسفه ره به سوی او نتوان یافت***با چشم علیل کوی او نتوان یافت

این فلسفه را بِهِل که با شهپر عشق***اشراق جمیل روی او نتوان یافت

(دیوان اشعار امام خمینی، ص ۲۰۲)

فاطی که به علم فلسفه می نازد***بر علم دگر به آشکارا تازد

ترسم که در این حجاب اکبر آخر***غافل شود و هستی خود را بازد

(همان، ص ۲۰۴)

فاطی که فنون فلسفه می خواند***از فلسفه فاء و لام و سین می داند

امید من آن است که با نور خدا***خود را ز حجاب فلسفه برهاند

(همان، ص ۲۰۹)

آنان که به علم فلسفه می نازند***بر علم دگر به آشکارا تازند

ترسم که در این حجاب اکبر آخر***سرگرم شوند و خویشتن را بازند

(همان)

فاطی که به قول خویش اهل نظر است***در فلسفه کوشش بسی بیشتر است

باشد که به خود آید و بیدار شود***داند که چراغ فطرتش در خطر است

(همان، ص ۱۹۴)

علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود***جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود

هرچند تو حکمت الهی خوانیش***راهی به سوی کعبه عاشق ننمود

(همان، ص ۲۱۲)

آن کس که به زعم خویش عارف باشد***غوّاص به دریای معارف باشد

روزی اگر از حجاب آزاد شود***بیند که به لاک خویش واقف باشد

(همان، ص ۲۰۶)

تا تکیه گهت عصای برهان باشد***تا دیدگهت کتاب عرفان باشد

در هجر جمال دوست تا آخر عمر***قلب تو دگرگون و پریشان باشد

(همان، ص ۲۰۷)

از صوفی ها صفا ندیدم هرگز***زین طایفه من وفا ندیدم هرگز

زین مدّعیان که فاش أنا الحق گویند***با خودبینی فنا ندیدم هرگز

(همان، ص ۲۱۷)

تا منصوری لاف أنا الحق بزنی***نادیده جمال دوست غوغا فکنی

دک کن جَبَل خودی خود چون موسی***تا جلوه کند جمال او بی «أرنی»

(همان، ص ۲۴۶)

تا کوس انا الحق بزنی خودخواهی***در سرّ هویّتش تو ناآگاهی

بردار حجاب خویشتن از سر راه***با بودن آن هنوز اندر راهی

(همان، ص ۲۴۸)

...چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رفتیم و به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختیم که گویی در کون و مکان

خبری نیست، جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی طالب را- که به فطرت الله مفطور است- از مقصد بازداشته و در حجاب اکبر فرو برده است... (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۶۵)

برخی برای دفاع از عرفان ناصحیح ابن عربی و پیروان وی، از نام امام خمینی استفاده ابزاری می کنند و می گویند که ایشان در برخی از آثار خویش، مباحث عرفان ابن عربی را شرح نموده و پذیرفته است.

جواب:

۱- شرح دادن مطلب، در همه موارد به معنای پذیرش نیست؛ امام خمینی قدس سره هرچند سخن برخی از عرفای اصطلاحی را شرح می دهد؛ اما وی در نهایت تابع «ثقلین» بود.

۲- عرفان مرحوم امام خمینی دو جنبه دارد: نخست، عرفان عملی ایشان که اصل است. دیگر، عرفان نظری ایشان، که فرع است.

بدون شک عرفان عملی و سیره امام خمینی برگرفته از قرآن کریم و تعالیم اهل بیت علیهم السلام است و همین خصوصیات ایشان بود که مردم به وی دل بستند و به ندایش- در حرکت علیه رژیم فاسد پهلوی- لبیک گفتند و خون دادند.

۳- در مباحث عقیدتی، میزان «ثقلین» است، و این سخن امام قدس سره و همه علمای شیعه است.

۴- سخن هر عزیز و بزرگی تا زمانی مورد پذیرش است که بر مبنای «ثقلین» باشد و مباحث عقیدتی تقلیدی نیست.

و در پایان این مقدمه می گوئیم:

نقـد آراء نه تنها حرمت زدائی نیست، بلکه حرمت زائی است؛ زیرا به اصـلاح ساختار انـدیشه ها می انجامـد. در حوزه علوم نه آوازه و شـهرت و نه عظمت و بزرگی ملاـک صـحّت و ارزش علم نیست؛ بلکه حقـانیت و عقلانیت و هـدایت فرجامی ملاک درستی رأی و نظر است، همانا باید سرمایه های علمی را با عیار حق سنجید تا سَره از ناسره جدا گردد.

فصل اول

عالم مخلوق خداست نه تجلی و صدور ذات الهی

طبق آیات متعدد کلام الله مجید و معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عالم مخلوق خدا و ابداع الهی است؛ یعنی خداوند متعال جهان هستی را بدون نیاز به نقشه و مواد اولیه ایجاد نموده است.

راغب اصفهانی در مفردات خود درباره واژه خلق می نویسد: «یستعمل فی ابداع الشیء من غیر اصل ولااحتذاء»(۱) کلمه «خلق» در ایجاد چیزی بدون سابقه و بدون مواد اولیه استعمال می شود. خداوند متعال می فرماید: «ذلِکُمُ اللهَ رَبُّکُم لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ فَاعبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ وَکیل»(۲)

«(آری،) این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را بپرستید و او نگهبان و مدبّر همه موجودات است.»

«خَلَقَ اللهُ السَّموَاتِ وَالأَرضَ بِالحَقِّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً لِلمُؤمِنِینَ»(۳) «خداوند، آسمان ها و زمین را به حق آفرد؛ و در این آیتی است برای مؤمنان».

۱- مفردات راغب، ذیل واژه خلق، ص ۲۹۶

۲- سوره انعام، آیه ۱۰۲

۳- سوره عنکبوت، آیه ۴۴

و آیات متعدد دیگر.

بنابراین آیات، پدیده ها مخلوق خداوند هستند و بدون ماده اولیه «لا من شیء» ایجاد شده اند.

اما در رابطه با کلمه «ابداع»: دکتر محمد باقر محقق در «دائره الفرائد» می گوید: بَدَعَ یَبدَعُ از باب مَنَعَ یَمنَعُ یعنی نو بیرون آوردن است. بدیع یکی از اسماء و صفات پروردگار است و به معنی نو بیرون آورنده و نو بیرون آورده که به معنی فاعل و مفعول هر دو است. بدعت شیء به وجود آمده ای است که سابقه نداشته باشد. صاحب مفردات گوید: «بِدع اگر برای خدا استعمال شود عبارت از ایجاد و به وجود آوردن چیزی است بدون آلت و ماده و بدون زمان و مکان و این جز از قدرت خداوند از دیگری برخاسته نیست». باب اِفعال آن یعنی نو بیرون آوردن.(۱)

و نیز می نویسد: ابداع در لغت اعم از اختراع است و فلکیات از مخترعه است نه مبدعه؛ زیرا ابداع در اصطلاح بیرون کردن چیزی از عدم و لیس آن هم دفعه واحده بدون سابقه زمان و ماده است.(۲)

خداوند متعال در کلام جاویدش می فرماید: «بَدِیعُ السَّمَوَاتِ وَالأَرضِ وَ إِذَا قَضَی أَمراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ»(۳) هستی بخش آسمان ها و زمین اوست! و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می شود.»

بنابراین جهان هستی، ابداع الهی است، یعنی خداوند متعال بدون ماده اولیه آن را خلق نموده است؛ یعنی از عدم، همان گونه که در دعای جوشن کبیر می خوانیم: یَا مَن خَلَقَ الأشیاءَ مِنَ العَدَم(۴) ای کسی که اشیاء را از عدم خلق نموده ای.

۱- دائره الفرائد، ج ۳، ص ۶۷

۲- همان، ص ۷۵

۳- سوره بقره، آیه ۱۱۷

۴- مفاتیح الجنان، ص ۱۷۸

توجه: خلقِ اشیاء از عدم یعنی اشیاء ایجاد شده اند بدون مواد و سابقه پیشین؛ (اشیاء قبل از ایجادشان معدوم بودند) نه این که «عدم» چیزی است و خداوند اشیاء را از آن ایجاد کرده است.

ابداع یعنی ایجاد «لامِن شَیء» و خداوند متعال جهان را «لامن شیء» ایجاد نموده است و این تعبیر در سخنان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام فراوان دیده می شود؛ به عنوان نمونه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام می فرماید: «اِبتَدَعَ الأشیاءَ لا مِن شَیءٍ کَانَ قَبلَها»(۱)

باتوجه به آیات قرآن کریم در این باره و روایات فراوان معصومین علیهم السلام برای اهل تحقیق هیچ گونه شائبه ای باقی نمی ماند که آفرینش خداوند متعال بدون طرح و نقشه و مواد اولیه می باشد و این لازمه قدرت بی انتهای الهی است و این جاست که باید گفت: خداست که دارد خدایی می کند. «البته برخی از اساتید عرفان این جمله را در موارد دیگری استعمال می کنند»(۲)

اما در تفکرات غیر وحیانی، جریان آفرینش خداوند متعال به گونه دیگری ترسیم شده است. در فلسفه منتسب به اسلام- که اصول و چهارچوب خویش را از تفکرات یونان باستان اخذ نموده(۳)- و همچنین در تفکرات عرفان مصطلح (عرفان اهل تصوف)

۱- فاطمه الزهرا علیها السلام بهجةُ قلب المصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم، ص ۳۲۹ (فرازی از خطبه شریفه فدکیه)

۲- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم: ۶۰۸

۳- دکتر مهدی نصیری در این باره در کتاب «فلسفه از منظر قرآن و عترت» می نویسد: «درباره خاستگاه یونانی فلسفه اسلامی بین موافقان و مخالفان فلسفه، اتفاق نظر و اجماع وجود دارد و هیچ کس منکر این معنا نیست که فیثاغورث و سقراط و ارسطو و افلاطون و ... نخستین معلّمان فلسفه هستند و آنچه گروهی از مسلمین به عنوان فلسفه در جهان اسلامی بسط و نشر دادند، محصول مستقیم آثار این فیلسوفان است. همچنین در این موضوع نیز اتفاق نظر وجود دارد که ورود فلسفه به جهان اسلام با تمهیدات دولت اموی و پس از آن عباسی صورت پذیرفت و خالدبن یزید و منصور دوانیقی و مأمون عباسی، بانیان نهضت ترجمه متون یونانی به زبان عربی و نشر آن ها در بین مسلمین بودند و نقطه اوج این نهضت، تأسیس «بیت الحکمه» در بغداد توسط مأمون بود. (فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۹۹) مرحوم علامه مجلسی در این باره می نویسد: این جنابت بر دین اسلام و شهرت و نشر دادن کتاب های فلاسفه در بین مسلمین از بدعت خلفای جور بوده که با ائمه معصومین علیهم السلام دشمن بوده اند. آ» ها به این منظور مطالب فلاسفه و کتب آن ها را بین مسلمین رواج دادند که مردم را از ائمه معصومین علیهم السلام و از شریعت روشن اسلام منصرف و روگردان سازند. (بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۹۷) مرحوم علامه طباطبائی- که خود یک فیلسوف است- به این مسئله اعتراف می کند و می نویسد: حکومت های معاصر به ائمه هدی علیهم السلام نظر به این که از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات علیهم السلام و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره مندی از علومشان استفاده می کردند، می توان گفت که ترجمه «الهیّات» به منظور بستن درِ خانه

اهـل بیت علیهم السـلام بوده است. (اسـلام و انسان معاصـر، ص ۸۳) البته علاـمه طباطبائی در ادامه می افزایـد: هرچنـد ترجمه فلسـفه یونان در بدو امر به منظور بسـتن در خانه اهل بیت علیهم السـلام بوده است؛ اما آیا منظور ناموجّه حکومت های وقت و سوء استفاده شان از ترجمه و ترویج الهیات، ما را از بحث های الهیات مستغنی می کند. (همان) استاد مصباح یزدی نیز اعتراف می کند: عامل مهم دیگری که در راه رشد فرهنگ اسلامی به کار آمد، عامل سیاسی بود. دستگاه های ستمگر بنی امیه و بنی عباس که به ناحق مسـند حکومت اسـلامی را اشـغال کرده بودند، به شدت احساس نیاز به پایگاه مردمی در میان مسلمانان می کردنـد و در حالی که اهل بیت پیامبر علیهم السـلام یعنی همان اولیای به حق مردم، معـدن علم و خزانه دار وحی الهی بودنـد، دستگاه های حاکم برای جلب افراد وسیله ای جز تهدید و تطمیع در اختیار نداشتند؛ از این رو کوشیدند تا با تشویق دانشمندان و جمع آوری صـاحب نظران، به دسـتگاه خـویش رونقی بخشـند و بـا اسـتفاده از علوم یونانیـان و رومیـان و ایرانیـان، در برابر پیشوایـان اهـل بیت علیهم السـلام دکـانی بگشاینـد. بـدین ترتیب، افکار مختلف فلسـفی و انواع دانش ها و فنون با انگیزه های گوناگون و به وسیله دوست و دشمن وارد محیط اسلامی گردید. (آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۳)

عالم چیزی جز تجلّی و ظهور ذات خداوند نمی باشد.

اکنون به فرازهایی از مناجات سیدالساجدین و امام العابدین حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام توجه بفرمائید و سپس مباحث فلاسفه و عرفا(۱) را در این باره بشنوید:

۱- هرجا سخن از عرفا می آوریم مقصودمان عرفای اصطلاحی (عرفان صوفیانه) می باشد.

- «ابتَدَعَ بِقُدرَتِهِ الخَلقَ ابتِدَاعاً، وَ اختَرَعَهُم عَلَى مَشِیَّتِهِ اختِرَاعاً.»(۱)

با قدرت خود جهان آفرینش را ابداع و خلق نمود و با اراده و خواست خود آن ها را بدون الگو پدید آورد.

- «للّٰهُمَّ لَکَ الحَمدُ بَدِیعَ السَّمٰاوَاتِ وَالأَرضِ، ذَا الجَلَالِ وَالإِکرَام، رَبَّ الأَربَابِ، وَ إِلَهَ کُلِّ مَألُوهٍ، وَ خَالِقَ کُلِّ مَخلُوقٍ، وَ وَارِثَ کُلِّ شَیءٍ، لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ، وَ لَا یَعزُبُ عَنهُ عِلمُ شَیءٍ، وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ مُحِیطٌ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ رَقِیبٌ»(۲)

خداوندا! سپاس تو راست، ای پدید آورنده آسمان ها و زمین، ای خداوند شکوهمند و بزرگوار، پروردگار پروردگاران، و ای خدا و معبود هر پرستنده و ای آفریننده هر آفریده و ای میراث برنده هر چیز، چیزی مانند تو نیست و علم چیزی از تو پنهان نمی باشد و علم تو بر هر چیزی احاطه دارد و خداوند بر هر چیز مراقب و نگهبان می باشد.

- «وَ أَنتَ اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ، الَّذِی أَنشَأتَ الأَشیَاءَ مِن غَیرِ سِنخٍ، وَ صَوَّرتَ مَا صَوَّرتَ مِن غَیرِ مِثَالٍ، وَابتَدَعتَ المُبتَدَعَاتِ بِلَا احتِذَاءٍ»(۳)

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، آفریدگاری که همه چیز را بدون الگو و نمونه قبلی آفریدی، و بدون مثال و مانند، چهره نگاری نمودی و مخلوقات را بدون اقتباس و فراگیری از کسی پدید آوردی.

- «أَنتَ الَّذِی ابتَدَأَ، وَ اختَرَعَ، وَ استَحدَثَ، وَ ابتَدَعَ، وَ أَحسَنَ صُنعَ مَا صَنَعَ»(۴)

و تویی آن که او آفرینش را آغاز کرد و بدون الگو و نمونه پیشین، اختراع و نوآوری نموده، و پدید آورده و آنچه را آفرید، زیبا و نیکو ساخت.

- «وَ أَسأَلُکَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لَکَ المُلکَ، وَ لَکَ الحَمدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ، الحَلِیمُ الکَرِیمُ الحَنَّانُ المَنَّانُ ذُو الجَلَالِ وَ الإِکرَامِ، بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرضِ، مَهمَا قَسَمتَ بَینَ عِبَادِکَ

۱- صحیفه سجادیه بخشی از دعای شماره ۱، ص ۶۴

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۷۲

۳- همان، ص ۳۷۴

۴- همان، ص ۳۷۶

الْمُؤمِنِینَ مِن خَیرٍ أَو عَافِیَهٍ أَو بَرَکَهٍ أَو هُدًی أَو عَمَلٍ بِطَاعَتِکَ، أَو خَیرٍ تَمُنُّ بِهِ عَلَیهِم تَهدِیهِم بِهِ إِلَیکَ، أَو تَرفَعُ لَهُم عِندَکَ دَرَجَهً، أَو تُعطِیهِم بِهِ خَیراً مِن خَیرِ الدُّنیَا وَ الآخِرَهِ أَن تُوَفِّرَ حَظِّی وَ نَصِیبِی مِنهُ»(۱)

و از تو ای خدای ما، و ای پروردگارا! که به راستی پادشاهی و فرمان روایی از آن تو است، و حمد و سپاس ویژه ذات پاک تو است، معبودی جز تو نیست ای حلیم و مداراکننده و بزرگوار، ای پرمهر و بخشایشگر و ای صاحب شکوه و ارجمندی، و ای پدید آورنده آسمان ها و زمین، آن هنگام که بین بندگان با ایمان خود از خیر و نیکی، یا سلامتی، یا برکت و هدایت، یا توفیق اطاعت تقسیم می کنی، یا خیری که با آن بر آنان منّت می نهی، و به سوی خود هدایتشان می کنی، یا در پیشگاهت، درجه ای بالاتر به آن ها می بخشی، یا در پرتو آن خیر و نیکی، بهره ای از دنیا و آخرت را به آنان عنایت می فرمایی، نصیب مرا از آن همه، افزون فرما.

همان گونه که ملاحظه فرمودید در سخنان ارزشمند و نورانی امام زین العابدین علیه اللام جهان آفرینش، بدون الگو، بدون مواد اولیه و بدون نمونه و مثال خلق شده است و این است معنی «بَدیعُ السّموات والأرض».

اکنون مجدّداً از بزرگان اهل لغت درباره واژه «ابداع» بشنوید: یکی از بزرگان اهل لغت به نام خلیل بن احمد فراهیدی در «کتاب العین» می نویسد:

البدع احداث شیء لم یکن له من قبل خلق و لا ذکر و لا معرفه. واللهُ بدیع السماوات والأرض، ابتدعهما و لم یکونا قبل ذلک شیء یتوهم هما متوهّم و بدع الخلق. و البدع الشیء الّذی یکون اولاً فی کلّ امر.(۲)

ابن منظور- از بزرگان اهل لغت در «لسان العرب» می نویسد: «بَدَعَ الشیء، یَبدَعُهُ بدعاً

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۸، ص ۴۱۲

۲- کتاب العین، ج ۲، ص ۵۴

و إبتَدعَهُ: أنشأهُ و بدأهُ. و البدیع والبِدع: الشیء الّذی یکونُ اولاً. ابدعتُ الشیء: اخترعتُهُ لاعلی مثالٍ. والبدیع من اسمائه الله تعالی لإبداعه الأشیاء و احداثه.»(۱)

طریحی- از سرشناسان علم لغت- در «مجمع البحرین» می گوید: بدیع السماوات و الارض. ای مبدعهما و موجدلهما من غیر مثال سابق، ای: إنّ السماوات والأرض بدیعةٌ ای: عدیمةٌ النظیر. والبدیع من أسمائه تعالی و هو الذی فطر الخلق مبدعاً لا علی مثالٍ سَبَقَ»(۲)

جوهری می نویسد: «بدعت الشیء: اخترعته لا علی مثالٍ»(۳)

زبیدی حنفی در «تاج العروس» می گوید: «البدیع: المبتدع و هو من أسماء الله الحسنی قال الله جلّ شأنه: «بدیع السماوات والارض»: إی مبتدعها و مبتدأها لاعلی مثال سبق یعنی أنّه أنشأها علی غیر حذاءٍ و لا مثالٍ.»(۴)

بنابراین خداوند متعال عالَم را ابداع و خلق نموده است؛ یعنی عالم را ایجاد کرده بدون مثال و بدون الگو و بدون مواد و قبل از این که خداوند عالَم را ایجاد کند مخلوقی نداشته و او با قدرت بی انتهایش عالم را ابتداء و ایجاد نمود.

بنابراین طبق روایات و تصریح اهل لغت، تنها موجودی که قدیم است، ذات خداوند تبارک و تعالی است و موجودات دیگر معدوم بودند و هیچ سابقه وجودی نداشتند و خداوند آن ها را «ابداع» نمود یعنی «لا من شیء».

اما در تفکرات برخاسته از ذوق و اندیشه بشری، نه عالم بدون ماده ایجاد شده است و نه ذات خداوند تنها موجود قدیم است؛ بلکه می گویند که عالم تجلی و ظهور ذات

۱- لسان العرب، ج ۸، ص ۶

۲- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۹۸

۳- صحاح جوهری، ج ۳، ص ۱۱۸

۴- تاج العروس، ج ۱۱، ص ۸ به بعد

خداست (یعنی خداوند برای ایجاد اشیاء مواد اولیه را از ذات خود گرفته است) و خداوند از ازل تجلیّات و ظهورات (که به آن مخلوقات می گویند) داشته است.(۱)

در اینجا ما بحث نسبتاً مفصلی را بیان می کنیم:

فلاسفه و عرفای اصطلاحی عقیده به وحدت وجود دارند. آنان بر این باورند که در عالم یک وجود بیشتر نیست و آن وجودِ خداست و سایر موجودات ظهور و تجلّی و تطوّرات ذات الهی می باشند. در این تفکر باطل، صحبت از خلق و ابداع اشیائ توسط خداوند متعال نیست؛ بلکه صحبت از تجلّی و ظهور و تنزّل ذات باری تعالی و متعیّن شدن در قوالب و صورت های گوناگون است.

ابن عربی می گوید: «و لیس وجود، إلاّ وجود الحقّ، بصور احوال ما هی علیه الممکنات فی أنفسها و أعیانها.»(۲) در عالم جز وجود حق متعال وجودی نیست، و هم اوست که به صورت ها و احوال گوناگون [که به آن ها] ممکنات و مخلوقات گفته می شود متعیّن و ظهور یافته است.

یعنی تمام موجودات چیزی جز تعیّنات و شئونات ذات حق متعال نمی باشند؛ پس این ذات خداوند است که با شئونات گوناگون به صورت مخلوقات جلوه گر شده است.

۱- فلاسفه به آن قدم زمانی می گویند یعنی خداوند از ازل بوده و از همان ازل مخلوقات وابسته به خود را داشته است که به آن مخلوقات قدیم و ازلیِ وابسته «عقول» می گویند. اما این تفکر در معارف وحیانی رد شده و باطل است؛ زیرا خداوند عالم را ابداع و خل و انشاء نموده و لازمه این امور حادث بودن اشیاء و قدیم نبودن آنهاست. فلاسفه که عقول (موجودات مجرد محض و واسطه فیض) را قدیم می دانند، خالقیت خداوند متعال را نسبت به آن ها- دانسته یا نادانسته- منکر می شوند؛ زیرا «خلق» یعنی ابداع و ایجاد شیء و این در حالی است که مطابق تفکرات فلسفی «عقول» همیشه بوده اند، پس خالقیت خداوند درباره عقول بی معنا خواهد بود و از این روست که فلاسفه و عرفا به جای واژه خلق از واژه های «ظهور»، «تجلّی» و «صدور» استفاده می کنند و اگر از واژه «خلق» هم استفاده کنند یک معنای دیگری از آن ارائه می دهند نه آن معنایی که در نصوص دینی و کلام اهل لغت آمده است.

۲- فصوص الحکم، فصّ یعقوبی، ص ۹۶

ابن عربی معتقـد است که خداوند برای به ظهور رساندن موجودات، ذات خویش را سریان داده و در عالم پخش نموده است. او معتقـد است کـه ذات خداونـد که در مراحـل قبـل از ظهـور و تجلّی، بی حـد است بـا ظهـور و جلـوه گر شـدن به صـورت مخلوقات از حالت اطلاق و بی حـدّی خارج گشـته و محـدود و متعین می گردد. وی در کتاب «فصوص الحکم» می نویسد: و بالأخبار الصحیح(۱) أنّه عین الأشیاء، و الأشیاء محدودهٌ و إن اختلفت حدودُها، فهو محدود بحدّ کلّ محدود. فما یحدّ شیءٌ إلاّ و هو حد للحقّ، فهو الساری فی مسـمّی المخلوقات والمبدَعات، و لو لم یکن الأمر کذلک ماصحّ الوجود، فهو عین الوجود فهو علی کل شیءٌ حفیظ.»(۲)

اکنون ترجمه و شـرح مختصر آن را از استاد حسن زاده آملی- از پیروان عرفان ابن عربی- بشنوید: «خداوند عین أشیاء است و اشـیاء محـدود است با حـدود مختلف، پس او با حـدّ هر محـدودی، محدود یعنی که متعیّن است. چرا که او عین هر محدودی اسـت. بنـابراین در هر محـــدودی حـدّ متعیـن حق اسـت و او بـه صـورت آن محـدود متجلّی. پس او در صـور و حقـایق جمیع موجودات سـاری و ظاهر است، و اگر حق در موجودات سـریان و ظهور نمی یافت هرگز موجودی وجود نمی یافت که وجود هر موجودی از نـاحیه اوست. بنـابراین تنهـا حق تعـالی است که عین وجود محض است و به ذات خود محیط بر اشـیاء و حافظ آنهاست.»(۳)

ابن عربی در فصّ اسحاقی کتاب فصوص الحکمش می گوید:

یا خالق الأشیاء فی نفسه***أنت لما تخلقه جامع

۱- مقصـودش اخبـار ابوهریره و امثـال وی است که از لحـاظ وثـاقت و صـحّت در أعلی رتبه است. وی در کتـاب «الفتوحـات المکیه» مرتب از ابوهریره- که جاعل حدیث است- حدیث نقل و تأیید می کند.

۲- فصوص الحکم، فصّ هودی، ص ۱۱۱

۳- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۲۷۴

تخلق ما لا ینتهی کونُه***فیک فأنت الضیّقُ الواسع(۱)

اکنون ترجمه و شرح این ابیات را- با توجه به مشهورترین شروح فصوص- بنگرید:

هرچه ظهور یافته و پدیدار گشته از تجلّی وجود حق متعال است، پس همه اشیاء در اوست، یعنی در علم او که عین ذات اوست و او در ذات خود جامع جمیع مخلوقات نامتناهی و محیط بر همه آن هاست، و مخلوقات در ذات او مانند امواجی هستند بر روی دریایی بسیار پرآب. پس در حالی که ذات حق متعال به اعتبار احدیّت ذاتش ضیّق است که در آن مرتبه هرگز مجال ثنویّت و تعدّد نمی باشد، به اعتبار تجلّی اسمایی، به ویژه تجلّی او به اسم «الواسع» متجلّی در کل و محیط و واسع بر کل است و در هر جایی و در هر چیزی موجود است، یعنی که هویدا و ظاهر است.(۲)

باید توجه داشت که در تفکرات عرفانی (عرفان اصطلاحی) عالم تجلّی أسماء الهی است و اسماء الهی تجلّی ذات خداوند متعال است؛ بنابراین عالَم تجلّی ذات خداست.

عرفای صوفیه و طرفدارانشان بهترین مثالی که می زنند تا دقیقی و گویا مقصودشان را- در رابطه با خدا و پدیده ها- برسانند، مثال موج و دریاست، آنان می گویند که دریا دارای موج است و موج چیزی جز خود دریا نیست، مثال ما و تمام موجودات با خدا همان مثال موج و دریا است، یعنی تمام موجودات موج و خداوند دریاست و بین موج و دریا هیچ گونه دوگانگی نیست، جز این که یکی اصل است و دیگری فرع و وابسته به آن.

دکتر سید یحیی یثربی- از پژوهشگران عرصه فلسفه و عرفان- در این باره می نویسد: [در دیدگاه عرفا] هستی حقیقت واحدی است که در باطن با وحدت کامل خویش از

۱- فصوص الحکم، ص ۸۸

۲- شرح فصوص کاشانی، ص ۸۹، شرح فصوص قیصری، ص ۱۹۶، شرح فصوص جندی، ص ۳۷۴ به نقل از کتاب «محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی» تألیف دکتر محسن جهانگیری، ص ۲۶۷

هر گونه تفرقه و کثرتی منزّه است و ظاهری دارد که منشأ نمایش کثرت است و این کثرت ها، ظاهری و خیالی هستند نه واقعی و حقیقی که:

جناب حضرت حق را دویی نیست***در آن حضرت من و ما و تویی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز***که در وحدت نباشد هیچ تمییز(۱)

حقیقت به منزله آب دریا و پدیده ها و حوادث، همچون امواج و حباب اند که در نگرش سطحی، حباب و امواج، حقایق جداگانه به نظر می رسند؛ اما با یک نظر عمیق، روشن می شود که در آنجا هرچه هست آب است و بس و بقیه جلوه ها و مظاهر آن آب اند و دارای تحقق و ذات جداگانه و مستقلی نیستند و در حقیقت نیستی های هستی نما می باشند.

موج هایی که بحر هستی راست***جمله مر آب را حباب بود

گرچه آب و حباب باشد دو***در حقیقت حباب، آب بود

پس از این روی هستی اشیاء***راست چون هستی سراب بود(۲)

در دیدگاه ابن عربی عالَم کثرات همه و همه ظهور اسماء و صفات الهی می باشند که خداوند متعال در اسماء و صفات تجلّی نموده و عالَم ظهور و تجلّی اسماء و صفات الهی است.

بنابراین طبق این دیدگاه باید گفت که عالم کثرات هریک ظهور و تجلّی اسم و یا صفتی از اسماء و صفات الهی است و اسماء و صفات الهی نیز تجلّی ذات خداوند است؛ پس عالَم تجلّی و ظهور ذات خداوند در اسماء و صفات است.

ابن عربی در فصّ شعیبی کتاب فصوصش می گوید:

«و صاحب التّحقیق یری الکثره فی الواحد کما یعلم أنّ مدلول الأسماء الإلهیّه و إن

۱- گلشن راز شبستری، ص ۷۳

۲- عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مباحث تصوف، ص ۳۸ و ۳۹

اختلفت حقائقها و کثرت، انّها عین واحده فهذه کثرةُ معقولةٌ فی واحد العین فیکون فی التجلی کثرةٌ مشهودةٌ فی عین واحدةٌ.»(۱)

ترجمه و شرح: پژوهندگان معرفت حق و جویندگان عرفان راستین می بینند و درمی یابند که کثرت واقع در عالم، در واحد حقیقی- که همان وجود مطلق است که به صورت کثرت ظاهر شده است - موجود است، مانند وجود قطرات در دریا، میوه در درخت و درخت در هسته. همچنان [که آن عارفان] می دانند که مدلول اسماء و صفات الهی از قبیل: قادر و عالم و خالق و رازق، با وجود اختلاف معانی واحد است و به همان ذاتِ واحدِ حقیقی راجع، پس اختلاف معانی و کثرت أسماء در ذات واحد حقیقی درست و معقول است که چون آن ذات به صورت اسماء متجلّی شود آن کثرت در ذات و عین واحد مشهور خواهد بود.(۲)

در معتقدات عرفانی، خداوند به صورت أشیاء ظهور نموده است؛ بنابراین او عین أشیاء در ظهور است و عارف بالله هرجا را که نظر افکند جز خدا چیز دیگری را نمی بیند؛ زیرا تمام اشیاء چیزی جز ظهور خداوند و عین او در ظهور نیست.(۳)

ابن عربی در «الفتوحات المکیه» می گوید: «فسبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها.» پاک است آن کس که اشیاء را [از ذات خویش] ظاهر کرد و او عین آنهاست. سپس این

۱- فصوص الحکم، ص ۱۲۴

۲- شرح فصوص کاشانی، ص ۱۵۲، شرح فصوص جندی، ص ۴۶۵ به نقل از محی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۲۷۱

۳- عین او در ظهور به این معناست که خداوند در مرحله ذات «احدیت» خویش، که مبرّا از ترکیب و شباهت است خود را مرحله ای تنزل می دهد به نام «واحدیت» سپس اشیاء در ذات او مستنیر و مشخص می شوند، آنگاه برای ظهور اشیاء در عالم خارج، ذات خود را دوباره تنزل می دهد و از مقام واحدیت به مقام الوهیت و تجلی در ممکنات می رسد و آنگاه است که اشیاء از مقام الوهیت متجلی می شوند و در عالم به ظهور می رسند. (محی الدین بن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۳۵۷ و ۳۵۸، عرفان نظری، سیدیحیی یثربی، ص ۲۴۶ و ۲۴۷)

اشعار را می گوید:

فما نظرت عینی إلی غیر وجهه***و ما سمعت أُذُنی خلاف کلامی

فکلّ وجود کان فیه وجوده***و کلّ شخیص لم یزل فی منامه(۱)

چشمم جز روی او به چیزی ننگریسته و گوشم جز سخن او سخنی نشنیده است؛ پس وجود هر چیزی در اوست [یعنی از ذات او سرچشمه گرفته است] و هرکسی همواره در مکان آرامش او آرمیده است.

قیصری- مشهورترین شارح فصوص ابن عربی- در شرح فصوصش می گوید: «هو المسمّی بالمحدَثات بحسب تنزّلاته فی منازل الأکوان.»(۲)

خداست که به نام حوادث و پیشامدها نامیده می شود به جهت ترتیب نزول و پائین آمدنش از مقام خدایی و قرار گرفتن در جایگاه موجودات.

در جای دیگر می گوید: «فإنّ الوجود منه أزلیّ و منه غیر أزلیّ و هو الحادث، فالأزلی وجود الحقّ لنفسه، و غیر الأزلی وجود الحقّ بصور العالم الثابت فیسمّی حدوثاً لأنّه بعضه لبعضه و ظهر لنفسه بصور العالم فکمل الوجود و کانت حرکه العالم حبّه للکمال.»(۳)

وجود دو قسم است: قسمتی از آن ازلی و قدیم و بخشی از آن غیر ازلی، که این قسمت ثانی از وجود است که حادث نام دارد؛ پس وجود ازلی و قدیم همان وجود خداست و برای خودش، و وجود غیرازلی نیز وجود خداوند است به صورت های عالم ثابت که این گونه صورت ها و وجود آن ها حادث نامیده می شوند. چون وجود ظاهر می شود قسمتی از آن برای قسمتی دیگر به صورت عالم و در نتیجه این ظهور است که وجود تکامل یافته است و حرکت عالم، که همان ظهور الهی و خود خداوند است،

۱- الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۴۵۹

۲- شرح فصوص قیصری، ص ۱۵۹

۳- همان، ص ۴۵۷

به دلیل محبت به سوی کمال است.

و در شرح سخنان ابن عربی می گوید: «فاذا شَهِدناه شهدنا نفوسَنا» لأنّ ذواتنا عین ذاته لامغایره بینهما إلاّ بالتّعیّن والإطلاق. «و إذا شَهِدَنا» أی الحقّ «شهد نفسَهم أی ذاته الّتی تعیّنت و ظهرت فی صورتنا.»(۱)

وقتی که خدا را مشاهده می کنیم، در حقیقت خود را می بینیم، زیرا ذت ما، عین ذات اوست و تفاوتی بین ما و او نیست مگر از نظر تعیّن و محدودیت و اطلاق. و وقتی که خداوند ما را دید، در حقیقت خود را دیده است؛ چون ذات اوست که با تعیّن و شخصیت پذیری به صورت ما درآمده است.

می گوید: «هو الّذی یظهر بصور البسائط، ثم بصور المرکبات، فیظنّ المحجوب أنّها مغایرةٌ بحقائقها و ما یعلم أنّها أمور متوهّمه، و لا موجود إلاّ هو.»(۲)

خداست که به صورت اشیاء بسیط و غیرمرکب ظاهر می شود، و سپس به صورت مرکبات و ترکیب یافته ها، شخص غافل و در پرده گمان می کند که حقایق اشیاء مغایرت با یکدیگر دارند و نمی داند که اشیاء امور خیالی هستند [یعنی نمی داند که غیریّت اشیاء با خدا امور خیالی است؛ زیرا] موجودی نیست مگر وجود خداوند.

زیرا زمانی که اشیاء ظهورت خداوندانـد و ظهورات خداونـد از او جـدا نیستند؛ بنابراین بایـد گفت که در عالم جز خـداوند موجود نیست.

البته این سخن با نصوص قرآنی و تعالیم توحیدی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مغایرت دارد؛ زیرا در تعالیم وحی اشیاء ابداع خدا و مخلوق او و مباین با ذات او هستند نه ظهورات و تجلّیات ذات او.

و در تفسیر و شرح سخنان ابن عربی می گوید: «أنّ الذّات الإلهیّه هی الّتی تظهر بصور

۱- همان، ص ۸۵

۲- شرح فصوص قیصری، ص ۱۶۳

العالم، و أنّ أصل تلك الحقایق و صورها، تلک الـذّات»(۱) این ذات الهی است که به صورت عـالَم ظاهر می شود و اصل این حقایق و صورت ها، همان ذات الهی است.

و می گویـد: «إنّ هویّه الحق هی الّتی تعیّنت و ظهرت بـالصوره العیسویه، کمـا ظهرت بصوره العالم کلّه»(۲) همانا این هویت و شخصـیت خود خداوند است که به صورت عیسی [علیه السلام] تعیّن یافته و ظاهر شده است، همچنان که به صورت تمام عالم درآمده است.

ابن عربی نیز در فص عیسـویه کتـاب فصوصـش مـدّعی است: مسـیحیان بـا گفتن «الله هو المسـیح بن مریم» از این جهت کـافر نشدند که خدا را با عیسـی [علیه السـلام] متحد شـمردند؛ بلکه کفر آن ها برای این بود که قائل به الوهیت عیسی [علیه السلام] به تنهایی بودند و این خطا بود؛ زیرا خداوند هم عیسی است و هم هر چیز دیگری که در عالم می بینیم.

دکتر ابوالعلاء عفیفی- از شارحان مشهور ابن عربی- در توضیح سخنان ابن عربی می نویسد: ... و من أیّ وجه کفر الذین قالوا إنّ الله هـو المسـیح بن مریم؟ یقـول: إنّهم لم یکفروا بقـولهم إنّ الله هو المسـیح، و لا ـ بقولهم إنّ المسـیح هو عیسـی بن مریم، و لکنّهم کفروا بالقولین معاً: أی بقولهم إنّ الله هو المسیح بن مریم وحده دون غیره.(۳)

آقای حسن زاده آملی در شـرح این بخش از سخنان ابن عربی نقل می کند: «این که آنان گفتند: خداوند مسیح بن مریم است از جهت تعیّن هـویت حق به صـورت عیسـی راست گفته انـد و همچنین این که عیسـی بن مریم است راست گفته انـد؛ ولکن حصـر حق تعـالی در صورت عیسـی نـادرست و باطـل است؛ زیرا همه عـالم چه غیب و چه شـهود صورت حق است نه عیسای فقط.»(۴)

قیصری در شرح فصوصش در کلامی با کمال وقاحت می گوید: «که همه عالم ظهور

۱- همان، ص ۷۰

۲- همان، ص ۵۸۳

۳- تعلیقات ابوالعلاء عفیفی بر فصوص الحکم، فصّ پانزدهم، ص ۱۸۵

۴- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۳۵۷

خداست و این خداست که به صورت حیوانات و حتی الاغ ظاهر شده است: (نستجیر بالله من هذه الاقاویل) «إنّ لکلّ شیءٍ- جماداً أو کان حیواناً- حیوه و علماً و نطقاً و ارادتاً و غیرها ممّا یلزم الذّات الإلهیّه، لأنّها هی الظّاهره بصور الحمار و الحیوان.»(۱) برای هر چیزی- چه جماد و چه جاندار- حیات، علم و نطق و اراده و صفاتی مانند آن باشد که آن صفات از خصائص ذات الهی است پس خداوند است که به صورت الاغ و حیوانات ظاهر شده است.

ملاصدرا نیز با تبعیّت از جهان بینی عرفای صوفی در «أسفار اربعه» می نویسد: کذلک هدانی ربّی بالبرهان النّیّر العرشی إلی صراط مستقیم من کون الوجود و الموجود منحصراً فی حقیقه واحده... و لیس فی دار الوجود غیره دیّار، و کلّما یتراءی فی عالم الوجود أنّه غیر الواجب المعبود إنّما هو من ظهورات ذاته و تجلّیات صفاته، الّتی هی فی الحقیقه عین ذاته... فکلّ ما تدرکه فهو وجود الحق فی أعیان الممکنات...(۲)

این چنین مرا پروردگارم با برهان آسمانی به سوی صراط مستقیم هدایت فرمود که وجود و موجود و آنچه که هست منحصر در یک حقیقت واحد [یعنی خدا] است... و در دار وجود موجودی جز خدا نیست و دیگران نیز فقط عبارت از تجلّی و ظهور ذات و صفات او می باشند که در حقیقت، آنها عین ذات او هستند... پس هرچه را درک می کنی آن وجود خداوندی است به صورت ممکنات و پدیده ها.

و در جای دیگر می گوید: «... والتحقیق فی الهویّات الوجودیّه أنّها من مراتب تجلّیات ذاته تعالی و لمعات جلاله و جماله فکلّ من إدراک شیئاً من الأشیاء بأیّ ادراک کان فقد أدرک الباری و إن غفل عن هذا الادراک إلاّ الخواصّ من اولیاء الله تعالی.»(۳)

و قول تحقیقی در باب حقایق وجودی این است که آن ها از مرتبه های تجلّی ذات

۱- شرح فصوص قیصری، ص ۲۵۲

۲- اسفار اربعه، ج۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۳

۳- همان، ج ۱، صص ۱۱۶ و ۱۱۷

خداونـد و از درخشـش های جلال و جمال او می باشـند؛ پس هریک که ادراک کند چیزی از اشـیاء را به هر نوع ادراکی که باشد، به تحقیق خداوند را درک کرده است؛ اگرچه از این ادراک غافل هستند مگر خاصان از اولیاء خدا.

و در جای دیگر می گویـد: «إعلم أنّ واجب الوجود بسـیط الحقیقه غایه البساطه و کلّ بسـیط الحقیقه کذلک فهو کلّ الأشـیاء، فواجب الوجود کلّ الأشیاء لایخرج عنه شیء من الأشیاء.»(۱)

بدان که خداوند بسـیط الحقیقه است و در غایت و نهایت بساطت و هر چیزی که حقیقتش این چنین بسـیط باشد او همه اشـیاء است، پس خداوند همه اشیاء است، و هیچ کدام از اشیاء خارج از آن نیست.

و می گوید: «إنّ واجب الوجود تمام الأشیاء و کلّ الموجودات.»(۲) همانا خداوند تمام اشیاء و کل موجودات است.

همـانگونه که ملاـحظه فرمودیـد در توحیـد فلسـفی و توحیـد صـدرائی، تمـام عـالم تجلّی ذات و صـفات واجب الوجـود یعنی خداوند متعال است. در این دیدگاه وحدت وجودی، نه تنها خداوند مباین و مخالف با اشیاء نیست؛ بلکه او تمام اشیاء است.

اکنون مقـایسه بفرمائیـد نصوص قرآنی و سـخنان امام سـجاد علیه السـلام و خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام را با این سخنـان صوفیه و فلاسفه؛ قرآن و خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام عالم را مخلوق خـدا و ابـداع الهی و مباین با ذات خداوند معرفی می کنند؛ ولیکن در تفکّرات فلسفی و عرفانی عالم چیزی جز ظهور و تجلّی ذات خداوند متعال نیست.

به عنوان مثال به چند حدیث توجه بفرمائید:

امام علی علیه السلام می فرماید: «الّذی بانَ مِنَ الخَلقِ فَلا شیءَ کَمِثلِهِ»(۳) خداوند کسی است

۱- همان، ج ۲، ص ۳۸۶

۲- همان، ج ۶، ص ۱۱۰

۳- توحید صدوق، ص ۳۲، ح ۱

که مباین و جدا از آفریدگانش است و هیچ چیزی مانند او نیست.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «إنَّ اللهَ خُلوٌ مِن خَلقِهِ وَ خَلقَهُ خِلوٌ مِنهس.»(۱) ذات خداوند از ذات خلق تهی و خالی است و ذات خلق هم از ذات خداوند تهی و خالی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لاخَلقُهُ فِیهِ ولا هُوَ فی خَلقِهِ»(۲) مخلوقاتش در او نیست (یعنی تمام مخلوقات مباین و جدا از ذات الهی هستند) و او در مخلوقاتش نیست.

امام علی علیه السلام می فرماید: «یا مَن دَلَّ عَلَی ذاتِهِ بذاتِهِ وَ تَنَزَّهُ عَن مُجانَسهِ مَخلوقاتِهِ»(۳) ای کسی که ذاتش به ذاتش دلالت می کند و از هم جنس و هم سنخ بودن با مخلوقاتش منزه است.

ملاصدرا برای موجه جلوه دادن عقاید عرفای صوفی در صحت عقیده وحدت وجود و موجود، برهانی را ارائه نموده است؛ اما باید گفت که ظاهر کلام وی برهان است؛ لیکن باطن آن مغالطه ای بیش نیست، برهان وی چنین می گوید:

صغرای قضیه: خداوند بسیط الحقیقه است آن هم در غایت بساطت.

کبرای قضیه: هر چیزی که حقیقتش این چنین بسیط باشد او همه أشیاء است.

نتیجه: بنابراین خداوند تمام اشیاء و تمام ممکنات و موجودات است.

اما تقریر استدلال وی: استدلال ملاصدرا بر این استوار است که چون ذات خداوند متعال بسیط و بی حد است بنابراین اگر اشیاء را جدا از ذات الهی و غیر و مباین با آن ذات بدانیم، ذات خداوند متعال حد می خورد و این درحالی است که ذات خداوند بسیط و بی حد است.

به عبارت دیگر هریک از اشیاء و موجودات را اگر خارج از ذات الهی و غیر آن ذات بدانیم به همان میزان ذات بسیط و بی حدّ خدا را حد زده ایم.

۱- کافی، ج۱، ص ۸۲، ح۳
۲- الکافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۲
۳- بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹، ح۱۹

به عنوان مثال: اگر بگوئیم این قلم- که اکنون با آن مشغول نوشتن می باشم- از ذات الهی جدا و مباین با آن ذات می باشد به اندازه همین قلم ذات الهی حد خورده است و این درحالی است که ذات الهی بسیط و بی حد است؛ بنابراین باید بگوئیم که ذات خداوندی که بی حدّ است تمام اشیاء را فراگرفته است و هیچ یک از اشیاء از ذات خدا خارج نیستند.

جواب: در یک صورت استدلال ملاصدرا صحیح است و آن این است که اگر ما اشیاء را هم سنخ خدا بدانیم دیگر نباید معتقد باشیم که اشیاء جدا از ذات خدا می باشند؛ زیرا دو موجود هم سنخ یکدیگر را حد می زنند، بنابراین برای این که ذات خدا حد نخورد باید دوئیّت را بین خدا و مخلوقات خویش برداریم و بگوئیم که عالم تجلّی و ظهور ذات الهی است که از آن ذات جدا نیست.

اما طبق مکتب وحی، سنخیت بین خدا و مخلوقاتش از اساس باطل است و زمانی که بین خداوند و موجودات هیچ سنخیتی برقرار نباشد جدا بودن خداوند از مخلوقات خویش، ذات وی را حد نمی زند؛ زیرا دو شیء هم سنخ یکدیگر را حد می زنند نه دو شیء غیر هم سنخ.

و حد موجودات نیز به خاطر حادث بودن و مخلوق بودن و محتاج به زمان و مکان داشتن است.

همین استدلال در سخن رفیع و نورانی امام رضا علیه السلام آمده است، آن امام هدایتگر علیه السلام می فرماید: «وَ كُنهُهُ تَفريقٌ بَينَهُ وَ بَينَ خَلقِهِ و غَيُورُهُ تَحديدٌ لِما سِواهُ.»(۱) حقیقت و کُنه خداوند تفاوت است میان او و مخلوقاتش و اینکه خداوند غیر از مخلوقاتش است او را حد نمی زند؛ بلکه دیگر اشیاء حد می خورد.

در این بیان نورانی امام معصوم علیه السلام آن حضرت اول عدم سنخیت اشیاء با ذات الهی

۱- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۳ به نقل از توحید شیخ صدوق

را بیان می فرمایند و سپس می فرمایند که جدا بودن خدا از مخلوقات خویش او را حد نمی زند؛ بلکه مخلوقات حد می خورند؛ زیرا اشیاء و خداوند با یکدیگر مباین اند و هیچ گونه سنخیتی بین خالق و مخلوق برقرار نیست.

شعرای فارسی- که بسیار از عقاید صوفیه تأثیر پذیرفتند- نیز در آثارشان فراوان عقیده باطل وحدت وجود را بیان کرده اند که در این جا به عنوان مثال فقط چند بیت را ذکر می کنیم:

شبستری می گوید:

هر آن کس را که اندر دل شکی نیست***یقین داند که هستی جز یکی نیست(۱)

جناب حضرت حق را دویی نیست***در آن حضرت من و ما و تویی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز***که در وحدت نباشد هیچ تمییز(۲)

مولوی می گوید:

آنها که طلبکار خدایید، خدایید***بیرون ز شما نیست شمایید شمایید

چیزی که نکردید گم از بهر چه جویید***واندر طلب گم نشده بهر چرایید

در خانه نشینید مگر دید به هر سوی***زیرا که شما خانه و هم خانه خدایید

آن کس که نزائید و نزاید ز شما کس***پاکید و قیومید ز تغییر، خدایید(۳)

غیر خدا در دو جهان هیچ نیست***هیچ مجو غیر که آن هیچ نیست

این کمر هستی موهوم را***گر بگشایی به میان هیچ نیست

کون رها کن بگذار از مکان***خود بنگر کون و مکان هیچ نیست

اوست گل و لاله و باغ و بهار***غیر در این باغ جهان هیچ نیست(۴)

جامی می گوید:

۱- گلشن راز، ص ۳۸

۲- همان

۳- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص ۱۸۷

۴- همان، ص ۱۵۰

شهود یار در اغیار، مشرب جامی است***کدام غیر که لاشیء فی الوجود سواه(۱)

شاه نعمت الله کرمانی نیز- مانند سایر صوفیه- تمام اشیاء را ظهور ذات خدا می داند. این خداست که در مرتبه ای به صورت عبد و در مرتبه ای به صورت عابد، در مرتبه ای به صورت آدم، در مرتبه ای به صورت خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم در مرتبه ای به صورت موسی علیه السلام در مرتبه ای به صورت فرعون و سایر اشیاء متجلّی و ظاهر شده است:

در مرتبه ای ساجد در مرتبه ای مسجود***در مرتبه ای عابد در مرتبه ای معبود

در مرتبه ای عبد است در مرتبه ای ربّ است***در مرتبه ای حامد در مرتبه ای محمود

در مرتبه ای فانی در مرتبه ای باقی***در مرتبه ای معدوم در مرتبه ای موجود

در مرتبه ای طالب در مرتبه ای مطلوب***در مرتبه ای قاصد در مرتبه ای مقصود

در مرتبه ای آدم در مرتبه ای خاتم***در مرتبه ای عیسی در مرتبه ای داوود

در مرتبه ای بی حد در مرتبه ای بی عد***در مرتبه ای محدود در مرتبه ای معدود

در مرتبه ای ظاهر در مرتبه ای باطن***در مرتبه ای موجود در مرتبه ای مفقود

در مرتبه ای موسی در مرتبه ای فرعون***در مرتبه ای مقبول در مرتبه ای مردود(۲)

اکنون از برخی از معاصرین- که از پیروان عرفان ابن عربی هستند- نیز بشنوید:

آقای سیدمحمدحسین حسینی طهرانی می گوید: «جمیع موجودات ما سوی الله، آیات خدا هستند، خواه در جهان خارج از نفس بنی آدم، و خواه در نفوس بنی آدم؛ لذا هیچ یک از مخلوقات، وجود استقلالی ندارند، بلکه همگی آیات و نشانه ها و آئینه ها و مرائی جمال نمای ذات اقدس حق می باشند و چون این آیه ها و آیینه ها ابداً جنبه خودنمایی ندارند، بلکه همه شان خدانما هستند. بنابراین در یک یک آنها می توان خدا را دید؛ زیرا آیه بما هی آیه فقط جهت ارائه صاحب آیه می باشد و غیر خدا را به هیچ وجه من الوجوه نشان نمی دهد. آئینه صاف بدون رنگ و زنگار و بدون موج، عین

۱- دیوان جامی، غزل شماره ۱۳۴۶

۲- دیوان شاه نعمت الله ولی، غزل شماره ۳۰۹

صورت انسان را نشان می دهد؛ اگر چیزی را در آن تغییر دهد، آئینه خراب است و عنوان حکایت ندارد و قیمت ندارد.

هرچه هست خود خداست و غیر از حق چیزی وجود ندارد. تمام آفاق و انفس، آیاتی هستند که در ورای آنها غیر از وجود «نا» و «الله» و «حق» موجودی وجود ندارد. در عالم وجودِ غیر از «الله» وجودی نیست. همه آیه او هستند، یعنی هیچ. و اوست ذوالآیه، یعنی همه چیز.

ذوالآیه که حق است در این عبارت، آفاق و انفس است؛ پس آفاق و انفس حق [خدا] است. در عوالم وجود غیر از خدا موجودی نیست. تعیّنات و إنیّات [موجودات مختلف] امور عدمیه و باطله می باشند [یعنی غیریّت آنها با خدا باطل است]، وجود اقدس حق واحد است که در آفاق و انفس ظهور نموده و [به صورت اشیاء و موجودات] تجلّی پیدا کرده است.»(۱)

این که جمیع موجودات آیات خداوند متعال هستند و هیچ گونه استقلالی در ذات خویش ندارند (زیرا خداوند خالق آنهاست) کاملاً صحیح است؛ اما این که موجودات آئینه ای هستند که ذات خداوند در آنها دیده می شود کاملاً بی اساس و غلط است؛ زیرا زمانی که خداوند متعال هیچ گونه سنخیتی با موجودات ندارد، پس چگونه می توان گفت موجودی آئینه نمای ذات خداوند می شود؟!!

می گوید: «هرچه هست خداست و غیر از حق چیزی وجود ندارد» یعنی عالَم کثرات را که ما مشاهده می کنیم، این گوناگونی ها از وهم و خیال ماست؛ زیرا همه عالم تجلی و ظهور ذات خداست و این ذات واحد خداست که به صورت تعدّد و تکثّر جلوه نموده است.

در این دیدگاه همه چیز زیباست و هیچ موجود بد شرّی وجود ندارد، حتّی شیطان

۱- الله شناسی، ج ۱، صص ۸۲ و ۸۳

هم زیباست؛ زیرا وی هم ظهور و تجلّی ذات خداست. و اینجاست که عرفان صوفیه از عظمت و قداست شیطان سخن ها گفته اند که ان شاءالله آن را در مباحث آینده مطرح خواهیم نمود.

همه چیز تجلّی و ظهور خداست؛ یعنی این که فرعون، نمرود، ابوجهل، ابن ملجم، شمر و یزید و عمربن سعد (لعنه الله علیهم اجمعین) نیز همگی چیزی جز تجلّی و ظهور ذات الهی نمی باشند و تجلیات ذات الهی نیز مانند خود ذات سراسر خیرند و به این جهت است که عرفا و فلاسفه قائل به شرّی در عالم نیستند و شرور را عدمی می دانند.

ابن عربی در فصوصش فرعون را «عین الحق» معرفی می کند،(۱) و ادّعای او را که می گفت: «أنا ربّکم الأعلی» ادّعای درستی می انگارد.(۲)

در این دیدگاه که عالَم چیزی جز تجلّی ذات الهی نیست، همه چیز مقدس است؛ حتی کافران نیز مقدس اند؛ زیرا آنان نیز تجلّی الهی می باشند.

آقای صمدی آملی معتقد است که انسان کافر را نباید بدون وضو مس کرد؛ وی در کتاب شرح مراتب طهارت- با مغالطه ای فاحش- می گوید: «... به عنوان مثال شما در قرآن هم کلمه «محمد رسول الله» را مشاهده می کنید هم کلمه «کلب» را؛ اما آیا کلمه کلب را می توانید بدون وضو دست بزنید؟ می بینید نمی شود. در هر دو صورت باید وضو داشته باشید، که فرمودند: «الوضوء نور» و یا «الوضوء علی الوضوء نور علی نور» حتّی اگر در قرآن اسم سگ و کافر و مشرك و منافق و شراب و امثال ذلك را مشاهده کردید نباید به آن ها بدون وضو دست بزنید. پس ابتدا باید نورانی شوید بعد به نور نزدیک شوید. حال که مرتبه مادون قرآن را این الفاظ نورانی تشکیل می دهند باید ببنیم آیا آن معانی ای که الفاظ از آن حکایت دارند نیز نورانی اند؟ و اگر انسان مثلاً بخواهد معنای

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۸۱

۲- همان

کافر را به عنوان یکی از مخازن قرآنی ملاقات کنـد، آیا بی وضو می توانـد آن را مس کنـد؟ [اسـتاد من] می فرماینـد: باز هم بدون طهارت نمی شود.»(۱)

و در صـفحه بعـد می افزایـد: «حـال با این بیان آیا آنها که به دست زدن کلمه ای در قرآن همچون «کافر» که از چهار حروف «کـاف» و «الف» و «فا» و «راء» تشـکیل شـده، بـدون طهارت اجازه نمی دهـد آیا به ما اجازه می دهنـد به بـدن شخصـی که در خارج وجود دارد و کافر است بدون وضو دست بزنیم؟ می فرمایند: نه خیر! باید باز هم وضو داشته باشی.»(۲)

جناب اسـتاد حسن زاده آملی می گوید: «ذوات ما به حسب وجود، عین ذات اوست و مغایرتی بین این دو نیست؛ مگر به تعیّن و اطلاق، [یعنی وجود ما و وجود خداونـد یکی است؛ اما با این تفاوت که وجود خداونـد مطلق است و وجود پدیده ها متعیّن] که تعیّن در مراتب ممکنات است از عقل اول تا هیولای اولی و إطلاق برای جناب وجود [خدا] است.»(۳)

و می نویسد: «چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است، وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است.»(۴)

جناب اسـتاد جوادی آملی می گوید: «إنّ غیر المتناهی قد ملأ الوجود کلّه... فأین المجال لفرض غیره.»(۵) نامتناهی تمام وجود و عالم را پر کرده است؛ پس چگونه جایی برای غیر او باقی خواهد ماند؟

جواب: وجود خداوند متعال هم سنخ مخلوقات نیست که عالم را پر کرده باشد؛ بلکه این مخلوقات خداوند متعال اند که عالم را پر کرده اند و چون تباین بین خداوند و

۱- شرح مراتب طهارت، ج ۱، ص ۲۹۵

۲- همان، ص ۲۹۶

۳- رساله فارسی أنّه الحق، ص ۶۶

۴- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۱۰۷

۵- علی بن موسی الرضا علیه السلام و الفلسفه الالهیه، ص ۳۶

مخلوقات حکم فرماست، غیریّت خداونـد با مخلوقات خویش، آن ذات مقدس را حد نمی زند؛ بلکه این مخلوقات اند که حد می خورد.

بنابراین در عالَم غیر خدا موجود است و آن غیر تمام مخلوقات او می باشـند. و نیز می نویسد: «کلّ ما عداه فهو فیضه فلا یکون أمراً مبایناً عنه.»(۱) هرچه غیر خداست، فیض [تجلیات ذات] اوست؛ پس جدا و مباین از او نمی باشد.

آقای صمدی آملی نیز می گوید: مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است.(۲)

همچنین می گوید: «وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسان ها است، یعنی ما دو وجود نداریم؛ بلکه هرچه هست یـک وجـود است که در قـوالب و انـدازه هـای گونـاگون ظهـور کرده است، نه این که وجـود زمین غیر از وجود آسمان، و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده است.»(۳)

این بـود بخشـی از سـخنان فلاسـفه و صوفیه در رابطه بـا خـدا و مخلوقـات او. اکنون یـک بـار دیگر قسـمتی از سـخنان نورانی حضـرت سـیدالساجدین علیه السـلام را می آوریم و بـا سـخنان فلاسـفه و عرفـا مقایسه ای کوتاه می کنیم: «وَ أَنتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ، الَّذِی أَنشَأتَ الأَشیَاءَ مِن غَیرِ سِنخٍ، وَ صَوَّرتَ مَا صَوَّرتَ مِن غَیرِ مِثَالٍ، وَ ابتَدَعتَ المُبتَدَعَاتِ بِلَا احتِذَاءٍ»(۴)

و تویی خداونـدی که معبودی جز تو نیست، پدیـد آورنـده ای که همه چیز را بدون الگو و نمونه قبلی آفریدی و بدون مثال و مانند، چهره نگاری نمودی و مخلوقات را بدون الگو ابداع کردی.

آری، در توحیدی که امام زین العابدین علیه السـلام به ما معرفی می کند، خداوند مباین با مخلوقات خویش است و او عالم را بدون نقشه و ماده اولیه ایجاد کرده است؛ اما در

۱- همان، ص ۳۹

۲- شرح نهایه الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۵

۳- همان، ص ۱۲۴

۴- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۷۴

تفکرات عرفانی و فلسفی خداوند هم سنخ، بلکه عین موجودات می باشد؛ زیرا او با تجلی نمودن ذاتی، به صورت اشیاء ظاهر شده است. بنابراین می توان گفت که بین توحید خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- که مأخوذ از قرآن است- با توحید فلاسفه و عرفا، زمین تا آسمان فرق است.

در نقد تفکرات وحدت وجودی می گوییم: خداوند متعال مُبدع، خالق و جاعل همه عالم هستی و به تعبیر دیگر خالق «وجود» است و خداوند خالق همه ممکنات است و وجود او غیر از موجودات است؛ زیرا براساس توحید عرفای صوفی که می گویند: «خداوند متعال است که با تعیّن و شخصیت پذیری به صورت موجودات درآمده است و موجودات نیستند جز مراتب وجودی خود خداوند» دیگر درست نیست که ما به خداوند نسبت خالقیت بدهیم و این تعابیر تماماً بی معنا و بی محتوا خواهد بود؛ زیرا وقتی خود اوست که هردم به شکلی جلوه و ظهور دارد دیگر معنای خالق، مبدع، باری- که در سراسر قرآن درباره خداوند آمده است- بی معنا خواهد بود.

براساس این دیدگاه که موجودی در عالم جز او نیست و غیر از او هرچه هست سراب و نمایش است، این سئوال جلوه گر می شود که: تکلیف و اختیار انسان در این عالم چگونه توجیه پذیر است و مکلف ساختن انسان در این دنیا یعنی چه؟

باید در جواب بگوییم: براساس این دیدگاه میان جبر و تکلیف تناقض به وجود می آید؛ همچنین براساس این دیدگاه در دایره هستی جز «وجود» هیچ چیز دیگری نیست و وجود هم عین خیر است و عدم عین شر:

وجود آنجا که باشد محض خیر است***اگر شری است در وی آن ز غیر است(۱)

خیر به حقیقت وجود باز می گردد و حقیقت وجود هم جز ذات مقدس ربوبی نیست؛ لهذا اساساً در عالم وجود شری نیست و نتیجه چنین دیدگاهی نسبت به جهان

۱- گلشن راز، ص ۳۸

خلقت این است که:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست***که هر چیزی به جای خویش نیکوست(۱)

به این ترتیب وجود ابولهب، ابوجهل، ابوسفیان، ابن ملجم، معاویه، یزید و بالاتر وجود شیطان در عالم آفرینش «خیر محض» است! همچنین نتیجه چنین دیدگاهی:

۱) به نفی عقاب و ثواب

۲) لغو بودن شرایع آسمانی

۳) زیر سئوال رفتن اصل تکلیف

۴) لغو و بازیچه بودن جهان آفرینش و خلقت است.

چرا که سائل و مسئول یکی است، ثواب کننده و جواب دهنده یکی است، عذاب کننده و عذاب شونده یکی است؛ پس خدا که عین مخلوقات است العیاذ بالله، تمام کارهای بد را خودش کرده و به کسی نمی شود تعرّض کرد؛ یعنی فاعل کارهای شر کسی نیست غیر از خودش، لذا ثواب و عقاب هم بی معناست!

طبق این دیدگاه نبوّت انبیاء هم باطل است؛ زیرا باید خدایی و مخلوقی باشد که بگوییم پیامبر از جانب او آمد، حال آنکه طبق این دیدگاه من و مائی در کارنیست و «پیامبری» صدق نمی کند، مؤمن و کافری هم صدق نمی کند، چون همه او هستند!

آقای صمدی آملی در شرح این بیت از اشعار جناب استاد حسن زاده آملی:

همه یار است و نیست غیر از یار***واحدی جلوه کرد و شد بسیار

می نویسد: «اگر می خواهی بدانی که قیامت کبری یعنی چه؟ شب را تا به صبح بیدار باش. قبل از اذان صبح می بینی که یک قیامت برپا می شود. بعد از اذان صبح، قیامت نمازگزاران برپا می شود. و هنگام طلوع خورشید قیامت عده ای را می بینی که تازه بیدار شده اند...

۱- همان

هرچه را نگاه می کنی همه دلیل حق هستند تا [استاد] می آیند به اینجا و باز می فرمایند:

همه یار است و نسبت غیر از یار***واحدی جلوه کرد و شد بسیار

آری، حتّی آن شخص بی نمازی هم که وقت طلوع خورشید و اکنون به دنبال غذایش می رود را یافته ام که:

همه یار است و نیست غیر از یار***واحدی جلوه کرد و شد بسیار»(۱)

باز در نقد سخنان فوق این سخن نورانی و ارزشمند امام رضا علیه السلام را می آوریم: «و کُنهُهُ تَفریقٌ بَینَهُ وَ بَینَ خَلقِهِ»(۲) حقیقت خداوند، فرق و تفاوت است میان او و مخلوقاتش.

و امام به حق صادق علیه السلام نیز می فرمایند: «لأَنَّهُ لایَلیقُ بِالَّذی هُو خالقُ کُلُّ شَیءٍ إلاّ أن یَکونَ مُبایناً لِکُلِّ شَیءٍ مُتَعالِیاً عَن کُلِّ شَیءٍ سُبحانَهُ وَ تَعالی.»(۳) خالق موجودات را سزاوار نیست مگر این که مباین با اشیاء و والاتر و برتر از اشیاء باشد.

مرحوم علامه محمدتقی جعفری در نقد توحید عرفای صوفی می گوید: مکتب وحدت وجود و موجود، با روش انبیاء و سفراء حقیقی مبدأ أعلی تقریباً دو جاده مخالف بوده و به همدیگر مربوط نیستند؛ زیرا انبیاء همگی و دائماً بر خدای واحد، ماوراء سنخ این موجودات مادی و صوری، تبلیغ و دعوت کردند و معبود را غیر از عابد تشخیص و خالق را غیر از مخلوق بیان کرده اند.(۴)

۱- شرح مراتب طهارت، ج ۱، ص ۱۳۳ و ۱۳۴

۲- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۳

۳- همان، ج ۳، ص ۱۴۸، ح ۱

۴- مبدأ أعلی، ص ۷۴

فصل دوم

خداوند اول و آخر و ظاهر و باطن است

خداونـد متعال در قرآن کرم در معرفی خویش می فرمایـد: «هُوَ الأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیءٍ عَلِيمٌ»(۱) اول و آخر هستی و پیدا و پنهان وجود همه اوست و او به همه امور عالم داناست.

عرفای صوفی و پیروان فلسـفه صـدرائی آیه فوق را به گونه ای تفسـیر می کنند که از آن عقیده وحدت وجود و موجود خارج می شود؛ اما تفسـیری که معلّمان و مفسـران راستین قرآن کریم- یعنی خدان عصمت و طهارت علیهم السلام- ارائه فرموده اند کاملاًـ مغـایر بـا تفاسـیر فلسـفی و عرفانی است. در احادیث قرآن آن حجّت های الهی(۲) آمـده است که منظور از «هوالأـوّل» بلاـاوّل می باشـد، یعنی: خداونـد اولی است که قبـل از او اوّلی نیست که همان معنای ازلی بودن خـداست که از ازل خـداوند بوده و هیچ موجودی با او نبوده و سپس خلق کرده است.

۱- سوره حدید: ۳

۲- در ادامه بحث برخی از روایات را نقل می کنیم.

و منظور از «هوالآخر» بلاآخر می باشد، یعنی: آخری بعد از او نیست، به این معنا که او باقی است و فنایی ندارد؛ که همان معنای ابدی بودن خدای متعال است.

و منظور از «والظاهر» دو معنا در فرمایشات امامان معصوم علیهم السلام مطرح شده است:

۱) او بر هر چیز چیره و پیروز است.

۲) او بر هر چیز با آیات و نشانه هایش آشکار است.

و منظور از «والباطن» دو معنا در سخنان معصومان علیهم السلام آمده است:

۱) خداوند عالم به باطن هر چیز است.

۲) او در عین ظاهر بودن با آیات و نشانه ها (یعنی انسان با نظر کردن به آیات و نشانه های وی متوجه می شود خالقی عالم، حکیم و قدرتمند دارد) از تمام مدرِکات بشر پنهان است؛ یعنی عقل و شهود بشر هیچ راهی به ذات مقدس وی ندارد.

اکنون از امام عابدان و عارفان حقیقی این معنا را بشنوید:

- «الحَمدُ لِلَّهِ الأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ کَانَ قَبلَهُ، وَ الآخِرِ بِلَا آخِرٍ یَکُونُ بَعدَهُ(۲) الَّذِی قَصُرَت عَن رُؤیَتِهِ أَبصَارُ النَّاظِرِینَ، وَ عَجَزَت عَن نَعتِهِ أَوهَامُ الوَاصِفِینَ»(۱)

ستایش از آن خداوندی است که اول است و قبل از او اوّلی نیست و آخر است و بعد از او آخری نیست. خداوندی که دیدگان بیننده ها از دیدن او نارسا، و خیال و اندیشه های هر تعریف کننده ای از تعریف او درمانده است.

- «... وَلَا یَبلُغُ أَدنَی مَا استَأثَرتَ بِهِ مِن ذَلِکَ أَقصَی نَعتِ النَّاعِتِینَ. (۷) ضَلَّت فِیکَ الصِّفَاتُ، وَ تَفَسَّخَت دُونَکَ النُّعُوتُ، وَ حَارَت فِی کِبرِیَائِکَ لَطَائِفُ الأَوهَامِ (۸) کَذَلِکَ أَنتَ اللَّهُ الأَوَّلُ فِی أَوَّلِیَّتِکَ، وَ عَلَی ذَلِکَ أَنتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ»(۲)

ای خدایی که نهایت و آخرین درجه توصیف ستایشگران، به پایین ترین مقامی که

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای اول، ص ۶۴

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۳۲، ص ۲۶۴

به آن اختصاص داری نمی رسد، و از درک آن ناتوان است. صفت ها در ذات پاک تو گم، و ستایش ها در ثنای تو به هم ریخته، و اندیشه های ظریف و تیز، از فهم مقام کبریایی و عظمتت حیران و سرگردان است.

آری، تو چنین هستی، خدایی که دارای اولیّت بدون آغاز می باشی، بر همین اساس، همیشگی و زوال ناپذیر هستی.

- «وَ أَنتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ، الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ، وَ العَالِي فِي دُنُوِّه»(۱)

و تویی خدایی که معبودی جز تو نیست، بزرگوارترین بزرگواران، جاوید و پایدار همیشگی و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، و بیش از هر چیز، نخستین هستی، و پس از هر عددی آخِر هستی. و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، در اوج بلندی و بلندایی، نزدیک هستی، و در عین نزدیکی، در اوج بالایی می باشی.

اکنون تفسیر ابن عربی را در رابطه با آیه فوق بشنوید: «قال الله تعالی: «هُوَ الاَوَّلُ وَ الاخِرُ والظّاهِرُ وَالباطِنُ» تنبیهاً علی أنّه الوجود کلّه».(۲) این که خداوند می فرماید: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن؛ اشاره به این دارد که هر چیزی که لباس هستی پوشیده است، خود اوست.

همان گونه که ملاحظه نمودید ابن عربی از آیه فوق، وحدت وجود و موجود را ارائه می کند؛ یعنی فقط خدا در عالم وجود دارد.

در فراز دیگری از سخنانش «الظاهر» و «الباطن»- که دو اسم از نام های نیکوی پروردگار است- را این گونه بیان می کند: «فإنّ للحقّ فی کلّ خلق ظهوراً فهو الظاهر فی کلّ مفهوم، و هو الباطن عن کلّ فهم إلاّ عن فهم من قال أنّ العالم صورته و هویّته و هو الاسم الظاهر، کما أنّه بالمعنی روح ما ظهر فهو الباطن... و صور العالم لا یمکن زوال

۱- همان، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۷۴.

۲- الفتوحات المکیه، ج ۴، ص ۷.

الحق عنها أصلاً»(۱)

ترجمه و توضیح:

مقصود این است که حق تعالی در هریک از مخلوقاتش به گونه ای ظهور می یابد و در مفهوم مدرکی ظاهر و متجلّی می گردد؛ اما از آنجا که فهم همه تجلیات و ظهورات او را در مجالی و مظاهرش در نمی یابند؛ او از فهم ها مخفی ها و پنهان است، مگر از فهم کسانی که می دانند عالم صورت و مظهر هویت یعنی حقیقت حق است که این کسان حق را در جمیع مظاهرش مشاهده می کنند. عالم سراسر عبارت است از اسم ظاهر حق، یعنی که عالم هویت و حقیقت اوست که ظاهر گشته است و حق از حیث معنی و حقیقت، روح و باطن عالم است، پس ظاهر عالم اسم ظاهر حق است و باطن آن اسم باطن حق.

اسم ظاهر مقتضی ظهور عالم و اسم باطن مقتضی بطون حقایق آن است، با این که مقتضی (به صیغه اسم فاعل) به اعتباری غیر مقتضی (به اسم صیغه مفعول) است که ربوبیت غیرمربوبیت است؛ لکن به اعتبار دیگر عین آن است و او احدیت حقیقت حقایق است. بنابراین درست آمد که عالم عین اسم ظاهر و روح آن عین اسم باطن است. ممکن نیست حق از عالم از این حیث که موجود است زائل گردد و از صور آن انفکاک یابد؛ که عالم بدون حق عدم محض خواهد بود.(۲)

در دیدگاه ابن عربی «الاول» و «الآخر» و «الظاهر» و «الباطن» اسامی خداوند متعال است که با تجلی این اسامی عالم را به وجود آورده است؛ به این معنا که خداوند در این چهار اسم تجلّی ذاتی نموده و با ظهور این اسامی، عالم آشکار گشته است؛ بنابراین تمام

۱- فصوص الحکم، فص نوحی، ص ۶۸

۲- شرح فصوص جندی، صص ۲۸۳-۲۷۷، شرح فصوص کاشانی، صص ۴۷ و ۴۸، شرح فصوص قیصری، صص ۱۳۲-۱۳۰ به نقل از محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۲۷۱

عالم هستی ظهورات حق می باشد که به چشم ما گوناگون دیده می شود؛ اما در دیدگاه عارفان- که به وحدت رسیده اند- عالَم کثرات محواند و فقط خداست که رؤیت می شود و موجود است. استاد حسن زاده آملی نیز در شرح این قسمت از سخن ابن عربی می گوید: «حق تعالی را در هر فردی از افراد خلقش ظهوری است که آن ظهور اختصاص به آن خلق دارد... پس اوست که در هر مفهوم- که به حسب استعداد فاهم در آن تجلّی می کند- ظاهر است و اوست که باطن و مختفی از هر فهم است- چه فهم ها، جمیع تجلیات و ظهورات او را در مظاهرش ادراک نمی کنند- مگر از فهم کسی که قائل است عالم صورت و هویت او است.»

قیصری گوید: «در این صورت او را در جمیع مظاهر مشاهده می کند، چنانکه ابویزید گفته است: اکنون سی سال است که من سخن نمی گویم مگر با خدا و مردم گمان می کنند من با آنها سخن می گویم. بدان که این فهم نیز به حسب تجلّی و ظهور است نه به حسب حقیقت؛ چه حقیقت و ذاتش هیچ گاه ادراک نمی شود نه به طور سرمدی نه به حسب مجموع تفصیل، چه مظاهر حق به طور تفصیل، غیرمتناهی است اگرچه به حسب امّهات متناهی است.(۱)

در عرفان ابن عربی، برای ذات خداوند متعال سه مقام است:

۱) مقام احدیت؛ که ذات خداوند در این مقام ناشناخته است.

۲) مقام واحدیت؛ که تنزّل مقام احدیت است و در این مقام اعیان ثابته (هویت اشیاء) در ذات خداوند مستنیر و به حدود خود، متعیّن می شوند.

۳) مقام الوهیت؛ که مقام تجلی و ظهور به صورت ممکنات است. این مقام که تنزّل یافته مقام واحدیت است خداوند به صورت پدیده ها ظاهر می شود.(۲)

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۶

۲- محی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، دکتر محسن جهانگیری، صص ۳۵۸-۳۵۷، ابن عربی از نگاهی دیگر، صص ۲۷۹-۲۷۵

همـان گونه که مطرح نمودیم در معـارف وحیانی عالَم مخلوق و ابـداع خـداست، نه تجلّی و ظهورات ذات او؛ و همچنین باید گفت که قائل شـدن به چنـد مرتبه و مقام برای ذات خداونـد؛ به معنای قبول ترکیب در ذات خداونـد است؛ در حالی که ذات حق متعال مبرّا و منزه از هرگونه ترکیب چه در خارج و چه در وهم و عقل می باشد.

عرفا و فلاسفه(۱) معتقدنـد که خداونـد منشأ و سرچشـمه همه عالم است و بازگشت اشـیاء نیز به همان سرچشـمه است؛ یعنی اشـیاء از ذات خداوند سرچشـمه گرفته اند و در سیر صعودی مجدداً به همان ذات باز می گردند. ملاهادی سبزواری، تمام این معنا را در یک بیت شعر گفته است:

یا واهبَ العقلِ لکَ المحامِد***إلی جنابکَ انتُهَی المَقاصد(۲)

ای بخشنده (فیّاض) عقل، تمام حمد مخصوص تو است.

همه مقصدها و هدف ها به سوی بارگاه تو منتهی می شود.

در اینجا مقصود از عقل، اولین صـدور از ذات خداوند که موجودی بسـیط است که در لسان فلاسـفه و عرفا صادر اول یا عقل اول خوانده می شود.(۳)

این صـدور نخست- که قـدیم و ازلی است- عین ذات خداونـد است. در دیدگاه فلسـفی و عرفانی تنزّل این صدور و تعیّن آن در مراتب، سبب ظهور و ایجاد عالَم است.»(۴)

مسئله عقـول (موجـودات مجرد محض کـه از ذات الهی صـادر شـده انـد و حلقه اتصـال موجـودات به خداونـد می باشـند) از تفکرات یونان باسـتان- به ویژه ارسـطو- أخذ شده است و فیلسوفان مسـلمان در جهت تطبیق دادن آن عقاید با معارف وحیانی گفتند که

۱- باز هم بگوئیم مقصود از عرفا؛ پیروان عرفای اصـطلاحی (عرفان صوفیانه) و مقصود از فلاسـفه، پیروان فلسفه صدرائی- که مأخوذ از تفکرات یونانی و عرفان ابن عربی است- می باشد.

۲- شرح منظومه، ص ۹

۳- شرح منظومه، یحیی انصاری، ج ۱، ص ۲۰ و ۳۰

۴- همان، صص ۳۸-۲۸

عقول همان ملائکه الهی هستند.(۱)

استاد شهید مطهری در شرح این بیت منظومه می نویسد: «در این بیت عالی و زیبا هم از مبدأ سخن رفته است و هم از معاد. هم به اولیت خداوند اشاره شده و هم به آخریت او؛ «هُوَ الاَوَّلُ والاخِرُ». آنجا که می گوید: «همه سپاس ها ویژه تو است» منظور این است که تو مبدأ کلّ هستی، هر خیری و فیضی به سبب هرکس و هرچیز به کسی برسد از ناحیه تو است؛ زیرا سررشته همه اسباب و علل به دست تو است و همه نظام از اراده تو برخاسته است. از این رو همه سپاس ها ویژه تو است. و آنجا که می گوید: «همه مقصدها و هدف ها به سوی بارگاه تو منتهی می شود»، منظور این است که: همه اشیاء، هرچه را می جویند، در نهایت امر، تو را می جویند و به هر سو می روند، به سوی تو می روند؛ از تو پدیده آمده اند و به سوی تو باز می گردند؛ «إنّا لِلّه وَ إنّا إلَیهِ راجِعُونَ»(۲)

چنانکه می دانیم لُبّ لُبابِ حکمت الهی شناختن مبداء و معاد جهان است، همه مطالب و مسائل دیگر در این فلسفه در حکم مقدمه این دو مطلب و یا در حاشیه این دو مطلب است.(۳)

همان گونه که ملاحظه فرمودید در تفکرات عرفانی و فلسفی خداوند منشأ و سرچشمه و نقطه ایجاد عالم است؛ اشیاء از سرچشمه ذات پدید آمده اند و به سوی همان سرچشمه و رسیدن به آن ذات رهسپارند. یعنی اشیاء از خدا به وجود آمده اند و در سیر صعودشان به ذات الهی و حالت نخستشان باز می گردند و این است معنای «معاد» در تفکرّات فلسفی و عرفانی!!!

اما این عقیده مغایرت دارد با تعالیم مکتب انبیاء الهی؛ زیرا در تعالیم وحی خداوند متعال منشأ و سرچشمه جهان نیست؛ بلکه خداوند خالق جهان هستی است و اشیاء را از

۱- همان، ص ۲۹

۲- بقره، ۱۵۶

۳- شرح مختصر منظومه، ص ۷ و ۸

ذات خویش خارج نساخته است.

اشیاء قبل از ایجادشان معدوم بودند و خداوند با قدرت بی منتهای خود آنان را خلق و ابداع نمود.

همچنین اشیاء به ذات خداوند برنمی گردند؛ زیرا از آن ذات نشأت نگرفته ند که به آن ذات بازگردند؛ بلکه بازگشت امور به سوی خدا به این معناست که موجودات در عرصه قیامت کبری- که وعده الهی است- حاضر خواهند شد و این امر تخلّف ناپذیر است.

و تفسیر آیه شریفه: «إنّا لِلّه وَ إنّا إلَیهِ راجِعُونَ» آن چیزی نیست که فلاسفه و عرفا مطرح می کنند؛ زیرا حرف «لام» در کلمه جلاله «الله» مالکیت را می رساند نه معنای مبدئیت؛ خدا نمی فرماید: إنّا مِنَ الله (ما از خدائیم)، بلکه می فرماید: «إنّا لِلّه» یعنی مالک ما خداست و ما موجودات مملوك او هستیم؛ و طبق نظام تکوین، هر مملوکی به سوی مالك خویش در حرکت است، و مقصد نهائی این حرکت حضور در صحنه عظیم قیامت کبری است.

بنابراین، آن معنایی که فلاسفه و عرفا از توحید و معاد مطرح می کنند، غیر از آن معانی و معارف وحیانی است.

اکنون چند حدیث از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در تفسیر آیه: «هُوَ الأوّل و الآخِر والظاهر والباطن»(۱) بشنوید:

از امام صادق علیه السلام درباره اول و آخر بودن خدا سئوال شد، آن حضرت فرمود: «الأوَّلُ لا عَن أوَّلٍ قَبلَهُ وَ لا عَن بَدَءٍ سَبَقَهُ، والآخِرُ لا عَن نَهایَةٍ کَما یُعقَل مِن صِفهِ المخلوقین و لکن قدیمٌ أوّلٌ آخِرٌ، لَم یَزَل ولا یَزولُ بلا بَدءٍ ولا نهایَهٍ، لایَقَع علیه الحدوثُ

۱- حدید، ۳

ولا یحولُ مِن حالٍ إلی حال، خالقُ کلِّ شیءٍ»(۱)

خدا اول است بی آنکه اولی پیش از او بوده و بی آنکه آغازی بر او سبقت گرفته باشد، و آخر است، یعنی نهایتی برای او نیست (چنان که نهایت داشتن از ویژگی های آفریده هاست،) لیکن خدا قدیم و اول و آخر است، بی آغاز و بی نهایت بوده و خواهد بود، حدوث بر او واقع نمی شود، و از حالی به حالی درنمی آید، خالق هر چیزی است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که آن حضرت روزی در مسجد جامع بصره خطبه خواندند و فرمودند: «معاشِرَ المؤمنین والمسلمین؛ إنّ اللَّه- عزّوجلّ- أثنی علی نفسه فقال: «هوالاول» یعنی قبلَ کُلِّ شیء «والاخِرُ» یعنی بعدَ کُلِّ شیء «والظاهِرُ» عَلی کُلِّ شیء «والباطِنُ» لکُلِّ شَیءٍ سواء علمُه علیه»(۲)

امام رضا علیه السلام در معنای «الظاهر» و «الباطن» می فرمایند: «و أمّا الظّاهِرُ، فلیس من أجل أنّه علا الأشیاء برکوب فوقَها و قعود علیها و تَسَنُّم لِذُراها... و الباطِنُ منّا، الغائب فی الشیء المُستَتِر و قد جمعنا الاسم واختَلفَ المعنی»(۳)

اینکه خدا «ظاهر» است، بدان جهت نمی باشد که او بر فراز اشیاء قرار دارد؛ لیکن ظاهر به معنای چیرگی و پیروزی و توانمندی او بر آنهاست. وجه دیگر این است که: خدا ظاهر است [با آیات و نشانه ها] برای هرکسی که او را اراده کند و بر او چیزی پوشیده نمی ماند، و هر آنچه را آفرید تدبیر می کند؛ پس کدام ظاهر آشکارتر و روشن تر از خدای متعال می باشد؛ زیرا انسان هرکجا رو کند آفرینش او را می یابد و در خودش به اندازه ای از آثار خدا را می بیند که [از دیگر چیزها] بی نیازش می سازد.

و [معنای] ظاهر در انس ذهنی ما، چیزی است که خودش آشکار و دارای اندازه ای معلوم است، پس لفظ ظاهر، یکی است و معنی مختلف می باشد.

۱- اصول کافی، ج۱، ص ۱۱۶، حدیث ۶، توحید صدوق، ص ۳۱۳

۲- مناقب آل ابی طالب، ج۲، ص ۳۸۶؛ بحارالانوار، ج۳۹، ص ۳۴۸

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ توحید صدوق، ص ۱۸۹؛ بحارالانوار: ج۴، ص ۱۷۸

و اما «باطن» به معنای درون چیزها و فرو رفتن در آنها نیست، باطن نسبت به خدای متعال، نفوذ و احاطه بر اشیاء از نظر علم و حفظ و تدبیر آنهاست؛ مانند این سخن شخص که می گوید: «اَبطَنتُه»؛ یعنی دانستم و از راز نهانش آگاه شدم. و باطن نسبت به ما، چیز ناپیدایی است که در چیزی پوشیده است، پس اسم باطن یکی است و معنا مختلف می باشد. [یعنی این واژه هم برای خدا استعمال می شود و هم برای غیر خدا؛ اما معنای آن متفاوت است.]

روایت شده که امام جواد علیه السلام در قنوت نماز می خواندند: «اللّهُمَّ أنتَ الأوّلُ بِلا أوّلیّه مَعدودَه، و الآخِرُ بِلا آخِریَّهِ محدودَه»(۱) پروردگارا تو نخستینی، بی اولیّت شمارشی، و آخرینی، بی آخریّتی محدود.

در خطبه ای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خداوند متعال را چنین توصیف می فرمایند: «الّذی لَیسَت له فی أوّلیّته نَهایهٌ، ولا فی آخریّته حَدٌّ ولا غایَهٌ... الأوّلُ قبلَ کُلِّ شیءٍ ولا قبلَ له، و الاخرُ بعدَ کُلِّ شیءٍ و لا بعدَ له».(۲) برای اول بودن خدا نهایتی نیست و برای آخر بودنش حد و غایتی وجود ندارد... او اول است قبل از هر چیزی، و قبلی برایش نیست، و آخر است پس از هر چیزی، و بعدی برای او نیست.

و دوباره نیز از فلاسفه و عرفا- درباره تفسیر آیه مبارکه فوق- بشنوید:

ابن عربی در تفسیر آیه مذکور می نویسد: «هُوَ الاوَّلُ» الّذی یبتدئ منه الوجود الإضافی باعتبار اظهاره.

«وَالاخِرُ» الّذی ینتهی إلیه باعتبار إمکانه و انتهاء احتیاجه إلیه، فکلّ شیء به یُوجَد و فیه یفنی، فهو أوّله و آخره فی حاله واحده، باعتبارین.

«وَالظّاهِرُ» فی مظاهر الأکوان بصفاته و أفعاله.

۱- بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۵

۲- اصول کافی، ج ۱، ص۱۴۲؛ توحید صدوق، ص ۳۱؛ بحارالانوار، ج۴، ص ۲۶۵

«وَالباطِنُ» باحتجابه بماهیاته و بذاته(۱)

«خدا اول است» یعنی اولی که وجود اضافی- به اعتبار آنکه خدا آن را آشکار می سازد- از او آغاز می شود.

«و خدا آخر است» یعنی آخری که وجود اضافی- به اعتبار امکانش و انتهای احتیاجش- به او منتهی می گردد.

از این رو، هر چیزی به وسیله خدا پدید می آید و در او فانی می شود، پس خدا در یک حالت- به دو اعتبار- هم اول هر چیزی است و هم آخر آن.

«و خدا ظاهر است» به صفات و افعالش (که از ذات او سرچشمه گرفته است] در مظاهر هستی.

«و خدا باطن است» به احتجاب و پوشیده ماندنش به وسیله ماهیاتش و ذاتش.(۲)

ملاصدرا نیز در تفسیر آیه فوق می گوید: فهو الحقُّ الاوّل الّذی منه إبتَدَأ أَمرُ العالَم، و هو الاخِرُ الَّذی إلیه یَنساقُ وجودُ الأشیاء سیَّما بنی آدم، إذ منه صَدَرَ الوجودُ، و لأجله وَقَعَ الکونُ و هو الآخِرُ أیضاً بالإضافه إلی سیر المسافرین إلیه، فإنّهم لا یزالون مُتَرقّین مِن رتبه إلی رُتبه حتّی یقعَ الرّجوعُ إلی تلک الحضره بفنائهم و هویَّتهم و اندکاک جبل وجودهم و إنیّتهم، فهو أوّلُ فی الوجود و آخِرُ فی المشاهده.(۳)

او حقّ اولی است که عالم از او آغاز شد، و او آخری است که وجود اشیاء به ویژه بنی آدم به سویش در حرکت اند؛ زیرا وجود از او صدور یافت و به جهت او هستی پدید آمد.

۱- تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۳۱۷

۲- در فصوص الحکم، ص ۱۱۲، فص حکمه أحدیه فی کلمه هودیه، شرح قیصری، ص ۳۷۵ و ۳۷۶، و ص ۷۴۱، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۲۷۵ تا ۲۷۸ و ... چنین معنا و تفسیری آمده است.

۳- تفسیر قرآن کریم ملاصدرا، ج ۶، صص ۱۵۵-۱۵۴

و نیز او آخر است نسبت به سیر مسافران به سویش؛ زیرا آنان پیوسته از رتبه ای به رتبه دیگر بالا می روند تا با فنای ذات و هویّتشان و فروپاشی کوه وجود و منیّتشان، بازگشت به آن حضرت رخ دهد. پس او در وجود اول است و در مشاهده آخر.

اکنون مقایسه کنیم بین دیدگاه معصومین علیهم السلام- در رابطه با آیه فوق- با دیدگاه عرفا و فلاسفه:

«هُوَ الأوّل»:

معصومین علیهم السلام: خداوند اولی است که قبل از او اولی نیست و او از ازل بوده و هیچ موجودی با او نبوده است.

عرفا و فلاسفه: خداوند ابتدا و سرچشمه عالم است و جهان آفرینش از ذات او نشأت گرفته است.

«هُوَ الاخِرُ»:

معصومین علیهم السلام: آخِری بعد از او نیست؛ یعنی او باقی است و فنایی ندارد.

عرفا و فلاسفه: خداوند مقصد نهایت هر موجودی است و اشیاء در سیر صعودشان دوباره به ذات خدا باز می گردند.

«والظاهر»:

معصومین علیهم السلام: او بر همه چیز چیره و پیروز است و بر هر چیز با آیات و نشانه هایش آشکار است.

عرفا و فلاسفه: تمام اشیاء مظهر و تجلی ذات و صفات الهی است.

«والباطن»:

معصومین علیهم السلام: خداوند عالم به باطن هر چیزی است و در عین ظاهر بودن با آیات و نشانه ها، از تمام مدرِکات بشر پنهان است؛ یعنی عقل و شهود بشر هیچ راهی به شناخت ذات مقدّس وی ندارد.

عرفا و فلاسفه: در عین ظاهر بودن با مظاهرش، مخفی و باطن نیز می باشد.

ملاهادی سبزواری در این باره می گوید:

یا مَن هو اختَفی لِفَرطِ نوره***الظّاهرُ الباطنُ فی ظهوره(۱)

ای آنکه از بسیاری نورانیّتش پنهان است. ای پیدائی که به سبب پیدائیش ناپیداست.

۱- شرح مختصر منظومه، ص ۸

فصل سوم

خداوند متعال مباین با مخلوقات خویش است

برخلاف عقاید عرفای صوفی که قائل به وحدت وجود و موجود هستند، از دیدگاه وحی الهی و تعالیم نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام اشیاء غیر خداوندند. همچنین در دیدگاه فلسفه متعالیه ملاصدرا که بسیار متأثر از عقاید صوفیه و معتقد به سنخیت میان علت و معلول و تشکیک وجود است، از دیدگاه تعالیم معصومین علیهم السلام وجود خداوند و وجود ممکنات از یک سنخ نیستند.

طبق تعالیم قطعی امامان معصوم علیهم السلام نمی توان میان وجود خالق و وجود مخلوق، اشتراک معنوی قائل شد؛ اما در مکتب عرفا و فلاسفه «عینیت» و «سنخیت» میان وجود خالق و مخلوق یکی از اساسی ترین قضایایی است که بقیه قضایا و استدلالات بر همین پایه بنا شده است.

با دقت نظر در معارف توحیدی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- به خصوص ادعیه نورانی آن بزرگواران الهی که اوج این معارف است- و با توجه به این که آنان در کمال معرفت قرار داشتند، هیچ گاه از این ادعیه بوی وحدت وجود استشمام نمی شود. هیچ گاه ضمائر «هو» و «أنا» یا «أنت» با هم مخلوط و ممزوج نمی گردد. اکنون به بخشی از

مناجات نورانی امام زین العابدین علیه السلام- که فقر ذاتی بشر و تمام موجودات را بیان می کند- توجه بفرمائید:

- «وَ مَن تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَی أَحَدٍ مِن خَلقِکَ أَو جَعَلَهُ سَبَبَ نُجحِهَا دُونَکَ فَقَد تَعَرَّضَ لِلحِرمَانِ، وَاستَحَقَّ مِن عِندِکَ فَوتَ الإِحسَانِ»(۱)

و آن کس که برای روا شدن نیازش به یکی از آفریده هایت رو آورده، یا جز تو را سبب تأمین نیازش بداند، خویش را در معرض محرومیت [از لطف تو] قرار داده، و سزاوار قطع احسان، از پیشگاه تو شده است.

- «إِلَهِی لَا تُخَیِّب مَن لَا یَجِدُ مُعطِیاً غَیرَکَ، وَلَا تَخذُل مَن لا یَستَغنِی عَنکَ بِأَحَدٍ دُونَک»(۲)

ای خدای من! بنده تو هستم که او را به دعا فرمان دادی، و او با لبیک و سَعدیک [با اجابت کامل با تمام وجود نسبت به فرمان تو] اظهار کرد: این منم ای پروردگار من که در پیشگاهت سر به خاک نهاده ام.

این منم که بار خطاها بر پشتش سنگینی کند، و منم آن که گناهان، عمرش را سپری نموده، و منم آن که تو را از روی جهل، نافرمانی کرده، با این که تو سزاوار سرکشی، و نافرمانی نبودی.

ای خدای من! آیا اینک تو به کسی که در درگاهت دعا می کند، لطف و رحم می کنی تا در دعا بیفزایم؟ و آیا آمرزنده کسی هستی که در پیشگاهت گریه می کند، تا افزون تر گریه کنم؟ آیا تو آن گنهکاری را که رویش را با کمال خضوع و خواری در درگاهت با خاک نهد می بخشی؟ و آیا تو آن کسی را که بر اثر ناداری و بیچارگی به محضرت شکایت کند و توکّلش به تو است بی نیاز می سازی؟

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱۳، ص ۱۳۸

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۱۶، ص ۱۵۴

خداوندا! نومید نکن کسی را که جز تو عطابخشی نمی یابد، و به خودش وانگذار آن کسی را که از در خانه هیچ کسی جز تو بی نیازی نمی خواهد.

- «يَا إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ فَكَمْ مِنْ عَائِبَةٍ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَفْضَحْنِي، وَ كَمْ مِنْ ذَنْبٍ غَطَّيْتَهُ عَلَيَّ فَلَمْ تَشْهَرْنِي، وَ كَمْ مِنْ شَائِبَةٍ أَلْمَمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَهَا ، وَ لَمْ تُقَلِّدْنِي مَكْرُوهَ شَنَارِهَا، وَ لَمْ تُبْدِ سَوْءَاتِهَا لِمَنْ يَلْتَمِسُ مَعَايِبِي مِنْ جِيرَتِي، وَ حَسَدَهِ نِعْمَتِكَ عِنْدِي»(۱)

ای خدای من! شکر و سپاس، ویژه تو است، پس چه بسیار از عیبم را که پوشاندی و با فاش نساختن آن رسوایم نساختی، و چقدر از گناهم را پنهان نموده و مرا مشهور به گناه نساختی، و چه بسیار کارهای زشتی را که مرتکب شدم و تو پرده ام را ندریدی، و طوق زشت آن کارها را بر گردنم نفکندی و آنها را برای همسایگانم که در جستجوی عیبم هستند، و برای حسودانی که به خاطر بودن نعمتت در نزد من، به من حسادت می ورزند، آشکار ننمودی.

- «اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ، وَ وَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ، أَفْرَدَتْنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِي، وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي، وَ أَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي(۲) وَ مَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخَفْتَنِي، وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي، وَ مَنْ يُقَوِّينِي وَ أَنْتَ أَضْعَفْتَنِي»(۲)

خداوندا! ای بی نیازکننده نیاز تنها مانده ناتوان، و ای نگهبان بندگان از حوادث وحشت زا، خطاها و گناهانم مرا بی کس و تنها نموده، پس هیچ همراه و همدمی ندارم، و از تحمّل خشم تو ناتوان گشته ام، برای خود پشتیبانی نمی یابم، به وحشت دیدار تو [مرگ] نزدیک شده ام. آرامش دهنده ای برای وحشتم [هنگام مرگ] مشاهده نمی کنم.

کیست که مرا از [خشم] تو ایمن سازد، در صورتی که تو مرا ترسانده باشی؟ و کیست که مرا یاری و حمایت کند، با این که تو مرا تنها و بی کس گذاشته باشی؟ و چه کسی به من

۱- همان، ص ۱۵۶

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۲۱، ص ۱۹۲

توان می بخشد، آنجا که تو مرا ناتوان نموده باشی؟

- «اللَّهُمَّ إِنَّکَ إِنْ صَرَفْتَ عَنِّی وَجْهَکَ الْکَرِیمَ أَوْ مَنَعْتَنِی فَضْلَکَ الْجَسِیمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَیَّ رِزْقَکَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّی سَبَبَکَ لَمْ أَجِدِ السَّبِیلَ إِلَی شَیْ ءٍ مِنْ أَمَلِی غَیْرَکَ، وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَی مَا عِنْدَکَ بِمَعُونَهِ سِوَاکَ، فَإِنِّی عَبْدُکَ وَ فِی قَبْضَتِکَ، نَاصِیَتِی بِیَدِکَ»(۱)

خداوندا! اگر تو روی نیکویت را از من برگردانی، و یا مرا از فضل و احسان بزرگت بازداری، یا روزیت را از من دریغ فرمایی، یا رشته رحمتت را از من ببری، راهی را جز تو برای رسیدن به آرزویم نمی یابم، و برای وصول به آن چه که نزد تو است، توانی جز یاری تو ندارم، چرا که من بنده تو، و در زیر پنجه قدرت تو هستم، موی پیشانی ام در دست تو است، [و من به طور کامل در تحت چنبره قدرت لایزال تو هستم.]

- «واسْتَعْلَی مُلْکُکَ عَلُوّاً سَقَطَتِ الْأَشْیَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ(۶) وَ لَا یَبْلُغُ أَدْنَی مَا اسْتَأْثَرْتَ بِهِ مِنْ ذَلِکَ أَقْصَی نَعْتِ النَّاعِتِینَ.(۷) ضَلَّتْ فِیکَ الصِّفَاتُ، وَ تَفَسَّخَتْ دُونَکَ النُّعُوتُ، وَ حَارَتْ فِی کِبْرِیَائِکَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ(۸) کَذَلِکَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَوَّلُ فِی أَوَّلِیَّتِکَ، وَ عَلَی ذَلِکَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ»(۲)

و عظمت سلطنت تو آن چنان عالی است که همه چیز از درک آن، عاجز و فرومانده، و در برابر آن درمانده است.

ای خدایی که نهایت و آخرین درجه توصیف ستایشگران، به پایین ترین مقامی که به آن اختصاص داری نمی رسد، و از درک آن ناتوان است.

صفت ها در ذات پاک تو گم، و ستایش ها در ثنای تو به هم ریخته، و اندیشه های ظریف و تیز، از فهم مقام کبریایی و عظمتت حیران و سرگردان است.

آری؛ تو چنین هستی، خدایی که دارای اولیّت بدون آغاز می باشی، بر همین اساس، همیشگی و زوال ناپذیر هستی.

۱- همان

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۳۲، ص ۲۶۴

- «أَنتَ الَّذِی لَا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحدُوداً، وَ لَم تُمَثَّل فَتَکُونَ مَوجُوداً، وَ لَم تَلِد فَتَکُونَ مَولُوداً»(۱)

تویی که دارای حد و مرز نیستی تا محدود باشی، و به چیزی همانند نیستی تا به حس درآیی، و دارای فرزند نیستی وگرنه زائیده می شوی.

مناجات روح بخش و زیبا و عارفانه امام زین العابدین علیه السلام، در معرفی خداوند متعال و عذرخواهی و توبه به درگاهش، فقط برای آموزش دعا به ما بندگان خطاکار و گنهکار نیست، هرچند امام زین العابدین علیه السلام امامی معصوم است؛ لیکن آن حضرت به خاطر معرفت بالای خود نسبت به خداوند متعال، همواره خویشتن را در پیشگاه باعظمت خدا کوچک و حقیر و فقیری می داند که اگر لطف و مرحمت خدا به وی نباشد هیچ است؛ لذا به گونه ای دعا می کند که انگار بنده ای عاصی و خطاکار در پیشگاه الهی است.

از این مناجات امام زین العابدین علیه السلام به خوبی معلوم می شود که بین خدا و مخلوقات وی- حتی اگر بالاترین مراحل را همچون امام معصوم علیه السلام دارا باشد- هیچ گونه مشابهت و سنخیتی برقرار نیست.

عرفا و فلاسفه به «عینیت» و «سنخیت» بین خداوند و مخلوقات خویش قائلند؛ اما در مکتب وحی خداوند مطلقاً مباین با مخلوقات خویش است، اکنون برخی از سخنان بزرگان عرفا و فلاسفه را در این باره ملاحظه نمائید:

ابن عربی در کتاب «الفتوحات المکیه» می گوید:

صاحب عقل (اهل ظاهر) می گوید:

و فی کلّ شیء له آیه**تدلُّ عَلی أنّه واحد

و صاحب تجلّی (اهل نظر) می سراید:

۱- همان، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۷۶

و فی کلّ شیء له آیه***تدلّ علی أنّه عینه(۱)

و در فصّ هودی از کتاب فصوص الحکم می گوید:

و ما خلق تراه العین***إلّا عینه حقّ

و چشم نمی بیند خلقی را مگر این که عین او حق است.

استاد حسن زاده آملی در شرح این سخن ابن عربی می نویسد: خلقی که در وجود، چشم آن را مشاهده می کند نیست مگر این که عین او و ذات او عین حق است که در این صورت ظاهر شده است؛ پس آنچه که مشهود است حق است و خلق جز موهومی بیش نیست.(۲)

در فتوحات می گوید: «فما فی الوجود إلاّ الله و لا یعرف الله إلاّ الله و من هذه الحقیقه قال من قال «أنا الله» کأبی یزید و «سبحانی» کغیره من رجال الله المتقدّمین»(۳)

پس در دار هستی جز خدا چیزی نیست و خدا را جز خودش کسی و چیزی نمی شناسد و ناظر به این حقیقت است کسی مثل بایزید بسطامی «أنا الله» گفت و غیر از او از متقدّمان که «سبحانی» گفته است.

ابن عربی براساس عقیده وحدت وجود و موجود، شَطحیات بایزید بسطامی و منصور حلّاج را تأیید می کند. سخن مشهور بایزید بسطامی این دو سخن است:

«لیس فی جُبّتی سوی الله» در لباسم نیست جز خدا.

«سبحانی، سبحانی، ما اعظم شأنی» پاک و منزه ام من، پاک و منزه ام من، و چقدر شأن من عظیم است.

این سخنان فاسد و کفرآلود که در تصوف به «شطحیات» مشهور است، توسط صوفیه به گونه ای توجیه می شود؛ اما علمای بزرگ شیعه این توجیهات را نمی پذیرند و از اساس

۱- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۷۶

۲- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۲۵۹

۳- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۷۲

- چنین سخنانی را- باطل می دانند. متکلّم و فقیه و محدث نامی شیعه مرحوم شیخ حرّ عاملی در این باره می گوید: «یکی دیگر از سران فریب کار صوفی بایزید بسطامی است. بایزید در برخی از سخنان خویش جمله: «سبحانی ما اعظم شأنی» را عنوان کرده و نیز گفته است: «لیس فی جُبّتی سوی الله». اکنون به فردی که سخن و ادّعایش این است و اعتقادش بزرگترین کفر و الحاد است بنگرید که هیچ گونه راهی برای تأویل در سخن او وجود ندارد؛ بنابراین اگر منظورش از بیان این سخن، خلاف ظاهر آن بوده، ضرورتی برای مطلق آوردن آن نبوده است؛ بلکه صریح در این معناست... ای کاش می دانستم این کفر و الحاد و نظیر آن در گفتار و کردار اینان، چگونه قابل تأویل است؟! اگر باب تأویل گشوده شود امکان ندارد حکم به ارتداد یا فسق کسی شود و یا حدّ و مال و قصاصی برایش قابل اثبات باشد؛ زیرا باب تأویل گسترده است و این عمل موجب تباهی و تخریب پایه های دین می شود.»(۱)

ملاصدرا در فلسفه اش خدا را علت و موجودات را معلول آن علت می داند، و وی هرچند در ابتدا معلول را از سنخ علت معرفی می کند؛ اما در نهایت سخن عرفای صوفی را در وحدت وجود و موجود می پذیرد و معلول را شأنی از شئون علت و طوری از اطوار آن بیان می دارد: «و عندما طلعت شمس الحقیقه و سطع نورها النّافذ فی أقطار الممکنات المنبسط علی هیاکل المهیّات، ظهر و انکشف أن کلّما یقع علیه اسم الوجود، لیس إلّا شأناً من شئون الواحد القیّوم، و لمعه من لمعات نور الانوار، فما وضعناه أوّلاً بحسب النّظر الجلیل من أن فی الوجود علّه و معلولاً أدّی بنا أخیراً... مِن جهه السلوک العلمی و النّسک العقلی إلی أنّ المُسمّی بالعلّه هو الأصل و المعلول شأن من شُؤونه و طورٌ من اطواره. و رجعت العلیه و الافاضه إلی تطوّر المبدأ الأوّل بأطواره و تجلّیه

۱- الإثنی عشریّه فی الرّد علی الصوفیه، ص ۲۵۰، ترجمه جلالی

بأنواع ظهوراته»(۱)

وقتی که خورشید حقیقت در اقطار ممکنات طالع و نور آن آشکار شد، و آن وجودی است که پهن شده بر هیاکل ماهیات ظاهر و کشف شد که آنچه بر او اسم وجود گفته شود، نیست مگر شأنی از شئونِ همان وجود مطلق قائم به ذات خود، و روشنی ای از روشنایی او.

و آنچه گفتیم که: در حقیقت وجود عِلّتی است و معلول، به نظرِ تجلیلِ ظاهر بود، لکن بالاخره سلوك علمی ما را رساننده به اینکه: آنچه مسمّی شود به علت، اصل است و آنچه معلول گفته شود، شأنی از شئون و طوری از اطوار اوست. برگشت علیت و افاضه [بِه] تطوّر مبدأ است به اطوار و تجلّی اوست به انوار ظهورات.

ابن عربی در کتاب فصوصش در «فصّ هارونیه» بعد از این که گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل را موجه جلوه می دهد و آن را عین خداپرستی می خواند، می نویسد: «فإنّ العارف من یری الحق فی کلّ شیء، بل یراه عین کلّ شیء. چه اینکه عارف حق را در هر چیز می بیند؛ بلکه او را عین هر چیز می بیند.»(۲)

طبق دیدگاه عرفا و فلاسفه، تمام موجودات عالَم، ظهورات هستی واحدند که خداست و از این رو است که گوساله پرستی قوم موسی در نزدشان موجّه است.

جناب استاد حسن زاده آملی می نویسد: «بدان که اگر کسی از موم صد چیز بسازد و به ضرورت صد شکل و صد اسم پیدا آید و در هر شکلی چندین اسامی دیگر باشد؛ اما عاقل داند که به غیر موم چیز دیگر موجود نیست و این جمله اسامی که پیدا آمده، اسامی موم است که موم بوده که به جهات مختلف و به اضافات و اعتبارات آمده است:

به هر رنگی که خواهی جامه می پوش*** که من آن قد رعنا می شناسم(۳)

۱- مشاعر، ص ۵۴

۲- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۱۴

۳- همان، ص ۳۹ به نقل از نسفی

مولوی در دیوان شمس می سراید:

هر لحظه به شکلی بت عیّار برآمد، دل برد و نهان شد***هردم به لباس دگر آن یار برآمد، گه پیر و جوان شد

می گشت دمی چند بر این روی زمین از بهر تفرّج***عیسی شد و بر گنبد دوّار برآمد، تسبیح کنان شد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی، روشن کن عالم***از دیده یعقوب چون انوار برآمد، تا دیده عیان شد

حقّا همو بود که می کرد شبانی، اندر ید بیضا***گه چوب شد و بر صفت مار برآمد، زان بحر کفان شد

صالح شد و دعوت همه زان کرد به خلقان، از بهر صلاحی***ناقه شد و از دل کهسار برآمد، فی الحال عیان شد

تا اینکه گوید:

یونس شد و در بطن سمک بود به دریا، از بهر طهارت***موسی شد و خوانده دیدار برآمد، بر طور روان شد

عیسی شد و در مهد دادگاهی زان روح مقدس***از معجز او نخل پر از بار برآمد، زان روح روان شد

بالله همو بود که می گفت: «أنا الحق» در صوت الهی***منصور نبود آنکه بر آن دار برآمد، نادان به گمان شد

رومی(۱) سخن کفر نگفته است و نگوید، منکر نشویدش***کافر شده آن کس که به انکار برآمد، از دوزخیان شد(۲)

عطار در کتاب «جوهر ذات» می گوید:

۱- مولوی

۲- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص ۱۸۷

منم الله، در عین کمالم***منم الله، در عین وصالم

منم الله، خود در خود، بدیدم***به خود گفتم، کلام و خود شنیدم

عبدالرحمان جامی- از شارحان فصوص ابن عربی- نیز عالم را تطورات ذات الهی می داند و می گوید:

ای جاودان به صورت اعیان برآمده***گاهی نموده ظاهر و گه مظهر آمده

از روی ذات، ظاهر و مظهر یکی است دل(۱)***در حکم عقل این دگر آن دیگر آمده

معروف عارفان است به هر صورتی که هست***در چشم منکران چه غم ار منکر آمده

گاهش کشیده جاذبه عاشقی عنان***با داغ عاشقان بلاپرور آمده(۲)

گاهی گرفته جلوه معشوقی آستین***بر شکل دلبران پری پیکر آمده(۳)

یکجا نشسته بر سر صدر جلال و جاه***وز جمله سروران جهان بر سر آمده(۴)

یکجا فکنده خرقه فقر و فنا به دوش***محتاج وار، حلقه زنان بر در آمده(۵)

۱- ظاهر یعنی خدا مظهر یعنی پدیده ها

۲- یعنی خدا گاهی به صورت عاشقان جلوه می کند

۳- و گاهی نیز به صورت معشوقان زیباروی جلوه می کند

۴- گاهی به صورت پادشاهان جلوه گر می شود.

۵- و گاهی نیز به صورت درویش جلوه می نماید

همراه وحی گشته و روح القدس دیده***پیغام خود رسانده و پیغمبر آمده(۱)

جناب استاد جوادی آملی می گوید: «کلّ ما عداه فهو فیضه، فلا یکون مبایناً عنه»(۲)

هرچه غیر خداست فیض او [ظهور ذات او] است؛ پس [آن غیر] مباین با ذات خدا نیست.

سخن عرفا و فلاسفه در رابطه با «عینیت» و یا «سنخیت» خداوند متعال با مخلوقات خویش در حالی است که خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام از مباینت خداوند با مخلوقات خویش سخن گفته اند:

امام باقر علیه السلام می فرماید: «إنّ اللهَ- تبارکَ و تعالی- لا نظیرَ لَهُ و لا شَبیهَ، تعالی عَن صِفه الواصفین»(۳) خداوند متعال نظیر و شبیه ندارد، از وصف وصف کنندگان برتر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إنّ الله- تبارکَ و تعالی- لا یُشبِهُ شیئاً، ولایُشبِهُهُ شیءٌ؛ و کُلُّ ما وَقَعَ فی الوَهمِ فهو بخلافِهِ»(۴) هیچ چیز شباهت به ذات مقدس ربوبی ندارد و مثل و مانندی ندارد؛ و آنچه در وهم واقع شود ذات مقدس به خلاف اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: إتّقوا اللهَ أن تُمَثّلوا بالرَّبِّ الَّذی لا مِثلَ لَه، أو تُشَبِّهوه بشیءٍ مِن خَلقه، أو تُلقوا علیه الأوهام، أو تعمّلوا فیه الفکرِ، و تَضربوا له الأمثال، أو تَنعَتوه بِنُعوتِ المخلوقین فإنّ لِمَن فَعلَ ذلک ناراً»(۵) بپرهیزید از اینکه خدایی را که مِثلی ندارد با خلقش شبیه کنید، یا او را توهّم کنید، یا در او فکر کنید، یا برای او مثلی زنید، یا او را به صفات مخلوق وصف کنید؛ برای کسی که چنین کند آتش است.

۱- و گاهی نیز به صورت جبرائیل و پیغمبر جلوه می کند.

۲- علی بن موسی الرضا علیه السلام و الفلسفه الالهیّه، ص ۳۹

۳- توحید صدوق، ص ۱۷۹، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۷۱

۴- توحید صدوق، ص ۸۰، کنزالفوائد، ج ۲، ص ۴۱، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۹۹

۵- روضه الواعظین، ج ۱، ص ۳۷؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۹۸

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هُو بائنٌ مِن خَلقِهِ»(۱) خداوند مباین با خلقتش است.

و نیز می فرماید: «لأنّهُ لایَلیقُ بالَّذی هُوَ خالقُ کُلُّ شیءٍ إلاّ أن یَکُونَ مُبایناً لِکُلِّ شَیءٍ مُتَعالِیاً عَن کُلِّ شَیءٍ سُبحانه و تعالی»(۲) خالق موجودات را سزاوار نیست مگر این که مباین با اشیاء و والاتر از آنها باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «إنَّ اللهَ خِلوٌ مِن خَلقِهِ وَ خَلقَهُ خِلوٌ مِنهُ وَ کُلُّ ما وَقَعَ عَلیه اسمُ شَیءٍ فَهُوَ مَخلوقٌ ما خلاَ الله»(۳) ذات خداوند از ذات خلق تهی و خالی است، ذات خلق هم از ذات خداوند تهی و خالی است، و هر چیزی که نام شیء بر آن واقع شود، مخلوق است؛ جز خداوند که خالق چیزهاست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لاخَلقُهُ فِیهِ و لا هُوَ فِی خَلقِهِ»(۴) مخلوقاتش در او نیست (یعنی مخلوقاتش خصوصیات او را ندارند) و او در مخلوقاتش نیست.

و می فرماید: «وَ کُنهُهُ تَفریقٌ بَینَهُ وَ بَینَ خَلقِهِ»(۵) حقیقت خداوند تفاوت است میان او و مخلوقاتش.

امام رضا می فرماید: «فُکُلُّ ما فِی الخَلقِ لایُوجَدُ فِی خالِقِه وَ کُلُّ ما یُمکِنُ فِیهِ یَمتَنِعُ فِی صانِعِه»(۶) پس هرچه که در مخلوقات است آن در خدا پیدا نمی شود و آنچه که در مخلوقات است ممتنع و محال است که در خدا باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «الّذی بانَ مِنَ الخَلقِ فَلا شَیءَ کَمِثلِهِ»(۷) خداوند کسی است که جدا و مباین با مخلوقات خویش است و هیچ چیز مانند او نیست.

و می فرمایند: «یا مَن دَلَّ عَلی ذاتِهِ بِذاتِهِ وَ تَنَزَّهُ عَن مُجانِسَهِ مَخلوقاتِهِ...»(۸) ای کسی

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۲۷

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۴۸ خبر مشهور به توحید مفضّل

۳- کافی، ج ۱، ص ۸۲

۴- کافی، ج ۱، ص ۹۱

۵- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۲۸

۶- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۳۰

۷- توحید صدوق، ص ۳۲

۸- بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹

که ذاتش به ذاتش دلالت می کند و از هم جنس و هم سنخ بودن با مخلوقاتش منزه است.

و در سخن نورانی دیگری می فرماید: «وَ مَعرِفَتُهُ تُوحیدُهُ و تُوحیدُهُ تَمییزُهُ مِن خَلقِهِ و حُکمُ التَّمییزِ بَینُونَهٌ صِفَهٍ لابَینُونَهُ عُزلَهٍ، إنّهُ رَبُّ خالقٌ غَیرُ مَربوبٍ مخلوقٍ، ما تُصوِّرَ فَهو بخلافِهِ»(۱) شناخت او توحید است و توحید او، جدا کردن اوست از مخلوقاتش، و حکم کردن در مورد جدا بودن او در مباینت صفات [ذات] است، نه در کناره گیری از خلقش. [یعنی هرچند خداوند مباین با مخلوقاتش است؛ اما سیطره تام بر همه آنان دارد] او پروردگاری آفریننده است. پرورش یافته و مخلوق نیست. آنچه تصور شود، او غیر آن است.

و ده ها و صدها سخن دیگر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام که توحید حقیقی را در مباین دانستن خداوند با مخلوقات خویش مطرح فرموده اند. اکنون دوباره نظری به سخنان فلاسفه و عرفا بیندازیم و مقایسه ای کنیم:

ابن عربی می گوید: «فإنّ العارف من یری الحق فی کُلّ شیءٍ بل یراه عین کل شیء»(۲) عارف حق را در هر چیز می بیند؛ بلکه حق را عین هر چیز می بیند.

در فتوحاتش می گوید: «سبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها»(۳) پاک و منزه است خدایی که اشیاء را ظاهر ساخت و او عین اشیاء است.

قیصری در شرح سخنان ابن عربی می گوید: «هو المسمی بالمحدثات بحسب تنزّلاته فی منازل الأکوان»(۴)

و می گوید: «أنّ الذّات الالهیه هی الّتی تظهر بصور العالم»(۵) این ذات الهی است که به صورت جهان ظاهر می شود.

ملاصدرا می گوید: «... لیس فی دار الوجود غیره دیار، و کلّما یترآی فی عالم الوجود

۱- همان، ج ۴، ص ۲۵۳

۲- فصوص الحکم، فص هارونیه

۳- الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۴۵۹

۴- شرح فصوص قیصری، ص ۱۵۹

۵- همان، ص ۷۰

أنّه غیر الواجب المعبود إنّما من ظهورات ذاته و تجلیات صفاته الّتی هی فی الحقیقه عین ذاته...»(۱) در دار وجود، موجودی جز خدا نیست و دیگران نیز فقط عبارت از تجلّی و ظهورت ذات و صفات او می باشند که در حقیقت، آنها عین ذات او هستند...

و می گوید: «إنّ واجب الوجود تمام الأشیاء و کلّ الموجودات»(۲) همانا خداوند تمام اشیاء و کل موجودات است.

شیخ محمود شبستری می گوید:

جناب حضرت حق را دویی نیست***در آن حضرت من و ما و تویی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز***که در وحدت نباشد هیچ تمییز(۳)

استاد حسن زاده آملی می گوید: «چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است، وجوب است و بحث در امکان برای سر گرمی است.»(۴)

در الهی نامه می گوید: «الهی! تا به حال می گفتم «لاتَأخُذُهُ سِنَهٌ ولا نوم» الآن می بینم مرا هم لاتأخُذُنی سنه ولا نوم»(۵)

و در جای دیگر می گوید: «الهی! تا به حال می گفتم «لاتَأخُذُهُ سِنَهٌ ولا نومٌ» اکنون می بینم مظهرش را هم لاتأخُذُنی سنه ولانوم»(۶)

استاد جوادی آملی می گوید: «إنّ غیر المتناهی قد ملأ الوجود کلّه... فأین المجال لفرض غیره»(۷) همانا نامتناهی تمام وجود و عالم را پر کرده است؛ پس چگونه جایی برای غیر او خواهد ماند؟

آقای صمدی آملی می گوید: «وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و

۱- اسفار اربعه، ج ۲، ص ۲۹۲

۲- همان، ج ۶، ص ۱۱۰

۳- گلشن راز، ص ۶۵

۴- ممد الهمم، ص ۱۰۷

۵- الهی نامه، چاپ اول، ص ۶۶

۶- همان، ویرایش چهارم، چاپ سی و دوم

۷- علی بن موسی الرضا علیه السلام والفلسفه الالهیه، ص ۳۶

حیوانات و انسان ها است»(۱)

محمد بیطار صوفی در «نفحات قدسیه» می گوید:

و ما الکلب والخنزیر إلّا الهنا***و ما الله إلّا راهب فی کنیسه

سگ و خوک نیستند مگر خدای ما و خدا نیست مگر آن راهبی که در کنیسه است.

قیصری نیز می گوید: «إنّ لکلّ شیء، جماداً کان او حیواناً، حیاه و علماً و نطقاً و ارادتاً و غیرها ممّا یلزم الذات الإلهیّه، لأنّها هی الظاهره بصور الحمار و الحیوان»(۲) برای هر چیزی چه جماد، چه حیوان، حیات، علم و نطق و اراده و صفاتی مانند آن باشد که آن صفات از خصائص ذات الهی است؛ پس این خداوند است که به صورت الاغ و حیوان ظاهر شده است.

و نیز می گوید: «نفس العارف لیست مغایره لهویّه الحقّ، و لا شیء من الموجودات أیضاً مغایر لها، لأنّ الهویه الإلهیه هی الّتی ظهرت فی هذه الصوره کلّها»(۳) نفس عارف و سایر موجودات دیگر، هیچ مغایرتی با ذات خداوند ندارند؛ زیرا این خود خداوند است که به این صورت ها ظاهر شده است.

منصور حلّاج در «طواسین» می گوید:

سبحان من أظهر ناسوته***سرّسنا لاهوته الثاقب

ثمّ بدا فی خلقه ظاهراً***فی صوره الآکل والشارب

منزه است آنکه عالم ناسوت را پدید آورد و الوهیت خویش را بدین سان آشکار ساخت؛ سپس از مخلوقاتش سر برآورد و خود را خورنده وانمود.

اکنون مقایسه کنیم:

توحید خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

۱- شرح نهایه الحکمه، ص ۱۲۴

۲- شرح فصوص قیصری، ص ۲۵۲

۳- همان، ص ۲۸۰

خداوند غیر اشیاء، و مباین و جدا از آنهاست و هیچ گونه شباهت و سنخیتی بین خداوند و موجودات نیست.

توحید فلسفی و عرفانی:

خداوند عین أشیاء و هم سنخ موجودات است و این خداست که به صورت اشیاء جلوه گر شده است.

فصل چهارم

اندیشه ها به ذات الهی راهی ندارند

از آنجا که عقل راهی به ذات الهی نـدارد، بنابراین سـخن گفتن از آن ذات بی حد امکان پذیر نیست و اگر انبیاء نیامده بودند و خداوند خودش را با اسماء و صفاتش توصیف نکرده بود ما حق هیچ گونه سخنی درباره خدا نداشتیم و این اسماء و صفات خـداست که زبان ما را باز کرده و به ما اذن می دهد که درباره او به همان گونه که خودش، خودش را توصـیف کرده سـخن بگوئیم.

امـا این مهم در عرفـان و تصوف رعـایت نشـده است. به عنوان مثـال، ابن عربی که بالاـترین مقام را در بین عرفای اصـطلاحی دارد، آن گونه از خدا و مقامات ذات او سـخن می گوید که گویی ذات الهی را با چشم سر دیده و آن جنان با آب و تاب در آثـارش از مقامات ذات الهی سـخن گفته که انگار (العیاذ بالله) ذات الهی ماننـد مجسـمه ای است که او با تمام حواس خویش رؤیت کرده و لمس نموده است؛ و این در حالی است که طبق آموزه های خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام هم از تفکر در ذات خـدا نهی شـده ایم و هم از تکلّم. اکنون به فرازهایی از مناجات جانبخش امام عارفان حقیقی، حضـرت زین العابـدین علیه السلام توجه بفرمائید:

- «الَّذِی قَصُرَت عَن رُؤیَتِهِ أَبصَارُ النَّاظِرِینَ، وَ عَجَزَت عَن نَعتِهِ أَوهَامُ الوَاصِفِین»(۱)

ستایش خداوندی که دیدگان بیننده ها از دیدن او نارسا، و خیال و اندیشه های هر تعریف کننده ای از تعریف او درمانده است.

- «أَنتَ الَّذِی قَصُرَتِ الأَوهَامُ عَن ذَاتِیَّتِکَ، وَ عَجَزَتِ الأَفهَامُ عَن کَیفِیَّتِکَ، وَ لَم تُدرِکِ الأَبصَارُ مَوضِعَ أَینِیَّتِکَ»(۲)

و تویی که اندیشه ها و پندارها از رسیدن به ذاتت درمانده اند، و درک ها کیفیّت را درنیابند، و دیده ها از دریافت کجایی تو عاجزند.

- «سُبحَانَکَ لَاتُحَسُّ وَلَا تُجَسُّ وَ لَا تُمَسُّ وَ لَا تُکَادُ وَ لَا تُمَاطُ وَلَا تُنَازَعُ وَ لَا تُجَارَی وَ لَا تُمَارَی وَ لَا تُخَادَعُ وَ لَا تُمَاکَر»(۳)

پاک و منزّهی تو ای آن که با حواس برونی و درونی [حواس برونی مانند چشم و حواس درونی مانند عقل و شهود قلب]، احساس نمی گردی، و با تماس جسم درک نمی شوی، حیله و نیرنگ در تو اثر ندارد، و دور ساختن تو، و نزاع با تو، و چیره شدن بر تو، و ستیز با تو، و فریب دادن تو، و مکر نمودن با تو غیر ممکن است.

در ادیان الهی و معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، معرفت به خداوند سبحان هیچ گاه به صورت یک مسئله مجهول و مشکوک که محتاج براهین مختلف و استدلال و اثبات فلسفی یا مکاشفه عرفانی باشد مطرح نشده است. از دیدگاه مکتب وحی، معرفت خداوند، موهبتی است و حاصل فعل و صنع خداست. اوست که فطرت انسان را ساحت نزول معرفت خود نموده و خود را با همه اوصاف جمال و جلال نمایانده است و همچنین عقل را حجت باطن مقرر نموده تا انسان در پرتو رشد فطری خویش، عقل را شکوفا سازد و خیر و شر را از هم تمیز دهد.

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱، ص ۶۴

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۷۶

۳- همان، ص ۳۷۸

طبق روایات خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام عقل جایگاه ویژه ای دارد: عقل دلیل راه انسان است. خداوند به وسـیله عقل عبادت می شود. انسان بی عقل مرده است. دینـداری که عقل ندارد ارزش ندارد. عقل زیور انسان است و نوری است که خدا به بندگان بخشیده است و ...

آری، عقل خالق قادر، عالم پاک را اثبات می کند و حکم می کند که ولی نعمت خود را سپاس گوید و بندگی وی کند؛ اما باید توجه کرد که شـناخت خداوند متعال و معرفت نسبت به وی از راه عقل و استدلال های آن و حتی عرفان و سلوک بشری ممکن نیست، معرفت، صنع و موهبت الهی است و انسان بدون کمک الهی به آن راهی ندارد.

اکنون به فرازی از مناجات نورانی حضرت امام سجاد علیه السلام در این باره توجه فرمائید:

- «وَالحَمـدُ لِلَّهِ عَلَی مَـا عَرَّفَنَـا مِن نَفسِهِ، وَ أَلهَمَنَـا مِن شُـکرِهِ، وَ فَتَـحَ لَنَـا مِن أَبوَابِ العِلمِ بِرُبُوبِیَّتِهِ، وَ دَلَّنَا عَلَیهِ مِنَ الإِخلَاصِ لَهُ فِی تَوحِیدِهِ، وَ جَنَّبَنَا مِنَ الإِلحَادِ وَ الشَّکِّ فِی أَمرِهِ»(۱)

و حمـد و سپاس ویژه خداوند است، چرا که خودش را به ما شـناساند، و رسم شـکرگزاریش را به ما الهام فرمود، و پاره ای از درهـای علمش را به عنـایت پروردگـاریش به روی مـا گشود، و مـا را به بهره ای از خلاـص در توحیـدش راهنمایی نمود و از الحاد و کفر و شک در مورد خود دور گردانید.

در تعالیم دینی ما به شـدت از تفکر و بحث نمودن در ذات خداوند نهی شده است؛ زیرا عقل و شـهود انسان راهی به شـناخت ذات خـدا نـدارد و تفکر و بحـث کردن، انسـان را به انحرافـات عقیـدتی می کشانـد؛ امـا از تفکر و بحث در رابطه بـا آیـات و مخلوقت خداونـد نه تنها منع نشـده؛ بلکه خداونـد متعال و معصومین علیهم السـلام مردمان را به این امر تشویق کرده انـد؛ زیرا تفکر در آیات خداوند سبب خاضع شدن قلب به پیشگاه الهی و

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱، ص ۶۶

افزایش ایمان می گردد. اکنون به چند آیه از کلام الله مجید توجه بفرمائید:

«وَلِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَاللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لآیَاتٍ لأولِی الألْبَابِ* الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»(۱)

«و حکومت آسمان ها و زمین، از آن خداست؛ و خدا بر همه چیز تواناست* مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است.* همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند؛ و در سراسر آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند؛ (و می گویند:) بارالها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

«وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ* وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ* وَمِنْ آیَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَأَلْوَانِکُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِلْعَالِمِینَ* وَمِنْ آیَاتِهِ مَنَامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ* وَمِنْ آیَاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَیُحْیِی بِهِ الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ* وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالأرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاکُمْ دَعْوَةً مِنَ الأرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ* وَلَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ کُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ»(۲)

«از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس به ناگاه انسان هایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید!

* و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان

۱- سوره آل عمران: آیه ۱۸۹ تا ۱۹۱

۲- سوره روم: آیه ۲۰ تا ۲۶

آرامش یابیـد، و در میانتـان مودّت و رحمت قرار داد؛ در این نشـانه هایی است برای گروهی که تفکر می کننـد! و از آیات او آفرینش آسـمان ها و زمین، و تفاوت زبان ها و رنگ های شـماست؛ در این نشانه هایی است برای عالمان!- و از نشانه های او خواب شـما در شب و روز است و تلاش و کوشـشان برای بهره گیری از فضـل پروردگـار (و تأمین معاش): در این امور نشانه هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند!

* و از آیات او این است که برق و رعـد را به شـما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسـمان آبی فرو می فرسـتد که زمین را بعـد از مُردنش به وسـیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هایی است برای جمعیتی که می اندیشند!

* و از آیـات او این است که آسـمان و زمین به فرمـان او برپـاست؛ سـپس هنگـامی که شـما را (در قیامت) از زمین فراخوانـد، ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید)!

* و از آن اوست تمام کسانی که در آسمان ها و زمین اند و همگی در برابر او خاضع و مطیع اند!»

و در سوره غاشیه می فرماید:

« أَفَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ* وَإِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ* وَإِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ* وَإِلَی الأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ* فَذَکِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ* لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ»(۱)

«آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟!* و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برافراشته شده؟!* و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیـده!* و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشـته است؟!* پس تـذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای!* تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی»

۱- سوره غاشیه: آیه ۱۷ تا ۲۲

بنابراین آیات شریفه، ملاحظه فرمودید که قرآن به تفکر در آیات دستور می دهد نه در ذات خداوند؛ کنون برخی از روایات معصومین علیهم السلام را در این باره بشنوید:

امام باقر علیه السلام می فرماید: «تُکلّموا فی خَلقِ الله و لا تُکَلِّموا فِی الله، فانَّ الکلامَ فی اللهِ لایَزدادُ صاحبهُ إلا تَحیرّاً»(۱) درباره مخلوقات خداوند صحبت کنید و در مورد خدا صحبت نکنید؛ زیرا کلام در مورد خدا به صاحبش جز حیرت نمی افزاید.

و در حدیث دیگری می فرمایند: «تُکلّموا فِی کلِّ شیءٍ ولا تُکلّموا فِی ذاتِ الله»(۲) در مورد همه چیز صحبت کنید؛ اما در مورد ذات خداوند صحبت نکنید.

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «وَ أنّ إلی رَبِّکِ المُنتَهی»(۳) می فرماید: «فَإذا انتَهی الکلامُ اِلَی اللهِ فَامسکوا»(۴) پس هرگاه کلام منتهی به خدا شد پس بایستید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «مَن تفکّر فی ذاتِ الحد»(۵) هرکس در ذات خدا فکر کند ملحد شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «ایّاکُم والتّفکّر فِی اللهِ، إنّ التَّفکُّرَ فِی اللهِ لا یَزدادُ إلاّ تیهاً»(۶) بپرهیزید از تفکر درباره خدا؛ زیرا تفکر درباره خدا جز گمراهی نیفزاید.

مرحوم علامه طباطبائی نظرشان این است که این نهی، مربوط به عوام مردم است نه فلاسفه و خواص: «و فی النّهی عن التفکر فی الله روایات کثیره أُخَر، مودعه فی جوامع الفریقین؛ و النهی إرشادی متعلّق بمن لا یحسن الورود فی مسائل العقلیه العمیقه، فیکون خوضه فیها تعرّضاً للهلاک الدائم»(۷)

درباره نهی از تفکر در [ذات] خدا روایات بسیار دیگری است که در جوامع حدیثی هر دو فرقه (شیعه و سنی) هست. این نهی ارشادی است و خطابِ آن به کسی است که

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰

۲- همان

۳- سوره نجم: آیه ۴۲

۴- غررالحکم، فصل ۷۷، ص ۶۵۸

۵- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۵۵

۶- توحید صدوق، ص ۲۴۶، باب اسماء الله

۷- المیزان، ج ۱۹، ص ۵۳

نمی تواند در مسائل عمیق عقلی- به طور شایسته و نیک- درآید و در نتیجه خوض و فرو رفتن او در آن ها در معرضِ هلاکت دائمی قرار گرفتن است.

به دو دلیل این سخن صحیح نمی باشد:

۱) معصومین علیهم السلام همگان را از تفکر در ذات خداوند منع نموده اند نه اشخاص خاصّی را و لحن معصومین علیهم السلام در این باره هرگز نمی تواند ارشادی باشد.

۲) معصومین علیهم السلام دلیل آن را نیز ذکر کرده اند؛ و آن این است که عقل و شهود بشر راهی به سوی شناخت ذات خداوند ندارد.

مخلوق وجه و مرآت ذات خالق نخواهد شد. بلی، آیات و علامتِ اثبات ذات اوست. پس خدا را نتوان شناخت و تعریف کرد به وجوه و عناوین؛ زیرا آنچه مفهوم و معقول و متصور است، غیر ذات مقدس اوست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ زَعَمَ أَنّهُ یَعْرِفُ اللّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَهٍ أَوْ بِمِثَالٍ، فَهُوَ مُشْرِکٌ؛ لِأَنّ حِجَابَهُ وَ مِثَالَهُ وَ صُورَتَهُ غَیْرُهُ، وَ إِنّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحّدٌ فَکَیْفَ یُوَحّدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنّهُ عَرَفَهُ بِغَیْرِهِ، وَ إِنّمَا عَرَفَ اللّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللّهِ، فَمَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ بِهِ فَلَیْسَ یَعْرِفُهُ إِنّمَا یَعْرِفُ غَیْرَهُ»(۱)

کسی که گمان کرده است که می شناسد خدای را به حجاب و صورت و مثال، پس مشرک است؛ زیرا که حجاب و مثال و صورت غیر اوست، و اوست خدای یکتا؛ و چگونه یکتا دانسته او را کسی که گمان کرده است شناخته است خدا را به غیر او.

کسی که خدا را به خدا شناخته، او خدا را شناخته است، و کسی که نشناخته است خدا را به ذات پاک او، پس او را نشناخته است؛ بلکه غیر او را شناخته است.

عنه علیه السلام فی جواب السائل عن المعرفه، قال: «مِن صُنع الله، لیس للعباد فیها صُنعٌ»(۲)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ توحید صدوق، ص ۱۴۳

۲- توحید صدوق، ص ۴۱۰؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۲۱

از امام صادق علیه السـلام در رابطه با معرفت خداوند سئوال شد، فرمود: «معرفت صنع خداست و از برای بندگان در او صنعتی نیست.»

قلتُ للعبد الصالح علیه السلام هل فی الناسِ استطاعهٌ یَتَعاطَونَ بها المعرفه؟

قال: لا، إنّما هو تَطَوُّلٌ مِنَ الله.

قلتُ: أفلهم علی المعرفه ثوابٌ إذا کانوا لیس فیهم مایَتَعاطَونَهُ بمنزلهِ الرّکوعِ و السّجودِ الّذی اُمِرُوا به فَفَعلوهُ؟

قال: لا، إنّما هو تَطَوّلٌ من الله علیهم، و تَطَوّلٌ بالثّواب»(۱)

راوی می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سئوال کردم: آیا از برای مردم استطاعت و توانایی هست که معرفت را دارا شوند؟ فرمود: معرفت بخششی است از خدا. پرسیدم: آیا برای معرفت ثوابی هست مانند ثواب بر رکوع و سجود و افعال تکلیفیه؟ فرمود: معرفت و ثواب هر دو بخشش خداوند است.

امیرمؤمنان علیه السـلام می فرمایـد: «إعرِفوا الله بالله، والرَّسول بالرّسالهِ، و أولی الأمر بالمعروف والعدل والاحسان»(۲) خدا را به وسیله خدا بشناسید، و پیامبر را با رسالت دریابید و اولی الامر را از طریق معروف و عمل به عدل و احسان شناسایی کنید.

امـام سـجاد علیه السـلام می فرمایـد: «إلهی بـکَ عرفتُـکَ و أنتَ دَلَلتَنی علیـکَ و لو لا ـ أنت لم أدرِ ما أنت»(۳) الهی، تـو را به خودت شناختم و خودت مرا به خویشتن رهنمون شدی؛ و اگر شناساندن تو نبود، تو را درنمی یافتم.

در دعای معصومین علیهم السلام آمده: «اللّهُمَّ عَرِّفنی نَفسَک»(۴) خدایا خودت را به من بشناسان.

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۲۳
۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۵؛ توحید صدوق، ص ۲۸۵
۳- اقبال الأعمال، ص ۶۷؛ مصباح کفعمی، ص ۵۸۸
۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۷

خداوند متعال به مخلوقش شناخته نمی شود؛ بلکه این مخلوق است که به خدا شناخته می شود. در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مخلوق گزارشی از خالق و آیه گزارشی از ذوالآیه در بر ندارد. برای روشن شدن موضوع به مثالی توجه کنید:(۱)

فرض کنید روی تخته سیاه کلمه «آب» نوشته شده است. آیا با دیدن این کلمه می توان خصوصیات نویسنده آن را دریافت و دریافت که چقدر سواد دارد؟ مسلماً این کلمه هیچ گزارشی از نویسنده آن در بر ندارد و تنها نتیجه ای که از این نوشته می توان گرفت این است که این کلمه تصادفی نوشته نشده است، بلکه نویسنده ای دارد؛ اما از این نوشته میزان علم او را نمی توان فهمید و با این کلمه نسبت به نویسنده آن معرفت پیدا نمی کنیم.

اگر نسبت آن کلمه با علم نویسنده را با نسبت مخلوقات با خداوند بسنجیم مسلماً نسبت دوم در برابر نسبت اول بسیار ناچیز است (اگرچه این قیاس صحیح نیست) با این حال چطور یک کلمه نویسنده آن را نشان دار نمی کند؛ اما از آیات الهی می توان خالق آن را شناخت؟ عدم توجه متصوفه به این مهم، آنان را به تشبیه خداوند با مخلوقات خویش کشانیده است. آنان می گویند پدیده های خداوند همچون آینه ای است که اسماء و صفات خدا؛ بلکه ذات وی را نمایش می دهد:

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم***به دریا بنگرم دریاتو وینم

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت***نشان از قامت رعناتو وینم(۲)

و تا آنجا پیش رفتند که گفتند: پدیده ها عین ذات الهی اند و عارف کسی است که خدا را در هر چیز ببیند؛ بلکه خدا را عین خود چیز بداند.

البته پدیده ها قدرت و عظمت خداوند را نمایش می دهند؛ به این معنا که انسان با تأمل و تعمّق نسبت به مخلوقات متوجه می شود که خالق حکیم و قدرتمندی دارد. مثلاً

۱- هرچند خداوند از مثال های ما برتر است؛ لکن برای تقریب ذهن این مثال زده می شود.

۲- باباطاهر عریان

با نگاه کردن به گل، می یابد که خالق گل توانا و خالق زیبائی هاست؛ اما نه این که کیفیت زیبائی خدا همان کیفیت زیبائی گل است. یا همان زیبایی خداست که در چهره گل ظهور نموده است. این همان دیدگاه عرفا و فلاسفه صوفی مشرب است که می خواهند خصوصیات و صفات و اسماء و حتّی ذات الهی را در پدیده هایش مشاهده کنند و نسبت به خدا با خصوصیات پدیده هایش معرفت کسب کنند.

آیات خداوند بر صاحبان خرد می گویند که در خلقشان صُدفه و تصادفی در کار نبوده و صانعی حکیم و توانا دارند؛ اما این آیات به هیچ وجه موجب شناخت صانع و خالق نمی شوند.

همچنین آیات متذکر انسان به معرفت فطری خویش است و موجب می شود که معرفت آن معروف فطری تجدید گردد. خلاصه این که خداوند با مخلوقاتش شناخته نمی شود و مخلوق گزارشی از خالق نمی دهد؛ اکنون از معارف اهل بیت علیهم السلام این سخن را بشنوید.

در توحید صدوق آمده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد: «بِمَ عَرَفتَ رَبَّکَ؟» خدا را چگونه شناختی؟

فقال علیه السلام: بما عَرَّفَنی نفسَه. فرمودند: آن گونه که خدا خودش را به من شناساند.

قیل: و کیف عَرَّفَکَ نفسه؟ گفته شد: چگونه خودش را به تو شناساند؟

فقال علیه السلام: لا تُشبِهُهُ صورةٌ ولا یُحَسُّ بالحواسِّ و لا یُقاسُ بالنّاس؛ قریبٌ فی بُعده، بَعیدٌ فی قُربِه؛ فوقَ کلّ شیءٍ ولا یقالُ: شیءٌ فوقَهُ، أمامَ کُلّ شیءٍ ولا یقالُ: له أمامٌ»(۱) حضرت فرمود: صورتی به او نمی ماند و به حواس درنمی آید و به مردم قیاس نمی شود؛ در عین دوری نزدیک می باشد و در حین نزدیکی دور، فوق هر چیزی است و نمی توان گفت چیزی فوق اوست، و پیشاپیش هر چیزی است و نمی توان گفت برای او پیش و

۱- توحید صدوق، ص ۲۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۷۰

جلویی هست.

عن منصور بن حازم، قلت لأبی عبدالله علیه السلام: إنّی ناظرتُ قوماً، فقلتُ لَهم: إنّ الله أجَلُّ و أکرَمُ مِن أن یُعرَفُ بِخَلقِهِ؛ بلِ الخلقُ یُعرفونَ بالله! قال: صَدَقتَ.(۱) منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من مناظره کردم با گروهی و به آنان گفتم: خداوند جلیل تر و بزرگوارتر و باعزت تر از این است که به وسیله خلقش شناخته شود؛ بلکه بندگان به وسیله خدا شناخته می شوند. حضرت علیه السلام فرمودند: درست گفتی.

البته باید توجه داشت که مذهبِ «تعطیل» مردود است؛ زیرا عقل با استدلال های خویش و همچنین نظر نمودن بر پدیده ها، خداوند حکیم و قدرتمند را اثبات می کند؛ اما باید توجه نمود که اثبات خداوند متعال و صفات وی با استدلال ها و براهین عقلی، غیر از معرفت خداست.

عرفا و فلاسفه بر این قائلند که وجود حق متعال مرتبه عالی تری از وجود مخلوقات است و هم سنخ با آنهاست. می گویند وقتی نور ضعیف را بتوان شکافت، نور قوی را هم می توان قیاس و تشبیه نمود؛ زیرا مشت نمونه خروار است.

اما آن خدایی که فلاسفه و متصوفه معرفی می کنند، تولید ذهن و توهمشان است نه خدای واقع، که البته ممکن است این توهّمات در مرحله ای هم شهودشان شود.

یکی از مهم ترین روش فلسفه صدرائی «تشکیک وجود» است. آنان می گویند: حقیقه الوجود در مرتبه شدید با حقیقه الوجود در مرتبه ضعیف، عین هم هستند و بین خداوند با مخلوقات خویش، کمال سنخیت است.(۲)

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم در آغاز دعوت خویش فرمودند: «أدعوکُم إلی شَهادَةِ أن لاإله إلاّ الله و خَلعِ الأنداد» یعنی: دعوت می کنم شما را به شهادت دادن به این که خدایی

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۸

۲- اسفار اربعه، ج ۱، ص ۴۳۳ و ج۲، ص ۲۹۱ و ج ۳، ص ۳۰۰ و ...

جز الله نیست و به این که برای خداوند ماننده‌ها را قائل نشوید.

طبق تعالیم فلسفی که خداوند هم سنخ موجودات است باید گفت: اگر خداوند از سنخ ممکنات باشد در حقیقت خلع انداد نشده است و وجود خدا نیز شبیه وجود ممکنات شده؛ اما در حدّ اعلا و شدید آن. این نوع خداشناسی درست مانند خداشناسی مورچه است. زیرا اگر به مورچه بگویند خدا چیست؟ چون مورچه قدرت خود را در شاخک های خود می بیند، فوری شبیه سازی می کند و می گوید: خدا مثل من مورچه است؛ اما با این تفاوت که شاخک های خیلی بزرگتری دارد!

اما باقر علیه السلام می فرماید: «کلّما میزتموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه مخلوق مصنوع مثلکم، مردود الیکم و لعلّ النّمل الصغار تتوهم أنّ لله تعالی زبانیتین فانّ ذلک کمالها و یتوهّم أنّ عدمها نقصانٌ لمن لایتّصف بهما، و هذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به»(۱) آنچه به وسیله عقلتان در دقیق ترین معانی تشخیص دادید، مخلوق است و مانند خودتان ساخته شده است، و به خودتان برمی گردد و شاید مورچه های کوچک بپندارند که خداوند تعالی دو شاخک دارد که نشانه های کمال اوست و می پندارند که نداشتن آن برای کسانی که با آن دو شاخک وصف نمی شوند، نقصانی است و این است حال صاحب عقل در آنچه خدای تعالی را بدان وصف می کنند.

اکنون معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را با معارف فلسفی و عرفانی مقایسه ای می کنیم:

معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام:

خداوند شناخته نمی گردد و معرفی نمی شود، مگر با معرفی خود خدا؛ و پدیده ها آیات خداوند متعال هستند که گزارشی از خداوند نمی دهند و فقط می گویند که وجود ما تصادفی نیست و خالق ما خداست، و پدیده ها مباین با خدا و جدا از او هستند.

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳

ص: ۱۴۱

معارف فلسفی و عرفانی:

موجودات همچون آینه هایی هستند که خداوند را در خود منعکس می کنند و عالَم چیزی جز ظهور ذات و صفات خداوند متعال نیست، و وجود پدیده ها همان وجود خداوند است با این تفاوت که وجود خداوند در شدیدترین مرحله وجود است و وجود پدیده ها در مراتب و مراحل ضعیف تر آن.

فصل پنجم

خداوند رؤیت نمی شود

در تعالیم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قوای ظاهر و باطن بشر، عاجز از درک خداوند متعال اند. خداوند متعال نه با چشم سر دیده می شود و نه قوای باطن بشر می تواند خدا را ببیند. اکنون بخشی از مناجات امام زین العابدین علیه السلام را در این باره بشنویم:

- «قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَتِهِ أَبْصَارُ النَّاظِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ.(٣) ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعاً»(۱)

و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که دیدگان بیننده ها از دیدن او نارسا، و خیال و اندیشه های هر تعریف کننده ای از تعریف او درمانده است.

با قدرت خود، جهان آفرینش را به زیبائی آفرید، و با اراده و خواست خود آنها را بدون الگویی پدید آورد.

- «وَ يَا مَن تَنقَطِعُ دُونَ رُؤيَتِهِ الأَبصَارُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَدنِنَا إِلَى قُربِك»(۲)

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای اول، ص ۶۴

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۵، ص ۹۴

و ای خداونـدی که دیـده ها بی آنکه یارای دیدار ذاتش را داشـته باشـند، از کار بیفتند، درود بر محمد صـلی الله علیه و آله و سلّم و آل او بفرست، و ما را به محضر قربت نزدیک ساز.

اکثر علمـای اهـل سـنت، رؤیت خداونـد را بـا چشم امکان پـذیر می داننـد و مهم ترین دلیلشان احادیث متعـددی است که در صحاح بسته- بر جواز رؤیت- آمده است!!

خداونـد متعال در کلام جاویـدش با صـراحت می فرمایـد که او هرگز به دیـدگان درنمی یابد: «لاتُدرِکُهُ الأبصار وَ هُوَ یُدرِکُ الأبصار»(۱) او را هیـچ چشـمی درک نکنـد و حال آنکه او همه بینندگان را مشاهده می کند. و نیز در جواب قوم موسـی علیه السلام که با اصرار از حضرت موسی علیه السلام تقاضای رؤیت خدا را با چشم ظاهر می نمودند، به موسی علیه السلام فرمود: «لَن تَرَانی»(۲) مرا هرگز نخواهی دیـد. حرف «لَن» نفی ابد را می رساند، یعنی ای موسـی! تا ابد مرا نخواهی دید؛ زیرا خداوند متـال جسـم نیست که قابـل رؤیت باشـد، بنـابراین محـال است که خداونـد متعـال بـا چشم رؤیت شـود و به این علت است که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «لن ترانی»؛ اما علمای اهل سنت به جای اینکه قرآن را اصل قرار دهند و صحّت و یا سقم احـادیث را با محوریت قرآن بپذیرنـد، با کمال تعجب احادیث جعلی که در صـحاح سـته آمـده و با قرآن مخالف است را می پذیرند و سپس آیات را به گونه ای- طبق مباحث صحاح سته- توجیه می کنند!!

یعنی آیـات قرآنی که صـراحت در عـدم رؤیت خداونـد متعال را دارد- با محوریت قرار دادن آن احادیث جعلی- به گونه ای تفسیر می کنند که از آن آیات، جواز رؤیت خداوند را نتیجه می گیرند!!

به عنوان مثال، فخر رازی در تفسیرش در ذیل آیه «لاتُدرِکُهُ الأَبصَارُ وَ هُوَ یُدرِکُ الأَبصَارَ» می نویسد:

اگر خداوند متعال جایزالرؤیه نبود، در این صورت عبارت «دیدگان او را درنیابند»

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۳

۲- سوره اعراف، آیه ۱۴۳

مـدحی در بر نـداشت، چنـانکه معـدومی که رؤیت نمی پـذیرد، و یـا علوم و قـدرت و اراده و روایـح و طعام هایی که دیـدنی نیسـتند، اگر گفته شود که رؤیت آنهـا درست نیست، مـدحی در بر نـدارد... و تمام تحقیق در این باره این است که اگر چیزی فی نفسه نادیـدنی باشـد، در این صورت از نادیـدنش مدح و تعظیمی برای آن به حاصل نمی آید؛ اما اگر فی نفسه جایزالرؤیه باشد سپس دیدگان را از رؤیت و دریافت خویش، در حجاب بگذارد، این قدرت کامله دلالت بر مدح و عظمت دارد. پس از این آیه برمی آید که حق تعالی به حسب ذاتش جایزالرؤیه است.(۱)

خوانندگان محترم، ملاحظه نمودند که مفسر بزرگ اهل سـنت، فخر رازی برای صـحّه گذاشتن بر احادیث جعلی باب رؤیت، چگونه با مغلطه ای آشـکار، آیه شـریفه را وارونه تفسیر می کند!! اکنون تفسیر عالم بزرگ جهان تشیع، مرحوم شیخ طوسی را در ذیل آیه فوق بشنوید:

در این آیه دلالت روشـنی است به اینکه خداوند تعالی به دیدگان دیده نمی شود؛ زیرا خود را با نفی دیده شدن، مطرح کرده است، و هرچه نفی اش مـدح باشد، اثباتش جز نقص نیست، و نقص سـزاوار خداوند نیست، چنانکه می فرماید: «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَومٌ» همچنین سوره مبارکه مؤمنون آیه ۹۱ «مَا اتَّخَذَ اللهُ مِن وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِن إِلَهٍ» که نفی فرزند داشتن و شریک داشتن از خداوند کرده است. چون در این موارد مدح وابسته به نفی است، اگر به عکس آن قائل شوند، نقص در بر دارد.(۲)

سخن برخی دیگر از علمای اهل سنت در باب رؤیت خداوند:

- آلوسـی بغدادی صاحب کتاب تفسـیر «روح المعانی» می گوید: خدا را شکرگزارم که من در دوران عمرم سه بار خدا را در خواب دیده ام که آخرین بار در سال ۱۲۴۶

۱- تفسیر کبیر، فخر رازی، ذیل آیه «لَاتُدرِكُهُ الأَبصَارُ وَ هُوَ يُدرِكُ الأَبصَارَ»

۲- التبیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه شریفه

بود که او را در حالی دیدم که دور او را هاله ای از نور فرا گرفته بود و به سوی شرق متوجه بود و جملاتی نیز به من فرمود که پس از بیدار شدن آنها را فراموش کردم.(۱)

- شعرانی، ابن جوزی، شبلنجی از احمد حنبل نقل می کنند که می گفت من خدا را در خواب دیدم و گفتم: خدایا بهترین وسیله تقرب بندگان نسبت به تو چیست؟ فرمود: کلام من است یا احمد! گفتم: با فهم یا بدون فهم؟ فرمود: با فهم و بدون فهم!!(۲)

- احمد حنبل رئیس فرقه حنبلی ها می گوید: هرکس که درباره رؤیت خداوند شک داشته باشد کافر و مرتد است!(۳)

- مالکی و شافعی، رئیس دو فرقه مالکی و شافعی، عقیده احمد حنبل را دارند و کسانی که قائل به رؤیت نیستند را کافر می دانند.(۴)

- احمد محمّد شاکر در شرحی که بر مسند احمد نوشته می گوید: احادیث درباره رؤیت خدا به حد تواتر و به مرحله ثبوت رسیده است و اگر کسی رؤیت خدا را انکار کند منکر یکی از ضروریات مذهب خواهد بود و رؤیت را تنها جهمیه و معتزله و امامیه انکار نموده اند.(۵)

- فاضل نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: دیدن خداوند در قیامت اتفاق نظر کل علمای اهل سنت است و دیدن خدا در این دنیا با شرایطی امکان پذیر است که قبلاً بیان کردیم.(۶)

بزرگان اهل سنت در این باره فراوان سخن گفته اند که ما در اینجا بخشی از سخنان

۱- روح المعانی، ج ۹، ص ۴۶

۲- طبقات شعرانی، چاپ مصر، ج ۱۲، ص ۱۱۷؛ مناقب احمد حنبل، چاپ بیروت، ص ۴۳۴؛ نورالابصار شبلنجی، چاپ بیروت، ص ۲۲۵

۳- به نقل از تفسیر المنار، ج۹، ص ۱۴۵

۴- طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۸۱ به نقل از: عبدالغنی در کتاب الامام الشافعی، ص ۲۴۹

۵- شرح مسند احمد حنبل، ج ۱۴، ص ۱۳۷

۶- شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵

آنان را مطرح نمودیم.

تمام علمای شیعه- به برکت احادیث نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- رؤیت خداوند متعال را محال می دانند و روایات اهل سنت را در این باره رد می کنند.

اکنون احادیث صحاح سته:

جریر بن عبدالله می گوید: کنا جلوساً عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم اذ نظر إلی القمر لیله البدر فقال: أما انّکم سترون ربّکم کما ترون هذا القمر لاتضامّون فی رؤیته. کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نشسته بودیم و آن حضرت به ماه نگریستند و فرمودند: همان طور که شما این ماه را می بینید به زودی پروردگارتان را بدون مانع و مزاحمتی خواهید دید.

- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۰ کتاب مواقیت الصلاه و فضلها، باب فضل صلاه العصر و باب فضل صلاه الفجر، ص ۱۹۶ باب ۲۶، ح ۵۷۳ و ...

- صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاه، باب فضل صلاه الصبح و العصر باب ۳۷، ج ۱، ص ۴۳۹.

- سنن ابن ماجه، مقدمه باب فیما انکرت الجهمیه، باب ۱۳، ح ۱۱۷ و ۱۷۸.

- سنن ترمذی، کتاب صفه الجنه، باب ما جاء فی رؤیه الرّب تبارک و تعالی، باب ۱۶، ج ۲۵۵۱، ج ۴، ص ۳۱۱.

همچنین در صحاح آمده است: ... قالوا: یا رسول الله، هل نری ربّنا یوم القیامه؟ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلّم: نعم، هل تضارّون فی رؤیه الشمس بالظهیره ضوءٌ لیس فیها سحاب؟ قالوا: لا، قال: و هل تضارّون فی رویه القمر لیله البدر ضوءٌ لیس فیها سحاب؟ قالوا: لا ـ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلّم: ما تضارّون فی رؤیه الله عزّوجلّ یوم القیامه إلّا کما تضارّون فی رؤیه احدهما. روزی مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پرسیدند: آیا ما پروردگارمان را روز قیامت می بینیم؟ فرمود: آیا در دیدن ماه، در شب چهاردهم که ابری مانع نباشد ضرر می بینید؟ گفتند: نه، پیغمبر فرمود: آیا در دیدن خورشید که ابری جلوی آن نباشد ضرری

می نمایید؟ گفتند: نه. فرمود: همانا شما خدا را می بینید.

- صحیح بخاری، کتاب تفسیر، باب تفسیر سوره نساء، باب ۸، ح ۴۵۸۱، ج ۳، ص ۲۱۷ و کتاب التوحید، باب و کان عرشه علی الماء، باب ۲۲، ج ۴، ص ۳۸۷.

- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب معرفه طریق الرؤیه، باب ۸۱، ح ۲۹۹ و ۳۰۰، ج ۱، ص ۱۶۳ به بعد.

- سنن ابن ماجه، باب فیما انکرت الجهمیه، باب ۱۳، ح ۱۷۹، ج ۱، ص ۶۳.

- سنن ترمذی، کتاب الصفه الجنه، باب ۱۷، ح ۲۵۵۴، ج ۴، ص ۳۱۴.

- سنن أبی داود، کتاب السنه باب فی الرؤیه، باب ۲۰، ح ۴۶۹۶، ج ۵، ص ۲۳۹.

در احادیث و کتب معتبر شیعه نه تنها اینگونه احادیث جعلی وجود ندارد؛ بلکه در احادیث متعددی از امامان معصوم علیهم السلام آمده است که می فرمایند: خداوند متعال چون مادی و جسم نیست و هیچ گونه شباهتی به مخلوقات خویش ندارد، هرگز رؤیت نمی شود و این امر محال است.

اکنون به دو مورد- از ده ها مورد- توجه بفرمایید: یونس بن ظبیان می گوید: به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب گردیدم عرضه داشتم: یابن رسول الله! من در مجلس مالک رئیس فرقه مالکی ها و اصحابش شرکت کردم، بعضی از افرادی که در آن مجلس بودند می گفتند: خداوند مانند سایر موجودات، دارای وجه و صورت است. بعضی دیگر می گفتند: خدا دارای دو دست است؛ و برای اثبات دست خدا، به گفتار خداوند تمسک می نمودند که خطاب به شیطان فرموده است: چه عاملی تو را بازداشت که بر آنچه من با دست خود آفریدم سجده کنی، آیا تکبر کردی؟

و بعضی دیگر می گفتند: خداوند به صورت مرد سی ساله ای است. درباره این مطلب عقیده شما چیست؟ یونس می گوید: امام علیه السلام تکیه کرده بود، وقتی گفتار من را شنید نشست و گفت: اللهم عفوک عفوک؛ خدایا در مقابل این افتراها از تو طلب عفو و

آمرزش می کنم، سپس فرمود: یونس! هرکس درباره خداوند چنین خیال کند که خداوند مانند سایر موجودات، دارای صورت است، برای خدا شریکی قرار داده، و هرکس خیال کند خداوند مانند سایر موجودات، دارای اعضاء است، بر خداوند کفر ورزیده است، شهادت چنین کسی را قبول نکنید و اگر حیوانی را ذبح کند، از گوشتش نخورید، خداوند بالاتر از آن است که او را به صفات مخلوقش تشبیه کنند.

امام سپس فرمود: و اما وجه خداوند که معروف او است، پیغمبران و انبیاء هستند و اما آیه شریفه «خَلَقتُ بِیَدَیَّ أَأستَکبَرتَ»(۱) ید در اینجا به معنای قدرت و نیرو است، همین طوری که در آیه دیگر «وَ أَیَّدَکُم بِنَصرِهِ» (با کمک خود بر شما نیرو بخشید) به معنای نیرو و قدرت است. یونس! هرکس خیال کند که خداوند در میان یا در روی چیزی قرار گرفته، یا از محلی به محل دیگر منتقل می گردد؛ یا خیال کند که موجودی دور و خالی از خدا، و یا موجودی آمیخته با خداست، خدا و خالق را، با صفت مخلوقش توصیف نموده است، در صورتی که خداوند به وجود آورنده و خالق تمام موجودات است و با هیچ موجودی قابل قیاس نیست، و به مردم شباهت ندارد، هیچ مکانی از او خالی نیست، و هیچ مکان و فضایی را پر نمی کند، این است خدای ما و جز او خدایی نیست. یونس! هرکس دوست دارد که با چنین اوصافی خدا را بشناسد، موحد و خداپرست است، ولی هرکس دوست می دارد خدا را با غیر این اوصاف بشناسد، خدا از او دور است و ما خاندان نیز از چنین کسی دوری می کنیم.(۲)

ذعلب یمانی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال نمود: آیا خداوند را دیده ای؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: آیا آنچه را که ندیده ام پرستش می کنم؟!

ذعلب سئوال نمود: چگونه دیده ای؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا را نمی توان با

۱- سوره ص، آیه ۷۵

۲- کفایه الاثر، ص ۲۵۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۷۵ از سوره ص

چشم سر دید؛ ولی او را با نور دل که از حقیقت ایمان سرچشمه می گیرد می توان درک نمود.(۱)

خوانندگان محترم که مشتاقند احادیث معصومین علیهم السلام را در این باره بیشتر بشنوید، به کتاب های اصول کافی، توحید صدوق، بحارالانوار، در ابواب و فصول ابطال الرؤیه، النهی عن الجسم والصوره، نفی الحرکه والانتقال و نفی التشبیه مراجعه کنند.

چرا خداوند دیده نمی شود؟

زیرا چشم، چیزهایی را می بیند که مادی و جسمانی باشد و از آنجا که خداوند متعال، نه جسم است و نه خصوصیات ماده را داراست؛ بنابراین هرگز دیدگان او را نمی بیند.

و کسانی که قائل به رؤیت اند، هم خداوند را محدود به مکان و زمان می نمایند و هم خداوند را مرکب و دارای اجزاء می پندارند و خداوند متعال پاک و منزه از این توصیفات جاهلانه است؛ زیرا موجودی که در بند مکان و زمان و دارای اجزاء و ترکیب باشد، او خدا نیست؛ بلکه مخلوق و نیازمند است.

بنابراین، قائلین به رؤیت خداوند، از توحید خارج اند.

ابن عربی- که جایگاه ممتازی در بین عرفای صوفی دارد- مدّعی است که ظاهر و باطن هویت الهی را در سال ۶۲۷ ه.ق به یک صورت نورانی به رنگ سفید که در زمینه نور قرمز بود مشاهده کرده و از دیدن آن به چنان علم و معرفتی و نیز لذت و سروری دست یافته که خود را عاجز از وصف آن دانسته است و در پایان می گوید: «قبل از این واقعه نه مانند این صورت را دیده بودم نه به خیالم آمده بود و نه در قلبم خطور

۱- اصول کافی، باب ابطال الرؤیه؛ بحارالانوار، ج ۴، باب نفی الرؤیه

کرده بود.»(۱)

بر هر محقق و پژوهشگر لازم است با خود بیندیشد که این صورت با توصیفات ابن عربی، صورت چه کسی بوده است؟!

کسانی که با الفبای اسلام و ابتدایی ترین براهین عقلی آشنایی دارند، به خوبی می دانند که خدای عزّوجلّ نه از ماده است و نه از تطوّرات ماده تا مجسم و رؤیت شود و یا به صورت نور ظاهر شود. همان گونه که گفته شد، عمدتاً گفته ها و اظهارات مربوط به تجسیم و رؤیت خدای متعال از منابع غیر اسلامی نظیر تعلیمات تحریف شده تورات و اکثراً توسط «کعب الأحبار» و «ابوهریره» به معارف دینی راه یافته است و از این مطالب در آثار ابن عربی مخصوصاً فتوحات، بسیار یافت می شود.

همچنین ابن عربی مدّعی است کتاب «مواقع النّجوم» خود را که بسی مورد تجلیل و ستایش قرار داده در سال ۵۹۵ ه.ق در شهر «التمریه» در ماه رمضان طی یازده روز نوشته و علت آن را این می داند که خداوند را دو مرتبه در خواب دیده است: «ألا إنّی رأیتُ الحقّ فی النّوم مرّتین و هو یقول لی أنصح عبادی»(۲)

باتوجه به این که خدای عزّوجلّ دیدنی نیست، نه در دنیا و نه در آخرت، نه در خواب و نه در بیداری؛ لذا این پرسش مطرح است که به راستی ابن عربی چه کسی را در خواب دیده و به او این دستور را داده است؟ و ابن عربی بازیچه چه موجودی قرار گرفته است.(۳)

۱- الفتوحات المکیه، (۱۴ جلدی) ج۲، ص ۵۹۱

۲- همان، ج ۵، ص ۱۵۶

۳- ابن عربی از نگاهی دیگر، صص ۳۷۰-۳۶۹

فصل ششم

معبودی جز خدا نیست

توحید اساسی ترین شعار ادیان الهی است. تمام پیامبران الهی مردم را به پرستش خدا دعوت نموده و به شدت از پرستش غیر خدا نهی فرموده اند. خداوند متعال در قرآن کریم در صدها آیه بت پرستان و مشرکان را منحرف و کافر معرفی کرده و صراط مستقیم و راه سعادت را منحصر در اسلام یعنی شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم نام برده است. «وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلَامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الخَاسِرِینَ»(۱) هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است.

شعار «لا إله إلاّ الله» اولین و مهم ترین شعار پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم بود. هیچ انسانی مسلمان و موحّد نمی گردد مگر این که ابتدا این ذکر شریف را بر زبان جاری سازد و قلباً نیز به آن معتقد باشد. تمام توحید، تمام ایمان و تمام معرفت در این ذکر شریف است. این ذکر شریف تمام معبودهای پوشالین را دور می ریزد و فقط خدا را معبود حقیقی و سزاوار پرستش معرّفی می کند. طبق این ذکر شریف، هیچ موجودی در عالم سزاوار پرستش و عبودیت نیست جز «الله» که خالق همه موجودات است.

۱- آل عمران:۸۵

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلّم می فرمایـد: «ما قُلتَ و لا قال القائلون قَبلی مِثلَ لا إلهَ إلاّ الله»(۱) نه من و نه گوینـدگان پیش از من چیزی چون «لاـ إله إلاّـ الله» نگفته ایم. و فرمودنـد: خیرُ العبـادَهِ قولُ لا إله إلاّ الله(۲) بهترین عبادت سـخن «لا إله إلاّ الله» است.

امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماید: «ما مِن عَبدٍ مُسـلم یقولُ لا إله إلاّ الله إلاّ صَـعِدَت تَخرِقُ کُلَّ سَقفٍ، لاتَمُرُّ بِشَیءٍ مِن سَیّئاتِهِ إلاّ طَلَسَتها حتّی تَنتَهِیَ إلی مِثلِها مِنَ الحَسَناتِ فَتَقِفُ»(۳) هیچ بنده مسلمانی نیست که بگوید: «لا إله إلاّ الله» جز آنکه این سخن فراز آیـد و هر سـقفی را بشـکافد. بر هیـچ یک از بـدی های او نمی گـذرد جز آن که آن را نابود می سازد تا آن که به نیکی های او می رسد و آنجا آرام می گیرد.

امـام بـاقر علیه السـلام می فرمایـد: «جـاء جبرئیل إلی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلّم، فقال: یا محمـدُ، طوبی لِمَن قالَ مِن أُمَّتِکَ: لا إله إلاّ اللهُ وَحدَهُ وَحدَهُ وَحدَهُ»(۴) جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آمد و گفت: ای محمد! خوشا به حال کسی از امت تو که بگوید: معبودی جز الله نیست، یگانه یگانه یگانه.(۵)

در ادعیه نورانی خانـدان عصـمت و طهـارت علیهم السـلام نیز فراوان این ذکر شـریف بیان شـده است. در اینجا به فرازهایی از مناجات جانبخش امام عارفان حقیقی، حضرت زین العابدین علیه السلام توجه بفرمائید:

- «اللّهُمّ إِنّی أُشْـهِدُکَ وَ کَفَی بِکَ شَـهِیداً، وَ أُشْـهِدُ سَمَاءَکَ وَ أَرْضَکَ وَ مَنْ أَسْکَنْتَهُمَا مِنْ مَلائِکَتِکَ وَ سَائِرِ خَلْقِکَ فِی یَوْمِی هَـذَا وَ سَاعَتِی هَـذِهِ وَ لَیْلَتِی هَـذِهِ وَ مُسْـتَقَرّی هَـذَا، أَنّی أَشْـهَدُ أَنّکَ أَنْتَ اللّهُ الّذِی لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، عَدْلٌ فِی الْحُکْمِ، رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ،

۱- توحید صدوق، ص ۱۴

۲- همان مأخذ

۳- همان: ۱۸

۴- همان مأخذ

۵- البته طبق روایـات، گفتن لاـ إله إلاّـ الله زمـانی مقبول خداونـد واقع می شود که بـا شـروطش باشـد و مهم ترین شـروط آن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مَالِکُ الْمُلْکِ، رَحِیمٌ بِالْخَلْقِ»(۱)

خداوندا! من تو را گواه می گیرم، که گواهیت برای ما کافی است و آسمان و زمینت و آنانی که در میان این دو، از فرشتگان و سایر مخلوقات سکونت دارند در این روز، و در این ساعت، و در این شب و در این مکانی که قرار گرفته ام، گواه می گیرم، که من گواهی می دهم که معبودی جز تو نیست، که تو برپا دارنده دادگری، و رعایت کننده عدالت در قضاوت و داوری، مهربان دل سوز به بندگان، فرمانروای جهان هستی، و مهربان و بخشایشگر نسبت به خلایق می باشی.

- «أَنْتَ الْمَخْصُوصُ قَبْلَ کُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِی، لَا یَشْرَکُکَ أَحَدٌ فِی رَجَائِی، وَ لَا یَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَکَ فِی دُعَائِی، وَ لَا یَنْظِمُهُ وَ إِیّاکَ نِدَائِی(۱۰) لَکَ یَا إِلَهِی وَحْدَانِیَّهُ الْعَدَدِ، وَ مَلَکَهُ الْقُدْرَهِ الصّمَدِ، وَ فَضِیلَهُ الْحَوْلِ وَ الْقُوّهِ، وَ دَرَجَهُ الْعُلُوّ وَ الرِّفْعَهِ.(۱۱) وَ مَنْ سِوَاکَ مَرْحُومٌ فِی عُمُرِهِ، مَغْلُوبٌ عَلَی أَمْرِهِ، مَقْهُورٌ عَلَی شَأْنِهِ، مُخْتَلِفُ الْحَالَاتِ، مُتَنَقّلٌ فِی الصّفَات فَتَعَالَیْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ، وَ تَکَبّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَ الْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَکَ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ.»(۲)

خداوندا! پیش از آن که کسی را بخوانم، فقط تو را می خوانم، و به هیچ کس جز تو که یکتا و بی همتا هستی امیدوار نمی شوم، و در دعایم هیچ کس را با تو برابر نمی کنم، و کسی را در ندای نیازم به تو، همراه تو قرار نمی دهم.

ای خدای من! یکتایی و بی همتایی، تنها از آن تو است، و قدرت مطلق، بی نیازی، و برتری توانگری بی کران، و نیرو و منزلت اعلی و ارجمند، ویژه تو می باشد. و هرکسی جز تو، در همه عمرش نیاز به تو دارد، و در برابر فرمان تو، شکست خورده بوده و در کار خود ناتوان می باشد، و همواره دگرگون و ناپایدار بوده، و در حالی به حالی، و از صفتی

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۶، ص ۱۰۶

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۲۸، ص ۲۴۴

به صفت دیگر انتقال یابد.

پس تو ای معبود من! برتر از آن هستی که دارای همتا و همانند و رقیبی باشی، و بزرگتر از آنی که نظیر و همسان داشته باشی، پس پاک و منزه هستی که معبودی جز تو نیست.

- «فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا وَقَیْتَنَا مِنَ الْبَلَاءِ، وَ لَکَ الشُّکْرُ عَلَی مَا خَوَّلْتَنَا مِنَ النَّعْمَاءِ، حَمْداً یُخَلِّفُ حَمْدَ الْحَامِدِینَ وَرَاءَهُ، حَمْداً یَمْلَأُ أَرْضَهُ وَ سَمَاءَهُ(۷) إِنَّکَ الْمَنَّانُ بِجَسِیمِ الْمِنَنِ، الْوَهَّابُ لِعَظِیمِ النِّعَمِ، الْقَابِلُ یَسِیرَ الْحَمْدِ، الشَّاکِرُ قَلِیلَ الشُّکْرِ، الْمُحْسِنُ الْمُجْمِلُ ذُو الطَّوْلِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، إِلَیْکَ الْمَصِیرُ.»(۱)

پس حمد و سپاس از آن تو است، به خاطر آن که ما را از بلاها حفظ نموده ای، و شکر و سپاس ویژه تو است به جهت نعمت هایی که بر ما ارزانی داشته ای. آن گونه حمد و سپاسی که بر حمد و سپاس گران برتر شود، حمد و سپاسی که سراسر زمین و آسمان الهی را سرشار و لبریز کند. چرا که تویی عطابخش نعمت های بزرگ، و بخشنده نعمت های سترگ و سرشار، و تویی پذیرای حمد و سپاس اندک ما، و قدردان شکرگزاری های ناچیز ما، و تویی خداوندِ احسان بخش، زیباآفرین و بخشایشگر، که معبودی جز تو نیست، و بازگشت همه به سوی تو است.

- «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ(۴) وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، الْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، الْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ(۵) وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْعَلِیُّ الْمُتَعَالِ، الشَّدِیدُ الْمِحَالِ(۶) وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ، الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ.(۷) وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، السَّمِیعُ الْبَصِیرُ، الْقَدِیمُ الْخَبِیرُ(۸) وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْکَرِیمُ الْأَکْرَمُ، الدَّائِمُ الْأَدْوَمُ،(۹) وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَدٍ، وَ الآخِرُ بَعْدَ کُلِّ عَدَدٍ(۱۰) وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الدَّانِی فِی عُلُوِّهِ، وَ الْعَالِی فِی دُنُوِّهِ(۱۱) وَ أَنْتَ

۱- همان، بخشی از دعای شماره ۳۶، ص ۲۹۲

اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، ذُو الْبَهَاءِ وَ الْمَجْدِ، وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْحَمْدِ(۱۲) وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الّذِی أَنْشَأْتَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخٍ، وَ صَوّرْتَ مَا صَوّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثَالٍ، وَ ابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلَا احْتِذَاءٍ.»(۱)

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، معبودی یکتا، یگانه، تنها و بی همتا.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، کریمی بسیار بزرگوار، عظیمی بسیار باشکوه، و بزرگی در نهایت عظمت.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، ارجمند و بلندمقام، و سخت کیفر.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، بخشنده بخشایشگر، دانای فرزانه.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، شنوایی بینا، قدیم آگاه.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، بزرگوارترین بزرگواران، جاوید و پایدار و همیشگی.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، پیش از هر چیز، نخستین هستی، و پس از هر عددی، آخر هستی.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، در اوج بلندی و بلندایی، نزدیک هستی، و در عین نزدیکی، در اوج بالایی می باشی.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، دارای شکوه، شوکت، عظمت و سپاس.

و تویی خداوندی که معبودی جز تو نیست، آفریدگاری که همه چیز را بدون الگو و نمونه قبلی آفریدی، و بدون مثال و مانند، چهره نگاری نمودی، و مخلوقات را بدون اقتباس و فراگیری از کسی، از نو ساختی.

- «وَ أَسْأَلُکَ اللّهُمّ بِأَنّ لَکَ الْمُلْکَ وَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، أَنْ تُصَلّیَ عَلَی مُحَمّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ حَبِيبِکَ وَ صِفْوَتِکَ وَ خِيَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ عَلَی آلِ مُحَمّدٍ الْأَبْرَارِ

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۷، صص ۳۷۴-۳۷۲

الطّاهِرِینَ الْأَخْیَارِ صَلَاهً لَا یَقْوَی عَلَی إِحْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَ أَنْ تُشْرِکَنَا فِی صَالِحِ مَنْ دَعَاکَ فِی هَذَا الْیَوْمِ مِنْ عِبَادِکَ الْمُؤْمِنِینَ، یَا رَبّ الْعَالَمِینَ، وَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ لَهُمْ، إِنّکَ عَلَی کُلّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ.»(۱)

و از تو درخواست می کنم ای خدای ما، و ای پروردگار! که به راستی پادشاهی و فرمانروایی از آن تو است، و حمد و سپاس ویژه ذات پاک تو است، معبودی جز تو نیست ای حلیم و مداراکننده و بزرگوار، ای پر مهر و بخشایشگر و ای صاحب شکوه و ارجمندی، و ای پدید آورنده آسمان ها و زمین، آن هنگام که بین بندگان بایامان خود از خیر و نیکی، یا سلامتی، یا برکت و هدایت، یا توفیق اطاعت تقسیم می کنی، یا خیری که با آن بر آنان منّت می نهی، و به سوی خود هدایتشان می کنی، یا در پیشگاهت، درجه ای بالاتر به آن ها می بخشی، یا در پرتو آن خیر و نیکی، بهره ای از دنیا و آخرت را به آنان عنایت می فرمایی، نصیب مرا از همه افزون فرما.

خداوندا! پروردگارا! ای آن که فرمانروایی و حمد و سپاس، مخصوص ذات پاک تو است، و معبودی جز تو نیست، از درگاهت می خواهم که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل محمد علیهم السلام رحمت و درود بفرستی، بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم که بنده و رسول و محبوب و برگزیده، و برترین آفریدگانت و بر آل محمد علیهم السلام آن نیکوکاران، پاکان و برگزیدگان، رحمت و درودی که جز تو کسی را یارای شمارش آن نیست، و این که ما را در اعمال شایسته هرکس از بندگان باایمانت که در این روز دعا کند و تو را می خواند، شریک سازی، ای پروردگار جهانیان، و ما و آنان را بیامرزی، که تو بر هر چیز توانا هستی.

- «سُبْحَانَکَ قَضَیْتَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ الْمَوْتَ مَنْ وَحّدَکَ وَ مَنْ کَفَرَ بِکَ، وَ کُلّ ٌذَائِقُ الْمَوْتِ، وَ کُلّ ٌصَائِرٌ إِلَیْکَ، فَتَبَارَکْتَ وَ تَعَالَیْتَ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ.»(۲)

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۸، صص ۴۱۴-۴۱۲

۲- همان، بخشی از دعای شماره ۵۲، ص ۴۴۴

تو پاک و منزه هستی، فرمان مرگ را بر همه آفریدگانت صادر کرده ای، خواه آن ها که تو را به یکتایی و بی همتایی پذیرفته اند، و خواه آنان که کافر و مشرک هستند، همه چشنده طعم مرگ می باشند، و همه به سوی تو بازگردند، پس تو برتر و بالاتر از هر عیب و نقصی هستی، و معبودی جز تو یکتا و بی همتا نیست.

- «سُبْحانَکَ أَخْشَی خَلْقِکَ لَکَ أَعْلَمُهُمْ بِکَ، وَ أَخْضَعُهُمْ لَکَ أَعْمَلُهُمْ بِطاعَتِکَ، وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَیْکَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ یَعْبُدُ غَیْرَکَ»(۱)

تو پاک و منزه هستی، ترسناک ترین بندگانت نسبت به تو، آگاه ترینشان به مقام تو است و خاشع ترین آن ها در پیشگاهت، عامل ترین آن ها در اطاعت از تو است، و پست ترین آفریده در بارگاهت، کسی است که تو به او روزی می دهی و اما او جز تو را می پرستد.

همان گونه که ملاحظه فرمودید در مناجات روح بخش امام معصوم علیه السلام مکرر ذکر شریف: «لا إله إلّا أنت» که در حقیقت همان «لا إله إلّا الله» است، تکرار شده است.

آری، در توحید خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام معبود به حق فقط خداست و هیچ موجود دیگری سزاوار پرستش و عبودیت نیست؛ اکنون از کلام خدا نیز بشنوید:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِکَهُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(۲) خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهانِ هستی) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هرکدام به گونه ای بر این مطلب) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(۳) این همان

۱- همان، ص ۴۴۲

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۸

۳- سوره آل عمران، آیه ۶۲

سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیّت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست؛ و خداوند توانا و حکیم است.

«اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»(۱) خداوند، معبودی جز او نیست! و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز- که شکی در آن نیست- جمع می کند! و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟

«یاهل الکتب لاتغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الهل او کلمه و القها الی مریم و روح منه فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلثه انتهوا خیرا لکم انما الله اله وحد سبحنه و ان یکون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا»(۲) ای اهل کتاب در دین خود، غلو (و زیاده روی نکنید)، و درباره خدا، غیر از حق نگوئید. مسیح- عیسی بن مریم- فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود. و روحی (شایسته) از طرف او بود. پس به خدا و پیامبر او، ایمان بیاورید، و نگویید «(خداوند) سه گانه است» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا تنها معبود یگانه است، او منزه است که فرزندی داشته باشد، (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمان ها و زمین است، و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»(۳) آنها که گفتند: «خداوند، یکی از سه خداست» (نیز) به یقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می گویند دست برندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند) خواهد رسید.

۱- سوره نساء، آیه ۸۷

۲- سوره نساء، آیه ۱۷۱

۳- سوره مائده، آیه ۷۳

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلَهَ إِلا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»(۱) (آری) این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را بپرستید و او نگهبان و مدبّر همه موجودات است.

«وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»(۲) ما کتابی برای آنها آوردیم که (اسرار و رموز) آن را با آگاهی شرح دادیم؛ (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیّتی است که ایمان می آورند.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»(۳) اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: «خداوند مرا کفایت می کند؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ بر او توکّل کردم؛ و او صاحب عرش بزرگ است!»

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ»(۴) همان گونه (که پیامبران پیشین را مبعوث کردیم) تو را به میان امّتی فرستادیم که پیش از آنها امّت های دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی نموده ایم بر آنان بخوانی، در حالی که به رحمان [=خداوندی که رحمتش همگان را فرا گرفته] کفر می ورزند؛ بگو: «او پروردگار من است! معبودی جز او نیست! بر او توکّل کردم؛ و بازگشتم به سوی اوست!»

«يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا فَاتَّقُونِ»(۵) فرشتگان را با روح (الهی) به فرمانش بر هرکس از بندگانش بخواهد نازل می کند؛ (و به آنها دستور می دهد) که مردم را انذار کنید؛ (و بگویید:) معبودی جز من نیست؛ از (مخالفت دستور) من، بپرهیزید!

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى»(۶) من «الله» هستم؛ معبودی

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۲

۲- سوره اعراف، آیه ۵۲

۳- سوره توبه، آیه ۱۲۹

۴- سوره رعد، آیه ۳۰

۵- سوره نحل، آیه ۲

۶- سوره طه، آیه ۱۴

جز من نیست! مرا بپرست، و نماز را برای یاد من به پا دار!

«وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ»(۱) و هرکس از آنها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم»، کیفر او را جهنم می دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.

«قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(۲) بگو: «تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است؛ آیا (با این حال) تسلیم (حقّ) می شوید؟ (و بت ها را کنار می گذارید؟)»

«فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»(۳) «و در میان آنان رسولی از خودشان فرستادیم که: «خدا را بپرستید؛ جز او معبودی برای شما نیست؛ آیا (با این همه، از شرک و بت پرستی) پرهیز نمی کنید؟!»

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ»(۴) خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می شد، هریک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد)؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می کنند!

«أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ»(۵) (آیا بت هایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغ هایی زیبا و سرورانگیز رویاندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبود دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۹

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰۸

۳- سوره مؤمنون، آیه ۳۲

۴- سوره مؤمنون، آیه ۹۱

۵- سوره نمل، آیه ۶۰

نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می دهند!

«أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»(۱) یا کسی که زمین را مستقرّ و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوه های ثابت و پابرجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ با این حال) آیا معبودی با خداست؟! نه، بلکه بیشتر آنان نمی دانند (و جاهلند)!

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ»(۲) یا کسی که دعای مضطرّ را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد، و شما را خلفای زمین قرار می دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکّر می شوید!

«أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»(۳) «یا آن که شما را در تاریکی های بیابان و دریا راه می نماید، و آن که پیش از باران رحمتش بادها را به مژده می فرستد. آیا با وجود الله خدا دیگری هست؟ الله برتر است از هرچه شریک او می سازند.»

و ده ها آیه دیگر.

همان گونه که ملاحظه نمودید خداوند متعال در این آیات شریفه، فقط ذات مقدس خویش را معبود به حق و سزاوار پرستش معرفی نموده و به شدت از پرستش غیر خود نهی فرموده است؛ اما با کمال تعجب در عرفان منتسب به اسلام، هر چیزی معبود به حق و سزاوار پرستش می باشد.

عرفا(۴) که عقیده به وحدت وجود دارند و عالَم را چیزی جز تجلّی و ظهور خداوند

۱- سوره نمل، آیه ۶۱

۲- سوره نمل، آیه ۶۲

۳- سوره نمل، آیه ۶۳

۴- باز هم بگوئیم مقصود عرفان صوفیانه و عرفان اصطلاحی است

نمی دانند و می گویند که «الله» به صورت پدیده ها جلوه گر شده است؛ پرستش هر چیز را پرستش خداوند معرفی می کنند!! اینک سخنان بزرگان آنان را بشنوید:

ابن عربی معتقد است که خداوند در هر چیزی پرستیده می شود: «فإنّ الله هو الوجود و الموجود و هو المعبود فی کلّ معبود و فی کلّ شیء و هو وجود کل شیء»(۱) همانا خداوند است که وجود و موجود است و اوست که در هر معبودی و در هر چیزی پرستیده شده است.

وی معتقد است که عارف کمال یافته تمام اشیاء را «إله» می داند که خداوند در آن پرستیده می شود: «والعارف المکمّل من رأی کلّ معبود مجلی للحق یعبد فیه و لذلک سمّوه کلّهم إلهاً مع إسمه الخاص بحجر أو شجر أو حیوان أو انسان أو کوکب أو فلک هذا اسم الشخصیه فیه»(۲) عارف مکمّل کسی است که هر معبودی را- خواه مشروع باشد و خواه غیر مشروع- مجلای حق می بیند که حق در آن مجلی پرستش می شود. از این رو معبود را «إله» نامیدند؛ با این که او را اسم خاص است که مسمّی به حجر یا شجر یا حیوان یا انسان یا کوکب یا ملک یا فلک است که حقیقت کلیه [یعنی خداوند] به اعتبار تعیّناتش [یعنی ظهوراتش] به اسم این شخصیت ها موسوم شده است.

ابن عربی عمل قوم بنی اسرائیل در پرستش گوساله [بت) را موجه جلوه می نماید، و در بیان داستان موسی و هارون علیهما السلام مدّعی است: «زمانی که موسی علیه السلام به سوی قوم خود برگشت و قوم خویش را گوساله پرست دید و برادر خود را مورد مؤاخذه قرار داد؛ به این علت بود که هارون انکار عبادت گوساله را می کرد و قلب او وسعت نداشت تا بداند که گوساله پرستی هم عین خداپرستی است!!»

در فصّ هارونیه از کتاب فصوصش می گوید: «و کان موسی أعلم بالأمر من هارون

۱- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۴۷۵

۲- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۲۱

لأنّه علم ما عبده أصحاب العجل، لعلمه بأنّ الله قد قضى ألّا يعبد إلا إياه، و ما حكم الله بشيء إلا وقع. فكان عتب موسى أخاه موسى لما وقع الأمر فی إنكاره و عدم اتساعه؛ فإنّ العارف من يرى الحق فی كلّ شیء، بل يراه عين كل شیء».

استاد حسن زاده آملی در ترجمه و شرح سخن ابن عربی می نویسد: «موسی علیه السلام به واقع و نفس الأمر و به امر توحید اعلم از هارون علیه السلام بود؛ چه این که می دانست اصحاب عجل (گوساله پرستان) چه کسی را پرستش می کردند. [یعنی موسی علیه السلام می دانست که بت پرستان در واقع غیر خدا را نمی پرستیدند]؛ زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آنچه را حکم فرموده، غیر آن نخواهد شد. پس جمیع عبادت ها عبادت حق تعالی است؛ و لکن «ای بساکس را که صورت راه زد»؛ بنابراین عتاب موسی به برادرش هارون از این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل می نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت؛ چه این که عارف، حق را در هر چیزی می بیند؛ بلكه او را عین هر چیزی می بیند».(۱)

همان گونه که ملاحظه نمودید، ابن عربی هم بر حضرت موسی علیه السلام دروغ می بندد و هم آیه قرآن را صد در صد وارونه تفسیر می کند؛ اما شارح فصوص به جای انتقاد به ابن عربی، در ادامه در جهت موجه نمودن سخنان وی می نویسد: غرض شیخ در این گونه مسائل در فصوص و فتوحات و دیگر زبور و رسائلشان بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سرّند؛ هرچند به حسب نبوت تشریع مقر است که باید توده مردم را از عبادت اصنام (بت ها) بازداشت؛ چنانکه انبیاء عبادت اصنام را انکار می فرمودند.(۲)

در جواب می گوئیم: چگونه چیزی که تمام انبیاء مخالف آن بوده اند، می توان گفت:

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، ص ۵۱۴

۲- همان مأخذ

اسرار ولایت و باطن و سرّی از اسرار!!

همچنین شارح محترم که می فرمایند: «انبیاء عبادت اصنام را انکار می فرمودند»، پس چرا موسی علیه السلام انکار نفرمود؟! مگر ابن عربی نمی گوید که موسی علیه السلام زمانی که از وادی طور بازگشت برادرش را مورد عتاب قرار داد به این علت که وی مخالف گوساله پرستی بود و قوم را از پرستش گوساله منع نموده بود؟!!

اما خداوند متعال چیز دیگری می گوید: خداوند گوساله پرستان را ظالم یاد می کند: «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَی أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»(۱) و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم؛ (و او، برای گرفتن فرمان های الهی، به میعادگاه آمد؛) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید.

خداوند گوساله پرستان را گمراه نام می برد: «وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»(۲) و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، و دیدند گمراه شده اند، گفت: «اگر پروردگارمان به ما رحم نکند، و ما را نیامرزد، به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود!»

خداوند غضب خود را شامل گوساله پرستان می کند: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ»(۳) کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، به زودی خشم پروردگارشان، و ذلّت در زندگی دنیا به آنها می رسد؛ و این چنین، کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم!

خداوند شرط پذیرفتن گوساله پرستان را کشتن یکدیگر بیان می کند: «وَإِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ

۱- سوره بقره: آیه ۵۱

۲- سوره اعراف: آیه ۱۴۹

۳- سوره اعراف: آیه ۱۵۲

خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»(۱) و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود بازگردید! و خود را [=یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و رحیم است.

ابن عربی برای جا انداختن عقیده باطل «وحدت وجود و موجود» این چنین کلام خداوند متعال را تحرف می کند.

ابن عربی عقیده دارد که چون خداوند در عالم، تکویناً حکم نموده که جز او پرستش نشود، و چون آنچه خداوند اراده کند قطعاً واقع می شود، پس انسان هر موجودی را که پرستش کند در واقع، خدا را پرستش نموده است.

طبق این عقیده، انسان بت پرست، ستاره پرست، آتش پرست، جن پرست و ... هرچند در ظاهر غیر خدا را پرستش می کند؛ اما واقع امر این است که او فقط خدا را می پرستد؛ همان گونه که شارح فصوص می گوید: «جمیع عبادت ها، عبادت حق تعالی است»(۲) و به این خاطر است که ابن عربی تمام ادیان و مذاهب و عقاید را حق می داند و می گوید:

عقد الخلائقُ فی الإله عقایداً***و أنا اعتقدتُ جمیعَ ما عقدوه(۳)

خلائق درباره خداوند عقایدی ورزیده اند و من به هرچه عقیده کرده اند، اعتقاد دارم.

ابن عربی قوم بت پرست نوح علیه السلام را موحد می داند و معتقد است مقصود خداوند از آیه فوق «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا»(۴) و آن قوم از کثرت کفر و گناه عاقبت به دریا غرق شدند و به آتش دوزخ درافتادند و جز خدا

۱- سوره بقره: آیه ۵۴

۲- ممد الهمم، ص ۵۱۴

۳- الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۱۷۵

۴- سوره نوح: آیه ۲۵

بر خود هیچ یار و یاوری نیافتند.

آن چیزی نیست که از ظاهر آیه برداشت می شود، و واژه «خطیئات» که از خطا گرفته شده را از واژه «خطوه» یعنی قدم می گیرد و سپس تفسیر می کند: قوم نوح علیه السلام به خاطر قدم های خالصانه شان در مسیر عبودیت و خداپرستی در دریای علم که همان حیرت و بی خودی و عرفان باشد غرق شدند؛ و سپس در تفسیر ورود قوم نوح علیه السلام در آتش می گوید: منظور از ورود قوم نوح علیه السلام در آتش، چشمه زلال علم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم است.

«ممّا خطیئاتهم» فهی الّتی خطّت بهم فغرقوا فی بحار العلم بالله، و هو الحیره، «فأدخلوا ناراً» فی عین الماء فی المحمدیّین»(۱)

ابن عربی می گوید که اگر قوم نوح علیه السلام حرف وی را گوش می دادند از مقامات رفیع سقوط می کردند: «فغرقوا فی بحار العلم بالله فلم یجدوا لهم من دون الله أنصاراً، فکان الله عین أنصار هم فهلکوا فیه الی الأبد، فلو أخرجهم إلی السیف سیف الطبیعه لنزل بهم عن هذه الدرجه الرفیعه»(۲)

قوم نوح در دریاهای علم بالله غرق گردیدند؛ پس جز الله یاری دهنده نیافتند. پس الله یاری دهنده آنها شد، آنگاه قوم نوح تا ابد هلاک و فانی در حق گردیدند. چنانچه نوح امت خود را از آن دریاهای علم به ساحل طبیعت بیرون می آورد آنها را از آن درجه والا و رفیع به درجه پائین تری تنزل می داد.

ابن عربی برای توجیه عقیده وحدت وجود و موجود، قرآن را به گونه ای تفسیر می کند که هیچ مفسر بزرگی تفسیر نکرده است، و با آن تفسیر غلط و صوفیانه خویش به نتایج و برداشت هایی می رسد که با روح تعالیم انبیاء الهی در تغایر است.

ابن عربی در فصوصش، سخن فرعون را که می گفت: «أنا ربّکم الاعلی» صحیح

۱- فصوص الحکم، ص ۶۶

۲- فصوص الحکم، ص ۷۰

می دانـد و وی را «عین الحق» معرفی می کنـد: «... فصـحّ قوله «أنا ربّکم الأعلی» و ان کان عین الحق فالصوره لفرعون»(۱) پس درستی گفتار فرعون روشن شد که گفت: من پروردگار برتر شما هستم؛ گرچه او عین حق بود؛ اما در ظاهر فرعون بود.

ابن عربی حتی نمی توانـد بپـذیرد که فرعون اهل عـذاب بوده است؛ وی فرعون را پاك و مطهر و اهل نجات معرفی می کنـد، وی در فص موسـویه از کتـاب فصـوص الحکـم می گویـد: «فقبضـه طـاهراً مطهّراً لیس فیـه شـیء مـن الخبـث لأـنّه قبضـه عند ایمانه»(۲) خداوند جان فرعون را گرفت در حالی که چیزی از پلیدی در او نبود؛ چرا که به هنگام ایمان وی، جانش را گرفت.

شیخ محمود شبستری در مقام بت پرستی در گلشن راز می گوید:

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت***بود زُنّار بستن عقد خدمت

چو کفر و دین بود قائم به هستی***شود توحید عین بت پرستی

چو اشیاء هست هستی را مظاهر***از آن جمله یکی بت باشد آخر

نکو اندیشه کن ای مرد عاقل***که بت از روی هستی نیست باطل

بدان کایزد تعالی خالق اوست***ز نیکو هرچه صادر گشت نیکوست

مسلمان گر بدانستی که بت چیست***بدانستی که دین در بت پرستی است

شیخ محمد لاهیجی- مشـهورترین شارح گلشن راز- در شـرح این ابیات می گوید که چون خداوند روی زمین به صورت بت ظهور یـافته است؛ بنابراین بت پرست نیز خـدا را می پرستد؛ اکنون کلام وی را بشـنوید: «یعنی اگر مسـلمان که قائل به توحید است و انکـار بت می نمایـد، بـدانستی و آگـاه شـدی که فی الحقیقه بت چیست؟ و مظهر کیست؟ و ظـاهر به صـورت بت چه کسی است؟ بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است؛ زیرا که بت

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۸۲

۲- همان، ص ۵۴۶

مظهر هستی مطلق است، که حق است؛ پس بت من حیث الحقیقه حق باشد و دین و عادت مسلمانی حق پرستی است و بت پرستی عین حق پرستی، پس هر آینه دین در بت پرستی باشد.

بت پرستان را تویی مطلوب جان***هست از بت روی تو محبوب جان

چون کفر بت پرستان به سبب عدم اطلاع است بر حقیقت بت، می فرماید که:

اگر مشرک ز بت آگاه گشتی***کجا در دین حق گمراه گشتی

یعنی: اگر مشرک که عبادت بت می کند از بت و حقیقت وی آگاه گشتی و بدانستی که بت مظهر حق است و حق به صورت او ظهور نموده است از این جهت مسجود و معبود و متوجه الیه است، کجا در دین و ملت خود که دارد گمراه گشتی و باطل بودی؟ استفهام بر سبیل انکار است؛ یعنی هرگز مشرک نبودی؛ بلکه موحّد حق پرست بودی و در دین اسلام منکر نبودی.(۱)

مغربی در دیوان اشعار می گوید:

در بت کده ها غیر تو را می نپرستند***آن کس که برد سجده بر سنگ و گل و چوب(۲)

ز اصنام سومنات ز حسن تو جلوه کرد***شد بت پرست عابد اصنام سومنات

لات و منات را ز سر شوق سجده کرد***کافر چو دید حسن تو را از منات و لات(۳)

الهی اردبیلی می نویسد:

بدانستی اگر بت مظهر کیست***که عین بت پرستی حق پرستی است

بکردی در بت او حق را عبادت***که دارد حق پرستی دین و عادت(۴)

بابا نعمت الله نخجوانی می گوید: «کفر صفت جلال است و دین صفت جمال، و

۱- شرح گلشن راز، صص ۵۳۹-۵۳۸

۲- دیوان مغربی، ص ۷۳

۳- همان، ص ۷۵

۴- شرح گلشن راز اردبیلی، ص ۳۳۲

هر دو قائم به وجود حق اند، یک صفت را کفار و یک صفت را زهاد تتبع می کنند، و چون هر دو یک صفت است، توحید عبادت از این است که: التوحید اسقاط الإضافات.»(۱)

چون کفر و دین که به حسب صورت از امور متضاده اند، قائم به هستی مطلق و وجودند، و هستی مطلق، حق تعالی است، پس هر آینه که توحید و یگانه گردانیدن حق عین بت پرستی باشد، چون اگر کفر و بت را من حیث الحقیقه غیر دانی، شرک باشد و قائل به توحید حقیقی نباشی.(۲)

سلطان ملامحمد گنابادی- مؤسس فرقه صوفیه گنابادیه، در تفسیر «بیان السعاده» بیان می دارد که شیطان پرستان، بت پرستان، آلت پرستان و ... همه ناخودآگاه، خدا را می پرستند؛ زیرا همه این چیزها- با اختلاف در اسم- مظاهر اویند: «و لمّا کان أجزاء العالم مظاهر لله الواحد الأحد القهّار بحسب أسمائه اللّطفیّه و القهریّه، کان عباده الانسان لأیّ معبود کانت عباده لله اختیاراً أیضاً... فالانسان فی عبادتها اختیاراً للشیطان کالإبلیسیه و للجنّ کالکهنه و تابعی الجنّ و للعناصر کالزّردشتیه و عابدی الماء و الهواء و الأرض و للموالید کالوثنیّه و عابدی الأحجار و الأشجار و النّباتات کالسّامریّه و بعض الهنود الّذین یعبدون سائر الحیوانات، و کالجمشیدیّه و الفرعونیّه الّذین یعبدون الانسان و یقرّون بالهیته و للکواکب کالصّابئه و للملائکه کأکثر الهنود و للذّکر والفرج کبعض الهنود القائلین بعباده ذکر الانسان و فرجه، و کالبعض الآخر القائلین بعباده ذکر مهادیو ملکاً عظیماً من الملائکه و فرج امرأته، کلّهم عابدون لله من حیث لایشعرون؛ لأنّ کلّ المعبودات مظاهر له باختلاف أسمائه...

لکن تلک العباده لمّا لم تکن بأمر تکلیفیّ من الله لم یستحقّوا الأجر و الثّواب علیها،

۱- شرح گلشن راز بابا نعمت الله نخجوانی، ص ۱۸۶

۲- شرح گلشن راز، کاظم دزفولیان، ص ۴۹۴

بل استحقّوا العقوبه والعذاب.»(۱)

چون اجزای عـالم مظـاهر خـدای واحـد، احـد و قهّار برحسب اسـمای لطفی و قهری اوست، عبادت انسان برای هر معبودی که باشد اختیاراً عبادت خدا نیز هست... پس انسان در عبادت اختیاری که برای شـیطان می کند مانند شیطان پرستان یا عبادتی که برای جن انجام می دهد مانند کاهنان و پیروان جن، یا عبادت کننده عناصر مانند بعضـی از زرتشتی ها یا آب و هوا و زمین، و موالیـدپرستماننـد وثنی ها یا ماننـد سامری ها که سـنگ و درخت و نباتات را می پرسـتند، یا مانند پرسـتش حیوانات توسـط بعضـی از هندوها، و مثل جمشـیدی ها و فرعونیان که انسان پرست بودند و اقرار بر الوهیّت او داشـتند، یا مثل بعضـی از صائبی ها، یا ملائکه پرست ها هماننـد بیشتر هندی ها و نیز برخی دیگر از هندوها که قائل به پرسـتش آلت تناسـلی مرد و زن هسـتند، مثلاً بعضـی از آنها بر پرستش ذکر «مهادیو» ملائکه بزرگ و فرج زن او هستند؛ همه اینها، بدون اینکه بفهمند، خدا را پرستش می کنند، چون همه معبودها مظاهر خدای تعالی به تناسب اسمای او هستند...

و لکن چون آن عبادت ناشی از امر تکلیفی خدا نبود موجب استحقاق اجر و ثواب نمی شوند؛ بلکه سزاوار عقوبت و عذابند.

از مهم ترین مبـانی فلسـفه صـدرائی قاعـده «بسـیط الحقیقه کـلُّ الأشـیاء و لیس بشـیءٍ منهـا» می باشـد. به این معنا که: حقیقت بسـیط- یعنی خداونـد متعـال- همه چیز است [بـدون در نظر گرفتن تعیّن و محـدودیت و دیگر قیود]، و هیـچ یک از آنها نمی باشد؛ یعنی با ملاحظه تعیّنات، خداوند هیچ یک از اشیاء نیست.

براسـاس این قاعـده، در جهان هستی تنها یک حقیقت وجود دارد، و دیگر چیزها، همه نمودهای اوینـد که تعیّن یافته انـد و به اشکال مختلف مشاهده می شوند.

جناب استاد سیدجعفر سیدان می گوید: از جمله پیامدهای فاسد قاعده «بسیط

۱- تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، ج ۲، ص ۴۳۷

الحقیقه» این است که مسئله تکلیف و امر و نهی و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ، بی معنا می شود و فرستادن پیامبران و فرود آمدن کتاب های آسمانی، کاری بیهوده می گردد. و این گونه است که صاحب تفسیر بیان السعاده، در ذیل آیه «و قضی ربُّک ألاّ تَعبدوا إلاّ إیّاه»(۱) بیان می دارد که شیطان پرستان و آلت پرستان و فرج پرستان ناخودآگاه خدا را می پرستند زیرا همه این چیزها مظاهر اویند.»(۲)

اکنون از ملّاصدرا بشنوید:

إشاره إلی حال الوجوب و الإمکان:

«إعلم أنّ هذا الإنقصام إنّما هعو من حیث الإمتیاز بین الوجود و الماهیّه، و التّغایر بین جهه الربوبیّه و العبودیّه. و أمّا مِن حیث سنخ الوجود الصرف و الوحده الحقیقیّه، فلا وجوب بالغیر حتّی یتّصفُ الموصوفُ به بالإمکان بحسب الذّات؛ إذ کلُّ ما هو واجب بالغیر فهو ممکن بالذات، و قد أحاطه الإمکان الناشیء مِن امتیاز تعیّن من تعیّنات الوجود عن نفس حقیقته.

و بالجمله، منشأ عروض الإمکان، هو نحوٌ مِن أنحاء الملاحظه العلمیّه، باعتبار جهه هذه الملاحظه التفصیلیه»(۳)

اشاره ای به حال وجوب و امکان:

بدان که این تقسیم از حیث تمایز میان وجود و ماهیت و مغایرت میانِ جهت ربوبیّت و عبودیّت است؛ و اما از نظر سنخ وجودِ صرف و وحدت حقیقی، وجوب غیری وجود ندارد تا این که «موصوف به» به حسب ذات، به امکان توصیف شود؛ زیرا هر آنچه واجبِ بالغیر است، ممکن ذاتی می باشد و امکانِ ناشی از امتیازِ تعیّنی از تعیّناتِ وجود از نفس حقیقت وجود، او را در بر گرفته است.

۱- سوره اسراء، آیه ۲۳

۲- آیات العقاید، ج ۱، ص ۱۹۵

۳- اسفار اربعه، ج ۲، صص ۳۱۲-۳۱۱

چکیـده سـخن ملاصـدرا این است که: منشأ عـارض شـدن امکـان، گونه ای از انواع ملاحظه علمی است به اعتبـار جهت این ملاحظه تفصیلی؛ نه این که حقیقتاً ممکنی وجود دارد.

آقـای حسـن زاده آملی نیز می گویـد: چـون به دقت بنگری آن چه در دار وجـود است، وجـوب است و بحث در امکـان برای سر گرمی است.»(۱)

شاه نعمت الله کرمانی می گوید:

موج است و حباب و آب و دریا***هرچار یکی بود برما

هم آب و حباب و موج ماییم***دریا داند حقیقت ما

بنگر به یقین که جز یکی نیست***هم قطره و جوّ سیل و دریا

می دان که حجاب ما هم از ماست***ما را نبود حجاب جز ما(۲)

عین دریاییم و دریا عین ماست***عین ما از عین ما جوییم ما

نیست ما را ابتدا و انتها***تا ابد خود را به خود پوئیم ما(۳)

ملاصـدرا می گویـد: «... لیس فی دار الوجود غیره دیّار، و کلّمـا یتراوی فی عـالم الوجود أنّه غیر الواجب المعبود إنّمـا هو من ظهورات ذاته و تجلّیّات صفاته التی هی فی الحقیقه عین ذاته... فکلّ ما تدرکه فهو وجود الحقّ فی أعیان الممکنات.»(۴)

... در دار حقیقـت موجـودی جز خـدا نیسـت و دیگران نیز فقـط عبـادت از تجلّی و ظهـور ذات و صـفات او می باشـند کـه در حقیقت، آنها عین ذات او هستند... پس هرچه را درک می کنی آن وجود خداوندی است به صورت ممکنات.

زمانی که گفته شود: «پس هرچه را درک می کنی آن وجود خداونـدی است به صورت ممکنات»؛ از همین تفکر باطل اسـت که دیگر «إله» منحصر به «الله» نمی شود.

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۱۰۷

۲- دیوان شاه نعمت الله کرمانی، غزل شماره ۱۱

۳- همان، غزل شماره ۳۰۹

۴- اسفار اربعه، ج ۲، صص ۲۹۳-۲۹۲

و انسان هر چیزی را که بپرستد در واقع خود خدا را پرستیده است؛ چنانکه استاد حسن زاده آملی می گوید: «پس جمیع عبادت ها، عبادت حق تعالی است.»(۱)

آقای سیدجلال الدین آشتیانی- که از شارحان فصوص ابن عربی است- نیز می گوید: «حق در هر مظهری که ظهور کند معبود به حق و شایسته بندگی است؛ نه آنکه هر مظهری إله و معبود است.»(۲)

تمام این سخنان غلط برگرفته از این قاعده غلط فلسفه صدرائی است که می گوید: «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء و لیس بشیء منها»(۳)

استاد سیدجعفر سیّدان می نویسد: «در هیچ یک از آیات و روایات تعبیر وحدت و عینیت میان خدای متعال و خلقش یافت نمی شود؛ بلکه هر آنچه را آیات و روایات افاده می کنند معنای احاطه و معیّت با تحفّظ بر مغایرت (میان خدا و خلق) است، مانند این سخن خدای متعال که می فرماید: «وَ کانَ اللهُ بِکُلِّ شَیءٍ مُحیطاً»(۴) و این آیه «إنَّ اللهَ بِما یَعمَلونَ مُحیطٌ»(۵) پس خدای متعال وجود اشیاء و إعمال و احاطه اش را بر آن ها اثبات کرد. بنابراین، وحدت و عینیتی وجود ندارد.

و این که در قرآن آمده است: «وَ هُوَ مَعَکُم أینَ مَا کُنتُم»(۶) و یا می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ مَا یَکُونُ مِنْ نَجْوَی ثَلَاثَهٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَی مِنْ ذَلِکَ وَلَا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ»(۷) آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند؛ هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۱۴

۲- تعلیق آشتیانی بر رسائل قیصری،ص ۱۱۴

۳- اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۸۶

۴- سوره نساء، آیه ۱۲۶

۵- سوره آل عمران، آیه ۱۲۰

۶- سوره حدید، آیه ۴

۷- سوره مجادله: آیه ۷

چهارمین آنهاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند ششـمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آنهاست هرجا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد، چرا که خداوند به هر چیزی داناست!

این آیه دو تا بودن و مغایرت را ابطال نکرده است. [هرچند کیفیّت معیّت خدا با خلق و احاطه او برای ما روشن نمی باشد و به کنه قیومیّت او آگاه نیستیم.]

و آنچه در زبـان هـا مشـهور شـده که «لا مؤثّر فی الوجود إلاّ الله» آیه و حـدیث نیست و اطلاق آن پـذیرفتنی نمی باشـد وگرنه اقتضا دارد که اختیاری بودن افعال بندگان نفی و سلب شود.

آنچه در نصوص آمـده این است: «لا حول ولا قوّه إلاّ بالله» و «بحول الله و قوّته أقومُ و أقعُدُ» در این دو جمله، فعل و ترک برای بندگان به اختیار خود و به استمداد از حول و قوه خدا، اثبات شده است و [مستقیماً] به خدا مستند نمی باشد(۱) [تا بوی جبر از آن به مشام آید.]

جناب اسـتاد حسن زاده آملی می گویـد: «بدان که اگر کسـی از موم صد چیز بسازد و به ضـرورت صد شـکل و صد اسم پیدا آید و در هر شـکلی چندین اسامی دیگر باشد؛ اما عاقل داند که به غیر موم چیز دیگر موجود نیست و این جمله اسامی که پیدا آمده، اسامی موم است، که موم بود که به جهات مختلف و به اضافات و اعتبارات آمده است.

به هر رنگی که خواهی جامه می پوش***که من آن قدّ رعنا می شناسم

بدان که خلق یک صـفت است از صـفات این وجود و حیات یک صـفت است از صفات این وجود و علم یک صفت است از صفات این وجود و ارادت و قدرت، و جمله صفات را این چنین می دان. و سماء یک صورت است از صور این وجود و ارض

۱- آیات العقاید، ج ۱، صص ۱۹۵-۱۹۴

یک صورت است از صور این وجود و جماد یک صورت است از صور این وجود و نبات و حیوان، و جمله صور را این چنین می دان و «الله» اسم مجموع است و جامع جمله صور و صفات این وجود است، این است معنی لا إله إلاّ الله»(۱) یعنی اگر تمام موجودات را صورت های خدا بدان می شود معنای «لا ـ إله إلاّ ـ الله» طبق این سخن هر موجودی «إله» و سزاوار عبودیت است.(۲)

وی در توجیه سخن ابن عربی- که در فصّ عیسویه از الوهیت عیسی علیه السلام دفاع نموده- می آورد: «...هویت حق تعالی به صورت عیسی متعیّن شده و ظاهر گردیده است. چنانکه به صورت همه عالم درآمده است که «لامؤثّر فی الوجود إلاّ الله». پس خداوند است که در این کلمات مؤثر است.

این که آنان گفتند: خداوند مسیح بن مریم است از جهت تعین هویت حق به صورت عیسوی راست گفته اند و همچنین این که عیسی مسیح بن مریم است راست گفته اند؛ ولکن حصر حق تعالی در صورت عیسی علیه السلام نادرست و باطل است؛ زیرا همه عالم چه غیب و چه شهود صورت حق است نه عیسای فقط.(۳)

تمام این سخنان غلط، از عقیده وحدت وجود برخاسته است؛ اکنون نظر مرحوم علامه محمدتقی جعفری را- در نقد این عقیده- بشنوید: «در نزد این عده [عرفای صوفی] خدا عین موجودات و موجودات عین خداست، این وحدت را به علت عوامل موافق یا مخالف به قدری با پیچ و تاب و مفاهیم و رمزآمیز و مهر و موم شده و اسلوب های مختلف بیان کرده اند که ناچار، مسئله از جنبه علمی و فلسفی سرباز زده و با دستورها و قوانین عقلی و قلبی ... و غیر ذلک مورد بررسی نمی توان قرار داد.

اگر تمامی تعارفات و روپوشی و تعصب های بی جا را کنار بگذاریم و از دریچه

۱- ممدالهمم، ص ۳۹

۲- همان، ص ۵۱۴

۳- همان، صص ۳۵۷-۳۵۶

بی غرض خود، حقیقت مقصود را بررسی کنیم در اثبات اتحاد میان مبدأ و موجودات به تمام معنا در افکار بعضی از این دسته تردید نخواهیم کرد. بلی اگر با جدیت فوق العاده و تلاش های غیر مستقیمی به تأویل کلمات این عده بپردازیم بدون شک عبارات و سخنان گروهی از آن ها را نمی توانیم به هیچ وجه تأویل و تصحیح کنیم، یعنی در حقیقت به تناقضات و سخریه عبارات خود گویندگان مبتلا خواهیم شد.»(۱)

دوباره به سخن ابن عربی توجه بفرمائید:

عقد الخلائق فی الإله عقایداً**و انا اعتقدتُ جمیعَ ما عَقَدوهُ(۲)

خلائق در مورد «إله» و معبود اعتقاداتی دارند و من به تمامی این اعتقادات معتقدم.

این سخن نتیجه می دهد: بت پرست، آفتاب پرست، ستاره پرست، فرعون پرست، گوساله پرست، حیوان پرست، ماده پرست، همه و همه حق و مطابق واقع اند؛ زیرا تمامی این مفاهیم صورت های خدا هستند.

این طایفه که به وحدت وجود عقیده دارند ذکر شریف «لا ـ إله إلاّ ـ الله» را به گونه ای تفسیر می کنند که مطابق با عقاید خودشان شود.

ملاهادی سبزواری می گوید: «لا إله إلاّ الله توحید عوام است و «لا موجود إلاّ الله» توحید خواص است»(۳)

سیدمحمد حسین حسینی تهرانی می گوید: «کلمه «لا إله إلاّ الله» که کلمه توحید و به معنی وحدت دادن و وحدت بخشیدن است، مرجعش به کلمه «لا موجود سوی الله» می باشد که رفع هرگونه تعیّنی را از ذات حق تعالی می نماید.»(۴)

این تفسیر صوفیانه در حالی است که طبق وجدان و عقل و نقل، این ذکر شریف، هرگز وجود سایر موجودات را نفی نمی کند؛ بلکه می گوید: «در میان تمام موجودات

۱- مبدأ أعلی، صص ۷۲-۷۱

۲- فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۱۷۵

۳- تعلیقات سبزواری بر اسفار، به نقل از مجله نورالصادق علیه السلام شماره ۱۸، ص ۱۹۵

۴- الله شناسی، ج ۱، ص ۸۳

فقط «الله» که خالق هستی است، سزاوار عبودیت و پرستش است.»

استاد حسن زاده آملی می گوید: «الهی! از گفتن نفی و اثبات شرم دارم که اثباتیم؛ «لا إله إلّا الله» را دیگران بگویند و الله را حسن.»(۱)

حضرت امام رضا علیه السلام از آباء و اجداد طاهرینش تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و آن حضرت از خدای عزّوجلّ نقل می کند که فرمود: «کلمه لا إله إلّا الله حصنی فمن دخل حصنی أَمِنَ مِن عذابی.»(۲)

خداوند به پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم که عقل کل و کلّ عقل است می فرماید: «فَاعلَم أنّهُ لا إلهِ إلّا الله»(۳) و بالاتر این که خود خداوند به لا إله إلّا الله شهادت داده است: «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالمَلَائِكَهُ وَ أُولُوالعِلمِ قَائِماً بِالقِسطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ»(۴) خداوند، (با ایجاد نظامِ واحدِ جهان هستی) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هرکدام به گونه ای بر این مطلب) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست؛ که هم توانا و هم حکیم است.

خدا می داند که عرفان ابن عربی و تفکرات صوفیه و فلسفه صدرائی چه بر سر عقاید می آورد که برخی ذکر شریفه «لا إله إلّا الله» را توحید عوام می دانند و برخی دیگر از گفتن آن اظهار شرمساری می نمایند!!(۵)

اکنون معارف وحیانی را با معارف بشری- در این مقام- مقایسه ای می کنیم:

۱- الهی نامه، چاپ اول

۲- عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵

۳- سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلّم: آیه ۱۸

۴- سوره آل عمران: آیه ۱۸

۵- «برخی از این جهت از گفتن «لا إله إلّا الله» ابراز شرمسازی می کنند که این ذکر شریف، اثبات غیر می کند؛ البته غیری که باید کنار برود و فقط خداوند به عنوان معبود باقی بماند؛ اما در دیدگاه وحدت وجودیان، غیری در عالم وجود ندارد که کناری برود؛ بلکه موجودات، صورت های خدا و مظاهر او می باشند که از خدا جدا و بیگانه نیستند.»

معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام: تنها «الله» معبود بر حق و سزاوار پرستش است و پرستش هر موجود دیگری انحراف از مسیر توحید و باطل است.

در عرفان صوفیانه و فلسفه برخاسته از آن: چون عالم چیزی جز صورت و تجلّی خداوند نیست؛ بنابراین انسان، هرچه را بپرستد در واقع خدا را پرستیده است.

فصل هفتم

ردّ جبر در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

در تعـالیم وحیـانی و معـارف خانـدان عصـمت و طهـارت علیهم السـلام انسـان موجودی مختار و بااراده است. قرآن و روایات معصومین علیهم السـلام به صراحت یا به اشارت از مختار بودن انسان و نقش آفرینی او در اعمال خویش حکایت می کنند؛ به عنوان مثـال، قرآن بر اختیـاری بودن کفر و ایمان؛ که هر دو از افعال باطنی انسان انـد تأکیـد کرده است: «وَ قُلِ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَن شَـاءَ فَلیُؤمِن وَ مَن شَاءَ فَلیَکفُر»(۱) بگو: این حق است از سوی پروردگارتـان؛ پس هرکس می خواهـد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هرکس می خواهد کافر گردد.

و نیز می فرمایـد: «إِنَّا هَـدَینهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً»(۲) مـا راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشـد (و پـذیرا گردد) یا ناسپاس!

خداونـد متعـال در قرآن کریم، فاعـل گناهـان را خود انسـان معرفی می کنـد؛ هرچنـد انسـان با نیرو و قـدرت الهی، گناهان را مرتکب می شود؛ اما فاعل گناهان، انسان است؛ برای نمونه: «ظَهَرَ الفَسَادُ فِی البَرِّ وَالبَحرِ بِمَا کَسَبَت أَیـدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُم بَعضَ الَّذِی

۱- سوره کهف: آیه ۲۹

۲- سوره انسان: آیه ۳

عَمِلُوا لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ»(۱) فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (به سوی حق) بازگردند!

«وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدنَا عَلَیهَا آبَاءَنَا وَاللهُ أَمَرَنَا بِهَا قُل إِنَّ اللهَ لَا یَأمُرُ بِالفَحشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَی اللهِ مَا لَا تَعلَمُونَ»(۲) و هنگامی که کـار زشتی انجام می دهنـد می گوینـد: «پـدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداونـد ما را به آن دسـتور داده است!» بگو: «خداوند (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد! آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟!»

مبنـای تمـام ادیان آسـمانی بر این اسـتوار است که انسان موجودی آزاد است و توانایی انتخاب دارد و مقهور عوامل طبیعت یا ماوراء طبیعت نیست؛ یعنی وجود ادیان و بلکه هرگونه دسـتگاه تعلیم و تربیت نشانه پـذیرفتن اصل اختیار در مورد انسان است. این که پیامبران مردم را به ایمان و عمل صالح دعوت می کنند و آن را پایه سـعادت ابدی معرفی می نمایند خود دلیل روشنی است بر این که در مکتب روحی، انسـان به عنوان موجودی صاحب اختیار شـناخته شـده است؛ زیرا در غیر این صورت دعوت انبیاء کاری لغو و بیهوده تلقی می شود.

مفاهیمی همچون تعهد و مسئولیت، ابتلاء و آزمایش، شکر و ناسپاسی، هدایت و ضلالت و ... که در تعالیم دینی وجود دارند، بدون فرض اختیار، کاملاً مفهوم خود را از دست می دهند.

اکنون به فرازهایی از مناجات زیبای حضـرت امام زین العابدین علیه السـلام- که با اشارت، اختیار انسان را در افعالش بیان می دارد- توجه فرمائید:

- «اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ وَفّقْنَا فِی یَوْمِنَا هَذَا وَ لَیْلَتِنَا هَذِهِ وَ فِی جَمِیعِ أَیّامِنَا

۱- سوره روم: آیه ۴۱

۲- سوره اعراف: آیه ۲۸

لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ، وَ هِجْرَانِ الشَّرِّ، وَ شُكْرِ النِّعَمِ، وَ اتِّبَاعِ السُّنَنِ، وَ مُجَانَبَةِ الْبِدَعِ، وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ حِيَاطَةِ الْإِسْلَامِ، وَ انْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَ إِذْلَالِهِ، وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِعْزَازِهِ، وَ إِرْشَادِ الضَّالِّ، وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ، وَ إِدْرَاكِ اللَّهِيفِ»(۱)

خداوندا! درود و رحمت فرست بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او، و ما را از پیش رو و از پشت سرمان، و از جانب راست و جانب چپمان، و از همه سو نگهدار، به گونه ای که ما در پرتو آن نگهداری، تو را نافرمانی نکنیم، و به سوی اطاعتت رهنمون شویم، و در راستای عشق و محبّتت کار کنیم.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او، رحمت و درود بفرست، و در این روز و شب، و در همه ایّام ما را موفّق گردان، موفقیت برای انجام کارهای نیک، و پرهیز از کارهای زشت، و انجام شکر و سپاس نعمت ها، و پیروی از سنت ها و برنامه های الهی، و دوری از بدعت ها، و ادای امر به معروف و نهی از منکر، و نگهبانی اسلام، و نکوهش و خوار نمودن باطل، و یاری و سربلند ساختن حق، و راهنمایی گمراهان و کمک نمودن ضعیف و ناتوان، و دادرسی از ستمدیده بینوا.

- «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ صَيِّرْنَا إِلَى مَحْبُوبِكَ مِنَ التَّوْبَةِ، و أَزِلْنَا عَنْ مَكْرُوهِكَ مِنَ الْإِصْرَارِ(۲) اللَّهُمَّ وَ مَتَى وَقَفْنَا بَيْنَ نَقْصَيْنِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَأَوْقِعِ النَّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءً، وَ اجْعَلِ التَّوْبَةَ فِي أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً(۳) وَ إِذَا هَمَمْنَا بِهَمَّيْنِ يُرْضِيكَ أَحَدُهُمَا عَنَّا، وَ يُسْخِطُكَ الْآخَرُ عَلَيْنَا، فَمِلْ بِنَا إِلَى مَا يُرْضِيكَ عَنَّا، وَ أَوْهِنْ قُوَّتَنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ عَلَيْنَا(۴) وَ لَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نُفُوسِنَا وَ اخْتِيَارِهَا، فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ، أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ(۵) اللَّهُمَّ وَ إِنَّكَ مِنَ الضَّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَ عَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا، وَ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ(۶) فَأَيِّدْنَا بِتَوْفِيقِكَ، وَ سَدِّدْنَا بِتَسْدِيدِكَ، وَ أَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ، وَ لَا تَجْعَلْ لِشَيْءٍ مِنْ جَوَارِحِنَا

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۶، ص ۱۰۴

نُفُوذاً فِی مَعْصِیَتِکَ(۷) اللَّهُمّ فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا، وَ حَرَکَاتِ أَعْضَائِنَا وَ لَمَحَاتِ أَعْیُنِنَا، وَ لَهَجَاتِ أَلْسِنَتِنَا فِی مُوجِبَاتِ ثَوَابِکَ حَتّی لَا تَفُوتَنَا حَسَنَهٌ نَسْتَحِقّ بِهَا جَزَاءَکَ، وَ لَا تَبْقَی لَنَا سَیّئَهٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَکَ»(۱)

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و ما را به سوی استغفار و توبه که محبوب و مورد علاقه تو است روانه فرما، و از اصرار بر گناه که مورد نفرت تو است دور گردان.

خداوندا! وقتی که ما در بین دو نقص و کاهش [یعنی] کاهش در دین و کاهش در دنیا قرار گرفتیم، آن کاهش را در یکی از آنها که فانی تر است [یعنی دنیا] قرار بده، و توبه و بازگشت را در یکی از این دو که بقا و دوام بیشتری دارد [یعنی دین] مقرر فرما!

و هرگاه مابین دو تصمیم، که یکی از آنها موجب خشنودی، و دیگری موجب خشم تو می شود قرار گرفتیم، ما را به آنچه که موجب خشنودیت است متمایل نموده، و توانمان را نسبت به آنچه که موجب خشم تو است، سست گردان.

و در این راستا، ما را بین هوس ها و اختیارمان، افسار گسیخته نکن؛ زیرا هوس های [سرکش و افسار گسیخته] باطل را انتخاب کنند، مگر در آنجا که تو توفیق نجات به ما بدهی؛ چرا که نفس، انسان را به بدی فرمان دهد، جز در آنجا که تو رحم کنی.

خداوندا! تو ما را از ضعف و ناتوانی پدید آوردی، و زندگیمان را بر پایه سستی بنیان نمودی، و از آبی ناچیز و بی ارزش آغاز کردی، بنابراین نیروی حرکتی جز به قدرت تو نیست، و قوتی برای ما جز به یاری تو نمی باشد.

پس ما را به توفیق بخشی خودت تأیید و یاری فرما، و در راستای هدایتت استوار ساز، و چشم های دل هایمان را، از آنچه برخلاف محبت و دوستی تو است، کور گردان، و هیچ یک از اعضاء ما را عامل نفوذ در گناه و معصیت قرار مده.

۱- همان، دعای شماره ۹، (نیایش در شوق به تحصیل آمرزش از درگاه الهی)، صص ۱۱۸-۱۱۶

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و تپش دل هایمان، و حرکت های اعضایمان، و نگاه های پنهانی چشمانمان، و سخنان زبانمان را در اموری که موجب پاداش تو است قرار بده، به گونه ای که انجام هیچ کار نیکی که به وسیله آن شایسته پاداشت می گردیم، از دستمان نرود، و انجام هیچ گناهی که به وسیله آن سزاوار کیفرت می گردیم برای ما باقی نماند.

- «للّهُمّ إِنْ تَشَأْ تَعْفُ عَنّا فَبِفَضْلِکَ، وَ إِنْ تَشَأْ تُعَذّبْنَا فَبِعَدْلِکَ(۲) فَسَهّلْ لَنَا عَفْوَکَ بِمَنّکَ، وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِکَ بِتَجَاوُزِکَ، فَإِنّهُ لَا طَاقَهَ لَنَا بِعَدْلِکَ، وَ لَا نَجَاهَ لِأَحَدٍ مِنّا دُونَ عَفْوِکَ(۳) يَا غَنِيّ الْأَغْنِيَاءِ، هَا، نَحْنُ عِبَادُکَ بَيْنَ يَدَيْکَ، وَ أَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْکَ، فَاجْبُرْ فَاقَتَنَا بِوُسْعِکَ، وَ لَا تَقْطَعْ رَجَاءَنَا بِمَنْعِکَ، فَتَکُونَ قَدْ أَشْقَيْتَ مَنِ اسْتَسْعَدَ بِکَ، وَ حَرَمْتَ مَنِ اسْتَرْفَدَ فَضْلَکَ(۴) فَإِلَى مَنْ حِينَئِذٍ مُنْقَلَبُنَا عَنْکَ، وَ إِلَى أَيْنَ مَذْهَبُنَا عَنْ بَابِکَ، سُبْحَانَکَ نَحْنُ الْمُضْطَرّونَ الّذِينَ أَوْجَبْتَ إِجَابَتَهُمْ، وَ أَهْلُ السّوءِ الّذِينَ وَعَدْتَ الْکَشْفَ عَنْهُمْ(۵) وَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِمَشِيّتِکَ، وَ أَوْلَى الْأُمُورِ بِکَ فِي عَظَمَتِکَ رَحْمَهُ مَنِ اسْتَرْحَمَکَ، وَ غَوْثُ مَنِ اسْتَغَاثَ بِکَ، فَارْحَمْ تَضَرّعَنَا إِلَيْکَ، وَ أَغْنِنَا إِذْ طَرَحْنَا أَنْفُسَنَا بَيْنَ يَدَيْکَ(۶) اللّهُمّ إِنّ الشّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا إِذْ شَايَعْنَاهُ عَلَى مَعْصِيَتِکَ، فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ لَا تُشْمِتْهُ بِنَا بَعْدَ تَرْکِنَا إِيّاهُ لَکَ، وَ رَغْبَتِنَا عَنْهُ إِلَيْکَ.»(۱)

خداوندا! اگر بخواهی ما را ببخشی، از روی فضل و کرم خودت خواهد بود، و اگر بخواهی ما را عذاب کنی، از روی عدالت تو است.

پس به خاطر لطف و احسانت، عفو و بخششت را به آسانی به ما برسان، و با بخشش و احسان خودت، ما را از عذاب و کیفرت پناه ده، چرا که ما را یارای عدالت ورزی تو نیست، و برای هیچ یک از ما بدون گذشت و عفو تو، راه نجاتی نخواهد بود.

ای بی نیازترین بی نیازان، هم اکنون ما بنده تو در پیشگاه تو هستیم، و من فقیرترین

۱- همان، دعای شماره ۱۰، (نیایش در پناهندگی به خداوند متعال)، صص ۱۲۲-۱۲۰

فقیران در محضر تو هستم، پس با توانگریت، بیچارگی ما را جبران کن، و با منع احسانت، رشته امیدمان را قطع نکن، تا [مبادا] آن کسی را که به سبب تو سعادتت را می طلبد، بدبخت کنی، و کسی را که خواهان احسان و مهر تو است محروم و نومید سازی.

پس اگر ما را محروم و نومید کنی، آنگاه از سوی تو به کجا روگردانیم؟ و از در خانه تو به کجا رویم؟ ای خدایی که تو پاک و منزّه هستی، ما درمانده و بیچاره هستیم که پذیرش دعایشان را بر خود واجب کرده ای، و ما از آن گرفتاران هستیم که بر طرف نمودن گرفتاریشان را وعده و قول داده ای.

شایسته ترین و مناسب ترین چیزها به مشیّت و خواست تو، و سزاوارترین امر به عظمتت، رحمت رسانی تو به کسی است که از درگاهت طلب رحمت کند، و فریادرسی از کسی است که خواهان فریادرسی از پیشگاهت می باشد، پس به تضرّع و نهایت فروتنی و زاری ما به سویت، رحم کن، و چون سر به آستانت نهاده ایم ما را بی نیاز فرما.

خداوندا! آنگاه که با پیروی از شیطان، نافرمانی تو کردیم، شیطان ما را با شادمانی و پوزخند خود، شماتت و سرزنش کرده، پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و به خاطر [رضای] تو شیطان را از خود راندیم و به سویت آمدیم، و از او روی گردانده و به طرف تو مشتاق شده ایم.

- «وَ یَا مَنْ تَحَمّدَ إِلَی خَلْقِهِ بِحُسْنِ التّجَاوُزِ، وَ یَا مَنْ عَوّدَ عِبَادَهُ قَبُولَ الْإِنَابَهِ، وَ یَا مَنِ اسْتَصْلَحَ فَاسِدَهُمْ بِالتّوْبَهِ وَ یَا مَنْ رَضِیَ مِنْ فِعْلِهِمْ بِالْیَسِیرِ، وَ مَنْ کَافَی قَلِیلَهُمْ بِالْکَثِیرِ، وَ یَا مَنْ ضَمِنَ لَهُمْ إِجَابَهَ الدّعَاءِ، وَ یَا مَنْ وَعَدَهُمْ عَلَی نَفْسِهِ بِتَفَضّلِهِ حُسْنَ الْجَزَاءِ.(۱۱) مَا أَنَا بِأَعْصَی مَنْ عَصَاکَ فَغَفَرْتَ لَهُ، وَ مَا أَنَا بِأَلْوَم مَنِ اعْتَذَرَ إِلَیْکَ فَقَبِلْتَ مِنْهُ، وَ مَا أَنَا بِأَظْلَم مَنْ تَابَ إِلَیْکَ فَعُدْتَ عَلَیْهِ.(۱۲) أَتُوبُ إِلَیْکَ فِی مَقَامِی هَذَا تَوْبَهَ نَادِمٍ عَلَی مَا فَرَطَ مِنْهُ،

مُشْفِقٍ مِمّا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ، خَالِصِ الْحَيَاءِ مِمّا وَقَعَ فِيهِ.(۱۳) عَالِمٍ بِأَنّ الْعَفْوَ عَنِ الذّنْبِ الْعَظِيمِ لَا يَتَعَاظَمُكَ، وَ أَنّ التّجَاوُزَ عَنِ الْإِثْمِ الْجَلِيلِ لَا يَسْتَصْعِبُكَ، وَ أَنّ احْتِمَالَ الْجِنَايَاتِ الْفَاحِشَهِ لَا يَتَكَأّدُكَ، وَ أَنّ أَحَبّ عِبَادِكَ إِلَيْكَ مَنْ تَرَكَ الِاسْتِكْبَارَ عَلَيْكَ، وَ جَانَبَ الْإِصْرَارَ، وَ لَزِمَ الِاسْتِغْفَارَ.(۱۴) وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ أَنْ أَسْتَكْبِرَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُصِرّ، وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا قَصّرْتُ فِيهِ، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا عَجَزْتُ عَنْهُ.(۱۵) اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ هَبْ لِي مَا يَجِبُ عَلَيّ لَكَ، وَ عَافِنِي مِمّا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ، وَ أَجِرْنِي مِمّا يَخَافُهُ أَهْلُ الْإِسَاءَهِ، فَإِنّكَ مَلِي ءٌ بِالْعَفْوِ، مَرْجُوٌّ لِلْمَغْفِرَهِ، مَعْرُوفٌ بِالتّجَاوُزِ، لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ، وَ لَا لِذَنْبِي غَافِرٌ غَيْرُكَ، حَاشَاكَ»(۱)

و ای خداوندی که با بخشش زیبایش به مخلوقات نیکی کرده، و ای که بندگانش را به پذیرش توبه عادت داده، و ای آن که به وسیله توبه بندگان گنهکارش را به سوی صلاح و پاک سازی سوق داده، و ای آن که به اعمال اندک و ناچیز بندگان خشنود است، و به کارهای نیک اندک آنها پاداش فراوان بخشیده، و ای خداوندی که پذیرش و اجابت دعای بندگان را ضمانت نموده، و ای آن که از روی تفضل و بزرگواری خود، پاداشی سرشار را به آنها وعده داده است.

من گناهکارترین کسی که تو را گناه نموده و تو او را آمرزیده ای نیستم، و من سزاوارترین مردم به سزنش که از درگاهت عذرخواهی کرده و تو عذر او را پذیرفته ای نیستم، و من ستمگرترین کسی که به درگاهت بازگشته و تو نیز به او رو آورده ای و بازگشت و توبه او را قبول نموده ای نیستم.

اکنون در این جایگاهی که قرار دارم، از گذشته پشیمانم و به سوی تو توبه می کنم همچون توبه پشیمانی که از کرده اش پشیمان است، و از آن چه بر او گرد آمده هراسناک بوده، و از وضع ناگواری که در آن غلطیده، به سختی شرمسار می باشد.

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱۲، صص ۱۳۴-۱۳۰

توبه می کنم باتوجه به این که می دانم که عفو و گذشت از گناه بزرگ، برای تو آسان است نه دشوار، و تحمّل جرم های زشت برای تو گران نیست، و نیز می دانم که محبوب ترین بندگان در نزد حضرتت، کسی است که در برابرت سرکشی نکند، و از تکرار گناه دوری نماید، و همواره آمرزش بطلبد.

و من در پیشگاه تو از سرکشی و تکبّر، بیزاری می جویم، و از اصرار بر گناه بر تو پناه می آورم و در مورد کوتاهی و تقصیرم، طلب آمرزش می کنم، و از آنچه در انجامش عاجز و ناتوانم از تو یاری می طلبم.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، آنچه را که انجامش از برای تو بر من واجب است به من عطا فرما، و مرا در مورد آنچه که از جانبت مستحق کیفر هستم عفو کن، و در آنچه گنهکاران از آن ترسانند به من پناه ده، چرا که عفو و گذشت تو، بسیار فراوان است، و هر گناهکاری به بخشش تو امیدوار است، تو به گذشت و چشم پوشی، معروف و شناخته شده ای. جای درخواستی برای نیاز من جز درگاه تو نیست، و برای آمرزش گناهم، آمرزنده ای جز تو نخواهد بود، و به راستی که تو از همه عیب ها و نقص ها منزه می باشی.

و مناجات دیگر امام سجاد علیه السلام در ضجّه زدن به درگاه الهی، و طلب عفو و بخشش نمودن، و درخواست هدایت و توفیق الهی و ... گویای این مطلب است که بشر در افعال خویش مجبور نیست و صاحب اراده و اختیار است.

در عقاید عرفانی و قواعد و مبانی تفکّرات فلسفی، انسان صاحب حرّیّت و اختیار نیست و می گویند: آنچه انسان انجام می دهد فعل خداست و او فقط آلتی بیش نیست و فاعلیت نسبت به فعل خویش ندارد؛ زیرا فاعل در هر موطن فقط خداست.(۱)

طبق عقاید و تفکرات عرفانی که قائل به وحدت وجود و موجودند و موجودات را

۱- مدارک را در صفحات بعدی می آوریم.

چیزی جز تجلّی و ظهورات خداونـد در قوالب و مراتب گونـاگون نمی داننـد، جبر مطلق به عنوان یک واقعیت انکارناپـذیر در عالم رخ نمایان می کند؛ زیرا زمانی که یک ذات و یک موجود در هستی بیشتر نباشد و بقیه جلوه های آن موجودند، بنابراین یک اراده و یک خواست بیشتر در عالم نمی توانـد وجود داشـته باشـد و از این لحاظ است که بسـیاری از عرفا به صـراحت به حاکم بودن جبر مطلق بر عالَم اعتراف نموده اند.

اما در آموزه ها و مبانی فلسـفی که خداوند را مساوی با تمام اشـیاء معرّفی می کنند: «واجب الوجود بسیط الحقیقه و کل بسیط الحقیقه فهو کلّ الأشـیاء»(۱) دیگر جـایی برای غیر خـدا باقی نمی مانـد؛ دیگر اراده ای جز اراده خـدا و فعلی جز فعل خـداوند باقی نمی ماند، و اینجاست که طبق این میانی، جبر جلوه خود را هویدا می سازد.

البته این سـخن به آن معنا نیست که تمام اساتیـد عرفان و فلسـفه عقیـده به جبر دارنـد، بدون شک بسـیاری از این اساتید، طبق آموزه هـای دینی، و همچنین حکم عقـل و وجـدان، به وجود اختیـار در انسـان معترف انـد؛ اما نکته مهم این است که مبانی و تفکرات عرفانی و فلسـفی جبر را بر عالم حاکم می گردانـد. بنابراین اگر سـخنان برخی از بزرگان این عرصه- هماننـد مرحوم علّامه طباطبائی- که برخاسته از مبانی عرفانی و فلسـفی است را مورد نقد قرار می دهیم؛ هرگز به این معنا نیست که آن اسـتاد به جبر نیز معتقد بوده است.

همچنین برخی از اساتید معاصـر فلسفه و عرفان، در برخی از کتب خویش از ردّ جبر و اثبات «امرٌ بین الأمرین» سخن گفته اند؛ که البته آنگـاه که آن سـخنان مورد ارزیابی قرار می گیرنـد، چیزی جز مبانی فلسـفی و عرفانی از آن خارج نمی گردد. (یعنی جبر فلسفی و عرفانی)

ما در این جا بحث جامعی را مطرح می کنیم که ان شاءا... نافع گردد.

این سخن ابن عربی چیزی جز جبر نیست.

۱- اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۸۶

جبر عرفانی:

ابن عربی در فصوص می گوید: «کلّ مرضیّ محبوب و کل ما یفعل المحبوب محبوب فکلّه مرضیّ لأنّه لافعل للعین بل الفعل لربّها فیها فاطمأنت العین أن یضاف إلیها فعل.»(۱)

استاد حسن زاده آملی در شرح این عبارت می نویسد: «هر مرضی محبوب است. (یعنی به نسبت آن کسی که اراده و رضایتش به او تعلق گرفت) و هرچه را که محبوب می کند، محبوبِ محبِّ او نیز هست. پس آنچه در دار وجود انجام می شود و جریان می یابد مرضی است، (زیرا مرضی ربّ اوست)؛ زیرا برای عین ممکنه [یعنی برای اشیاء] فعلی نیست، بلکه فعل برای ربّ آن عین [شیء] است در آن عین. (یعنی فعل، فعل رب است که در عین ظاهر می شود.) پس عین موجوده قبول کرده است که فعلی به او اضافه و نسبت داده شود، پس عین [شیء] راضی شد به آن چه که در او ظاهر می شود و از او ظهور می کند.»(۲)

ابن عربی خلق را مانند عروسکان خیمه شب بازی می داند که هیچ حرکتی متعلق به خود آنها نیست، وی در فتوحات می نویسد: همان طور که در نمایش خیمه شب بازی، چون عروسک ها جنبان و گویان ظاهر می شوند، کودکان نادان چنین می پندارند که این جنبش و گویش از خود آنهاست؛ لذا سرگرم تماشا می شوند و از آن حرکت و اصوات لذّت می برند، در صورتی که امر از این قرار نیست و عاقلان و دانایان به نیکی درمی یابند که این بازی ای بیش نیست و عروسکان آلتی بیش نیستند و فاعل و ناطق همان بازیگری است که در پشت پرده از چشم تماشاگران پنهان است، همین طور فاعل افعال و محرّک حقیقی بندگان همان خداوند است و ایشان آلتی بیش نیستند، اگرچه غافلان به مانند آن کودکان مردمان را فاعل و محرّک می پندارند، ولی عالمان به حق به خوبی

۱- فصوص الحکم، ص ۹۱

۲- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۱۹۷

درک می کننـد که فاعل و محرّک در واقع خداوند است و خلق آلت فعل او هسـتند؛ به علاوه ایشان می دانند که خداوند این بـازی را برای ایـن قرار داده است تـا مردمـان به این نکته متـوجه گردنـد که نسـبت این عـالم به خداونـدماننـد نسبت حرکت عروسکان است به محرّک آنها.»(۱)

در دایره المعارف تشیع آمده است: ابن عربی ضـمن تقسیم احکام خدا در حق بندگان به حکم ارادی و حکم تکلیفی تصریح می کنـد که: خداونـد به بنـده فرمان می دهد که چنین و چنان کند، یا چنین و چنان نکند و هم اوست که اراده می فرماید که برخی از مرد از اوامر و نـواهی سـرباز زننـد و مرتکـب معصـیت گردنـد و بـه گنـاه دست یازنـد. این سـخن بـدان معنـاست که خداونـد، انجـام گرفتن گنـاه را هم خود اراده می کنـد و انسان در تمام کردارهای خود، اعم از نیک و بـد، فرمان بردار فرمان الهی است و چنین است که هر گناه و بدی نیز به مقتضای اراده خدا و علم ازلی او به ظهور می رسد و انجام می گیرد.(۲)

تفسیر ابن عربی از صراط مستقیم نیز به گونه ای است که عقیده وی به جبر را تبیین می کند. به نظر ابن عربی نه تنها انسان که سراسر هستی به حکم استعداد و اقتضای ذاتی و لایتغیّر خود در طریقی معیّن سیر می کند که از ازل تعیین شده است و به هیچ روی دگرگون نمی شود؛ وی از این مسـیر به صـراط مستقیم تعبیر می کند. صراط مستقیم راهی است که کلّ هستی به ناگزیر در آن سیر می کند و جمله راه ها بدان باز می گردد. راهی که کردارهای ارادی انسان نیز به عنوان جزئی از کل هستی به سیر در آن می پردازد و بدین سان جبر به عنوان واقعیتی انکارناپذیر چهره می نماید.(۳)

تصریح ابن عربی بدین معناست که: اثبات هرگونه قدرت برای انسان ادّعای بی دلیل و

۱- الفتوحات المکیه، ج ۳، باب ۳۱۷، ص ۶۸

۲- دایره المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۹۸ به نقل از فصوص الحکم، ص ۹۸

۳- همان، به نقل از الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۰۶

برهان است.(۱) و تأکید وی بر این معناست که: «انسان به عروسک خیمه شب بازی می ماند که حرکاتش جمله نه از خود، که از خیمه شب باز است.»(۲)

جبری که ابن عربی به آن اعتقاد دارد، جبری است خالص تر از جبر اشاعره و جبر جهمیه. ابن عربی از یک سو منکر کسب»(۳) نیز هست و از سوی دیگر همانند جهمیه، جبر را به کردارهای خلق محدود نمی سازد؛ بلکه آن را مقتضای هر ذاتی می بیند و بر آن است که سراسر هستی را در بر می گیرد.

استاد دکتر محسن جهانگیری در این باره می نویسد: «... جبر مورد قبول ابن عربی مقتضی بر اقتضا و استعداد ذوات اشیاست که می توان آن را اصطلاحاً «جبر ذاتی» نامید.

باید به این نکته توجه داشت اگرچه ابن عربی در خصوص خلق افعال [توسط خداوند] با اشاعره و بلکه با جهمیه هم عقیده است؛ ولی جبروی با جبر دینی آن ها کاملاً فرق دارد؛ زیرا اشاعره با این که افعال عباد را مخلوق خالق می داند، ولی با وجود این برای ایشان قدرتی و برای قدرتشان اثری ولو در اکتساب قائل اند، یعنی اگرچه وجود «قدرت محدثه» را در انسان منکرند، به وجود قدرت کاسبه معترف اند؛ ولی ابن عربی علی رغم این که گاهی از قدرت و تمکّن انسان سخن گفته، گویی برای آن اثری قائل نشده چنان که گذشت، وی انسان را چون جماد آلتی بیش ندانسته و حتی گاهی هم اثبات قدرت را برای انسان دعوی بدون دلیل و برهان پنداشته است.(۴) جبری که

۱- همان، به نقل از الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۴۲

۲- همان، به نقل از الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۶۸

۳- اشاعره معتقدند بر این که افعال انسان، از جمله کفر و ایمان و طاعت و عصیان، وابسته به قدرت خداوند و مخلوق اوست و آنچه به انسان تعلّق دارد، کسب و اکتساب است نه خلق و ایجاد؛ یعنی که مردمان فقط مکتسب افعال خود هستند و قدرت آن ها را در ابداع و احداث افعالشان اثری نیست؛ چرا که فاعل حقیقی خداوند است.

۴- ابن عربی در فتوحات می گوید: لو صحّ الفعل من الممکن لصحّ أن یکون قادراً و لا فعل له فلاقدره له، فإثبات القدره للمکن دعوی بلابرهان. (الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۴۲)

به مقتضـای اصول عرفـان ابن عربی است، جـبری است ذاتی؛ یعنی مقتضـای ذات هر موجودی، و نیز اصـلی است شامـل، یعنی اختصاص به خلق ندارد؛ بلکه فراگیرنده سرتاسر هستی است، اعم از حق و خلق.(۱)

همـان گونه که ملاـحظه فرمودیـد، مبـانی ابن عربی در پـذیرش وحـدت وجود و موجود، وی را لاجرم به پـذیرش «جبر مطلق» کشانیده است.

جناب استاد سیدجعفر سیدان در رابطه با جبر عرفانی می نویسد: «در عرفان گفته می شود که آن چه هست وجود حضرت حق و تطـوّرات و تشأنـات او اسـت که عین او است، و در نـتیجه «غیری» وجـود نـدارد تـا اراده و اقتضـایی هم داشـته باشـد. بـا این وصف، چون انسانی که دارای اراده باشـد، مفروض نیست تا نفی جبر و تفویض در مورد او موضوعیت داشته باشد. پس تعبیر «لاـ جبر ولا تفویض» که مکرراً در احادیث معصومان علیهم السـلام به آن اشاره شـده است، از این نگاه از باب سالبه به انتفای موضوع است.»(۲)

عبـدالرّزاق کاشانی در تأییـد جبر عرفانی می گویـد: «محو عبودیت و محو العبـد اسـقاط اضافه شدن وجود به اعیان [ممکنات] است؛ زیرا اعیان شؤون ذاتی اند که در حضـرت واحدیت به حکم عالمیّت ظاهر شده اند. پس اعیان معلومات هستند که تا ابد در عـالم عین معـدوم انـد؛ جز این که وجود حق در آن اعیـان ظاهر شـده است. پس اعیان با وجود این که ممکنی معـدوم اند برای آن هـا آثـاری در وجود است که آن وجود به واسـطه آن اعیـان و صورت هـای معلوم آن ها ظاهر می شود، و وجود جز عین حق متعـال نیست. اضـافه وجود به اعیـان نسـبتی است که در خـارج وجودی برای آن نیست و افعـال و تأثیرات تابع وجود است؛ زیرا معدوم تأثیری ندارد، پس فاعلی و موجودی نیست جز

۱- محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، صص ۴۲۳-۴۱۹

۲- معارف وحیانی، ج ۱، ص ۱۷۹

حق تعالی به تنهایی.»(۱)

شیخ محمود شبستری- که از تابعان عرفان ابن عربی است- در «گلشن راز» می گوید:

کدامین اختیار ای مرد جاهل***کسی کاو را بود بالذات باطل

کسی کاو را وجود از خود نباشد***به ذات خویش نیک و بد نباشد

اثر از حق شناس اندر همه جای***ز حد خویشتن بیرون منه پای

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است***نبی فرمود کاو مانند گبر است

به ما افعال را نسبت مجازی است***نسب خود در حقیقت لهو و بازی است

نبودی تو که فعلت آفریدند***تو را از بهر کاری برگزیدند

سزاوار خدایی لطف و قهر است***ولیکن بندگی در جبر و قهر است

کرامت آدمی را اضطرار است***نه آن کاو را نصیب از اختیار است

نبوده هیچ چیزش هرگز از خود***پس آنگه پرسدش از نیک و از بد

ندارد اختیار و گشته مأمور***زهی مسکین شده مختار مجبور

نه ظلم است این که عین علم و عدل است***نه جور است آن که عین لطف و فضل است

عرفای صوفی- همان گونه که مطرح شد- خداوند را صاحب تمام فعل های بشر می دانند و می گویند که بشر فقط آلت است و هیچ گونه فاعلیّتی نسبت به فعل خویش ندارد؛ مولوی درباره ابن ملجم ملعون می گوید:

آلت حقّی تو، فاعل دست حق***کی زنم بر آلت حق طعن و دق(۲)

او با این عقیده ناصحیح، همگام با خوارج و ناصبیان، ابن ملجم ملعون را از آن جنایت بزرگش، در شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، تبرئه می کند و فعلش را به خدا نسبت می دهد و آن ملعون را فقط آلتی از جانب خدا می داند که هیچ سزاوار سرزنش نمی باشد.

۱- اصطلاحات الصوفیه، ص ۸۰

۲- مثنوی، دفتر دوم

و در ادامه، آن ملعون ابد را لایق شـفاعت امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی می کند و از قول امیر مؤمنان علیه السلام- به دروغ- می گوید:

لیک بی غم شو شفیع تو منم***مالک روحم نه مملوک تنم

مولوی در جای دیگری از کتاب مثنوی، در تبیین جبر عرفانی می گوید:

ما همه شیریم، شیران عَلَم***حمله مان از باد باشد دم به دم(۱)

یعنی مثال ما همانند همان عکس شیری است که روی پرچم است و باد آن عکس را روی پرچم به حرکت درمی آورد.

مولوی همانند دیگر عرفای صوفی، افعال انسان را فعل خدا می داند؛ نه این که فعل انسان، به اذن خدا متعلق به خود اوست:

خلق حق افعال ما را موجد است***فعل ما آثار خلق ایزد است

البته مولوی در مواضعی از کتاب مثنوی از اختیار انسان در افعال خویش سخن گفته است، مانند:

این که من یا این کنم یا آن کنم***خود نشان اختیار است ای صنم(۲)

این تناقض گویی در مثنوی را این گونه پاسخ می دهیم: مولوی آنجایی که بر مبانی وجدان و عقل سخن گفته، از اختیار انسان در افعال خویش دفاع نموده است؛ اما آنجایی که درصدد تبیین معارف صوفیانه و مبانی عقیدتی آنان است، دانسته و یا ندانسته در دفاع از جبر سخن گفته است.

حافظ در بیان جبر می گوید:

گناه اگرچه نبود اختیار ما، حافظ***تو در طریق ادب باش و گو، گناه من است(۳)

و می گوید:

۱- مثنوی معنوی

۲- مثنوی معنوی

۳- دیوان حافظ، غزل ۵۳، ص ۷۶

برو ای زاهد و بر دُردِکشان خرده مگیر***که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم***اگر از خمر بهشت است و گر باده مست(۱)

و می گوید:

بارها گفته ام و بارِ دگر می گویم***که من دلشده این ره نه به خود می پویم

در پسِ آینه طوطی صفتم داشته اند***آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

من اگر خارم و گر گل، چمن آرائی هست***که از آن دست که او می کشدم، می رویم(۲)

البته حافظ از اختیار هم سخن گفته است، مانند:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم***فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اگر غم لشکر انگیزه که خونِ عاشقان ریزد***من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم

شرابِ ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم***نسیم عطر گردان را شکر در مجمر(۳) اندازیم(۴)

و می گوید:

زاهد اگر به حور و قصورست امیدوار***ما را شرابخانه قصورست و یار حور

مِی خور به بانگ چنگ و مخور غصّه ور کسی***گوید که تو را باده مخور، گو: هُوَ الغفور(۵)

در رابطه با اشعار حافظ نیز همان سخنی که درباره مولوی گفتیم: می گوئیم.

مرحوم استاد سیدمحمدحسین طباطبائی در کتاب «الرّسائل التوحیدیّه» در اثبات جبر

۱- همان، غزل ۲۶، ص ۳۹

۲- همان، غزل ۳۸۰، ص ۵۱۸

۳- مجمر: آتش دان

۴- همان، غزل ۳۷۴، ص ۵۱۰

۵- همان، غزل ۲۵۴، ص ۳۴۳

عرفانی می نویسد: «در رساله «الأسماء الحسنی» برهان اقامه کردیم که هر فعلی که در عالِم وجود تحقّق پیدا می کند با اسقاط جهات نقص از آن و پاک کردن آن از کثافات مادّه و قوّه و امکان یعنی از تمام جهات عدمی، فعل خدای تعالی است؛ بلکه چون عدم و همه آنچه به عدم اضافه می شوند حقیقتاً در خارج و عالم عین تحقّقی ندارند؛ زیرا در خارج جز وجود و اطوار و رشحات آن [وجود مطلق] چیز دیگری نیست. پس در خارج فعلی جز فعل خدای سبحانه و تعالی وجود ندارد، این امری است که برهان و ذوق بر آن دلالت دارد.»(۱)

و در موضع دیگری از کتاب می گوید: «بدان در این مسئله نظر دیگری است که با توجه به آن، موضوع این بحث ها و مشاجره ها به طور کلّی از میان می رود، و آن نظر توحیدی است که در این رساله ها گذشت. پس همه افعال از برای خدا است؛ همان طور که اسما و ذوات همه از برای خدا است. پس فعلی نیست که فاعلی غیر خدای سبحانه مالک آن باشد تا موضوع برای جبر یا تفویض وجود داشته باشد. دقت کن.»(۲) وی بیان می دارد که با پذیرش مبانی تفکرات عرفانی، مشاجرات میان اشاعره، معتزله، جهمیه، فلاسفه و ... مرتفع می شود!!

استاد حسن زاده آملی می گوید: «فاعل در هر موطن اوست، و مؤثّری جز وی نیست.»(۳)

مرحوم علامه محمدتقی جعفری در تبیین و نقد جبر عرفانی می گوید: «این مکتب که میان خداوند و موجودات هیچ گونه تغایری نمی بینند؛ بلکه خداوند را صورت اجمالی موجودات و موجودات را صورت فصیلی خداوند می داند، نبایستی این مسئله را مورد بررسی قرار دهد؛ زیرا نه خالقی هست و نه مخلوقی، تا ببینیم دخالت صورت اجمالی

۱- الرّسائل التوحیدیّه، ص ۶۶

۲- همان، ص ۱۰۷

۳- خیرالأثر در ردّ جبر و قدر، ص ۱۱۱

(خدا) در کارهای صورت تفصیلی (موجودات) از چه قرا است.

برای نمونه این مکتب می توانیم رباعی عبدالرحمان جامی را در نظر بگیریم:

چون حق به تفاصیل و شئون گشت عیان***مشهود شد این عالم پرسود و زیان

چون باز روند عالم و عالمیان***در رتبه اجمال، حق آید به میان

اگر حقیقتاً چنین مکتبی در جهان بشریت وجود داشته باشد، مسئله جبر و اختیار برای آن مکتب قابل مطرح بودن نیست. اگر هم مانند سایر مکاتب این مسئله را عنوان و رسیدگی کند، در حقیقت خالی از تشریفات بی اساس نخواهد بود؛ زیرا روشن است که پس از آن که فرض کردیم خدا و موجودات که انسان هم یکی از آن هاست، همگی متحدند، هر کاری را که انسان انجام می دهد، در حقیقت خدا انجام داده است، اصلاً مسئله جبر و اختیار موضوع ندارد تا بدانیم انسان مجبور است یا فاعل مختار.»(۱)

طبق این سخن مرحوم علامه جعفری، هریک از اساتید عرفان و فلسفه، که مبانی عرفا را در وحدت وجود پذیرفته باشند، اگر گاهی- برای هر سوئی با مباحث دینی- در کتب و رسائل خویش از اختیار سخن به میان می آورند، از باب تشریفات است؛ زیرا براساس مبانی عرفان نظری، جز خدا در عالم موجود دیگری نیست.

بر همین اساس جناب استاد جوادی آملی می گوید: «براساس توحید افعالی که در مباحث عرفان نظری مطرح می شود و در عرفان عملی مشهود می گردد، تنها وجودی که برای انسان می توان لحاظ کرد، یک وجود مجازی است؛ به گونه ای که (طبق معنای مجاز) اِسناد وجود به انسان در حقیقت اسناد وجود به چیزی است که صاحب اصلی آن نیست، مثل نسبت دادن جریان آب به ناودان که گفته می شود: «ناودان جاری شد» با آن که جریان حقیقی از آب است.

بنابراین موجود ممکن، تصویری از حقیقت وجود مطلق است و وجود حقیقی در

۱- جبر و اختیار، صص ۱۹۱-۱۹۰

خارج نـدارد و تنهـا نقش وجودی انسان حکایت صادقانه از صاحب حقیقی تصویر، یعنی وجود مطلق خداونـد سـبحان است. حـال اگر دربـاره موجـودی که هیـچ بهره ای از حقیقت وجـود نـدارد، گفته شـود: این موجـود نه مجبور است و نه مختـار، در حقیقت سـالبه به انتفـای موضوع است؛ زیرا حقیقتاً موضوعی به نـام انسـان وجود نـدارد که بخواهیم جبر یـا تفویض را از وی سلب کنیم و اگر ثابت کنیم که انسان موجودی است که بهره ای از حقیقت وجود نـدارد و در جایگاهی میان دو حالت جبر و تفویض (افراط و تفریط) واقع شده است، به مجاز سـخن گفته ایم؛ چون جایگاه میانه را به موجودی نسـبت داده ایم که حقیقتاً مالک آن مقام نیست.»(۱)

آقـای جوادی آملی سـخن امـام معصوم علیه السـلام را که فرموده: «لاـ جبر و لاـ تفویض» از بـاب سـالبه به انتفـای موضوع می داند!!!(۲)

جناب اسـتاد سـیدجعفر سیدان در نقد سخن وی می گوید: «بطلان نظریه فوق، نیاز به استدلال ندارد و نفس تصوّر مطلب دلیل بر بطلاـنش است و چنین مبنـایی به حکم عقـل و نقل، باطل و مردود است و بر اهل اطلاع از این مسائل، پوشـیده نیست که بر مـدّعای فوق، نه برهانی اقامه شده است و نه وجدان به آن حکم می کند؛ بلکه برخلاف وجدان و برهان است و تأویل «لا جبر ولا تفویض» به معنای مذکور که از باب سالبه منتفی به انتفای موضوع است، مسخ حدیث و فتح بابی است که جایی برای هیچ نصّی از نصوص، باقی نمی گذارد.»(۳)

بنابراین، در مکتب عرفانی، چون در حقیقت بیش از یک وجود نیست و هر آنچه هست تطوّرات اوست؛ لذا در افعال هم، عبد مظهری برای فعل ذات حضـرت حق است و به نظر دقیق چیزی نیست تا مجبور باشد یا به او تفویض شده باشد. حدیث «لا جبر ولا

۱- فلسـفه الهی از منظر امام رضا علیه السلام، صص ۱۲۸-۱۲۷، علی بن موسـی الرضا علیه السلام و الفلسفه الالهیه، صص ۸۹-۸۸

۲- همان

۳- معارف وحیانی، ج ۱، ص ۱۷۵

تفویض» از باب «سالبه به انتفای موضوع» است. عبارت «بل امر بین الامرین» هم از باب «جری المیزاب» و اسناد مجازی است.(۱)

عرفا مثال های گوناگونی را برای بیان بهتر مطالب خود می زنند، در این میان مثال موم از جهتی روشن تر از مثال های دیگر است.

استاد حسن زاده آملی می آورد: صورت های مختلفی از موم ساخته می شود مثل شکل شیر، درخت، انسان، بقر و ... هریک از این شکل ها هم از اجزایی ساخته شده و چندین اسم پیدا می کند مثل دم شیر، سرشیر، بدن شیر، تنه درخت، شاخه درخت، برگ درخت، دست انسان، پای انسان و ... با این حال روشن است که جز موم چیزی در کار نیست و اسم ها به اعتباراتی بر این شکل ها اطلاق می شود؛ اما در حقیقت موم است که به شکل های مختلف درآمده است. به همین ترتیب در عالم هم یک وجود هست که به صور مختلف درآمده و اسم مجموع آن «الله» است.(۲)

جبر فلسفی:

طبق جهان بینی فلسفی که براساس «برهان علیّت» بنا شده، جبر واقعیّتی است که سراسر عالم هستی را فراگرفته است؛ هرچند فلاسفه در ظاهر می گویند که ما جبری نیستیم و اختیار و اراده را در مورد افعال انسان باور داریم؛ اما زمانی که با تفکرات فلسفی خود- براساس برهان علیت که ضرورت از مختصّات لاینفکّ آن برهان می باشد- اختیار را در مورد انسان تبیین می کند چیزی جز «جبر مطلق» از آن خارج نمی شود.

براساس برهان علیت، فلاسفه می گویند: «آنگاه که علّت تامّه گردد، بروز و صدور معلول از آن لاجرم و ضروری است.» فلاسفه سپس این برهان (قاعده) را بر تمام عالم

۱- همان

۲- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، صص ۳۹-۳۸

هستی جریان می دهند، و از آنجا که ضرورت علّی معلولی، لاینفکّ آن می باشد، ضرورت و جبر بر سراسر عالم حاکم می شود.

و همچنین از قاعده «بسیط الحقیقیه کلّ الأشیاء» نیز چیزی جز جبر خارج نمی گردد.

در این قسمت ابتدا مباحث فلاسفه را به صورتی آسان و ساده مطرح می کنیم و سپس برخی از اسناد و مدارک آن را می آوریم:

فلاسفه فعل انسان را نشأت گرفته از اراده وی (انسان) می دانند، و اراده را علت می دانند برای معلول، که آن فعل انسان است. اراده ای که آنان مطرح می کنند، در واقع یک اتّفاقی است که بدون هیچ انتخاب و گزینشی توسط دواعی و مرجّحات خارج از ذات، بر انسان وارد می شود و علّت تامّه برای صدور فعل می گردد.

طبق این دیدگاه، هرچند فعل انسان منتسب به اراده می شود؛ اما اراده وی تابع کامل عواملی است که انسان هیچ در آن دخالت ندارد و اسم این فرایند مکانیکی را «اختیار» گذاشته اند.

توضیح کامل تر: فلاسفه افعال اختیاری انسان را معلول پنج مبدأ می دانند که با تجمّع این پنج مبدأ، علت- برای صدور فعل از جانب انسان- تامّه می شود. این پنج مبدأ عبارتند از: ۱- تصوّر فعل ۲- تصدیق فعل ۳- شوق به فعل ۴- شوق اکید که به آن اجماع هم می گویند. (عزم جدّی برای انجام فعل) ۵- قوّه و نیرو جهت حرکت عضلات.

اما نکته بسیار مهمی که فلاسفه روی آن تأکید می کنند این است که: هیچ یک از این پنج مبدأ اختیاری انسان نیست؛ بلکه اتّفاقی است در انسان به لحاظ دواعی و مرجّحاتی که بدون خواسته انسان، بر وی وارد می شوند و او را مقهور خود می کنند.

همان گونه که مطرح شد اسم این فرایند را «اختیار» می گذارند، و چون این فرایند در وجود انسان صورت گرفته، انسان را فردی مختار معرّفی می کنند؛ در حقیقت اختیاری که فلاسفه- با توجه به مبانی و تفکراتشان- مطرح می کنند، چیزی جز «جبر» نمی باشد.

مدارک سخنان بالا در این باره فراوان است، برای اختصار چند مورد را می آوریم: ابن سینا در کتاب «الشفاء» بر این گفتار است که جمیع حرکات و احوالاتی که روی زمین اتفاق می افتد وابسته به حرکات ستاره ها و سیاره ها است. او اراده و افعال اختیاری انسان ها را نیز مقهور و مسخّر حرکات سماوی می داند: «و جمیع الأحوال الأرضیه منوطه بالحرکات السّماویّه و حتّی الاختیارات و الارادات، فإنّها لامحاله أمور تحدث بعد ما لم تکن و لکلّ حادث بعد ما لم یکن علّه و سبب حادث و ینتهی ذلک إلی الحرکه و من الحرکات الی الحرکه المستدیره فقد فرغ من إیضاح هذا فاختیاراتنا أیضاً تابعه للحرکات السماویه و الحرکات و السکونات الأرضیّه المتواقفه علی اطراد متسق یکون دواعی إلی القصد و بواعث علیه و یکون هذا هو القدر الّذی أوجبه القضاء و القضاء هو العقل الأوّل الإلهی.»(۱)

تمام حالات زمینی- حتی اختیارها و اراده ها- منوط به حرکات آسمانی است؛ زیرا آن ها اموری هستند که پس از نبودن حادث شده اند و هر حادثی را پس از نبودن، علّت و سببی حادث است و آن، منتهی به حرکت می گردد و از حرکات، به حرکت گردشی و دوری.

پس اختیارهای ما نیز تابع حرکات آسمانی و حرکات و سکون های زمینی است که سازگار با نظم پی در پی بوده و داعیه های قصد و برانگیزانندگان آن ها است. این همان قَدَری است که قضا را لازم می آورد و قضا عبارت از عقل اول الاهی واحد است که بر تمام برتری داشته، و مقدّرات از آن منشعب می گردند.

از این عبارت ابن سینا به خوبی معلوم می گردد که رفتار انسان همگی به علل و عواملی در بیرون انسان باز می گردد و اختیار انسان تنها صورت ظاهری دارد. او قضا و قدر را به حرکات آسمانی و امثال آن باز می گرداند و از قضا و قدر، تفسیری جبری و

۱- الفن الثالث من طبیعیات الشفاء، به نقل از اسفار اربعه، ج ۶، ص ۳۹۱

تکوینی ارائه می کند.

ملّاصدرا بر این گفتار است که آنگاه که مبادی پنج گانه در وجود انسان تجمع یافت، آن زمان فعل از انسان صادر می شود؛ اما آن مبادی به اختیار انسان نمی باشد؛ بلکه اضطراراً بر انسان وارد می شود: «اذا غلب الشوق تحقّق الاجماع بالضروره و مبادی الأفعال الاختیاریه ینتهی إلی الأمور الاضطراریه الّتی تصدر من الحیوان... فهذه امور مترتبه بالضروره.»(۱)

همچنین می گوید: «مبادی الأفعال الإختیاریّه الّتی للحیوان خمسه: التّصوّر، و اعتقاد النّفع أو دفع الضرر [تصدیق]، و الشوق و الاجماع المسمّی بالاراده [شوق مؤکّد]، و القوّه المحرّکه... و مبادی الأفعال الاختیاریه ینتهی إلی المور الاضطراریه...»(۲)

ملاصدرا براساس مبانی فلسفی خویش می گوید: «چگونه آتش و آب و خورشید و دیگر پدیده های الهی، در افعالشان کاملاً مقهور و مسخّرند، انسان و تمام موجودات نیز در افعالشان محکوم و مقهورانـد. مثلاً فعل آتش که سوزانـدن است با شعور و اراده آتش نمی باشد و این چنین تمام مختارین در افعالشان مضطرّند؛ زیرا دواعی و مرجّحاتی که اضطراراً بر انسان وارد می شود سبب ایجاد فعل است: «فهو بمشیته و علمه و رضاه و حکمته الّتی هی عین ذاته یفیض الخیر و یجود النظام و یصنع الحکمه و هذا اتمّ أنحاء القدره أفضل ضروب الصنع و الافاضه و لیس یلزم من ذلک جبر علیه کفعل النار فی إحراقها و فعل الماء فی تبریده و فعل الشمس فی إضاءتها حیث لا یکون لمصدر هذه الأفاعیل شعور و لا مشیّه و لا استقلال من فواعلها لأنّها مسخرات بأمره سبحانه و کذلک حال سائر المختارین غیر الله فی أفعالهم فإنّ کلاًّ منهم فی ارادته مقهور مجبور من اجل الدّواعی و المرجّحات مضطرّ فی الارادات المنبعثه من الأغراض مستکمل بها.»(۳)

۱- اسفار اربعه، ج ۴، ص ۱۱۴

۲- همان، ص ۱۱۳

۳- همان، ج ۶، ص ۳۱۰

ملاصـدرا در کلامی دیگر می گویـد: که تمام انسان ها در افعالشان کاملاً مجبور و مضـطرّند، همان گونه که قوای طبیعی در افعالشان مجبورند. مانند آتش که در سوزاندن هیچ گونه اختیار و اراده ای از خود ندارد.

ملاصـدرا مـدّعی است که هیـچ گونه فرقی بین طبیعت و انسان در افعال نیست؛ مگر این فرق، مثلاً درخت که رشد می کند و جوانه می زنـد و ثمر می دهـد در فعلش کاملاً مقهور و مجبور است و علاوه بر این، هیچ گونه شـعوری نسـبت به فعلی که در وجودش ایجـاد می شود نـدارد؛ اما انسان هرچنـدماننـد قوای طبیعت در افعالش کاملاً مقهور و مضـطرّ است؛ ولیکن نسـبت به فعل خود شعور و علم دارد.

ملاصـدرا در ادامه حرف نهایی خود را در تأییـد جبر فلسـفی می زند و می گوید: حقیقت این است که در کلّ عالَم فقط یک موجود بااراده و مختار قرار دارد و آن خداوند است و دیگران نیسـتند مگر مجبوران و مضـطرّان، و گمان و خیالشان این اسـت که مختارند. اکنون کلام وی را ببینید: «إعلم أنّ النّفس فینا و فی سائر الحیوانات مضـطرّه فی أفاعیلها و حرکاتها، لأنّ أفاعیلها و حرکاتهـا تسـخیریّه کفعل الطبیعه و حرکاتها، لأنّها لاتتحقّق و لا توجـد إلّا بحسب أغراض و دواع خارجیّه؛ فالنّفس منّا کالطبیعه مسـخّره فی الأفاعیـل و الحرکـات؛ لکن الفرق بینهما أنّ النّفس شاعره بأغراضـها و دواعیها و الطبیعه لاتشـعر بالـدّواعی، و الفعل الإختیـاری لا-یتحقّق و لا- یصـحّ بالحقیقه إلاّ فی واجب الوجود وحـده، و غیره من المختارین لایکونون إلاّ مضـطرّین فی صوره المختارین.»(۱)

بنابراین- طبق این دیـدگاه- در نظر نخست و دیـدگاه کودکانه، انسان دارای اختیار می باشد؛ اما اگر عمیق به عالَم نظر افکنده شود مشاهده می شود که همه مضـطر و مجبورند جز خداوند متعال؛ در حقیقت بیان و کلام ملاصدرا تکرار سـخنان ابن عربی است، اما با استفاده از تعابیر و واژگانی دیگر. همان گونه که قبلًا گفتیم ابن عربی مثال ما

۱- همان، ج۶، ص ۳۴

انسان ها را عروسکان خیمه شب بازی می داند که هیچ حرکتی از خود ندارند و کودکان می پندارند که عروسک خود حرکت می کند.(۱)

مرحوم استاد سیدمحمدحسین طباطبائی نیز می گوید: «ما من شیء ممکن سوی الواجب بالذّات حتی الأفعال الاختیاریه إلاّ هو فعل الواجب بالذات، معلول له بلاواسطه، او بواسطه او وسائط.»(۲)

غیر از واجب بالذات (خداوند متعال) همه ممکنات، حتی افعال [در ظاهر] اختیاری، فعل خداوند است که بدون واسطه یا با واسطه از آن او می باشد.

و نیز می گوید: «قد عرفت أنّ الفاعلیه طولیّه و للفعل انتساب إلی الواجب بالفعل بمعنی الایجاد و الی الانسان المختار بمعنی قیام العرض بموضوعه.»(۳) قبلاً ـ دانستی که فاعلیت طولی بوده و فعل دارای انتسابی فعلی به معنای ایجاد به خداوند است، و دارای انتسابی به معنای قیام عرض به موضوعش نسبت به انسان مختار می باشد.

سخن وی به این معناست که چون فعل به واسطه انسان به ظهور رسیده، به او منتسب می شود و إلاّ فعل حقیقتاً از آن خداست.

و نیز می گوید: «انتساب الفعل إلی الواجب تعال بالایجاد لا ـ ینافی انتسابه إلی غیره من الوسائط، و الانتساب طولی لا عرضی.»(۴) انتساب فعل به خداوند متعال، از این لحاظ که وی ایجاد کننده آن است، منافات ندارد از این که به غیر خداوند از واسطه ها نسبت داده شود؛ زیرا انتساب طولی است نه عرضی.

در نقد سخنان فوق باید بگوئیم که: انتساب فعل در صورتی به انسان یک انتساب حقیقی می باشد که خود صاحب فعل از لحاظ ایجادکننده آن باشد؛ بنابراین انتساب طولی یک انتساب حقیقی نیست؛ زیرا انسان فاعل و ایجادکننده فعل نیست، او فقط

۱- الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۶۸

۲- نهایه الحکمه، ص ۳۰۱

۳- همان

۴- همان، ص ۲۷۶

آلتی است که به واسطه آن فعل به ظهور می رسد.

در معارف نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام انسان حقیقتاً صاحب فعل خویش است و او به اذن خداوند فعل را ایجاد می کند. از سخنان استاد سیدمحمدحسین طباطبائی- که مطابق با مبانی فلسفه صدرائی است- چیزی جز جبر خارج نمی گردد.

این استاد ارجمند در ذیل عنوان «ضرورت و امکان» در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» می نویسد: «اساساً سخن و کنجکاوی فلاسفه در دو جا و در دو مسئله است:

۱) این که آیا اشیائی که در عالم موجود می شود با وجوب وجود (ضرورت به اصطلاح فلسفه) که از ناحیه علت کسب کرده باشند موجود می شوند یا نه؟ پاسخ فلاسفه در این مسئله مثبت است. به شهادت اقوال و آثاری که از سه هزار سال پیش تاکنون از آنان در دست است و هرگز حل مسئله را موکول به پیدایش این افکار التقاطی مادیین نکرده اند و پاسخ دانشمندان قائل به «اتفاق» منفی است و اینان عدّه ای از مادیین هستند که برای مجموع عالم، علّت قائل نیستند.

۲) آیا در مورد افعال انسان، «جبر» باید قائل شد یا «تفویض» یا «امر بین الأمرین»؟ به عبارت دیگر آیا افعال انسان صددرصد تحت تأثیر علّتی خارج از انسان بوده و اراده انسان هیچ گونه تأثیری در فعل ندارد و انسان مجبور است و یا افعال انسان صد درصد تحت تأثیر اراده بوده و هیچ گونه استنادی به فاعل دیگر و علتی دیگر ندارد و انسان در افعال خود از قید علتِ خارج از خود آزاد است و یا این که افعال انسان هم استناد به اراده وی و هم استناد به علتی دیگر فوق انسان دارد؛ ولی در طول همدیگر نه در عرض همدیگر؛ یعنی علتی فوق انسان فعل انسان را از راه اراده انسان اراده می کند و انسان فعل را به واسطه اراده، اختیار و انتخاب کرده و با موافقت بقیه اجزای علل مادی و صوری و شرایط زمانی و مکانی ایجاد می نماید و علت فوق انسان برای ایجاد فعل انسانی، اراده انتخاب کننده فعل را در انسان ایجاد می کند، پس انسان فعل را با اراده

انتخاب می کند، ولی در اراده تحت تأثیر علتی خارج از خودش است.(۱)

جناب استاد سیدجعفر سیّدان در نقد سخن فوق می گوید: «حاصل این سخن آن است که فعل خاصی را که انسان انجام داده، خداوند متعال همان فعل را [قبل از اراده انسان] اراده کرده است؛ لکن حضرت حق ان فعل را از راه اراده عبد، اراده می کند. بنابراین بازگشت کلام به همان جبر فلسفی یعنی قول جمهور فلاسفه است.»(۲)

دو تعبیر غلط فلسفی:

۱) فلاسفه می گویند: «اراده انسان در طول اراده خداوند است» از این کلام چیزی جز جبر خارج نمی شود؛ زیرا اراده طولی به این معناست که آنچه را که انسان اراده انجام آن را نموده است، مقدّم از وی، خداوند آن فعل را اراده کرده است. بنابراین در اینجا یک اراده بیشتر نیست و آن اراده خداوند است، و اراده انسان در حقیقت همان اراده خدا است و در نتیجه در این دیدگاه «اراده طولی» وجود انسان فقط آلت و ابزاری است که به وسیله آن اراده و فعل الهی جریان می یابد.

عقیده صحیح این است که بگوئیم: خداوند متعال، انسان را تکویناً صاحب اراده و مختار خلق نموده است، و انسان با آن اراده ای که خداوند به وی عنایت فرموده، آزادانه- به اذن الهی- ایجاد فعل می کند و تمام فعل حقیقتاً منتسب به خود اوست و از این جهت است که در برابر فعل خویش کاملًا مسئول است.

طبق این دیدگاه، هم جبر کاملاً منتفی می شود و هم عقیده به تفویض مردود می گردد. زیرا در این دیدگاه، فاعل حقیقی خود، خود انسان است، و فعل حقیقتاً به وی منتسب می شود. (رد جبر)

۱- مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۶، ص ۶۲۳

۲- معارف وحیانی، ج ۱، ص ۱۹۴

و همچنین انسان به اذن الهی صاحب فعل است؛ یعنی به آن اختیار و توان و قـدرتی که خداونـد به وی عنایت فرموده، صاحب فعل است، و اگر خداوند اراده کند که توان و قدرت در بشر استمرار نیابد، او نمی تواند فعلی را انجام دهد. (رد تفویض)

۲) فلاسفه می گویند: «لا مؤثّر فی الوجود إلّا الله» از این کلام نیز چیزی جز جبر خارج نمی گردد؛ زیرا طبق این سخن هر اثری که در عـالم به وقوع می پیونـدد و هر فعلی که در جهـان اتّفـاق می افتـد، صـاحب آن اثر و فعـل (بـا توجه به «لا» نفی جنس و «إلّا»ی اسـتثناء) فقط خداست. و این سخن در حالی است که انسان و برخی دیگر از موجودات، به اذن خداوند متعال، صاحب فعل و صاحب اثر می باشند.

صحیـح این است که بگوئیم: «لا ـ مؤثّر فی الوجود إلاّ ـ بـالله» و این است معنای «لا حول ولا قوّه إلّا بالله» که در نصوص دینی ما فراوان آمده است.

یـک فرق بین فلاسـفه و عرفـا در رابطه بـا جـبر و اختیـار مشاهـده می گردد: عرفـا که به وحـدت وجـود و موجود معتقدنـد به صراحت و بی پروا اعتراف به جبر می کنند و می گویند که مثال ما همان عروسکان خیمه شب بازی است(۱) و یا می گویند:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است***نبی فرمود کاو مانند گبر است(۲)

و یا می سرایند:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ***تو در طریق ادب باش و گو گناه من است(۳)

اما فلاسفه نام «جبر» را «اختیار» گذاشته اند!

در تفکرات عرفانی که خداونـد را «فیّاض علی الاطلاق» معرّفی می کنند، اضـطرار و جبر نیز بر خداوند حمل می شود؛ زیرا در این دیدگاه ذات خداوند اقتضای ظهور و تجلّی دارد.

۱- فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۶۸

۲- گلشن راز، شبستری

۳- حافظ، غزل ۷۶

دکتر محسن جهانگیری در این رابطه می گوید: «جبری که به مقتضای اصول عرفان [ابن عربی و پیروان] اوست، جبری است ذاتی؛ یعنی مقتضای ذات هر موجودی، و نیز اصلی است شامل، یعنی اختصاص به خلق ندارد؛ بلکه فراگیرنده سرتاسر هستی است اعم از حق و خلق.»(۱)

طبق این دیدگاه که خداوند فیّاض علی الاطلاق است، دیگر نمی توان گفت که عالَم حادث است؛ بلکه عالم قدیم می شود؛ زیرا خداوند از ازل صاحب تجلّی بوده است، حافظ در این باره می گوید:

در ازل پرتوِ حُسنت ز تجلّی دم زد***عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه ای کرد رخت دید مَلَک عشق نداشت***عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد***برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد(۲)

و این در حالی است که طبق نصوص متعدد خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عالَم حادث است و تنها ذات قدیم، خداوند متعال است. در تفکرات فلسفی نیز علاوه بر این که انسان مجبور است، خداوند هم در صدورات خویش مضطر و مجبور می باشد. زیرا تعریفی که فلاسفه از اراده و حریّت خداوند ارائه می کنند، حریّت خداوند را اثبات نمی کند، بلکه خدایی مجبور و مضطر را به تصویر می کشد.

تعریف فلاسفه از اختیار خداوند این است که: «ان شاء فعل و إن لم یَشأ لم یفعل». تعریف بالا شامل دو جمله شرطی است:

اول: ان شاء فعل (اگر بخواهد می کند). سپس می گویند که خداوند واجب المشیه است، یعنی خواستنش واجب است، پس انجام دادنش هم واجب.

دوم: ان لم یشاء لم یفعل (اگر نخواهد انجام نمی دهد)، و بعد در توضیح این جمله

۱- محی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۴۱۹

۲- غزل ۱۵۲، ص ۲۰۶

می افزایند که نخواستن خداوند ممتنع است، یعنی غیرممکن است که خداوند انجام فعلش را نخواهد و این امر ممتنع است.

باتوجه به توضیح بالا خواستن خداوند در انجام فعل صد درصد است (واجب المشیه) و احتمال خواستن او در انجام ندادن فعل صفر (ممتنع) است؛ یعنی امکان ندارد که موجودات را از ذاتش صادر نکند.(۱)

نکته ظریف و قابل توجه در نقد نظریه فوق این است که چگونه از اراده ای که صد درصد است یا صفر درصد، اختیار استنباط می شود؟

اگر انجام فعل صد درصد واجب باشد و یا برعکس انجام ندادنش غیرممکن باشد، دیگر اختیار معنی نمی دهد و در حقیقت خدای فلسفه خدایی است مجبور و مضطر که حتماً باید فعلش را انجام دهد؛ بنابراین تعریفی که فلاسفه از حریت و اختیار و اراده ارائه می کنند تنها ظاهری آراسته دارد وگرنه با دقت در اصطلاحات فلسفی و تعاریفی که از واژه هایی نظیر مشیّت، اصل علیّت، علّت تام و وجوب و امتناع دارند به وضوع جبر و اضطرار خداوند متعال در افعالش استنباط می شود.

در حقیقت باتوجه به واجب بودن مشیت خداوند متعال دیگر شرط معنا ندارد و جملات شرطی فوق نادرست و بی معنا است.

از اصل علّیّت فلسفی نیز مجبور بودن خداوند در خلق و افعال خود (صدورات خود) استنباط می شود؛ زیرا طبق اصل علیت، چون خداوند علت تامّه است، می بایست معلول بدون درنگ و تراخی از او صادر شود و چون خلقت خداوند، یعنی عالم امکان، بر طبق نظام شریف ربّانی یعنی علم خداوند است و این علم، علّت صدور فعل است؛ بنابراین همه چیز در عالم هستی براساس نظام مشخص علمی در جای مخصوص خود

۱- بحث صدور از ذات باطل است؛ زیرا موجودات مخلوقات خداوند متعال هستند نه صادر شده از ذات که فلاسفه می گویند، و مخلوقات خداوند «لا من شیء» هستند، چنانکه گذشت.

میخکوب شده است و تغییربردار نیست؛ یعنی در این نظام که براساس علیت است هم خداوند مجبور است و هم انسان.(۱)

لازم به ذکر است که مختار بودن انسان به این معنا نیست که او قادر بر انجام هر کاری است و یا همه کارهایی که او انجام می دهد، و یا حوادثی که در زندگی او و در ارتباط با وی اتفاق می افتد همگی ناشی از اختیار اوست و به عبارت دیگر او کاملاً به خود وانهاده شده است. با این وصف مسئولیت انسان تنها در برابر اعمال اختیاری اوست و مختار بودن انسان مهم ترین شرط لازم برای رسیدن او به کمال است.

همان گونه که در اول این فصل بیان کردیم، خداوند متعال در قرآن کریم، فاعل گناهان را خود انسان معرفی می کند؛ اکنون این حدیث شریف را بخوانید که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در پاسخ به این که «مِمَّنِ المَعصِیَةُ؟» (معصیت از جانب کیست؟) فرمودند: «إنَّ السَّیِّئاتِ لاتَخلوا مِن إحدَیَ ثَلاثٍ: إمّا أن تکونَ مِنَ اللهِ وَ لَیسَت منهُ، فلایَنبغی للکریمِ أن یُعَذِّبَ العبدَ علی ما لایَرتَکِبُ: وَ إمّا أن تَکونَ منهُ و مِن العبدِ، فَلا یَنبغی للشّریکِ القویِّ أن یَظلِمَ الشّریکَ الضّعیفِ؛ وَ إمّا أن تَکونَ مِن العبدِ وَ هِیَ منهُ فَإن عَفا فَبِکرَمِهِ وجُودِهِ و إن عاقَبَ فَبِذَنبِ العَبدِ.»(۲)

از سه حالت خارج نیست: یا از جانب خدا است و این دور از مولای کریم است که بنده را به خاطر گناهی که مرتکب نشده است عذاب نماید. و اگر این گناه به شراکت خداوند و بنده صورت پذیرد، باز هم پسندیده نیست که شریک قوی به شریک ضعیف ظلم کند؛ بنابراین گناه فقط از جانب عبد می باشد و خود اوست که بدون دخالت خداوند گناه می کند، حال اگر خداوند او را عذاب کند به خاطر گناه اوست و اگر او را عفو کند به بخشش و کرم عمل نموده است.

امام هادی علیه السلام در ردّ جبر و تفویض و اثبات عدل خداوند و رفع شبهاتی پیرامون

۱- اسفار اربعه، ج ۶، صص ۳۲۳-۳۰۷

۲- تحف العقول، ص ۴۱۲

جبر و اختیار، نامه مفصّلی برای اهالی اهواز مکتوب می فرمایند، در قسمتی از این رساله آمده است: «لَسنا نَدِینُ بِجبرٍ و لاتَفویضٍ لکِنّا نَقولُ «بِمنزِلَهٍ بینَ المنزلتین» و هو الامتحانُ و احتِبارِ بالاستطاعهِ الّتی مَلَّکَنا و تَعَبَّدَنا بها...»(۱) به جبر و تفویض معتقد نیستیم؛ بلکه به چیزی بین آن دو اعتقاد داریم که عبارت است از امتحان و آزمایش خداوند به وسیله توانی که خداوند به ما داده است و به آن ما را به عبادت گماشته است.

یکی از مهم ترین ادلّه اهل تصوّف برای اثبات این ادعا که خداوند فاعل افعال انسان است، آیه شریفه ذیل است: «وَ مَا رَمَیتَ إذ رَمَیتَ وَ لَکِنَّ اللّهَ رَمَی»(۲) و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ بر صورت کافران) انداختی؛ بلکه خدا انداخت. برای آن که معنای این آیه واضح شود باید بگوئیم در روایات اسلامی آمده است که در روز جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السلام فرمود: مشتی از خاک و سنگ ریزه را از زمین بردار و به من بده. علی علیه السلام چنین کرد و پیامبر آن ها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: «شاهت الوجوه» (رویتان زشت باد). و نوشته اند که این کار اثر معجزه آسایی داشت و از آن گرد و غبار و سنگ ریزه در چشم دشمنان فرو ریخت و وحشتی از آن به همه دشمنان دست داد. تأثیر معجزه آسای این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم باعث تقویت روحیه مجاهدان و موجب شکست روحیه دشمنان شد. مسلّم است تأثیر این عمل از ناحیه پروردگار عالم بود، لهذا «رمی» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به خدا نسبت داده شده است، به اعتبار تأثیر آن، نه آن که فعل اختیاری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فعل خدا باشد.(۳)

اکنون معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را- در این باب- با معارف فلسفی و عرفانی مقایسه ای می کنیم:

در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام: انسان صاحب اراده و حریت است و

۱- صحیفه سجادیه، ص ۴۶۹

۲- سوره انفال: آیه ۱۷

۳- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۱۶

خود فاعل فعل خویش است (رد جبر) و همچنین انسان، به خود رها نشده است و با مشیّت و اذن و قدرت الهی، افعال خویش را انجام می دهد. (رد تفویض)

معارف عرفان صوفیانه: چون یک حقیقت و یک ذات بیشتر در عالم وجود ندارد؛ بنابراین یک فاعل نیز بیشتر در عالم نیست و بحث درباره جبر و اختیار و تفویض در رابطه با موجوداتِ «غیر» بی اساس است؛ زیرا غیری در عالم وجود ندارد و همه موجودات شئونات و ظهورات حضرت حق اند.

معارف فلسفی: آنچه که انسان اراده انجام آن را می کند؛ پیش از آن که وی اراده کند، خداوند ایجاد و انجام آن فعل را اراده کرده است؛ زیرا اراده ما در طول اراده خداوند است؛ بنابراین صاحب و ایجادکننده فعل خداوند است.

و بنابر قول ملاصدرا: «... والفعل الاختیاری لا یتحقق و لا یصح بالحقیقه إلاّ فی واجب الوجود وحده، و غیره من المختارین لا یکونون إلاّ مضطرّین فی صوره المختارین.»(۱) حقیقت این است که در کلّ عالم، فقط یک موجود با اراده و مختار وجود دارد و آن خداوند است، و دیگران نیستند مگر مجبوران و گمان و خیالشان این است که مختارند.

همچنین در تفکرات عرفانی و فلسفی که خداوند را «فیّاض علی الاطلاق» و «علّت تامّه» و «واجب المشیّه» معرفی می کنند، خداوند در تجلّی و صدورات خویش نیز هیچ اراده و اختیاری ندارد؛ زیرا ظهورات و صدورات، اقتضای ذات خداوند است.

اما در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عالَم مخلوق خداست نه ظهورات و صدورات ذات وی؛ و او در خلقت موجودات، هیچ گونه مضطر و مجبور نیست.

همچنین با پذیرشِ فیّاض علی الاطلاق بودنِ خدا، یعنی اقتضای ذات الهی در داشتن تجلّی و ظهورات، حدوث عالَم منتفی، و قِدَم آن اثبات می شود.

اما در توحید خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام هیچ اقتضائی بر ذات الهی نمی توان حمل نمود، و عالم مخلوق خدا و حادث است.

۱- اسفار اربعه، ج ۶، ص ۳۴

فصل هشتم

ردّ فنای در ذات خداوند

از جمله مباحث مهمی که در عرفان منتسب به اسلام مطرح می شود بحث «فناء فی الله» است. عرفا عقیده دارند زمانی که انسان بر اثر سیر و سلوک خویش از تعیّنات رها شد، (زیرا تعیّنات اموری اعتباری است نه حقیقی) مانند قطره ای در دریای ذات الهی فانی و محو می شود. این فنای در ذات بالاترین مرحله سیر و سلوک عرفانی است.

عرفای صوفی برای تبیین فنای در ذات خداوند مثال قطره و دریا را می زنند و می گویند: همان گونه که قطره به دریا می پیوندد و تمام وجود قطره در وجود دریا محو و مستهلک می شود و دیگر قطره ای نیست و سراسر دریاست؛ (یعنی قطره همان دریاست) سالک هم در منتهای سیر و سلوک خویش به دریای ذات الهی می پیوندد و چون قطره ای بی قدر در ذات لایتناهی حضرت حق محو می شود و دیگر قطره نیست و وجود او یکسره دریاست.

دکتر سید یحیی یثربی در کتاب «عرفان نظری» در این باره می گوید: بی تردید یکی دیگر از اساسی ترین مسائل عرفان اسلامی و عرفان های اقوام و ادیان مختلف، مسئله «فنا» است. اصولاً ـ فرق عارف و عالم در آن است که هدف عالم، فهم حقیقت است و

هدف عارف فنا در حقیقت، مولوی می گوید:

هیچ کس را تا نگردد او فنا***نیست ره در بارگاه کبریا

گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست***لیک در اوّل فنا اندر فناست

چیست معراج فلک؟ این «نیستی»***عاشقان را مذهب و دین «نیستی»

نیستی هستت کند، ای مرد راه***نیست شو، تا هست گردی، از إله

یک عارف در اثر سیر و سلوک و مجاهده، از مرز و حدود و قیود شخصی گذشته، به حقیقت مطلق و نامحدود [یعنی خدا] واصل شده و با آن متّحد گشته و سرانجام در آن فانی می گردد.

فنا همان رفع تعیّن بنده است و در حقیقت جز تعیّن و «خودِ» بنده حجاب دیگری میان او و حضرت حق نیست که به قول حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست***تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز(۱)

عبدالرّزاق کاشانی- از بزرگان عرفای صوفی- درباره «فناء فی الله» می گوید: الفناء بزوال الرّسوم جمیعاً بالکلیّه فی عین ذات الأحدیّه مع ارتفاع الإثنینیه.(۲)

طبق این معنا، یک عارف در اثر سیر و سلوک و مجاهده از مرز حدود و قیود شخصی گذشته به حقیقت نامحدود- یعنی خدا- واصل شده و با آن متّحد گشته و سرانجام در آن فانی می شود! یعنی قطره دریا می شود و انسان خدا می شود!!

شهید استاد مطهری در این باره می گوید: «در این مکتب [مکتب عرفا] انسان کامل در آخر، عین خدا می شود، اصلًا انسان کامل حقیقی، خود خداست و هر انسانی که انسان کامل می شود، از خودش فانی می شود و به خدا می رسد.»(۳)

۱- عرفان نظری، (تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوّف) ص ۴۰

۲- اصطلاحات صوفیه، ص ۱۳۸

۳- انسان کامل، ص ۱۲۶؛ مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۶۸

شیخ محمود شبستری در مقام فنای فی الله می گوید:

تعیّن بود کز هستی جدا شد***نه حق بنده، نه بنده با خدا شد(۱)

شیخ محمد لاهیجی در شرح این بیت می گوید: «یعنی آنچه گفته شده و می شود، که خود را از خدا خالی کن و از خود بگذر و فانی و نیست شو و هستی خود را براناز، همه فرع آن است که این کس را هستی و وجودی بوده باشد. مراد نه این معنی است که متبادر فهم است، که تو را وجود بود، سعی نما که آن عدم گردد؛ بلکه مراد آن است که ظهور حق در صورت کثرات و تعیّنات، مانند حباب و امواج است که بر روی دریا پیدا می شود و بحر، نقش آن حباب و امواج مخفی می نماید و امواج و حبابات غیر بحر می نمایند، و فی الحقیقه، غیر دریا آن جا هیچ نیست فامّا وهم می نماید که هستی و تا زمانی که امواج و حباب از روی بحر مرتفع نمی شود، بحر بر صرافت وحدت، ظهور نمی یابد، و معلوم نمی گردد که این نقوش امواج، همه امور اعتباری بوده اند و حقیقتی نداشته اند.

جمله عالم، نقش این دریاست، بس***هرچه گویم غیر از این سوداست؛ بس

بحر کلّی چون به جنبش کرد رای***نقش ها بر بحر کی ماند به جای

فلهذا فرمود که: «تعیّن بود کز هستی جدا شد» یعنی نیستی از خود، و هالك شدن غیر و خالی شدن از خود، همه عبارت از برخاستن «تعیّنات» است از وجه وجود مطلق که «حق» است؛ زیرا که ظهور وحدت حقیقی موقوف آن است.

تا تو پیدائی خدا باشد نهان***تو نهان شو تا که حق گردد عیان

چون برافتد از جمال او نقاب***از پس هر ذرّه تابد آفتاب

و چون تعیّن که موهم غیریّت می شد مرتفع گشت پیدا آمد که غیر از حق هیچ موجود نبوده است، نه آن که حق بنده شد و نه آن که بنده با خدا شد که حلول و اتحاد

۱- گلشن راز، ص ۳۸

پدید آید.»(۱)

در آموزه های عرفانی چون موجودات را شئونات ذات خداوندی می دانند و ذات خداوند را منشأ و سرچشمه موجودات می خوانند، به بازگشت اشیاء به ذات الهی معتقدند و نهایتاً معاد را هم چیزی جز بازگشت به ذات خداوند نمی دانند؛ بنابراین از این رو است که بحث فنای در ذات خداوند را مطرح می کنند.

اما بحث فنای در ذات خداوند در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام از اساس باطل است؛ زیرا مطابق جهان بینی ای که آن بزرگواران الهی مطرح می کنند، نه عالم نشأت گرفته از ذات خداست تا به سوی آن بازگردد، و نه ذرّه ای بین انسان و خدا مشابهت و سنخیتی برقرار است. صدها بیانات نورانی آن بزرگواران در تباین خداوند با مخلوقات خویش- که بخشی از آن احادیث را در فصل سوم ذکر کردیم- به وضوح می رساند که عقیده فنای در ذات خداوند پنداری بیش نیست.

ضجّه زدن خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به درگاه الهی، و طلب عفو و مغفرت از خداوند، و ابراز حقارت و کوچکی به درگاه باعظمت خدا، و خوف آن بزرگواران در پیشگاه الهی، و اظهار فقر مداوم به بارگاه ربّ العالمین، خود گواه روشنی است که عقیده فنای در ذات خداوند از اساس باطل است؛ زیرا آن بزرگواران- که بالاترین مقامات را در بین مخلوقات خدا دارند- اگر فانی در ذات الهی بودند، دیگر معنا نداشت که از بیچارگی و فقر خود در برابر خداوند متعال سخن می گویند.

اکنون به بخشی از مناجات عارفانه امام زین العابدین علیه السلام در این مقام، که اساس تفکرات عرفای صوفی را ویران می کند توجه بفرمائید:

- «یَا إِلَهِی لَوْ بَکَیْتُ إِلَیْکَ حَتّی تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَیْنَیّ، وَ انْتَحَبْتُ حَتّی یَنْقَطِعَ صَوْتِی، وَ قُمْتُ لَکَ حَتّی تَتَنَشّرَ قَدَمَایَ، وَ رَکَعْتُ لَکَ حَتّی یَنْخَلِعَ صُلْبِی، وَ سَجَدْتُ لَکَ حَتّی تَتَفَقّأَ

۱- شرح گلشن راز، صص ۳۷۹-۳۷۸

حَدَقَتَایَ، وَ أَکَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِی، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِی، وَ ذَکَرْتُکَ فِی خِلَالِ ذَلِکَ حَتّی یَکِلّ لِسَانِی، ثُمّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِی إِلَی آفَاقِ السّمَاءِ اسْتِحْیَاءً مِنْکَ مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِکَ مَحْوَ سَیّئَهٍ وَاحِدَهٍ مِنْ سَیّئَاتِی(۳۱) وَ إِنْ کُنْتَ تَغْفِرُ لِی حِینَ أَسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَکَ، وَ تَعْفُو عَنّی حِینَ أَسْتَحِقّ عَفْوَکَ فَإِنّ ذَلِکَ غَیْرُ وَاجِبٍ لِی بِاسْتِحْقَاقٍ، وَ لَا أَنَا أَهْلٌ لَهُ بِاسْتِیجَابٍ، إِذْ کَانَ جَزَائِی مِنْکَ فِی أَوّلِ مَا عَصَیْتُکَ النّارَ، فَإِنْ تُعَذّبْنِی فَأَنْتَ غَیْرُ ظَالِمٍ لِی.(۳۲)إِلَهِی فَإِذْ قَدْ تَغَمّدْتَنِی بِسِتْرِکَ فَلَمْ تَفْضَحْنِی، وَ تَأَنّیْتَنِی بِکَرَمِکَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِی، وَ حَلُمْتَ عَنّی بِتَفَضّلِکَ فَلَمْ تُغَیّرْ نِعْمَتَکَ عَلَیّ، وَ لَمْ تُکَدّرْ مَعْرُوفَکَ عِنْدِی، فَارْحَمْ طُولَ تَضَرّعِی وَ شِدّهَ مَسْکَنَتِی، وَ سُوءَ مَوْقِفِی.(۳۳) اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ قِنِی مِنَ الْمَعَاصِی، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِالطّاعَهِ، وَ ارْزُقْنِی حُسْنَ الْإِنَابَهِ، وَ طَهّرْنِی بِالتّوْبَهِ، وَ أَیّدْنِی بِالْعِصْمَهِ، وَ اسْتَصْلِحْنِی بِالْعَافِیَهِ، وَ أَذِقْنِی حَلَاوَهَ الْمَغْفِرَهِ، وَ اجْعَلْنِی طَلِیقَ عَفْوِکَ، وَ عَتِیقَ رَحْمَتِکَ، وَ اکْتُبْ لِی أَمَاناً مِنْ سُخْطِکَ، وَ بَشّرْنِی بِذَلِکَ فِی العَاجِلِ دُونَ الْآجِلِ، بُشْرَی أَعْرِفُهَا، وَ عَرّفْنِی فِیهِ عَلَامَهً أَتَبَیّنُهَا.(۱)

ای خدای من! اگر در پیشگاه حضرتت آنقدر بگریم که پلک های چشمانم بیفتند، و آنقدر ناله سر دهم که صدایم قطع شود، و آنقدر در محضرت به عبادت بایستم که پاهایم متلاشی گردند و آنقدر در حضورت رکوع کنم که استخوان پشتم از جا کنده شود، و آنقدر درگاهت سجده کنم که دو حدقه چشمانم از کاسه بیرون جهند، و در همه عمرم خاک زمین بخورم، و تا هنگام مرگ آب خاکستر بیاشامم، و در میان این ها به ذکر تو مشغول شوم تا زبانم کند و درمانده گردد، سپس بر اثر شرمساری از حضرتت، سرم را به اطراف آسمان بلند نکنم [بلکه سر در گریبان خجلت فرو برم] در عین حال هرگز مستحق نابودیِ حتی یک گناه از گناهانم نخواهد شد. [زیرا گناه تو بسیار بزرگ است، مگر اینکه عفو تو که بزرگتر است به سراغ من آید.]

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱۶، (تضرّع در طلب عفو)، صص ۱۶۲-۱۶۰

و هرگـاه- در صورتی که- اسـتحقاق به آمرزشت یـابم و مرا بیامرزی، و نیز به خاطر اسـتحقاق به عفوت، مرا ببخشـی، در عین حال آن آمرزش و بخشش به جهت شایستگی و اهل بودن من واجب نشده است، چرا که کیفر نخستین گناهی که کرده ام، از جانب تو آتش دوزخ بوده است، به همین دلیل اگر مرا مشمول عذابت سازی، به من ستم نکرده ای.

ای خـدای من!اکنون در پرتو لطف و کرمت، بـا پرده خودت عیب هـای مرا پوشانـدی، و مرا رسوا نسـاختی، و به من فرصت و مهلت دادی، و در کیفرم شـتاب ننمودی، و با لطف و احسانت با من حلم و مـدارا فرمودی، و نعمتت را نسبت به من دگرگون نساختی، و احسانت را نسـبت به من تیره و تار نکردی، پس به تضـرّع و زاری طولانی من، و به سختی بیچارگی و بدی جایگاه من ترحم فرما.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و مرا از گناهان نگهداری کن، و به فرمانبرداری و اطـاعت وادار، نیکی توبه و بـازگشت از گنـاه را به من روزی گردان، بـا آب توبه مرا پـاک فرمـا، مرا با نیروی نگهـداری از گناه، پشتیبانی و تأیید کن، و کارم را با سلامتی و عافیت، سامان بخش، و شیرینی آمرزش را به کام جانم بچشان، و مرا رهایی یـافته بخشـش خود، و آزاد شـده رحمتت گردان، و برایم امـان نـامه و ایمنی از خشـمت را بنویس، و بـا آن در دنیـا قبل از فرا رسیدن آخرت، به من مژده و نوید بده، و در این راستا، نشانه ای به من بنمایان که آشکارا آن را دریافت کنم.

- «اللّهُمّ أَنْتَ عُدّتِی إِنْ حَزِنْتُ، وَ أَنْتَ مُنْتَجَعِی إِنْ حُرِمْتُ، وَ بِکَ اسْتِغَاثَتِی إِنْ کَرِثْتُ، وَ عِنْدَکَ مِمّا فَاتَ خَلَفٌ، وَ لِمَا فَسَدَ صَلَاحٌ، وَ فِیمَا أَنْکَرْتَ تَغْیِیرٌ، فَامْنُنْ عَلَیّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِیَهِ، وَ قَبْلَ الطّلَبِ بِالْجِدَهِ، وَ قَبْلَ الضّلَالِ بِالرّشَادِ، وَ اکْفِنِی مَئُونَهَ مَعَرّهِ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِی أَمْنَ یَوْمِ الْمَعَادِ، وَ امْنَحْنِی حُسْنَ الْإِرْشَادِ.(۲۱)اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ ادْرَأْ عَنّی بِلُطْفِکَ، وَ اغْذُنِی بِنِعْمَتِکَ، وَ أَصْلِحْنِی بِکَرَمِکَ، وَ دَاوِنِی بِصُنْعِکَ، وَ أَظِلّنِی فِی

ذَرَاکَ، وَ جَلِّلْنِی رِضَـاکَ، وَ وَفِّقْنِی إِذَا اشْـتَکَلَتْ عَلَیّ الْـأُمُورُ لِأَهْـدَاهَا، وَ إِذَا تَشَـابَهَتِ الْأَعْمَـالُ لِأَزْکَاهَـا، وَ إِذَا تَنَـاقَضَتِ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا.»(۱)

خداونـدا! هنگـام انـدوهم، نیرو و حـامی و آرام بخش من تویی، و هنگام محرومیّت و نومیـدیم، نجات بخش و امیـدم تویی، و هنگام گرفتاری سـخت، به تو پناه می آورم، و آنچه از دستم برود، آن را در نزد تو می یابم، و آنچه تباه شود، سامان یافتن آن را در نزد حضـرتت می دانم، و دگرگونی آنچه که زشت می شـماری به دست تو است. پس قبل از رسیدن بلا، مرا به آسایش و عـافیت منّت بخش، و پیش از طلب و درخواست، مرا بی نیـاز و توانگر فرمـا، و قبـل از گمراهی، هـدایت کامل کن، و مرا از گزند عیب جویی و بدگویی دیگران کفایت نما، و امنیت و آرامش روز قیامت را نصـیبم گردان، و راهنمایی کردن شایسته را به من لطف کن.

خداونـدا! بر محمـد صـلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و بـا لطـف خـود هرگـونه گرفتـاری را از من برطرف کن، و به نعمت خودت غـذایم ده، و به کرم خودت به زندگیم سامان بخش، و با خیر و احسانت مرا درمان فرما، و در سایه رحمتت مرا جای ده، و با لباس خشنودیت مرا بپوشان، هرگاه که گزینش کارها بر من مشکل شود مرا به درست ترین آن هـا موفق بـدار، و هنگـامی که کارهـا مشـتبه شـد، مرا به پـاکیزه ترین آن هـا وادار، و هنگامی که مـذاهب رو در روی هم قرار گرفتند مرا به پسندیده ترین آن ها در نزد حضرتت رهنمون باش.

- «اللَّهُمّ یَا کَافِیَ الْفَرْدِ الضَّعِیفِ، وَ وَاقِیَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ، أَفْرَدَتْنِی الْخَطَایَا فَلَا صَاحِبَ مَعِی، وَ ضَـعُفْتُ عَنْ غَضَبِکَ فَلَا مُؤَیّدَ لِی، وَ أَشْـرَفْتُ عَلَی خَوْفِ لِقَائِکَ فَلَا مُسَـکّنَ لِرَوْعَتِی(۲) وَ مَـنْ یُـؤْمِنُنِی مِنْـکَ وَ أَنْـتَ أَخَفْتَنِی، وَ مَنْ یُسَاعِـدُنِی وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِی، وَ مَنْ یُقَوّینِی وَ أَنْتَ أَضْعَفْتَنِی(۳) لَا یُجِیرُ، یَا إِلَهِی، إِلّا رَبّ ٌعَلَی مَرْبُوبٍ، وَ لَا یُؤْمِنُ إِلّا غَالِبٌ

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۰، ص ۱۸۶

عَلَى مَغْلُوبٍ، وَ لَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ.(۴) وَ بِيَدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَ إِلَيْكَ الْمَفَرُّ وَ الْمَهْرَبُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَجِرْ هَرَبِي، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي.(۵) اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبَبَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْ ءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ، وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ»(۱)

خداوندا! ای بی نیاز کننده نیاز تنها مانده ناتوان، و ای نگهبان بندگان از حوادث وحشت زا، خطاها و گناهانم مرا بی کس و تنها نموده، پس هیچ همراه و همدمی ندارم، و از تحمّل خشم تو ناتوان گشته ام، برای خود پشتیبانی نمی یابم، و به وحشت دیدار تو (مرگ) نزدیک شده ام، آرامش دهنده ای برای وحشتم مشاهده نمی کنم.

کیست که مرا از (خشم) تو ایمن سازد، در صورتی که تو مرا ترسانده باشی؟ و کیست که مرا یاری و حمایت کند، با این که تو مرا تنها و بی کس گذاشته باشی؟ و چه کسی به من توان می بخشد، آنجا که تو مرا ناتوان نموده باشی؟

ای خدای من! پناهگاهی برای بنده، جز پروردگارش که او را پرورانده است وجود ندارد، و هیچ بنده مغلوب و شکست خورده ای نیست جز این که خداوند غالب، به او ایمنی دهد، و جز خداوند جوینده بنده فراری، چه کسی قادر بر یاری مطلوب (بنده فراریش) خواهد بود؟

ای خدای من! همه اسباب و امور در دست قدرت تو است، و راه فرار و گریز به سوی تو است، پس رحمت و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او بفرست، و در درگاه خویش به من پناه بخش، و خواسته ام را برآور.

خداوندا! ای تو روی نیکویت را از من بگردانی، یا مرا از فضل و احسان بزرگت بازداری، یا روزیت را از من دریغ فرمایی، یا رشته رحمتت را از من ببرّی، راهی را جز

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۱، صص ۱۹۲-۱۹۴

تو برای رسیدن به آرزویم نمی یابم، و برای وصول به آنچه که نزد تو است، توانی جز یاری تو ندارم، چرا که من بنده تو، و در زیر پنجه قدرت تو هستم، و موی پیشانیم در دست تو است، [و من به طور کامل در تحت چنبره قدرت لایزال تو هستم].

- «اللّهُمّ لَا طَاقَهَ لِی بِالْجَهْدِ، وَ لَا صَبْرَ لِی عَلَی الْبَلَاءِ، وَ لَا قُوّهَ لِی عَلَی الْفَقْرِ، فَلَا تَحْظُرْ عَلَیّ رِزْقِی، وَ لَا تَکِلْنِی إِلَی خَلْقِکَ، بَلْ تَفَرّدْ بِحَاجَتِی، وَ تَوَلّ کِفَایَتِی.(۳)

وَ انْظُرْ إِلَیّ وَ انْظُرْ لِی فِی جَمِیعِ أُمُورِی، فَإِنّکَ إِنْ وَکَلْتَنِی إِلَی نَفْسِی عَجَزْتُ عَنْهَا وَ لَمْ أُقِمْ مَا فِیهِ مَصْلَحَتُهَا، وَ إِنْ وَکَلْتَنِی إِلَی خَلْقِکَ تَجَهّمُونِی، وَ إِنْ أَلْجَأْتَنِی إِلَی قَرَابَتِی حَرَمُونِی، وَ إِنْ أَعْطَوْا أَعْطَوْا قَلِیلًا نَکِداً، وَ مَنّوا عَلَیّ طَوِیلًا، وَ ذَمّوا کَثِیراً.»(۱)

خداوندا! توان و یارای تحمّل مشقّت و صبر بر بلایت، و مقاومت در برابر فقر و ناداری را ندارم، پس رزق و روزیم را از من باز ندار، و مرا به خلق خودت وانگذار؛ بلکه نیازم را تنها خودت تأمین کن، و سرپرستی کارم را برعهده گیر.

و در همه کارهایم به سوی من نظر کن، و سعادت مرا منظور دار، چرا که اگر تو مرا در کارها به خودم واگذاری، از انجام آن ناتوان خواهم بود، و به آنچه که صلاح من در آن است، یارای اقدام نخواهم داشت، و اگر مرا به دیگران واگذاری، روی بر من ترش کنند، و اگر به خویشانم بسپاری، محرومم می سازند، و اگر هم ببخشند، بخشش آنها اندک و نامبارک است، و منّت طولانی گذارده و سرزنش بسیار کنند.

- «وَ ذَلّلْنِی بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ أَعِزّنِی عِنْدَ خَلْقِکَ، وَ ضَعْنِی إِذَا خَلَوْتُ بِکَ، وَ ارْفَعْنِی بَیْنَ عِبَادِکَ، وَ أَغْنِنِی عَمّنْ هُوَ غَنِیّ عَنّی، وَ زِدْنِی إِلَیْکَ فَاقَهً وَ فَقْراً.(۱۱۹)

وَ أَعِذْنِی مِنْ شَمَاتَهِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنْ حُلُولِ الْبَلَاءِ، وَ مِنَ الذّلّ وَ الْعَنَاءِ، تَغَمّدْنِی فِیمَا اطّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنّی بِمَا یَتَغَمّدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَی الْبَطْشِ لَوْ لَا حِلْمُهُ، وَ الْآخِذُ عَلَی الْجَرِیرَهِ لَوْ لَا أَنَاتُهُ»(۲)

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۲، ص ۲۰۰

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۴۰۴

[ای خـدای من!] مرا در نزد حضـرتت کوچـک و نـاچیز کن، و در نزد مخلوقـاتت بزرگ فرما، و مرا هنگام خلوت با حضـرتت زبون و فروتن کن، و در میان بنـدگانت، ارجمند فرما، و از کسـی که از من بی نیاز است بی نیاز گردان، و به فقر و نیازم به تو بیفزای. و مرا از شـماتت و شادی سـرزنش گونه دشـمنان، و از فرا رسـیدن بلا، و از ذلّت و رنـج پناهم ده، و آنچه را [از زشتی هـایم] آگاهی داری بپوشان، همچون پوشانـدن کسـی که اگر حلم و مـدارایش نبود سـخت گیری کرده و انتقام می گرفت، و اگر مهلتش نبود، کیفر و مؤاخذه می نمود.

- «اللّهُمّ إِنّک طَالِبِی إِنْ أَنَا هَرَبْتُ، وَ مُدْرِکِی إِنْ أَنَا فَرَرْتُ، فَهَا أَنَا ذَا بَیْنَ یَدَیْک خَاضِعٌ ذَلِیلٌ رَاغِمٌ، إِنْ تُعَذّبْنِی فَإِنّی لِذَلِک أَهْلٌ، وَ هُوَ یَا رَبّ مِنْک عَدْلٌ، وَ إِنْ تَعْفُ عَنّی فَقَدِیماً شَمَلَنِی عَفْوُک، وَ أَلْبَسْتَنِی عَافِیَتَک.(۵) فَأَسْأَلُک اللّهُمّ بِالْمَخْزُونِ مِنْ أَسْمَائِک، وَ بِمَا وَارَتْهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهَائِک، إِلّا رَحِمْتَ هَذِهِ النّفْسَ الْجَزُوعَهَ، وَ هَذِهِ الرّمّهَ الْهَلُوعَهَ، الّتِی لَا تَسْتَطِیعُ حَرّ شَمْسِک، فَکَیْفَ تَسْتَطِیعُ حَرّ نَارِک، وَ الّتِی لَا تَسْتَطِیعُ صَوْتَ رَعْدِک، فَکَیْفَ تَسْتَطِیعُ صَوْتَ غَضَبِک(۶)

فَارْحَمْنِیَ اللّهُمّ فَإِنّی امْرُؤٌ حَقِیرٌ، وَ خَطَرِی یَسِیرٌ، وَ لَیْسَ عَذَابِی مِمّا یَزِیدُ فِی مُلْکِک مِثْقَالَ ذَرّهٍ، وَ لَوْ أَنّ عَذَابِی مِمّا یَزِیدُ فِی مُلْکِک لَسَأَلْتُک الصّبْرَ عَلَیْهِ، وَ أَحْبَبْتُ أَنْ یَکُونَ ذَلِک لَک، وَ لَکِنْ سُلْطَانُک اللّهُمّ أَعْظَمُ، وَ مُلْکُک أَدْوَمُ مِنْ أَنْ تَزِیدَ فِیهِ طَاعَهُ الْمُطِیعِینَ، أَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ مَعْصِیَهُ الْمُذْنِبِینَ.(۷) فَارْحَمْنِی یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، وَ تَجَاوَزْ عَنّی یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ، وَ تُبْ عَلَیّ، إِنّک أَنْتَ التّوّابُ الرّحِیمُ.»(۱)

خداوندا! اگر من از تو بگریزم، تو جوینده ام هستی، و اگر از تو فرار کنم، یابنده ام تو می باشـی، و اینک این منم که با نهایت خواری و زبونی و فروتنی و سرشکسـتگی در پیشگاهت سر فرود آورده ام، اگر مرا عذاب کنی سزاوار آن هستم، و این عذاب از سوی تو عین عدالت است، و اگر مرا ببخشی، این شیوه ای است که از قدیم تو را به آن

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۵۰، ص ۴۳۴

می شناسم، و من مشمول عفو و گذشت تو بوده ام، و جامه عافیتت را بر اندامم پوشانده ای.

پس ای خدای من! از درگاهت درخواست می کنم به [بزرگی] نام های نهانت و به جمال و جلال و شکوهت که در پشت پرده های عظمت [برای ما] پوشیده است، که بر این جان بی تاب، و بر این یک مشت استخوان ناتوان و رنجور، ترحّم کنی، جانی که طاقت داغی تابش خورشیدت را ندارد، پس چگونه توان تحمّل داغی آتش دوزخت را خواهد داشت؟ و نیز کسی که توان تحمّل غرّش رعد آسمانیت را ندارد چگونه طاقت شنیدن فریاد خشمت را خواهد داشت؟

پس ای خدای من! مرا ببخش و به من رحم کن، چرا که من بنده کوچک و بی مقدار هستم، و عذاب کردن من به اندازه ذرّه ای بر شکوه فرمانرواییت نمی افزاید، و اگر عذاب کردن من، چیزی بر ملک و ملکوتت می افزود، از درگاهت می خواستم که صبر و استقامت در تحمّل عذابت را به من عطا فرمایی، و دوست داشتم که بر اثر عذاب کردن من، چیزی به شکوه فرمانرواییت افزون گردد، ولی مقام ارجمند و عظمت تو ای خدای من، برتر و بالاتر و بادوام تر از آن است که اطاعتِ اطاعت کنندگان، چیزی بر آن بیفزاید، یا گناه گناهکاران، چیزی از آن مقام را بکاهد.

پس به من رحم کن! ای مهربان ترین مهربانان، و از من درگذر! ای صاحب شکوه و بزرگواری، و توبه ام را بپذیر، چرا که تو توبه پذیر مهربان هستی.

- «أَشْكُو إِلَيْكَ يَا إِلَهِی ضَعْفَ نَفْسِی عَنِ الْمُسَارَعَهِ فِيمَا وَعَدْتَهُ أَوْلِيَاءَكَ، وَ الْمُجَانَبَهِ عَمّا حَذّرْتَهُ أَعْدَاءَكَ، وَ كَثْرَهَ هُمُومِی، وَ وَسْوَسَهَ نَفْسِی.(۱۱) إِلَهِی لَمْ تَفْضَحْنِی بِسَرِيرَتِی، وَ لَمْ تُهْلِكْنِی بِجَرِيرَتِی، أَدْعُوكَ فَتُجِيبُنِی وَ إِنْ كُنْتُ بَطِيئاً حِينَ تَدْعُونِی، وَ أَسْأَلُكَ كُلّمَا شِئْتُ مِنْ حَوَائِجِی، وَ حَيْثُ مَا كُنْتُ وَضَعْتُ عِنْدَكَ سِرّی، فَلَا أَدْعُو سِوَاكَ، وَ

لَا أَرْجُو غَيْرَكَ»(۱)

ای خدای من! از ناتوانیم در سرعت بخشیدن به تحصیل آنچه به دوستانت وعده داده ای، و دوری از آنچه دشمنانت را از آن تهدید نموده ای، و نیز از بسیاری غم ها و وسوسه های نفسانی، به درگاهت گلایه می کنم، و شکایتم را به سوی تو می آورم.

ای خدای من! مرا به نیّت بدم رسوا نکرده ای، و به علت گناهم به هلاکت نرسانده ای، هرگاه تو را خوانده ام جواب مثبت داده ای، گرچه آنگاه که مرا می خوانی کاهلی و سستی می کنم، و هرگاه نیازهایی داشته باشم آن را از تو درخواست می کنم، و هرجا باشم رازم را با تو در میان می نهم، از این رو جز تو را نمی خوانم و به غیر تو امیدی ندارم.

- «رَبّ أَفْحَمَتْنِی ذُنُوبِی، وَ انْقَطَعَتْ مَقَالَتِی، فَلَا حُجّهَ لِی، فَأَنَا الْأَسِیرُ بِبَلِیّتِی، الْمُرْتَهَنُ بِعَمَلِی، الْمُتَرَدّدُ فِی خَطِیئَتِی، الْمُتَحَیّرُ عَنْ قَصْدِی، الْمُنْقَطَعُ بِی.(۲) قَدْ أَوْقَفْتُ نَفْسِی مَوْقِفَ الْأَذِلّاءِ الْمُذْنِبِینَ، مَوْقِفَ الْأَشْقِیَاءِ الْمُتَجَرّینَ عَلَیْکَ، الْمُسْتَخِفّینَ بِوَعْدِکَ(۳) سُبْحَانَکَ أَیّ جُرْأَهٍ اجْتَرَأْتُ عَلَیْکَ، وَ أَیّ تَغْرِیرٍ غَرّرْتُ بِنَفْسِی(۴) مَوْلَایَ ارْحَمْ کَبْوَتِی لِحُرّ وَجْهِی وَ زَلّهَ قَدَمِی، وَ عُدْ بِحِلْمِکَ عَلَی جَهْلِی وَ بِإِحْسَانِکَ عَلَی إِسَاءَتِی، فَأَنَا الْمُقِرّ بِذَنْبِی، الْمُعْتَرِفُ بِخَطِیئَتِی، وَ هَذِهِ یَدِی وَ نَاصِیَتِی، أَسْتَکِینُ بِالْقَوَدِ مِنْ نَفْسِی، ارْحَمْ شَیْبَتِی، وَ نَفَادَ أَیّامِی، وَ اقْتِرَابَ أَجَلِی وَ ضَعْفِی وَ مَسْکَنَتِی وَ قِلّهَ حِیلَتِی.(۵) مَوْلَایَ وَ ارْحَمْنِی إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدّنْیَا أَثَرِی، وَ امّحَی مِنَ الْمَخْلُوقِینَ ذِکْرِی، وَ کُنْتُ مِنَ الْمَنْسِیّینَ کَمَنْ قَدْ نُسِیَ(۶) مَوْلَایَ وَ ارْحَمْنِی عِنْدَ تَغَیّرِ صُورَتِی وَ حَالِی إِذَا بَلِیَ جِسْمِی، وَ تَفَرّقَتْ أَعْضَائِی، وَ تَقَطّعَتْ أَوْصَالِی، یَا غَفْلَتِی عَمّا یُرَادُ بِی.(۷) مَوْلَایَ وَ ارْحَمْنِی فِی حَشْرِی وَ نَشْرِی، وَ اجْعَلْ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ مَعَ أَوْلِیَائِکَ مَوْقِفِی، وَ فِی أَحِبّائِکَ مَصْدَرِی، وَ فِی

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۵۱، ص ۴۴۰

جِوَارِكَ مَسْكَنِي، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.»(۱)

پروردگارا! گناهانم مرا خاموش ساخته، و رشته گفتگویم [با تو] را از هم گسیخته، و به همین دلیل، عذر و حجّت ندارم، پس اسیر گرفتاری های خود، و در گروِ کردار خویش هستم، در خطایم سرگردان، و در نیّت و مقصودم حیران، و در مسیر، وامانده می باشم.

اینک خود را می نگرم که در جایگاه فرومایگان گنهکار، و تیره بختان گستاخ به درگاهت، و سبک شمردگان و تحقیرکنندگان به وعده هایت ایستاده ام.

تو پاک و منزّه هستی، به راستی با چه جرأتی به درگاهت گستاخی نمودم؟ و کدام فریب بود که خود را با آن گول زدم و مغرور ساختم؟

ای سرور من! به واژگونی، از جانب صورتم و لغزندگی گام هایم رحم کن، و در پرتو حلم و مدارایت از نادانیم، و در پرتوِ احسانت از کردار زشتم بگذر، من به گناهم اقرار می کنم، و به خطایم اعتراف می نمایم، اینک این دست و موی پیشانی ام است که خاضعانه تسلیم تو و در دست قدرت تو است، به سپیدی مویم و سالخوردگیم رحم کن، و به سپری شدن عمر، و نزدیک شدن مرگ، و ضعف و بینوایی و بیچارگی ام ترحّم فرما.

ای مولای من! بر من رحم کن! آنگاه که از دنیا اثری از من نمانَد، و یاد و نام من در میان مخلوقات محو گردد، و در زمره فراموش شدگان شوم، آن سان که گویی به کلّی فراموش و محو گشته ام.

ای مولا و سرور من! در آن هنگام [پس از مرگ] که چهره ام دگرگون، و حال و وضعم عوض گردد، و بدنم پوسیده و اندام هایم متلاشی شوند، و رشته های پیوندهای بدنم از هم جدا گردند، ای وای از این غفلت و غرور من نسبت به آنچه به سرم می آید.

ای مولا و سرور من! هنگام حشر و نشرم در روز قیامت به من رحم کن، و در این

۱- صحیفه سجادیه، دعای شماره ۵۳ (نیایش در اظهار ذلت و فروتنی در پیشگاه خدا) صص ۴۵۰-۴۴۸

روز [قیامت] مرا همنشین اولیاء و دوستانت، و در میان آنها قرار ده، و حرکتم را در بین دوستداران و شیفتگانت مقرّر فرما، و جایگاهم را در همسایگی و جوار خودت معیّن کن، ای پروردگار جهانیان.

مناجات جانبخش امام معصوم علیه السلام را به درگاه الهی ملاحظه فرمودید که چگونه آن امام همام ضجه می زند و با فروتنی هرچه تمام تر از ضعف خود می گوید و از بارگاه با عظمت او، طلب آمرزش و هدایت می نماید.

اکنون به بخشی از سخنان بایزید بسطامی که عرفا برای او مقام بس والا قائلند و وی را فانی در ذات خدا می دانند، توجه بفرمائید:

– إني أنا الله لا إله إلّا أنا فاعبدوني.(۱) همانا منم الله و معبودی جز من نیست، پس مرا عبادت کنید.

– سبحانی ما أعظم شأني.(۲) پاک و منزه ام من و چقدر شأنم عظیم است.

– والله لِوای من از لِوای محمد صلی الله علیه و آله و سلّم در قیامت عظیم تر است که پیغمبران و خلایق در تحت لوای من باشند.(۳)

– لیس فی جُبّتی سوی الله.(۴) نیست در لباسم جز خدا.

– عرش منم، لوح منم، قلم منم، عزرائیل منم، اسرافیل منم، میکائیل منم، جبرائیل، عیسی، موسی، ابراهیم، محمد من هستم.(۵)

– در قیامت به سبب من آتش جهنم خاموش می گردد.(۶)

جناب استاد علامه شیخ مرتضی رضوی، در کتاب «محی الدین در آینه فصوص»

۱- تذکره الاولیاء، عطار نیشابوری، ص ۲۵۵

۲- صحیفه سجادیه

۳- صحیفه سجادیه

۴- مثنوی دفتر چهارم، ص ۷۳۰ بیت ۲۱۲۵

۵- تحفه الأخیار، ص ۲۳۳، به نقل از مجله نورالصادق، ش ۲۴، ص ۲۰۹

۶- صحیفه سجادیه

داستان ذیل را از کتاب «نفحات الانس من حضرات القدس» جامی نقل می کند:

شمس سوار بر اسب و مولوی افسار اسب او را گرفته و می کشد، روی به عقب برگردانیده و به شمس می گوید:

ای پیر! آیا محمد [صلی الله علیه و آله و سلّم] افضل است یا بایزید؟

شمس جواب می دهد: این چه پرسشی است، محمد [صلی الله علیه و آله و سلّم] کجا و بایزید کجا!

مولوی پاسخ می دهد: پس چرا محمد [صلی الله علیه و آله و سلّم] می گوید: «ما عرفناك حقّ معرفتك» و بایزید می گوید: «سبحان ما اعظم شأنی»؟

در پایان داستان، حضرت صوفی (شمس) بیهوش می افتد.

ببینید: مولوی نمی پرسد: «آیا سلمان افضل است یا بایزید» یا با مقدار عمار، ابن مسعود، ابوایوب، جابر انصاری، عمر، ابوبکر و ... مقایسه نمی کند. یعنی در نظر او تکلیف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در مقایسه با بایزید دقیقاً روشن است که هیچ کدام به گرد پای بایزید نمی رسند.

و نیز نمی پرسد: «آیا علی علیه السلام افضل است یا بایزید» و همچنین امام حسن و امام حسین... علیهم السلام را اساساً (نعوذ بالله) قابل قیاس با بایزید نمی داند.

و همچنین مولوی نمی پرسد: «آیا حضرت ابراهیم، نوح، موسی، عیسی علیهم السلام افضل هستند یا بایزید؟» تا چه رسد دگر انبیاء؛ زیرا همه این مسائل برای او حل شده بود تنها مسئله ای که باقی مانده بود افضلیت بایزید بر خاتم المرسلین و اشرف المرسلین بود که آیا بایزید افضل است یا محمد صلی الله علیه و آله و سلّم؟؟ تا بایزید دقیقاً شانه به شانه خدا بایستد. آن هم بایزید که در عوام فریبی و ابراز شطحیات گستاخ ترین صوفی بود، و با شعار «سبحان ما اعظم شأنی» راه را برای دیگر عربده های صوفیان باز کرد و دروازه خرافات را در جامعه امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم برگشود که سیل خرافات به راه افتاد و اصول و فروع دین را در خود فرو برد و امت اندیشمند را یک امت کاملاً خرافی، به بار آورد.

این ماهیت تصوّف است که فرد را به شدت دچار تکبّر درونی بل دچار جنون خودپرستی می کند تا خود و امثال خود را افضل از همگان بداند و انبیاء و اولیای واقعی در نظرش خوار و حقیر شوند.

اینان فقط و فقط در مقابل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم ترمز می کنند؛ زیرا بناست که به نام اسلام بگویند و به عنوان مسلمان بر مسلمانان سوار شوند، و إلّا این ترمز کوچک را نیز می بریدند و این افسار گسیختگی را به «اطلاق محض» می رسانیدند.

گرفتن افسار اسب شمس برای به دست آوردن «جواز» از زبان شمس، است که افسار خود را ببرد، اما شمس این جواز را نداد.

در مجلّد اول عرض کردم که شمس همه جا می گشت و خانقاه به خانقاه می رفت و از افراط کاری های صوفیان انتقاد می کرد و در قونیه نیز همین روال را داشت که اخراج شد، سپس با اصرار برگردانیده شد و سپس کشته شد.

از متن پرسش مولوی روشن است که در نظرش بایزید با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم کاملاً دوش به دوش، مساوی و برابر است، تنها جای شک این است که آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم افضل است یا نه!

من هیچ کاری با مولوی ندارم و درصدد نیستم که منفیات و اندیشه های ضد اسلامی مولوی را بیان کنم؛ زیرا در این صورت باید سه جلد در تنها «مولوی شناسی» می نوشتم. من به برخی از آنان که خودشان را شیعه دوازده امامی می دانند و امامان را واجب التّأسّی می دانند، می گویم:

مرید ائمه علیهم السلام بودن و در عین حال مرید مولوی بودن، جز حماقت (یا عوام فریبی) معنی ای ندارد. پذیرش دین ائمه علیهم السلام در عین پذیرش دین مولوی، یا مصداق سفاهت است یا مصداق عوام فریبی.

طلبه جوان و دانشجوی جوان می خواهد دانشمند و عالم شود، نه خرافی یا فریفته

شود، چرا به اینان ستم می شود؟ پاسخمان در تاریخ چه خواهد بود؟

کسی که مختصر اطلاعی از بینش و فرهنگ صوفیان، داشته باشد می داند که این «اصل» اصل نگاه تحقیرآمیز به انبیاء علیهم السلام، ائمه علیهم السلام و اصحاب پیامبران و امامان، تنها به مولوی منحصر نیست، اصل اساسی اندیشه همه صوفیان است که اصطلاح زیبای «عرفان» را غصب کرده اند مانند غصب ولایت.(۱)

آقای سیدمحمدحسین حسینی تهرانی با تأیید تفکرات عرفای صوفی، درباره فنای در ذات خدا می نویسد: «افرادی که به فنای مطلق نرسیده اند او را نشناخته اند؛ چرا که محدود غیرمحدود را نمی شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند. وجود یک وجود بیش نیست و آن وجود حق است... نهایت سیر و سلوک هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود اوست. یعنی فنای هر ظهوری در مظهر خود و هر معلولی در علت خود، و نهایت سیر انسان کامل که همه قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانده است، فنای در ذات احدیت است و فنای در ذات «الله» است و فنای در «هو» است و فنای در «ما لا اسم له» و «ما لا رسم له» است.»(۲)

طبق دیدگاه این آقایان، اگر انسانی مانند منصور حلّاج ندای «أنا الحق» را سر دهد، این انسان نیست که چنین گفته، بلکه خود خدا است که خود را به وصف «حق» ستوده است، و اگر همانند بایزید بسطامی «لیس فی جُبّتی سوی الله» را سر دهد، این خود خداست که سخن می گوید؛ زیرا وی در ذات حق محو شده است و دیگر بایزیدی وجود ندارد!!

این سخنان باطل و بی اساس، در تعالیم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام هیچ جایگاهی ندارد. عرفان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام انسان را از منیّت ها تهی

۱- محی الدین در آینه فصوص، ج دوم، فصل اول، مقالات مقدّماتی

۲- روح مجرد، ص ۱۹۴

می گردانـد و دل و جـان انسـان را نورانی می سـازد تـا انسـان با قلبی پاک و وجـدانی بیـدار، آگاهانه به سـمت کمال خویش حرکت کند.

عرفـان ناب اسـلامی- که آن را فقط در معارف اهل بیت علیهم السـلام می توان یافت- به بشـر می آموزد: ای بشـر تو مخلوق خـدایی و ولی نعمت تو خـداست؛ پس همیشه خود را فقیر درگاه او بـدان و لحظه ای خود را از او بی نیاز مپنـدار و عربده «أنا الحق» نکش، که اگر از او جدا شوی و خود را بی نیاز از خدا ببینی، هر آینه هلاک می گردی.

پرورش یافتگان معارف خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام هرگز خود را در دریای وحـدت و حقیقت محض، فرو رفته نمی بیننـد؛ بلکه خود را نقطه ای در عـالَم می بیننـد که دائماً محتاج اعطای الهی است و هرگز خود را همسـنخ خداونـد متعال نمی بیند.

آری، در آموزه های اهل بیت پیامبر بزرگوار اسـلام صلی الله علیه و آله و سلّم شطحیات منصور و بایزید که گفتند: «أنا الحق» و «لیس فی جبّتی سوی الله» است یکسـره خرافات و نفس پرستی است و جایگاهی نـدارد؛ بلکه به جای این تکبّرها و منّیت ها، انسان پیوسته خود را کوچک درگاه الهی می بیند.

و بـاز از سـخنان نورانی اهـل بیت علیهم السـلام- که عقیـده فنای در ذات خـدا را یکسـره ابطال می کنـد- بشـنوید و سـپس با سخنان عرفای صوفی مقایسه کنید.

حضـرت مولانا اسدالله الغالب، صدیق اکبر، وجه خدا در آسـمان و زمین، قسّام بهشت و دوزخ، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، در مسجد کوفه این چنین با خداوند مناجات می کند:

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ! أَنْتَ الْمَوْلَی وَ أَنَا الْعَبْدُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلاَّ الْمَوْلَی؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ! أَنْتَ الْمَالِکُ وَ أَنَا الْمَمْلُوکُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إِلاَّ الْمَالِکُ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ! أَنْتَ الْعَزِیزُ وَ أَنَا الذَّلِیلُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الذَّلِیلَ إِلاَّ الْعَزِیزُ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ! أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلاَّ الْخَالِقُ؟ مَوْلَایَ یَا

مَوْلَایَ! أَنْتَ الْعَظِیمُ وَ أَنَا الْحَقِیرُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْحَقِیرَ إِلَّا الْعَظِیمُ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ! أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعِیفُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الضَّعِیفَ إِلَّا الْقَوِیُّ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ! أَنْتَ الْغَنِیُّ وَ أَنَا الْفَقِیرُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفَقِیرَ إِلَّا الْغَنِیُّ؟(۱)

ای آقای من! ای آقای من! تو مولایی و من بنده توام و آیا در حق بنده چه کسی جز مولایش ترحّم خواهد کرد؟

ای آقای من! ای آقای من! تویی با عزّت و اقتدار و من بنده ذلیل توام و آیا در حق شخص ذلیل جز ذات باعزت و اقتدار که ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من! ای آقای من! تویی آفریننده و من مخلوق توام و آیا در حق مخلوق جز آفریننده او چه کسی ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من! ای آقای من! تویی خدای بزرگ و من بنده حقیر ناچیز و آیا چه کسی در حق بنده ناچیز جز خدای بزرگ ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من! ای آقای من! تویی قوی و توانا و من ضعیف و ناتوانم و آیا در حق ضعیفی ناتوان، جز شخص قوی توانا که ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من! ای آقای من! تویی بی نیاز و غنی و من بنده فقیر توام، و آیا در حق فقیری محتاج جز غنی بی نیاز که ترحم خواهد کرد؟

و در بخشی از دعای جانبخش کمیل می فرماید: «یا ربّ ارحَم ضَعفَ بَدَنی وَ رِقَّهَ جِلدی و دِقَّهَ عَظمی، یا مَن بَدَءَ خَلقی وَ ذِکری وَ تَربیتی و بِرّی وَ تَغذِیَتی، هَبنِی لِابتِداءِ کَرَمِکَ و سالِفِ بِرِّکَ...» ای پروردگارم! رحم کن به ناتوانی تنم و نازکی پوستم و باریکی استخوانم، ای آن که آغاز نمودی آفرینشم را و یادم را، و پرورشم را، و نیکوئیم

۱- مفاتیح الجنان، مناجات حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه

را و غذا دادنم را، مرا ببخش همانند بخشش نخست و نیکی پیشینت به من.

و بخشی از مناجات صدیقه طاهره علیها السلام را نیز بشنویم: «اَللّهُمَّ ذَلِّل نَفسی فی نَفسی وَ عَظِّم شَأنَکَ فی نَفسی وَ ألهِمنی طاعَتَکَ وَالعَمَلَ بِما یُرضیکَ و التَّجَنُّبَ لِما یُسخِطُکَ، یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ»(۱) خداوندا! خودم را در پیش خودم کوچک کن و مقام خودت را نزد من بزرگ فرما و اطاعت و عمل به چیزی را که موجب خشنودی تو و دوری از چیزی که موجب خشم تو است را بر من الهام کن، ای مهربان ترین مهربانان.

اکنون باز هم از بایزید بسطامی- و برخی دیگر- بشنوید و با معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مقایسه کنید:

عطّار نیشابوری از بایزید نقل می کند:

- کسانی که پیش از ما بوده اند، هرکسی به چیزی فرو آمده اند، ما به هیچ فرو نیامدیم، و یکبارگی خود را فدای او کردیم؛ و خود را برای خود نخواهیم که اگر یک ذرّه صفات ما به صحرا آید هفت آسمان و زمین در هم افتد.

- از خدای به خدای رفتم تا ندا کردند از من در من که: «ای تو من!» یعنی به مقام «الفناء فی الله» رسیدم.

- از بایزیدی بیرون آمدم- چون ما را ز پوست- پس نگه کردم: عاشق و معشوق و عشق یکی دیدم، که در عالم توحید همه یکی توان بود.

- حق تعالی سی سال آینه من بود، اکنون من آینه خودم؛ یعنی آنچه من بودم نماندم، که من و حق شرک بود.

- مدّتی گِرد خانه [خدا] طواف می کردم، چون به حق رسیدم خانه را دیدم که گِرد من طواف می کرد.(۲)

عطار می گوید:

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۳

۲- تذکره الاولیاء، صص ۲۳۷-۲۳۶

منم الله، در عین کمالم***منم الله، در عین وصالم

منم الله، خود در خود، بدیدم***به خود گفتم، کلام و خود شنیدم(۱)

مولوی در «مثنوی» درباره «انا الحق» گفتن منصور حلّاج می گوید:

بود انا الحق در لب منصور نور***بود انا الله در لب فرعون زور

آن أنا بی وقت گفتن لعنت است***وین أنا در وقت گفتن رحمت است

البته ابن عربی، سخن فرعون را درست می داند و او را «عین الحق» معرفی می کند: «...فصحّ قوله «أنا ربّکم الاعلی» و إن کان عین الحقّ فالصوره لفرعون»(۲) پس درستی گفتار فرعون روشن شد که گفت: من پروردگار برتر شما هستم. گرچه فرعون عین حق بود؛ اما در ظاهر فرعون بود.

در «الهی نامه» آمده است: الهی تا به حال می گفتم: «لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلا نَومٌ» الآن می بینم مرا هم لاتَأْخُذُنی سِنَهٌ وَلا نَومٌ.(۳)

براساس همین عقیده فنای در ذات خداوند است که ذکر شریف «لا إله إلّا الله» توحید عوام می شود: «لا إله إلّا الله توحید عوام است و «لا موجود إلّا الله» توحید خواص است.»(۴)

و بر همین اساس است که برخی «اثباتی» می شوند و از بیان آن ذکر شریف ابراز شرمسازی می کنند: «الهی از گفتن نفی و اثبات شرم دارم که اثباتیم؛ «لا إله إلّا الله» را دیگران بگویند و الله را حسن.»(۵)

و این در حالی است که در حدیث آمده، آخرین کلامی که حضرت

۱- تحفه الأخیار، ص ۱۷۳، به نقل از کتاب جوهر ذات عطار

۲- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، صص ۵۸۲-۵۸۱

۳- الهی نامه، ص ۶۶

۴- تعلیقات سبزواری بر اسفار، به نقل از مجله نوالصادق علیه السلام، شماره ۱۸، ص ۱۹۵

۵- الهی نامه، نشر بوستان کتاب، چاپ اول

امیرالمؤمنین علیه السلام- در بستر شهادت- بر لبان مبارک خود جاری نمود این ذکر شریف بود، در «تحف العقول» در وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده:

... الله الله فی الأیتام...

... الله الله فی القرآن...

... الله الله فی بیت ربّکم...

... الله الله فی الصلاه...

... الله الله فی الجهاد...

... علیکم یا بَنِیَّ بِالتَّواصُلِ و التَّباذُلِ والتَّبادُرِ، و إیّاکُم و التَّقاطُعَ و التّدابُرَ والتَّفَرُّقَ، وَ تَعاوَنُوا عَلَی البِرِّ و التَّقوی وَلا تَعاوَنُوا عَلَی الإِثمِ و العُدوانِ، وَ اتَّقوا اللهَ إنَّ اللهَ شدیدُ العقابِ، و حَفَظَکُمُ اللهُ مِن اهلِ بیتٍ و حَفِظَ نبیَّکم فیکم، أستَودِعُکُمُ اللهَ، واقرَء علیکم السلام و رحمهُ اللهِ و برکاتُهُ، ثمّ لَم یَزَل یَقولُ: «لا إله إلاّ الله» حتّی مَضی.(۱)

... بر شما باد به یکدیگر پیوستن، و به هم بخشیدن، و به سوی هم شتافتن، و از کارهای همچون قطع رابطه و روی گردانیدن و جدایی از هم برحذر باشید! و یکدیگر را بر نیکوکاری و پرهیزکاری یاری دهید، و یار یکدیگر به گناهکاری و ستم بر دیگران نباشید، و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است. خداوند نگهدار شما خاندان باشد و حقوق پیامبرتان را در حقّ شما حفظ فرماید، شما را به خدا می سپارم، و سلام و رحمت و برکات الهی را بر شما می فرستم. سپس پیوسته می گفت: «لا إله إلاّ الله» تا این که درگذشت.

مولوی در توجیه سخن «أنا الحق» منصور حلّاج در کتاب «فیه ما فیه» می گوید: «آخر این انا الحق گفتن، مردم می پندارند که دعوی بزرگی است، انا العبد گفتن دعوی بزرگ است. انا الحق، عظیم تواضع است؛ زیرا این که می گوید: «من عبد خدایم» دو هستی اثبات می کند. یکی خود را و یکی خدا را. اما آنکه انا الحق می گوید، خود را عدم کرد و

۱- تحف العقول، ج ۱، ص ۳۴۷

بـه بـاد داد. می گویـد: انـا الحـق، یعنی: «من نیسـتم، همه اوست، جز خـدا را هسـتی نیست، من به کلّی عـدم محضم و هیچم». تواضع در این بیشتر است...»(۱)

طبق این سـخن انحرافی مولوی- نستجیر بالله- حضرت عیسی علیه السلام که در گهواره گفت: «من عبد خدایم» دعوی بزرگی بوده است.

«قَالَ إِنِّی عَبدُ اللهِ آتَانِیَ الکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً»(۲) گفت همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسـمانی و شـرف نبوت عطا فرمود.

و همچنین این سـخن- که در تشـهد نماز می خوانیم- خالی از تواضع برای وجود مقـدّس رسول خـداست: «أشـهدُ أنَّ مُحَمّـداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ»

و طبق سخن باطل مولوی- نستجیر بالله- تواضع امیرالمؤمنین به پیشگاه الهی کمتر از منصور حلاج بوده است؛ زیرا آن حضرت علیه السـلام خود را عبـد خـدا نام برده است: مَولایَ یا مولایَ! أنتَ المَولی وَ أنا العبـدُ، و هَل یَرحَمُ العبـدَ إلاّ المولی؟ ای آقای من! ای آقای من! تو مولایی و من بنده توام و آیا در حق بنده چه کسی جز مولایش ترحّم خواهد کرد؟(۳)

البته برای اهل تصوف کاری ندارد که بزرگان خویش را به عرش اعلا برند و در مقابل، اولیای الهی را کوچک جلوه دهند.

اکنون بنگریـد که چگونه عطار نیشابوری از بایزیـد بسـطامی تعریف می کنـد: آن خلیفه الهی، آن دَعامه نامتناهی، آن سـلطان العارفین، آن حجه الخلایق أجمعین، آن پُخته جهانِ ناکاملی، شـیخ بایزید بسـطامی- رحمه الله علیه- اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود، و حجت خدای بود، و خلیفه به حق بود، و قطب عالم بود و مرجع اوتاد...(۴)

اکنون از عطار نیشابوری- این صوفی وحدت وجودی- بشنوید که چگونه جانانه از

۱- فیه ما فیه، فصل یازدهم

۲- سوره مریم: آیه ۳۰

۳- مفاتیح الجنان، مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه

۴- تذکره الاولیاء، ص ۲۱۱

خلفای ثلاثه دفاع می کند:

در منقبت ابوبکر:

خواجه اول که اول یار اوست***ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست

صدر دین صدیق اکبر قطب حق***در همه چیز از همه برده سَبَق

هرچه حق از بارگاه کبریا***ریخت در صدر شریف مصطفی

آن همه در سینه صدیق ریخت***لاجرم تا بود از او تحقیق ریخت(۱)

در منقبت عمر:

خواجه شرع آفتاب جمع دین***ظل حق فاروق اعظم شمع دین

ختم کرده عدل و انصاف او ز حق***در فراست برده ازو حیش سبق

آنکه دارد بر صراط اول گذر***هست او از قول پیغمبر عمر

کار دین از عدل او انجام یافت***نیل جنبش زلزله آرام یافت

گه ز درد عشق جان می سوختش***گه ز نطق حق زبان می سوختش

چون نبی می دید کو می سوخت زار***گفت شمع جنت است این نامدار(۲)

در منقبت عثمان می گوید:

خواجه سنّت که نور مطلق است***بر خداوند دو نور برحق است

آنکه غرق بحر عرفان آمده است***صدر دین، عثمان عفّان آمده است

رفغتی کان رایت ایمان گرفت***از امیرالمؤمنین، عثمان گرفت

یوسف ثانی به قول مصطفی***بحر تقوا و حیا کان وفا

هم به عدل او شد ایمان منتشر***هم ز حکمش گشت قرآن منتشر

سیدالسّادات گفتی بر فلک***شرم دارد دائم از عثمان ملک

۱- منطق الطیر، ص ۳۶

۲- همان، ص ۳۸

هم پیمبر گفت در کشف حجاب***حق نخواهد کرد با عثمان حساب(۱)

عطـار نیشـابوری، برای این که به همه بفهمانـد تعریف وی از خلفـای ثلاـثه از باب تقیه نیست، شـیعیان را- که حقانیت خلفای ثلاثه را نپذیرفتند- به شدّت مورد ملامت قرار می دهد و می گوید:

ای گرفتار تعصّب مانده ای***دائماً در بغض و در حب مانده ای

گو تو لاف از هوش و از لُب می زنی***پس چرا دم از تعصّب می زنی

در خلافت نیست میل ای بی خبر***میل کی آید ز بوبکر و عمر

میل اگر بودی در آن دو مقتدا***هر دو کردندی پسر را پیشوا

دائماً صدیق مرد راه بود***فارغ از کُل، لازم درگاه بود

با حذیفه گفت ای صاحب نظر***هیچ می بینی نفاقی در عمر؟

گر خلافت برخطا می داشت او***هفت من دلقی چرا می داشت او

آنکه گاهی خِشت و گاهی گِل کِشد***این همه سختی نه بر باطل کِشد

گر خلافت بر هوا می راندی***خویشتن بر سلطنت بنشاندی

شهرهای منکران از نام او***شد تهی از کفر در ایام او

گر تعصب می کنید از بهر این***نیست انصاف بمیر از قهر این

هین مکن ای جاهل حق ناشناس***از خلافت خواجگی خود قیاس(۲)

ملاـحظه نمودیـد عطّاری که سـینه چـاک بایزیـد و صـوفیه است، چگونه به پیروان اهـل بیت علیهم السـلام- که آن سه تن را غـاصب می داننـد- توهین می کنـد و بـا آن همه احـادیث نبوی درباره حقانیت خلافت امیرالمؤمنین علیه السـلام آن سه تن را مقدّم می دارد!

عطّار نیشابوری، برای این که بیشتر به شـیعیان بتازد، جهت اثبات حقّانیت خلفای ثلاثه، به حدیث جعلی منتسب به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلّم استناد می کند که فرمود: اصحابی

۱- همان، ص ۴۰

۲- مثنوی منطق الطیر، ص ۴۲

کالنّجوم... اصحاب من مانند ستارگان هستند...

ور کنی تکذیب اصحاب رسول***قول پیغمبر نکردستی قبول

گفت هر یاریم نجمی روشن است***بهترینِ قرن ها قرن من است

بهترین چون نزد تو باشد بَتَر***کی توان گفتن تو را صاحب نظر

کی روا داری که اصحاب رسول***مرد ناحق را کنند از جان قبول

یا نشانندش به جای مصطفی***از صحابه نیست این باطل روا

بلکه هرچه اصحاب پیغمبر کنند***حق کنند و لایق و درخور کنند(۱)

با این سخن عطار:

بلکه هرچه اصحاب پیغمبر کنند***حق کنند و لایق و درخور کنند

تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را در حدّ مقام عصمت بالاـ می برد و تمام جنایات آن کسانی که به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام حمله کردند و حضرت زهرا علیها السلام را به شهادت رسانیدند موجّه جلوه می دهد.

البته ابن عربی نیز در مقام عصمت عمربن خطاب می گوید:

...لهـذا قال «صلی الله علیه [و آله] و سلّم» فی عمر بن الخطّاب یذکر ما أعطاه الله من القوّه یا عمر! مالقیک الشیطان فی فجّ إلاّ سلک فجّاً غیر فجّک! فدلّ علی عصمته بشهاده المعصوم و قد علّمنا إنّ الشیطان ما یسلک قطّ بنا إلاّ إلی الباطل و هو غیر فجّ عمر بن الخطّاب، فما کان عمر یسلک إلاّ إلی فجاج الحقّ بالنّصّ فکان ممّن لاتأخذه فی الله لومه لائم فی جمیع مسالکه.(۲)

به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم هنگامی که نیرویی را که خدا به عمربن خطاب داده است به یاد آورد، درباره او فرمود: ای عمر! شیطان تو را در راهی ملاقات نمی کند مگر این

۱- همان، ص ۴۳

۲- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۰۰، باب الثلاثون

که راهی غیر از تو را می پیماید.(۱) این حدیث دلالت دارد که به شهادت معصوم [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم] عمر معصوم است؛ زیرا ما می دانیم که شیطان هیچ گاه ما را به راهی نمی برد مگر راه باطل و آن راه را غیر از راه عمر است، پس عمر به دلالت این نص، معصوم است و راه های خود را می پیماید؛ پس او از کسانی است که در تمام روش هایش در راه خدا، از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسد.

ابن عربی با چشم پوشی از تمام نصوصی که خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می رساند، در فصوصش مدّعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم رحلت فرمود و هیچ نصّی را برای خلافت بع از خود برجای نگذاشت: «...و لهذا مات رسول الله «صلی الله علیه [و آله] و سلّم» و ما نصّ بخلافه عنه إلی احدٍ و لا عیّنه»(۲) به این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم رحلت کرد و به خلافت احدی تصریح نکرد و برای خود خلیفه تعیین نفرمود.

ابن عربی دلیل آن را این گونه بیان می کند: زیرا مردم می دانستند چه کسی خلیفه برحق است؛ یعنی مردم می دانستند که ابوبکر خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم است: «لعلمه أنّ فی اُمّته من یَأخذ الخلافه عن ربّه»(۳) وی ابوبکر را افضل امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم معرفی می کند: «إعلم أنّه لیس فی امّه محمد «صلی الله علیه [و آله] و سلّم» من هو افضل من ابی بکر»(۴)

ابن عربی برای این که به همگان بفهماند آنچه که در فصوص- در رابطه با عدم نص برخلافت- گفته هرگز از روی تقیه نمی باشد، مدّعی می شود که کتاب فصوصش را در عالم مکاشفه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم گرفته است و او فقط مترجم آن می باشد و واوی را کم و یا

۱- استناد ابن عربی به احادیث جعلی در کتب صحاح است. مراجعه شود به کتاب ابن عربی از نگاهی دیگر صص ۹۴-۸۸

۲- فصوص الحکم، فص داوودیه؛ ممد الهمم، ص ۴۰۹

۳- همان

۴- الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۱۶، باب الثالث و ثلاث مائه

زیاد نکرده است!!(۱)

مولوی نیز برای رد نمودن خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام، موضوع مهدویت را از انحصار خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام خارج می کند و در «مثنوی» می گوید:

پس به هر دوری ولیی قائم است***آزمایش تا قیامت دائم است

دست زن در دامن هرکو ولی است***خواه از نسل عمر خواه از علی است

۱- مقدمه فصوص الحکم؛ ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۸ ابن عربی در مقدمه فصوص الحکم می نویسد: من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را در مبشّره ای دیدم که در دستش کتابی بود، و به من فرمود: این کتاب فصوص الحکم است، آن را بگیر و به مردم برسان تا از آن نفع برند، من گفتم: شنیدم و اطاعت نمودم. استاد حسن زاده آملی، در تأیید سخن ابن عربی می نویسد: این بیان، عذرخواهی است از ابراز آنچه که یافته [است]؛ زیرا عارف سالک باید امین الله باشد و اسرار دوست را آشکار نکند، اما عذرخواهی می کند که اگر من اظهار کردم به فرمان رسول مأمور بودم. (ممد الهمم، ص ۸) در کتاب «الدُّرر النّبویّه» آمده: نکته شایان ذکر است که استاد حسن زاده آملی، در پایان فصّ داوودی، آنجا که محی الدین با صراحت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و تنصیص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم بر جانشینی امام علیه السلام را انکار می کند، در توجیه و تبرئه محی الدین می نویسد: اگر خیلی جمود و سماجت در ظاهر لفظ بشود باید گفت که شیخ صاحب عصمت نبود... و چون صاحب عصمت نبود و رسول و نبی نیست، کشف او را- که أخذ از حق تعالی است- به حسب معتقد و سوابق اُنس و اُلفت، اشتباهی روی آورد. (ممد الهمم، ص ۸) لیکن در این باره سئوالاتی به ذهن می آید: ۱- باتوجه به این که کشف محی الدین- به دلیل انحراف عقیده- حقایق را وارونه درمی یافت، چرا در میان بزرگانِ علم و ادب، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم حقایق الهی را به قلب بیمار ابن عربی الهام کرد و باب مکاشفه را به رویش گشود؟ ۲- باتوجه به این که کشف محی الدین درباره جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم اشتباه بوده است، رؤیای محی الدین را که در آن پیامبر به گرفتن کتاب فصوص امر فرمود، چگونه می توان باور کرد؟ ۳- آیا همین یک مورد که استاد حسن زاده به طور ضمنی انحراف اعتقادی محی الدین را تأیید می کند، عرفان او را سئوال برانگیز نمی سازد؟ (الدّرر النبویّه فی نقد آراء فلسفیه، استاد سیدجعفر سیّدان، ص ۱۶۲)

مهدی و هادی وی است ای راه جو***هم نهان و هم نشسته پیش رو(۱)

سخن مولوی در حالی است که طبق احادیث متواتر شیعه و سنّی، مهدی امت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم است و این موضوع، در بین فرقه های مختلف اسلامی، هیچ گونه اختلافی نیست.

بنابراین سخن مولوی هرگز نمی تواند از روی تقیه باشد؛ زیرا: هیچ یک از فِرَق اهل سنت، قائل به آنچه که مولوی می گوید نیستند، تا مولوی تقیه کند و خود را مطابق با عقاید ایشان نشان دهد!

عطّار نیشابوری «مثنوی منطق الطیر» را جهت تبیین وحدت وجود و همچنین مقام فنای فی الله سروده است. عطار وجود و موجود را فقط خدا می داند و معتقد است زمانی که سالک الی الله با کمک مرشد، سختی ها را در راه سلوک متحمل شود، در عاقبتِ کار، فانی در دریای حقیقت می شود و خود خدا می گردد. او برای جا انداختن این تفکّر انحرافی، مثنوی منطق الطیر را در قالب داستان سروده و این عقیده باطل صوفیانه را با هنرنمایی به تصویر کشیده است؛ مضمون اشعار منطق الطیر چنین است: «گروهی از مرغان- که هزاران مرغ بودند- در جستجوی حقیقت و رسیدن به آن تلاش می کردند. به آن گروه انبوه مرغان خبر دادند که هدهد فرزانه می داند حقیقت چیست و چگونه می توان به آن رسید!

مرغان همگی پیش هدهد دانا رفتند و جویای حقیقت شدند. هدهد گفت: نام حقیقت سیمرغ است و بر بلندای کوه قاف ساکن است؛ اما رسیدن به آن فوق العاده

۱- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۱۸ خوش ذوقی در جواب مولوی سروده: بهر هردوری شریری حاضر است***کار شیطان تا قیامت دائر است آنکه گفتی نی امام قائم است***مدّعی و نابکار و ظالم است او مضلّ و منحرف باشد ز راه***او نهانش منتن و قلبش سیاه

سخت است، زیرا برای وصول به آن باید از هفت گردنه و مسیر خطرناک گذشت.

مرغان بعد از ارشاد و راهنمائی های هدهد دانا برای دست یابی به حقیقت (سیمرغ) به سمت کوه قاف حرکت کردند.

آنان که در اوایل راه هزاران مرغ بودند در هریک از مسیر هفت گانه تقلیل یافتند. گروهی از آنان نتوانستند سختی راه را تحمّل کنند و بازگشتند، و گروه بسیاری هم در مسیر به کام مرگ فرو رفتند. عاقبت سی عدد از مرغان به قلّه کوه قاف رسیدند و سیمرغ- که در لسان عطّار حقیقت محض است- را دیدند. سیمرغ به آنان گفت: من آینه وجود شما هستم، حقیقت خود شما هستید که به صورت سیمرغ جلوه نموده اید!

آری، مقصد نهائی عرفان همان مقام فنای در ذات الهی، و خدا شدن است؛ مجدداً به سخن شهید استاد مطهری توجه بفرمائید: «در این مکتب انسان کامل در آخِر، عین خدا می شود، اصلا انسان کامل حقیقی، خود خدا است و هر انسانی که انسان کامل می شود، از خودش فانی می شود و به خدا می رسد.»(۱)

در «الهی نامه» استاد حسن زاده آملی آمده است:

- الهی، همه گویند: خدا کو؟ حسن گوید: جز خدا کو؟

- الهی از من برهان توحید خواهند و من دلیل تکثیر.

- الهی از حسن پرسند توحید یعنی چه؟ حسن گوید: تکثیر یعنی چه؟!

- الهی شکرت که دی دلیل بر اثبات خالق طلب می کردم، و امروز دلیل بر اثبات خلق می خواهم.

- الهی از گفتن: «من» و «تو» شرم دارم؛ أنت أنت.(۲)

اما وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام نه وجود مخلوقات را انکار می کند و نه از گفتن

۱- انسان کامل، ص ۱۲۶

۲- الهی نامه، استاد حسن زاده آملی، چاپ اول، بوستان کتاب

«من» و «تو» ابراز شرم می نماید:

«مَولایَ یا مولایَ! أنتَ الخالقُ وَ أنا المخلوقُ، و هَل یَرحَمُ المَخلوقَ إلاّ الخالقُ؟»(۱) ای آقای من! ای آقای من! تویی آفریننده و من مخلوق توام و آیا در حق مخلوق جز آفریننده او چه کسی ترحّم خواهد کرد؟

آری، در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به خصوص ادعیه آن بزرگواران الهی، هیچ گاه از این ادعیه، بوی عقیده فنای در ذات خداوند استشمام نمی شود. هیچگاه ضمائر «هو» و «أنا» یا «أنت» با هم مخلوط و ممزوج نمی گردد.

جامی در «نقد النّصوص» در رابطه با فنای در ذات الهی می گوید: فنای ممکن در واجب به اضمحلال آثار امکان است، نه انهدام حقیقی او، چون اضمحلال انوار محسوسه در نور آفتاب، و اضمحلال آثار امکان در لطیفه انائیت عارف باشد در هوش و ادراک او، و نه در جسم و روح و بشریت او؛ اگرچه به حکم «وَ لِلأرضِ مِن کَأسِ الکِرامِ نَصیبٌ» (زمین را هم از جام بزرگواران بهره ای می رسد) اینها را نیز حظّی باشد.(۲)

علامه طباطبائی نیز فنای انسان را در ذات الهی پذیرفته است؛ اما بر این باور است که بعد از فنای سالک در ذات خداوند، «عین ثابت» سالک باقی می ماند.(۳)

۱- دعای امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه، مفاتیح الجنان

۲- نقد النصوص، ص ۱۵۱

۳- مهر تابان، (یادنامه علامه طباطبائی) صص ۱۰۲-۷۷ عین ثابت که جمع آن می شود اعیان ثابته، یکی از مهم ترین مباحث عرفان ابن عربی است، ابن عربی نخستین کسی است که اصطلاح «اعیان ثابته» را وضع کرده و در تفکر فلسفی و تصوفش، باب وسیعی را گشوده است. اعیان ثابته در عرفان ابن عربی و پیروانش حقایق و ذوات و ماهیات اشیاست در علم حق. و به بیان دیگر، صورت علمی اشیاست که از ازل آزال در علم حق ثابت بوده و تا ابد آباد نیز همچنان ثابت خواهند ماند. (محی الدین عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۳۷۱) دکتر سیدیحیی یثربی می گوید: اعیان ثابته، عبارتند از: حقایق ممکنات در علم حق و صور علمی اشیاء که حقایق عالم امکان مطابق آن اعیان به وجود آمده اند. عرفا در توجیه پیدایش اعیان می گویند که اعیان لازمه اسماء و صفات حق اند در مقام واحدیت، براساس تجلی حق در کسوت اسماء و صفات، نوعی کثرت پدید می آید که همان کثرت ناشی از اسماء و صفات است و لازمه هر اسمی، مفهوم و ماهیت مناسبی با آن است. (عرفان نظری، ص ۳۲۶)

یعنی انسان سالک با فنای در ذات، هنوز مقداری از تعیّن و حدّ برای او باقی است و به صورت کامل در ذات الهی مستهلک نمی گردد.(۱)

در نقد دیدگاه فوق می گوئیم: این سخن نیز غیر قابل پذیرش است؛ زیرا در معارف وحیانی، هیچ گونه سنخیتی بین ذات خداوند و انسان نیست که انسان بتواند با سیر و سلوکش به آن ذات بپیوندد، حال چه به صورت مطلق که کاملاً مستهلک در ذات حق شود و چه به صورت غیرمطلق که چیزکی به عنوان حدّ وجودی، (نه حد بشری) از او باقی بماند.

تمام این سخنان مغایر با آموزه های وحیانی، و تعالیم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است.

خداوند می فرماید: «لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ»(۲) هیچ چیز مانند او نیست.

طبق این آیه شریفه، هیچ موجودی، مِثل، شبیه و همسنخ خداوند نیست؛ بنابراین چگونه می توان گفت انسان در ذات خدا می تواند فانی شود؟؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام- در تفسیر آیه فوق- می فرماید: «لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ» إذا کانَ الشیء من مشیتِهِ فکان لا یشبهه مُکوّنه.(۳) «چیزی مثل او نیست» چون شیء از مشیت و خواست اوست، پس با به وجود آورنده اش شباهت ندارد.

جناب استاد سیدجعفر سیّدان- در شرح حدیث فوق- می گوید: «براساس این حدیث، نفی مثلیت اشیاء با خدا، بدان جهت است که هر شیئی با مشیّت و خواستِ خدا- که صفت فعل او است- تحقق یافته است، پس آنچه پدید آمده، مانند پدید آورنده اش نمی باشد.

۱- همان

۲- سوره شوری: آیه ۱۱

۳- مصباح المجتهد، شیخ طوسی، ص ۷۵۲

به بیان دیگر می توان گفت: مُكَوِّن (پدید آورنده) قائم به ذات است و مُكَوَّن (ایجاد شده) قائم به غیر می باشد و پیداست كه این دو با هم مشابهتی ندارند؛ بلكه متناقض می باشند؛ زیرا در قائم به ذات، وجوبِ وجود، ذاتی است برخلاف قائم به غیر.»(۱)

در حدیث دیگری- امیرالمؤمنین علیه السلام- می فرماید: «... حَدَّ الأشیاءَ كُلَّها عِندَ خَلقِهِ إیّاها، أبانَهَ لها مِن شِبهه و إبانَهً مِن شِبهها»(۲) اینكه خدا، هنگام خلق و آفرینش اشیاء، همه آنها را محدود [دارای اندازه و حدود مشخص] آفرید، [نشانه آن است كه] اشیاء با خدا مباینت دارد و شبیه او نیست و خدا نیز از همانندی با اشیاء جدا است.

و اما این حدیث بسیار بسیار گویا- كه قبلاً در ابطال وحدت وجود آوردیم- در اینجا نیز برای ابطال عقیده «فنای در ذات خداوند» می آوریم:

امام رضا علیه السلام می فرماید: «وَ كُنهُهُ تَفریقٌ بَینَهُ وَ بَینَ خَلقِهِ»(۳) كُنهِ خدا (یعنی حقیقت و ذات خدا) تفاوت است (یعنی مباین و جداست) میان او و مخلوقاتش.

و باز هم بشنوید: از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم «لا خَلقُهُ فِیهِ ولا هُوَ فِی خَلقِهِ»(۴) مخلوقاتش در او نیست، و او در مخلوقاتش نیست.

دوباره بشنوید و و مقایسه كنید: مرحوم استاد سیدمحمدحسین طباطبائی می گوید: «در خارج [عالَم واقع] جز وجود و اطوار و رشحات خداوند، چیز دیگری نیست.»(۵)

استاد جوادی آملی می گوید: «كلّ ما عداه فهو فیضه، فلا یكون أمراً مبایناً عنه»(۶) هرچه غیر خداست، فیض [اطوار و رشحات] اوست؛ پس مباین و جدا از او نمی باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «الّذی بانَ مِنَ الخلقِ فَلا شَیءَ كَمِثلِهِ»(۷) خداوند كسی است كه مباین و جدا از آفریدگانش است، و هیچ چیز مانند او نیست.

۱- آیات العقاید، ج ۱، ص ۱۰۴

۲- توحید صدوق، ص۴۲

۳- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۳ نقل از توحید صدوق

۴- الكافی، ج۱، ص ۹۱، ح ۲

۵- الرّسائل التوحیدیه، ص ۶۶

۶- علی بن موسی الرضا علیه السلام والفلسفه الالهیه، ص ۳۶

۷- توحید صدوق، ص ۳۲، ح ۱

فصل نهم

مخلوقات فقراء درگاه اویند

خداونـد می فرمایـد: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الفُقَرَاءُ إِلَی اللهِ وَ اللهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ»(۱) ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است!

در ادعیه خاندان عصـمت و طهارت علیهم السـلام- از آن بزرگواران الهی- اظهار فقر و بیچارگی به پیشگاه باعظمت خداوند متعال، فراوان دیـده می شود. در معارف خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام انسان- در هر موقعیّتی که باشد، همان ذات فقیری است که اگر ارتباط خود را با خالق غنیّ خود قطع کند، هلاک می شود.

خداوند از قول حضـرت موسـی علیه السـلام می فرمایـد: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلتَ إِلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ»(۲) پروردگـارا! به آن چه که از خیر بر من نازل کنی محتاجم.

آری؛ اگر انسان فراموش کند که ذاتاً موجودی فقیر است و خود را پُر و غنی بداند طغیان می کند، خداوند می فرماید:

۱- سوره فاطر: آیه ۱۵

۲- سوره قصص: آیه ۲۴

«کَلَّا إِنَّ الإِنسَانَ لَیَطغَی* أَن رَآهُ استَغنَی»(۱) چنین نیست (که شما می پندارید) به یقین انسان طغیان می کند، از اینکه خود را بی نیاز ببیند!

و از این رو بوده است که آن خاندان پاک و مطهر علیهم السلام دائماً به درگاه الهی ضجّه می زدند و اظهار بیچارگی و فقر می نمودند.

اینک فرازهایی از مناجات زیبای امام زین العابدین علیه السلام را بشنوید:

- «یَا غَنِیّ الْأَغْنِیَاءِ، هَا، نَحْنُ عِبَادُکَ بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ أَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَیْکَ، فَاجْبُرْ فَاقَتَنَا بِوُسْعِکَ، وَ لَا تَقْطَعْ رَجَاءَنَا بِمَنْعِکَ، فَتَکُونَ قَدْ أَشْقَیْتَ مَنِ اسْتَسْعَدَ بِکَ، وَ حَرَمْتَ مَنِ اسْتَرْفَدَ فَضْلَکَ(۴) فَإِلَی مَنْ حِینَئِذٍ مُنْقَلَبُنَا عَنْکَ، وَ إِلَی أَیْنَ مَذْهَبُنَا عَنْ بَابِکَ، سُبْحَانَکَ نَحْنُ الْمُضْطَرّونَ الّذِینَ أَوْجَبْتَ إِجَابَتَهُمْ، وَ أَهْلُ السّوءِ الّذِینَ وَعَدْتَ الْکَشْفَ عَنْهُمْ»(۲)

ای بی نیازترین بی نیازان! هم اکنون ما بنده تو در پیشگاه تو هستیم، و من فقیرترین فقیران در محضر تو هستم، پس با توانگریت، بیچارگی ما را جبران کن، و با منع احسانت، رشته امیدمان را قطع مکن تا [مبادا] آن کسی را که به سبب تو سعادتت را می طلبد، بدبخت کنی، و کسی را که خواهان احسان و مهر تو است محروم و نومید سازی.

پس اگر ما را محروم و نومید کنی، آنگاه از سوی تو به کجا روگردانیم؟ و از در خانه تو به کجا رویم؟ ای خدایی که تو پاک و منزّه هستی، ما درمانده و بیچاره هستیم که پذیرش دعایشان را بر خود واجب کرده ای، و ما از آن گرفتاران هستیم که برطرف نمودن گرفتاریشان را وعده و قول داده ای.

- «تَمَدّحْتَ بِالْغَنَاءِ عَنْ خَلْقِکَ وَ أَنْتَ أَهْلُ الْغِنَی عَنْهُمْ(۱۲) وَ نَسَبْتَهُمْ إِلَی الْفَقْرِ وَ هُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَیْکَ.(۱۳) فَمَنْ حَاوَلَ سَدّ خَلّتِهِ مِنْ عِنْدِکَ، وَ رَامَ صَرْفَ الْفَقْرِ عَنْ نَفْسِهِ بِکَ فَقَدْ

۱- سوره علق: آیات ۶ و ۷

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱۰، ص ۱۲۰

طَلَبَ حَاجَتَهُ فِی مَظَانِّهَا، وَ أَتَی طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهِهَا.»(۱)

و ای خدایی که با بی نیازی از پدیده هایت، خود را ستوده ای، و به راستی که به بی نیازی از آنها، سزاوار می باشی.

آنان را به فقر و احتیاج نسبت داده ای، و به راستی که آنها به نیازمندی و احتیاج به تو سزاوار و شایسته نیاز به تو هستند.

پس هرکس با سعی و کوکشش از درگاه تو بخواهد تا روزنه نیازش را ببندد، و برای رفع فقر از خود، به درگاه تو رو آورد، نیازش را در جایگاه صحیح خود طلبیده، و خواست اش را از راه درست خود دنبال کرده است.

ولی آن کس که برای روا شدن نیازش به یکی از آفریده هایت رو آورده، یا جز تو را سبب تأمین نیازش بداند، خویش را در معرض محرومیت (از لطف تو) قرار داده، و سزاوار قطع احسان، از پیشگاه تو شده است.

- «وَ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّی کَیْفَ یَسْأَلُ مُحْتَاجٌ مُحْتَاجاً وَ أَنَّی یَرْغَبُ مُعْدِمٌ إِلَی مُعْدِم(۱۸) فَقَصَدْتُکَ، یَا إِلَهِی، بِالرَّغْبَهِ، وَ أَوْفَدْتُ عَلَیْکَ رَجَائِی بِالثِّقَهِ بِکَ.(۱۹) وَ عَلِمْتُ أَنَّ کَثِیرَ مَا أَسْأَلُکَ یَسِیرٌ فِی وُجْدِکَ، وَ أَنَّ خَطِیرَ مَا أَسْتَوْهِبُکَ حَقِیرٌ فِی وُسْعِکَ، وَ أَنَّ کَرَمَکَ لَا یَضِیقُ عَنْ سُؤَالِ أَحَدٍ، وَ أَنَّ یَدَکَ بِالْعَطَایَا أَعْلَی مِنْ کُلِّ یَدٍ.»(۲)

و گفتم: پاک و منزّه است پروردگار من، چگونه محتاجی از محتاج دیگر درخواست کند؟ و کجا تهیدست و ناداری به تهیدست و نادار دیگر رو می آورد؟ پس ای خدای من، با شور و شوق، به سوی تو توجّه کردم، و با اعتماد و اطمینان کامل به حضرتت، چشم امید دوخته ام.

و دانستم که آنچه از درگاه تو خواسته ام، بسیارش در برابر دارایی تو، اندک است، و

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱۳، ص ۱۳۶

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱۳، ص ۱۳۸.

آنچه از عطای بزرگ تو را خواسته ام که به من ببخشی، در برابر وسعت و عظمت قدرتت، بسیار ناچیز است، و کرم و دایره لطف تو در برابر سئوال هیچ کس، تنگ و محدود نمی شود.

عرفا و فلاسفه، پدیده ها را «عین فقر» و «عین ربط» می دانند؛(۱) به این معنا که اشیاء یک وجود مستقل و جدای از خدا نیستند؛ بلکه وجودی از وجود او، و شأنی از شئونات او هستند.

برای روشن شدن این معنا می توان خورشید و نور آن را مثال زد: نور خورشید «عین ربط» و «عین فقر» به وجود خورشید است؛ زیرا نور خورشید، هیچ شأن و وجودی، جدای از خورشید ندارد؛ بلکه وجودش همان وجود خورشید است.

بنابراین نور خورشید «فقیر» نیست؛ (که غیر خورشید باشد و به خورشید محتاج) بلکه «عین فقر» و «عین ربط» است. (یعنی وجودی ندارد جز وجود خودِ خورشید)

در کتاب «فرهنگ اصطلاحات ابن عربی: آمده است: فقر عبارت از «فناء فی الله» است و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که فرمود: «الفقر سواد الوجه فی الدارین» که سالک کلًا فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند که آنچه به خود نسبت می داده است، همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است.(۲)

ابن عربی در این باره می گوید: «فقر حقیقی عبارت از عدم تملک است و عدم تملّك بدان معنا است که فقیر را هیچ نباشد که به خود اضافت کند تا حدّی که از خود فانی شود و این مقام وحدت صِرف و توحید محض است؛ زیرا چون اضافت ساقط شود، وحدت ثابت گردد: «التوحید اسقاط الإضافات» و از این جا گفته اند که: «اذا تمّ الفقر فهو الله».(۳)

استاد جوادی آملی- در رابطه با «عین فقر» بودن انسان- می گوید: «... لأنّ الانسان و

۱- بدایه الحکمه، (فی العله والمعلول، الفصل الثالث، ص ۱۱۱)

۲- فرهنگ اصطلاحات عرفان ابن عربی، ص ۵۹۳

۳- همان، ص ۵۹۴

غیره من الممکنات... وجوده ضعیفاً فقیراً أو فقراً و ربطاً محضاً لا ـ ذات له إلاّ ـ الرّبط إلی الواجب الغنیّ المحض إلاّ ـ أنّه علی المشرب الرابع و هو التوحید الأفعالی المبحوث عنه فی العرفان النظری المشهور فی العرفان العملی، لا وجود له إلاّ مجازاً، بحیث یکون إسناد الوجود إلیه إسناداً إلی غیرما هو له نظیر إسناد الجریان إلی المیزاب فی قول من یقول: «جری المیزاب»؛ لأنّ الموجود الإمکانی علی هذا المشرب صوره مرآتیّه لا وجود لها فی الخارج...»(۱)

خلاصه ترجمه: براساس توحید افعالی که در مباحث عرفان نظری مطرح می شود و در عرفان عملی مشهود می گردد وجود انسان، ربط محض و فقر محض است؛ بنابراین تنها وجودی که برای انسان می توان لحاظ کرد، یک وجود مجازی است، به گونه ای که (طبق معنای مجاز) وجود به انسان در حقیقت، اسناد وجود به چیزی است که صاحب اصلی آن نیست، مثل نسبت دادن جریان آب به ناودان که گفته می شود: «ناودان جاری شد» با آن که جریان حقیقی از آب است.

آقای سیدمحمدحسین حسینی تهرانی در تبیین عقیده وحدت وجود، و عین فقر و عین ربط بودن پدیده ها می گوید: «... وحدت به معنی اتّحاد و حلول ذات خالق با مخلوق نیست؛ وحدت به معنی عینیّت ذات لایتناهی و مالا اسم له و لا رسم له با این موجودات متعیّنه کثیفه متقیّده و محدوده به هزاران عیب و علّت نیست.

وحدت به معنی استقلال ذات حق تعالی شأنه در وجود است که با وجود این استقلال و عزّت، هیچ موجود دیگری توان استقلال را نداشته و وجودش وجود ظلّی و تبعی است، همچون سایه شاخص که به دنبال آن می گردد. تمام موجودات وجودشان از حق است؛ همه آیه و نماینده می باشند، بنابراین همه ظهورت او می باشند و تجلّیات ذات اقدس وی.

۱- علی بن موسی الرّضا علیه السلام، و الفلسفه الإلهیه، ص ۵۸

اما ظاهر از مَظهر جدا نیست، و متجلّی از متجلّی فیه انفکاک نمی تواند داشته باشد؛ وگرنه دیگر ظهور و تجلّی نیست؛ آن وجودی است جدا و این وجودی است جدا. در این صورت عنوان مخلوق و ربط و رابطه برداشته می شود و تمام کائنات موالید خدا می گردند، در حالی که او «لَم یَلِد» است.

عینیّت حق با اشیاء، عینیت ذات بسیط ما لا اسم له و لا رسم له با اشیاء نیست؛ زیرا آن قابل وصف نیست و این اشیاء به وصف می آیند. او تعیّن و حد ندارد، اینها همگی محدود و متعیّن هستند.

عینیّت به معنی عینیّت علّت با معلول، و خالق با فعل، و ظاهر با ظهور است. بدین معنی که: اگر فرض رفع حدود و تعیّنات شود، دیگر غیر از وجود بَحت و بسیط و مجرّد چیز دیگری در میان نمی ماند و نمی تواند در میان بماند.

وحدت وجود به معنی تعلّق و ربط حقیقی- نه اعتباری و توهّمی و خیالی- همه موجودات است با خالقشان، و در این صورت دیگر فرض زنگار استقلال در موجودات بی معنی می شود. همه با خدا مربوط اند؛ بلکه ربط صرف می باشند و خالق متعال که حقیقت وجود و اصل الجود والوجود است با تمام اشیاء معیّت دارد، نه معیّت ۱+۱ که این غلط است و عین شرک است؛ [زیرا دو وجود فرض شده است] بلکه فی المثل مانند معیّت نفس ناطقه با بدن، و معیّت عقل و اراده با افال صادره از انسان که تحقیقاً در مفهوم و مفاد و معنی یکی نیستند؛ ولی از هم منفک و متمایز هم نمی باشند.»(۱)

استدلال های آقای سیدمحمدحسین تهرانی غلط، و مبانی معتقدات وی، با مبانی معارف وحیانی و تعالیم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام کاملاً مغایرت دارد؛ اکنون نقد این سخنان را توجه فرمائید:

۱) اشیاء ظهور ذات خداوند نمی باشند؛ بلکه طبق تعالیم وحیانی و معارف خاندان

۱- روح مجرد، صص ۳۷۲-۳۷۴

عصمت و طهارت علیهم السلام مخلوق خدا و مباین با ذات اقدس او هستند.

۲) خداوند از مخلوقات خویش جدا است؛ اما در عین جدایی بر تمام اشیاء سیطره وجودی دارد.

۳) فلاسفه و عرفا که به تجلّی ذات به صورت پدیده ها و صدور اشیاء از ذات خداوند به صورت معلولات عقیده دارند، آنانند که به زایش از ذات خداوند معتقدند؛ نه آنان که موجودات را مخلوقات خداوند می دانند که «لا من شیء» خلق نموده است.

۴) طبق سخن وی، با برداشتن حدود و تعیّن اشیاء، تمام اشیاء با ذات خداوند «عینیّت» می یابند؛ و این سخن مخالف با روح تعالیم ادیان الهی است؛ زیرا در مکتب انبیاء، اشیاء مباین با ذات خداوند معرّفی شده اند.

۵) اعتقاد به وجود «بَحت» و «صِرف» در رابطه با خدا و اشیاء توهّمی بیش نیست؛ زیرا: ۱- خلقت اشیاء یعنی تعیّن و محدودیت اشیاء، و این تعیّن و محدودیت همیشه با اشیاء است. ۲- خداوند را نمی توانیم حقیقتِ «بَحت» و «صِرف» معرّفی کنیم؛ زیرا ذات خداوند قابل معقول و شهود بشر نیست و «عدم حدّ» که در روایات درباره ذات خداوند مطرح شده است به معنای «صرفیّت» خدا نیست؛ زیرا صِرافت و غیر صِرافت از مفاهیم ذهنی است و خداوند از مفاهیم ذهنی ما منزّه است.

عدم حد به این معناست که خداوند هم از مخلوقات خود جدا و مباین است و هم به هیچ چیز توصیف نمی شود.

۶) هرچند خداوند مباین و جدا از مخلوقات خویش است؛ اما کمال ارتباط را با مخلوقات خویش دارد، مانند: ارتباط خالق مخلوقی، رازق مرزوقی، صانع مصنوعی و ... ولیکن کیفیّت این ارتباط معقول و مشهود ما نیست.

۷) خداوند ذاتاً با اشیاء معیّت دارد؛ اما این معیّت ذاتی نه تنها وحدت وجود و عینیّت او با اشیاء را اثبات نمی کند، بلکه بیانگر غیریّت و مباینت خداوند با اشیاء است،

زیرا همراهی به معنای وحدت و عینیت نیست.

۸) هرچند خداوند معیّت ذاتی با اشیاء دارد؛ لیکن کیفیّت این معیّت، معقول و مشهود بشر نیست.

۹) طبق این سخن وی: «اگر فرض رفع حدود و تعیّنات شود، دیگر غیر از وجود بَحت و بسیط و مجرّد چیز دیگری در میان نمی ماند و نمی تواند در میان بماند.» باید گفت: در این صورت تمام اشقیاء و اولیاء خدا یکی می شوند؛ یعنی- نستجیر بالله- شمر و یزید و ابن ملجم و معاویه و ابوسفیان و ابوجهل و فرعون و ... با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السلام و سیدالشهداء علیه السلام و ... یکی می گردند، و این سخن یعنی به تمسخر گرفتن آموزه های وحیانی و وعده های الهی در عقاب کافران و معاندان. مگر ابن عربی حقیقت و هویت فرعون را «عین الحق» نام نبرده است؟!»(۱)

مگر شیخ محمود شبستری نگفته است که همه یکی اند:

جناب حضرت حق را دویی نیست***در آن حضرت من و ما و تویی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز***که در وحدت نباشد هیچ تمییز(۲)

مگر ابن عربی نگفته است که فرعون پاک و مطهر از دنیا رفت: «فقبضه طاهراً مطهّراً لیس فیه شیء من الخبث لأنّه قبضه عند ایمانه».(۳)

مگر برخی نگفته اند که کافر را نیز باید با وضو مس کرد!(۴)

مگر مولوی نگفته است آنگاه که تعیّنات برداشته شوند، موسی علیه السلام و فرعون یکی هستند:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد***موسی ای با موسی ای در جنگ شد

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۸۱

۲- گلشن راز، ص ۶۳

۳- فصوص الحکم، فص موسویه، ص ۱۲۴

۴- شرح مراتب طهارت، صمدی آملی، ص ۲۹۶

چون به بی رنگی رسی کان داشتی***موسی و فرعون دارند آشتی(۱)

مگر برخی نگفته اند که بحث از امکان، برای شوخی است؛ چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است، وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است.(۲)

مگر ابن عربی نگفته است که در مباشرت مرد با زن- نستجیر بالله- مفعول و منکوح واقعی خداست؛ زیرا خداوند دوست دارد مرد فقط از ذات او لذت ببرد!!(۳)

و شارح فصوصش، این گونه کلام کفرآلود ابن عربی را توجیه می کند: «خداست که دارد خدایی می کند.»(۴)

مگر یکی از همین آقایان وحدت وجودی چند سال پیش در سخنرانی خویش- در جمع مریدان- نگفت:

قبل از این که ما برویم بهشت می بینیم یزید و یارانش رفتن.

اینها [یزید و شمر] که دین و ناموس خدا را نابود نکردند.

اینها می گویند اگر من نبودم شما عزاداری نمی کردید.

الآن ما چقدر باید متشکر شمر و عمر سعد باشیم.

امام حسین [علیه السلام] و یزید و موسی و فرعون در آخر یکی اند.(۵)

۱۰) هیچ یک از مخالفان عقیده وحدت وجود، معتقد به استقلال اشیاء در ذات و در بقا نیستند؛ بلکه- طبق معارف وحیانی- اشیاء را مخلوق خدا می دانند که نه در ذات استقلال دارند، (زیرا مخلوق خدا هستند و وابسته به اعطای او) و نه در بقا و دوامشان؛ (زیرا اگر اراده خدا بر دوام و بقای اشیاء نباشد اشیاء معدوم می شوند.)

۱- مثنوی، دفتر یکم، بیت ۲۴۷۴

۲- ممد الهمم، ص ۱۰۷

۳- فصوص الحکم، فص محمدیه

۴- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۶۰۶

۵- مجله نورالصادق علیه السلام شماره ۲۱ و ۲۲، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ همچنین متن سخنرانی آقای صمدی آملی در سایت نورالصادق موجود است.

با این توضیحات باطل بودن این سخن نیز مشخص می شود: انکار وحدت وجود، یعنی انکار استقلال در ربوبیّت و خلاقیّت باریتعالی، بنابراین منکر وحدت وجود منکر توحید است.(۱)

باز هم در جواب صاحب روح مجرّد می گوئیم: آیا کسانی که عالم را ظهور ذات خداوند و عین اشیاء معرفی می کنند، و بت پرستی را خداپرستی می خوانند، و به صدور و زایش از ذات معتقدند و به تنزیه همه چیز حتی فرعون و نمرود و بت و شیطان و ... می پردازند، منکر توحیدند، یا کسانی که عالَم را مخلوق خدا و مباین با ذات او و فقیر و وابسته به اعطای الهی می دانند؟!!

۱- روح مجرّد، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، ص ۳۷۹

فصل دهم

دعا کردن اوج بندگی در پیشگاه الهی

در فصل گذشته خواندیم: که هرچند خداوند متعال جدا (یعنی مباین) از مخلوقات خویش است؛ اما کمال ارتباط را با آنان دارد. ارتباط خداوند با مخلوقات خویش این گونه است:

او دائم به مخلوقات خویش روزی می دهد.

او مخلوقات خویش را هدایت می کند.(۱)

از مخلوقات خویش غافل نیست و علم او بر همه آنان احاطه دارد.

هیچ مخلوقی توان بر هیچ کاری ندارد، مگر این که خداوند به او اذن دهد.

مشیّت خداوند بر عالَم حاکم است.(۲)

بقای اشیاء منوط بر این است که خداوند دائماً به آنها اعطای وجود کند.(۳)

۱- در مورد موجودات مختار، هدایت الهی زمانی شاملشان می شود که هدایت الهی را بپذیرند.

۲- در مورد انسان و هر موجود صاحب اختیار، مشیّت خداوند این است که وی با اختیار فعل خود را انجام دهد.

۳- به این معنا که اگر شیئی در دار امکان بقا دارد به این علت است که خداوند آن به آن اراده بقای آن شیء را نموده است و اگر لحظه ای این اراده پروردگار نباشد اشیاء معدوم می شوند و از اینجاست که حاکمیت خدا بر عالَم معلوم می شود و اینجاست که باید گفت: «خدا دارد خدائی می کند.»

و از طرف دیگر نیز انسان باید با پروردگار خود در ارتباط باشد؛ زیرا اگر انسان این ارتباط را قطع کند هلاک می گردد. ارتباط بشر با خداوند به صورت دعا و نیایش جلوه گر می شود. حتی انبیاء و اوصیای الهی- که بالاترین مقامات را در بین مخلوقات دارا هستند- نیز از دعا و نیایش بی نیاز نیستند؛ زیرا آنان برای رسیدن به مقامات بالاتر و کسب خشنودی و رضایت خدا، مدام دعا می کردند.

بدین سبب خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام شب ها را با راز و نیاز و اشک سپری می کردند و مانند بندگان گنهکار در پیشگاه خدا ضجّه می زدند و با اشک شبشان را به صبح می رساندند. و همچنین آن بزرگواران الهی، دائم از حضرت حق درخواست توفیقات و خیرات می نمودند، و رزق حلال، سلامتی جسم، و امان از شر دشمنان را از خدا می طلبیدند. اکنون به بخشی از مناجات دل انگیز امام زین العابدین علیه السلام توجه فرمائید:

- «اللّهُمّ إِنّمَا یَکْتَفِی الْمُکْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوّتِکَ، فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ اکْفِنَا، وَ إِنّمَا یُعْطِی الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَتِکَ، فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعْطِنَا، وَ إِنّمَا یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِکَ، فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ اهْدِنَا.(۱۲) اللّهُمّ إِنّکَ مَنْ وَالَیْتَ لَمْ یَضْرُرْهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِینَ، وَ مَنْ أَعْطَیْتَ لَمْ یَنْقُصْهُ مَنْعُ الْمَانِعِینَ، وَ مَنْ هَدَیْتَ لَمْ یُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلّینَ(۱۳) فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ امْنَعْنَا بِعِزّکَ مِنْ عِبَادِکَ، وَ أَغْنِنَا عَنْ غَیْرِکَ بِإِرْفَادِکَ، وَ اسْلُکْ بِنَا سَبِیلَ الْحَقّ بِإِرْشَادِکَ.»(۱)

خداوندا! آنان که بی نیاز و با کفایت شدند، در پرتو لطف و توانایی تو بود، پس درود و رحمت بفرست بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او، و ما را نیز کفایت فرما، و همچنین آنان که

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۵، ص ۹۶

بخشنده شدند در پرتو برکت عطای تو به این موهبت رسیده اند، پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او درود بفرست، و ما را نیز از فضل و احسانت، عطا فرما. و نیز آنان که هدایت شده اند در پرتو نور جمال تو بوده است، پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او درود و رحمت بفرست و ما را نیز هدایت فرما.

خداوندا! آن کس را که تو دوست بداری و مددکارش باشی، هرگز از ترک و بی اعتنایی خلق، زیان و آسیب نمی بیند، و آن کس را که تو او را مشمول لطف و عطایت سازی، مضایقه و بی لطفی دیگران، چیزی را از او نمی کاهد، و کسی را که تو او را هدایت کنی گمراه سازی گمراهان او را گمراه نخواهد ساخت.

پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلبم و آل او درود بفرست، و ما را در پرتو عزّت خودت از گزند بندگان مصون بدار، و به عطایت از دیگران بی نیاز فرما، و در پرتو ارشاد و راهنمایی خود، ما را به راه حق رهسپار گردان.

- «فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ افْتَحْ لِی یَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِکَ، وَ اکْسِرْ عَنِّی سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِکَ، وَ أَنِلْنِی حُسْنَ النَّظَرِ فِیمَا شَکَوْتُ، وَ أَذِقْنِی حَلَاوَهَ الصُّنْعِ فِیمَا سَأَلْتُ، وَ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً وَ فَرَجاً هَنِیئاً، وَ اجْعَلْ لِی مِنْ عِنْدِکَ مَخْرَجاً وَحِیّاً.(۹) وَ لَا تَشْغَلْنِی بِالِاهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِکَ، وَ اسْتِعْمَالِ سُنَّتِکَ.(۱۰) فَقَدْ ضِقْتُ لِمَا نَزَلَ بِی یَا رَبِّ ذَرْعاً، وَ امْتَلَأْتُ بِحَمْلِ مَا حَدَثَ عَلَیَّ هَمّاً، وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَی کَشْفِ مَا مُنِیتُ بِهِ، وَ دَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِیهِ، فَافْعَلْ بِی ذَلِکَ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْکَ، یَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِیمِ.»(۱)

ای پروردگار من! سوگند به احسان و قدرتت، درِ آسایش را به رویم بگشا، و به قدرتت، سلطنت و چیرگی [غول] بلای وارد شده به مرا بشکن، و با دیده لطف و احسان، در مورد آنچه گلایه دارم، به من بنگر و عنایت فرما، و شیرینی اجابت را در مورد خواسته ام، به کام من بچشان، و رحمت و گشایش گوارا را از سوی خودت به من

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۷، ص ۱۱۰

مرحمت فرما، و از پیشگاه خودت، رهایی و خلاصی سریع مرا از بلاها منظور بدار و مرا به خاطر درگیری با غم و اندوه و پریشانی، که مرا از رعایت واجبات و مستحبات بازداشته اند از انجام آنها باز مدار و محروم مساز.

ای پروردگار من! به خاطر گرفتاری هایی که بر من وارد شده، بی طاقت و عاجز شده ام، و سراسر وجودم بر اثر تحمّل بار سنگین مصائب، پر از رنج و اندوه گشته است، و [با این که] تو به دفع و رفع آنچه را که به آن مبتلا شده و در آن درافتاده ام قدرت داری، پس این کار (برطرف نمودن بلاها) را برای من انجام ده، گرچه من در پیشگاه تو، شایسته لطف و کرم تو نباشم، ای صاحب عرش بزرگ.

- «اللّهُمّ صَلِّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَلْبِسْنِی عَافِیَتَکَ، وَ جَلّلْنِی عَافِیَتَکَ، وَ حَصّنّی بِعَافِیَتِکَ، وَ أَکْرِمْنِی بِعَافِیَتِکَ، وَ أَغْنِنِی بِعَافِیَتِکَ، وَ تَصَدّقْ عَلَیّ بِعَافِیَتِکَ، وَ هَبْ لِی عَافِیَتَکَ وَ أَفْرِشْنِی عَافِیَتَکَ، وَ أَصْلِحْ لِی عَافِیَتَکَ، وَ لَا تُفَرّقْ بَیْنِی وَ بَیْنَ عَافِیَتِکَ فِی الدّنْیَا وَ الْآخِرَهِ.(۲) اللّهُمّ صَلِّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ عَافِنِی عَافِیَهً کَافِیَهً شَافِیَهً عَالِیَهً نَامِیَهً، عَافِیَهً تُوَلّدُ فِی بَدَنِی الْعَافِیَهَ، عَافِیَهَ الدّنْیَا وَ الآخِرَهِ.(۳) وَ امْنُنْ عَلَیّ بِالصّحّهِ وَ الْأَمْنِ وَ السّلَامَهِ فِی دِینِی وَ بَدَنِی، وَ الْبَصِیرَهِ فِی قَلْبِی، وَ النّفَاذِ فِی أُمُورِی، وَ الْخَشْیَهِ لَکَ، وَ الْخَوْفِ مِنْکَ، وَ الْقُوّهِ عَلَی مَا أَمَرْتَنِی بِهِ مِنْ طَاعَتِکَ، وَ الِاجْتِنَابِ لِمَا نَهَیْتَنِی عَنْهُ مِنْ مَعْصِیَتِکَ.»(۱)

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و لباس عافیت و سلامتی را بر من بپوشان، و مرا در پرتو شکوه عافیت فراگیرت قرار بده، و به عافیت نگهبان باش، و به عافیت گرامی دار، و به عافیت بی نیاز ساز، و به عافیت به من صدقه بده، و عافیت و تندرستی را به من ببخش، و بستر عافیت را برایم بگستران، و عافیت را برایم شایسته ساز، و در دنیا و آخرت، بین من و عافیت جدایی نینداز.

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۳، ص ۲۰۸

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و به من عافیت ببخش، عافیتی کامل، شفابخش، بالاتر از دسترس بیماری ها، فزاینده و رشدکننده، و عافیتی که در پیکرم موجب آفرینش عافیت و بهبودی گردد، عافیتی در دنیا و آخرت.

و دادن صحّت و تندرستی، امنیت و سلامتی در دین و بدن، و بصیرت در قلب و پیشرفت در کارهایم، و بیم و هراس از تو، و نیرو برای انجام آنچه را به من از اطاعتت فرمان داده ای، و ترک معصیت، که مرا از آن نهی فرموده ای انعام فرما، و با دادن این نعمت ها بر من منّت گذار.

- «اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ مَنْ أَرَادَنِی بِسُوءٍ فَاصْرِفْهُ عَنّی، وَ ادْحَرْ عَنّی مَكْرَهُ، وَ ادْرَأْ عَنّی شَرّهُ، وَ رُدّ كَيْدَهُ فِی نَحْرِهِ.(۸) وَ اجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُدّاً حَتّی تُعْمِیَ عَنّی بَصَرَهُ، وَ تُصِمّ عَنْ ذِكْرِی سَمْعَهُ، وَ تُقْفِلَ دُونَ إِخْطَارِی قَلْبَهُ، وَ تُخْرِسَ عَنّی لِسَانَهُ، وَ تَقْمَعَ رَأْسَهُ، وَ تُذِلّ عِزّهُ، وَ تَكْسِرَ جَبَرُوتَهُ، وَ تُذِلّ رَقَبَتَهُ، وَ تَفْسَخَ كِبْرَهُ، وَ تُؤْمِنَنِی مِنْ جَمِيعِ ضَرّهِ وَ شَرّهِ وَ غَمْزِهِ وَ هَمْزِهِ وَ لَمْزِهِ وَ حَسَدِهِ وَ عَدَاوَتِهِ وَ حَبَائِلِهِ وَ مَصَايِدِهِ وَ رَجِلِهِ وَ خَيْلِهِ، إِنّكَ عَزِيزٌ قَدِيرٌ.»(۱)

خداوندا! بر محمد و آل او رحمت و درود بفرست، و کسی که اراده بد نسبت به من دارد، او را از من بگردان، و نیرنگش را از من دور ساز، و شرّش را از من دفع کن، و حیله و ترفندش را به خودش برگردان.

و بین من و او سدّ و حایل محکمی قرار بده، تا چشمش را از دیدن من کور، و گوشش را از شنیدن حرف من کر، و قلبش را از یادآوری من قفل شده سازی، و زبانش را از سخن پراکنی در مورد من لال کنی و سرش را با گرز قدرتت بکوبی، و عزّتش را به ذلّت مبدّل کنی، و سیطره اش را بشکنی، و گردن فرازیش را به خواری فرو اندازی، و تکبّر و خودکامگی اش را در هم بشکنی، و مرا از همه زیان، بدی، طعن، غیبت، گوشه

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۳، ص ۲۱۰

زدن زیر چشمیش، حسادت، دشمنی، بندها و دام هایش، و پیاده و سواره هایش ایمن داری، که تو عزّتمند و توانا هستی.

-«إِلَهِی أَسْأَلُکَ بِحَقّکَ الْوَاجِبِ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ، وَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الّذِی أَمَرْتَ رَسُولَکَ أَنْ یُسَبّحَکَ بِهِ، وَ بِجَلَالِ وَجْهِکَ الْکَرِیمِ، الّذِی لَا یَبْلَی وَ لَا یَتَغَیّرُ، وَ لَا یَحُولُ وَ لَا یَفْنَی، أَنْ تُصَلّیَ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ أَنْ تُغْنِیَنِی عَنْ کُلّ شَیْ ءٍ بِعِبَادَتِکَ، وَ أَنْ تُسَلّیَ نَفْسِی عَنِ الدّنْیَا بِمَخَافَتِکَ، وَ أَنْ تُثْنِیَنِی بِالْکَثِیرِ مِنْ کَرَامَتِکَ بِرَحْمَتِکَ.(۱۱) فَإِلَیْکَ أَفِرّ، و مِنْکَ أَخَافُ، وَ بِکَ أَسْتَغِیثُ، وَ إِیّاکَ أَرْجُو، وَ لَکَ أَدْعُو، وَ إِلَیْکَ أَلْجَأُ، وَ بِکَ أَثِقُ، وَ إِیّاکَ أَسْتَعِینُ، وَ بِکَ أُومِنُ، وَ عَلَیْکَ أَتَوَکّلُ، وَ عَلَی جُودِکَ وَ کَرَمِکَ أَتّکِلُ.»(۱)

ای خدای من! از تو تقاضا دارم به حق واجبی که بر همه مخلوقاتت داری، و به حق نام بزرگت که به رسولت دستور داده ای تا به آن نام تو را تسبیح گوید، و به حقّ بزرگی و شکوه و به کریمیت که کهنه و دگرگون و فانی نمی گردد که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم رحمت و درود بفرستی، و در پرتوِ عبادتت مرا از هر چیز بی نیاز کنی، و در سایه خوف و خشیت از مقامت، جانم را از غم و اندوه دنیا آرامش بخشی، و در پرتو رحمتت مرا از کرامت های فراوانت بهره بسیار عطا کنی.

چرا که به سوی تو می گریزم، و تنها از مقام تو می ترسم، و از درگاه تو فریادرسی می نمایم، و تنها به تو امیدوارم، و تو را می خوانم و به تو پناه می آورم، و به تو اطمینان یافتم، و از تو یاری می جویم، و به تو ایمان دارم، و بر تو توکّل می نمایم، و بر جود بزرگواریت اعتماد می ورزم.

خداوند متعال در کلام جاویدش می فرماید: «أَمَّن یُجِیبُ المُضطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَکشِفُ السُّوءَ وَ یَجعَلُکُم خُلَفَاءَ الأَرضِ أَءِلَهٌ مَعَ اللهِ قَلِیلاً مَا تَذَکَّرُونَ»(۲) آن کیست که دعای

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۵۲، ص ۴۴۶

۲- نمل: آیه ۶۲

بیچارگان مضطر را به اجابت می رساند و رنج و غم آنان را برطرف می سازد و شما مسلمین را جانشینان اهل زمین قرار می دهد آیا با وجود خدای یکتا خدائی هست (هرگز) لیکن اندکی متذکر این حقیقتند.

طبق روایات در ذیل آیه فوق، مستکبرین کسانی هستند که خود را از دعا و طلب به پیشگاه الهی بی نیاز می بینند.(۱)

با این وجود برخی از عرفای صوفی، مدّعی هستند که در مراتب بالای سلوک، سالک باید درخواست و طلب را از خدا ترک کند، و هیچ خواسته و خواهشی نداشته باشد؛ زیرا این کار منافات با مقامات عالی سالک دارد!!

در «تذکره الاولیا» درباره «جنید بغدادی» آمده است: «نقل است که جنید یک بار رنجور شد، گفت: «اللّهمَّ اشفِنی» هاتفی آواز داد که ای جنید میان بنده و خدای چه کار داری؟ تو در میای و بدانچه فرموده اند مشغول باش و بر آنچه مبتلا کرده اند صبر کن، تو را با اختیار چه کار؟

نقل است که جنید را یک بار پای درد کرد، فاتحه خواند و بر پای دمید، هاتفی آواز داد که شرم نداری که کلام ما را در حق نفس خود صرف کنی.(۲)

این هاتف کیست که برخلاف دستورات صریح قرآن، جنید را از دعا کردن در برابر خداوند و درخواست شفا از او باز می دارد؟!

درباره بایزید بسطامی می گوید: نقل است که [بایزید] گفت: حق تعالی مرا دو هزار مقام در پیش خود حاضر کرد، و در هر مقامی مملکتی بر من عرضه کرد، من قبول نکردم. مرا گفت: ای بایزید! چه می خواهی؟ گفتم: آنکه هیچ نخواهم.(۳)

سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، درباره ابن عربی می نویسد: «محی الدین به کرّات و

۱- اصول کافی، ج ۴، کتاب دعاء

۲- تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳

۳- صحیفه سجادیه، ج ۱، ص ۲۳۵

مرّات در فتوحات تصریح دارد بر آنکه: من از مراتب خواهش و طلب عبور کرده ام؛ در من تقاضا و طلبی وجود ندارد، هرچه بگویم و انجام دهم، خواست خداوند است عزّ شأنه؛ بنابراین من در برابر عظمت حق نابود می باشم و از خود، بودی و وجودی و اراده و انتخابی ندارم، آنچه خداوند بخواهد همان خواست من است و دو گونه اراده و مشیّت در میانه نیست.»(۱)

۱- روح مجرّد، ص ۳۷۱

فصل یازدهم

در مذمّت شیطان

خداونـد در آیات متعدّدی از قرآن کریم، شیطان را مورد مذمت خویش قرار داده و او را کافر، ملعون، خبیث، متکبر، دشـمن خود و ... معرفی فرموده است؛ اما در عرفان صوفیانه نه تنها شـیطان موجودی خبیث و فاسد معرفی نشده است؛ بلکه بسـیاری از آنان، در قداست و پاکی و نجابت شیطان سخن ها گفته اند!!

آنان مطابق با عقیده «وحدت وجود و موجود»- که همه پدیده ها را ظهور خدا می خوانند- شیطان را نیز یکی از مظاهر خدا و اسماء او می دانند! آنان بر این گفتارند که شیطان مظهر اسم «یا مضل» خداوند است.

قبل از این که سـخنان برخی از بزرگان آنان را در این باره بیاوریم، به فرازهایی از مناجات جانبخش امام سـجاد علیه السـلام- در مذمت شیطان لعین- توجه بفرمائید:

- «اللّهُمّ إِنّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ نَزَغَاتِ الشّیْطَانِ الرّجِیمِ وَ کَیْدِهِ وَ مَکَایِدِهِ، وَ مِنَ الثّقَهِ بِأَمَانِیّهِ وَ مَوَاعِیدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَایِدِهِ.(۲) وَ أَنْ یُطْمِعَ نَفْسَهُ فِی إِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِکَ، وَ امْتِهَانِنَا بِمَعْصِیَتِکَ، أَوْ أَنْ یَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسّنَ لَنَا، أَوْ أَنْ یَثْقُلَ عَلَیْنَا مَا کَرّهَ إِلَیْنَا.(۳) اللّهُمّ اخْسَأْهُ عَنّا بِعِبَادَتِکَ، وَ اکْبِتْهُ بِدُءوبِنَا فِی مَحَبّتِکَ، وَ اجْعَلْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُ سِتْراً لَا یَهْتِکُهُ، وَ رَدْماً

مُصْمِتاً لَا یَفْتُقُهُ.(۴) اللَّهُمّ صَلِّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ اشْغَلْهُ عَنّا بِبَعْضِ أَعْدَائِکَ، وَ اعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَایَتِکَ، وَ اکْفِنَا خَتْرَهُ، وَ وَلّنَا ظَهْرَهُ، وَ اقْطَعْ عَنّا إِثْرَهُ.(۵) اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَمْتِعْنَا مِنَ الْهُدَی بِمِثْلِ ضَلَالَتِهِ، وَ زَوّدْنَا مِنَ التّقْوَی ضِدّ غَوَایَتِهِ، وَ اسْلُکْ بِنَا مِنَ التّقَی خِلَافَ سَبِیلِهِ مِنَ الرّدَی.»(۱)

خداوندا! ما از وسوسه های شیطان رانده شده، و از نیرنگ و مکرهای او، و از دلبستگی به آرزوها و وعده ها و فریب کاری ها و دام هایش به تو پناه می آوریم. و نیز به تو پناه می آوریم از طمع ورزی شیطان در گمراه کردن ما از راه اطاعتت و خوار کردن مان به وسیله نافرمانیت، و پناه می بریم به تو از آنچه را که او برای ما زیبا جلوه می دهد، تا برای ما نیکو گردد. یا مورد آنچه (از نیکی ها) را که به نظرمان بد جلوه می دهد، تا بر ما سنگین آید.

خداوندا! شیطان را در پرتوِ پرستش و بندگیت از ما دور ساز، و در پرتو تلاش پیگیر ما در راه عشق و محبّت، او را منکوب فرما، و بین ما و شیطان حجاب و پرده محکمی که توان پاره کردن آن را نداشته باشد قرار بده، و سدّی خلل ناپذیر بگذار که آن را نشکافد.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آلش رحمت و درود بفرست، و شیطان را به جای ما، سرگرم برخی از دشمنانت کن، و با حسن نظرت، ما را از گزند او نگهدار، و ما را از شرّ نیرنگش، کفایت فرما، و بر او مسلّط کن، و هرگونه اثر و جای پای او را در وجود ما دور گردان.

خداوندا! بر محمد و آل او رحمت و درود بفرست، و به ما از هدایت همان اندازه که شیطان در گمراهی است، بهره مند فرما، و بر ضد إغوا و گمراه گری او نیرو ده. و توشه تقوا را به ما عنایت کن، و در مقابل راه شیطان که راه تباهی است، گام های ما را در راه

۱- صحیفه سجادیه، دعای شماره ۱۷، ص ۱۶۴

تقوا استوار ساز.

- «اللّهُمّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِی قُلُوبِنَا مَدْخَلًا وَ لَا تُوطِنَنّ لَهُ فِیمَا لَدَیْنَا مَنْزِلًا.(۷) اللّهُمّ وَ مَا سَوّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرّفْنَاهُ، وَ إِذَا عَرّفْتَنَاهُ فَقِنَاهُ، وَ بَصّرْنَا مَا نُكَایِدُهُ بِهِ، وَ أَلْهِمْنَا مَا نُعِدّهُ لَهُ، وَ أَیْقِظْنَا عَنْ سِنَهِ الْغَفْلَهِ بِالرّكُونِ إِلَیْهِ، وَ أَحْسِنْ بِتَوْفِیقِكَ عَوْنَنَا عَلَیْهِ.(۸) اللّهُمّ وَ أَشْرِبْ قُلُوبَنَا إِنْكَارَ عَمَلِهِ، وَ الْطُفْ لَنَا فِی نَقْضِ حِیَلِهِ.(۹) اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَوّلْ سُلْطَانَهُ عَنّا، وَ اقْطَعْ رَجَاءَهُ مِنّا، وَ ادْرَأْهُ عَنِ الْوُلُوعِ بِنَا.(۱۰) اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ آبَاءَنَا وَ أُمّهَاتِنَا وَ أَوْلَادَنَا وَ أَهَالِیَنَا وَ ذَوِی أَرْحَامِنَا وَ قَرَابَاتِنَا وَ جِیرَانَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنْهُ فِی حِرْزٍ حَارِزٍ، وَ حِصْنٍ حَافِظٍ، وَ كَهْفٍ مَانِعٍ، وَ أَلْبِسْهُمْ مِنْهُ جُنَناً وَاقِیَهً، وَ أَعْطِهِمْ عَلَیْهِ أَسْلِحَهً مَاضِیَهً.(۱۱) اللّهُمّ وَ اعْمُمْ بِذَلِكَ مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالرّبُوبِیّهِ، وَ أَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِیّهِ، وَ عَادَاهُ لَكَ بِحَقِیقَهِ الْعُبُودِیّهِ، وَ اسْتَظْهَرَ بِكَ عَلَیْهِ فِی مَعْرِفَهِ الْعُلُومِ الرّبّانِیّهِ.»(۱)

خداوندا! برای شیطان در دل های ما، جایگاه و راه نفوذی قرار مده، و هرگز برای او جای پا و جایگاهی در سراسر زندگیمان فراهم نکن.

خداوندا! ما را به باطلی که شیطان برای ما زینت می دهد آگاه ساز، وقتی که ما را به آن آگاه نمودی، از آن نگهدار، و ما را به برنامه های فریب کاری شیطان بینا کن و فراهم کردن ابزار دور نمودن شیطان را به ما الهام فرما، و از خواب غفلتی که از اعتماد و تمایل شیطان نشأت می گیرد ما را بیدار کن، و با توفیقت ما را بر ضد او و نبرد با او یاری فرما.

خداوندا! دل های ما را با انکار و طرد شیطان آبیاری و شستشو فرما، و ما را در هم شکستن ترفندهای نیرنگ او، مشمول لطفت قرار بده.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و سلطه و فشار شیطان را

۱- همان، ص ۱۶۶

از ما بگردان، و رشته امیدش را از ما قطع کن، و او را از حرص و پافشاری در گمراه کردن ما دفع فرما.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و پدران، مادران، فرزندان، عشیرگان، خویشان، نزدیکـان و همسایگـان ما از مردان و زنان باایمان را، از شـرّ او در سـنگری محکم، و دژی نگهدارنـده، و پناهگاهی بازدارنـده ایمن دار، و [برای دفع گزند او] آنها را با زره های حفظ کننده بپوشان، و برای نبرد او، سلاح های برّان به آنها عطا فرما.

خداوندا! این دعا و خواهش ما را درباره هرکسـی که به پروردگاری تو گواهی دهد، و به یکتایی تو اخلاص ورزد، و براساس بنـدگی حقیقی تو با شـیطان دشـمنی می ورزد، و در شـناخت معارف آسـمانی، از درگاه تو بر ضد او یاری می جوید شامل و فراگیر فرما.

- «اللّهُمّ احْلُلْ مَا عَقَـدَ، وَ افْتُقْ مَا رَتَقَ، وَ افْسَـخْ مَا دَبّرَ، وَ ثَبّطْهُ إِذَا عَزَمَ، وَ انْقُضْ مَا أَبْرَمَ.(۱۳) اللّهُمّ وَ اهْزِمْ جُنْدَهُ، وَ أَبْطِلْ كَيْدَهُ وَ اهْدِمْ كَهْفَهُ، وَ أَرْغِمْ أَنْفَهُ(۱۴) اللّهُمّ اجْعَلْنَا فِي نَظْمِ أَعْدَائِهِ، وَ اعْزِلْنَا عَنْ عِدَادِ أَوْلِيَائِهِ، لَا نُطِيعُ لَهُ إِذَا اسْـتَهْوَانَا، وَ لَا نَسْـتَجِيبُ لَهُ إِذَا دَعَانَا، نَأْمُرُ بِمُنَاوَأَتِهِ، مَنْ أَطَاعَ أَمْرَنَا، وَ نَعِظُ عَنْ مُتَابَعَتِهِ مَنِ اتّبَعَ زَجْرَنَا.(۱۵) اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ خَاتَمِ النّبِيّينَ وَ سَيّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى أَهْـلِ بَيْتِهِ الطّيّبِينَ الطّاهِرِينَ، وَ أَعِـذْنَا وَ أَهَالِيَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِمّا اسْـتَعَذْنَا مِنْهُ، وَ أَجِرْنَا مِمّا اسْـتَجَرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ(۱۶) وَ اسْـمَعْ لَنَـا مَـا دَعَوْنَا بِهِ، وَ أَعْطِنَا مَا أَغْفَلْنَاهُ، وَ احْفَظْ لَنَا مَا نَسِـينَاهُ، وَ صَـيّرْنَا بِـذَلِكَ فِي دَرَجَاتِ الصّالِحِينَ وَ مَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِينَ، آمِينَ رَبّ الْعَالَمِينَ.»(۱)

خداوندا! هر گِرهی را که شـیطان بسته بگشای، و دوخته ها و رشته هایش را بگسل، و تدبیر و طرحش را در هم بشکن، و عزم و تصمیمش را متلاشی کن، و آنچه را که محکم نموده، سست و متزلزل فرما.

۱- همان، ص ۱۶۸

خداوندا! سپاه شیطان را مغلوب کن، نیرنگش را نابود نما، پناهگاهش را ویران ساز و بینی اش را بر خاک بمال.

خداوندا! ما را در صف دشمنان شیطان قرار بده، و از شمار دوستانش برکنار کن، تا وقتی که ما را به سوی خود بطلبد او را پیروی نکنیم، و آنگاه که ما را فراخواند او را اجابت ننماییم، و چنان کن که هرکس از ما پیروی کند، او را به دشمنی شیطان فرمان دهیم، و هرکس که نهی ما را بپذیرد، با اندازه، او را از اطاعت و پیرویش باز داریم.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم آخرین پیامبران، و سرور رسولان، و بر دودمان پاک و پاکیزه او، رحمت و درود بفرست، و ما و خاندان ما و همه مردان و زنان باایمان را از بدی هایی که از شرّ آنها به تو پناهنده شده ایم، پناه ده و ما را از خطراتی که از ترس آن به تو رو آورده ایم، ایمنی بخش. و دعای ما را بشنو، و آنچه را که از یادش غافل شدیم، به من عطا فرما، و آنچه را که فراموش کرده ایم، برای ما محفوظ بدار، و به وسیله آن، به درجات و مقامات عالی شایستگان و مؤمنان برسان، آمین ای پروردگار جهانیان.

- «وَ أَعِذْنِی وَ ذُرِّیّتِی مِنَ الشّیْطَانِ الرّجِیم، فَإِنّکَ خَلَقْتَنَا وَ أَمَرْتَنَا وَ نَهَیْتَنَا وَ رَغّبْتَنَا فِی ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَ رَهّبْتَنَا عِقَابَهُ، وَ جَعَلْتَ لَنَا عَدُوّاً یَکِیدُنَا، سَلّطْتَهُ مِنّا عَلَی مَا لَمْ تُسَلّطْنَا عَلَیْهِ مِنْهُ، أَسْکَنْتَهُ صُدُورَنَا، وَ أَجْرَیْتَهُ مَجَارِیَ دِمَائِنَا، لَا یَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا، وَ لَا یَنْسَی إِنْ نَسِینَا، یُؤْمِنُنَا عِقَابَکَ، وَ یُخَوّفُنَا بِغَیْرِکَ.(۷) إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشَهٍ شَجّعَنَا عَلَیْهَا، وَ إِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ ثَبّطَنَا عَنْهُ، یَتَعَرّضُ لَنَا بِالشّهَوَاتِ، وَ یَنْصِبُ لَنَا بِالشّبُهَاتِ، إِنْ وَعَدَنَا کَذَبَنَا، وَ إِنْ مَنّانَا أَخْلَفَنَا، وَ إِلّا تَصْرِفْ عَنّا کَیْدَهُ یُضِلّنَا، وَ إِلّا تَقِنَا خَبَالَهُ یَسْتَزِلّنَا.(۸) اللّهُمّ فَاقْهَرْ سُلْطَانَهُ عَنّا بِسُلْطَانِکَ حَتّی تَحْبِسَهُ عَنّا بِکَثْرَهِ الدّعَاءِ لَکَ فَنُصْبِحَ مِنْ کَیْدِهِ فِی الْمَعْصُومِینَ بِکَ.»(۱)

[پروردگارا!] من و فرزندان و نسل مرا از شرّ شیطان رانده شده پناه ده؛ زیرا تو ما را

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۵، ص ۲۲۴

آفریـدی، و امر و نهی کردی، و به پاداش انجام فرمانت تشویق نمودی، و از عذاب نافرمانیت تهدید کردی و ترساندی، و برای آزمـایش ما دشـمنی [ماننـد شـیطان] قرار دادی که ما را می فریبـد، و او را بر ما چیره ساختی،(۱) به مـا چنان چیرگی که بر او مسلط شویم ندادی، او را در قلب هایمان و در شریان های خودمان گماردی، به گونه ای که اگر ما از او غافل شویم، او از ما غافل نگردد، و اگر ما او را فراموش کنیم، او ما را فراموش نکند، دشـمنی که همواره ما را از عذاب تو ایمن ساخته و از غیر تو می ترساند.

دشـمنی که اگر تصـمیم بر انجـام کـار زشت بگیریم مـا را به آن دلیر و پرجرأت می کنـد، و اگر تصـمیم به انجـام عمـل نیک بگیریم، ما را از آن باز می دارد، و به وسیله هوس های نفسانی ما را دنبال می کند، و در عرصه عقاید ما، دام های شبهه را می گسترانـد، اگر به ما وعـده دهـد، خُلف وعـده می نمایـد، و اگر ما را سـر گرم آرزوها سازد، بر ضـدّ آنها رفتار می کنـد و اگر نیرنگ این دشمن را از ما دور نسازی، ما را گمراه می سازد، و اگر ما را از فساد او حفظ نکنی می لغزاند.

خداوندا! تسلّط و چیرگی این دشمن را در پرتوِ سلطنت و قهّاریّتت، دور بیفکن؛ بلکه با دعای فراوان ما در درگاهت، گزند او را از ما بازداری، و در نتیجه ما را با دور شدن از قلمرو نیرنگ او در صف بی گناهان قرار دهی.

- «اللّهُمّ صَلِّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ جَنّبْنَا الْإِلْحَادَ فِي تَوْحِيدِكَ، وَ التّقْصِيرَ فِي تَمْجِيدِكَ، وَ الشّكّ فِي دِينِكَ، وَ الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَ الْإِغْفَالَ لِحُرْمَتِكَ، وَ الِانْخِدَاعَ لِعَدُوّكَ الشّيْطَانِ الرّجِيمِ»(۲)

۱- سخن امام معصوم علیه السلام به این معناست که شیطان به اذن خدا می تواند فریب دهد و تسلط یابد و اگر اذن خدا نباشد شیطان نمی توانـد کاری بکنـد؛ البته اذن دادن خداونـد به شـیطان، به معنای رضایت از کار شـیطان نیست؛ بلکه شـیطان ملعونِ الهی است و خداوند متعال از او و کارهایش بیزار است و جایگاه او را جهنم قرار داده است.

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۴، ص ۳۴۰

خداونـدا! بر محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلّم و آلش رحمت و درود بفرست، و ما را از راه انکار در توحیـد و یکتائیت دور کن، و نیز مـا را از کوتـاهی در سـتایشت، و از شک و تردیـد در دینت، و از کوری و بی بصـیرتی نسـبت به راهت، و غفلت و سهل انگاری در بزرگداشت حریم مقامت و از فریب خوردن از دشمنت شیطان رانده شده دور گردان.

- «اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ إِنْ مِلْنَا فِیهِ فَعَدّلْنَا، وَ إِنْ زُغْنَا فِیهِ فَقَوّمْنَا، وَ إِنِ اشْتَمَلَ عَلَیْنَا عَدُوّکَ الشّیْطَانُ فَاسْتَنْقِذْنَا مِنْهُ.»(۱)

خداونـدا! بر محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و هرگـاه ما انحراف یافتیم ما را به راه راسـت بازگردان، و اگر به راه کج رفتیم، ما را به راه راست استوار ساز، و اگر دشمن تو شیطان بر ما چنگ انداخت، ما را از چنگ او رهایی بخش.

همانگونه که ملاحظه فرمودید در این مناجات زیبای امام زین العابدین علیه السلام، شیطان مورد مذمّت قرار گرفته و موجودی شر و رانده شده و فاسد و دشمن خدا معرفی شده است.

براسـاس دیـدگاه وحـدت وجودیـان که در دایره هسـتی جز «وجود مطلق» هیـچ چیز دیگری نیست و وجود مطلق هم - که در مراحل تنزّل متعیّن و متکثّر می شود- عین خیر است و عـدم عین شـر (یعنی هیـچ شـرّی در عالم وجود ندارد) و خیر به حقیقت وجود باز می گردد و حقیقت وجود هم جز ذات مقدّس ربوبی نیست:

وجود آنجا که باشد محض خیر است***اگر شری است در وی آن ز غیر است(۲)

لهذا اساساً در عالم وجود شرّی نیست و نتیجه چنین دیدگاهی نسبت به جهان خلقت این است که:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست***که هر چیزی به جای خویش نیکوست(۳)

۱- همان، ص ۳۴۲

۲- گلشن راز، ص ۴۷

۳- همان

به این ترتیب وجود ابولهب، ابوجهل، ابوسفیان، ابن ملجم، معاویه، یزید و بالاتر وجود شیطان در عالم آفرینش «خیر محض» ست.

و به این لحاظ است که در تفکّرات صوفیانه شیطان: مظهر یا مضل، سیدالموحّدین، مظهر جلال خداوند، عاشق سینه سوخته الهی، رهسپار در مسیر کمال و سعادت، کلب معلَّم (سگ دست آموز)، و ... معرّفی شده است.

مجدّداً به برخی از عقاید وحدت وجودی که- تقدیس شیطان از آن خارج می شود- دقّت کنید:

ابن عربی می گوید: «فسبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها»(۱) پاک است آن خدائی که اشیاء را ظاهر نمود و خود عین آنهاست.

در توجیه گوساله پرستی بنی اسرائیل می گوید: «فانّ العارف من یری الحق فی کلّ شیء، بل یراه عین کلّ شیء»(۲) همانا عارف حق را در هر چیزی می بیند؛ بلکه او را عین هر چیزی می بیند.

در رابطه با فرعون می گوید: «فصحّ قوله: «أنا ربّکم الأعلی» و إن کان عین الحق فالصوره لفرعون».(۳) پس درستی گفتار فرعون روشن شد که گفت: من پروردگار برتر شما هستم. گرچه او عین حق بود؛ اما در ظاهر فرعون بود.

ملّاصدرا: «... لیس فی دار الوجود غیره دیّار، و کلّما یترآی فی عالم الوجود أنّه غیر الواجب المعبود إنّما هو من ظهورات ذاته و تجلّیات صفاته الّتی هی فی الحقیقه عین ذاته...»(۴)... در دار حقیقت موجودی جز خدا نیست و دیگران [حتی شیطان] نیز فقط عبارت از تجلّی و ظهور ذات و صفات او می باشند که در حقیقت، آنها عین ذات او هستند...

۱- الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۴۵۹

۲- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۱۴

۳- همان، ص ۵۸۲

۴- اسفار اربعه، ج ۲، ص ۲۹۳

مولوی:

غیر خدا در دو جهان هیچ نیست***هیچ مجو غیر که آن هیچ، نیست(۱)

شبستری:

هر آن کس را که اندر دل شکی نیست***یقین داند که هستی جز یکی نیست(۲)

جامی:

شهود یار در اغیار، مشرب جامی است***کدام غیر که لاشیء فی الوجود سواه(۳)

آقای سیدمحمدحسین حسینی تهرانی: همه [موجودات و] مردم ممکن اند، و غایت و سیر آنها فناء و اندکاک در ذات واجب الوجود است.(۴)

و نیز می گوید: به ادلّه فلسفیه و براهین حِکَمیّه و مشاهدات عینیّه و روایات و احادیث وارده، ثابت است و قابل تردید نیست که تمام مردگان بدون استثناء پس از مرگ تجرّدشان بیشتر می شود، یعنی بیشتر در فنای توحید در ذات متوغّل (فرو رونده در کاری) می گردند.(۵)

و می گوید: همه [موجودات] ظهورات او می باشند و تجلّیات ذات اقدس وی.(۶)

جناب استاد حسن زاده آملی: ... ذوات ما به حسب وجود، عین ذات اوست و مغایرتی بین این دو نیست؛ مگر به تعیّن و اطلاق که تعیّن در مراتب ممکنات است.(۷)

جناب استاد جوادی آملی: «کلّ ما عداه فهو فیضه، فلا یکون أمراً مبایناً عنه».(۸)

هرچه غیر خداست [از جمله شیطان] فیض [ظهورات] اوست؛ پس مباین با او نمی باشد.

اکنون برخی از سخنان متصوفه را در تقدیس شیطان بشنوید:

۱- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص ۱۸۷

۲- گلشن راز، ص ۳۸

۳- دیوان جامی، غزل شماره ۱۳۴۶

۴- امام شناسی، ج۵، ص ۱۷۸

۵- روح مجرد، ص ۵۰

۶- همان، ص ۳۷۳

۷- رساله فارسی أنّه الحق، ص ۶۶

۸- علی بن موسی الرضا علیه السلام والفلسفه الالهیه، ص ۳۶

حسن بصری- که تمام سلاسل معروف صوفیه خود را به وی می رسانند- درباره ابلیس می گوید: اگر ابلیس نور خود را به خلق ظاهر کند، به خدایی پرستیده می شود.(۱)

بایزید بسطامی دل بر حال ابلیس سوزانده، طلب بخشش برایش می کند.(۲)

ابوبکر واسطی می گوید: اهل توحید راه رفتن را باید از ابلیس بیاموزند.(۳)

حلاج می گوید: صاحب من و استاد من ابلیس و فرعون است. به آتش بترسانیدند ابلیس را از دعوی خود بازنگشت. فرعون از روی کشفی که از خدا کرده بود ادّعای ربوبیت کرده.(۴)

ابوالعباس قصاب صوفی، سنگ انداختن بر ابلیس را دور از جوانمردی می شمارد.(۵)

ابوالقاسم گرگانی او را خواجه خواجگان و سرور مهجوران می خواند.(۶)

جای دیگر می گوید: چندین سال است تا روند ابلیس صفت طلب می کنم نمی یابم.(۷)

احمد غزالی او را اسوه و الگو شناخته و می گوید: هرکس که از ابلیس توحید نیاموزد زندیقی بیش نباشد. موسی در عقبه طور با ابلیس برخورد کرد و از او پرسید: چرا به آدم سجده نکردی؟ گفت: حاشا که من به بشری سجده کنم و دعوی توحید کنم.(۸)

احمد غزالی جای دیگر بسیار بی پروا از ابلیس مطرود و ملعون دفاع می کند و می گوید: کسی که ابلیس را موحّد نداند کافر است.(۹)

در پی غزالی، عین القضات شجاعانه در مقابل قرآن و ائمه اطهار علیهم السلام به دفاع از آن ملعون مطرود برخاسته و می گوید: «گیرم که خلق را اضلال ابلیس کند، ابلیس را بدین

۱- تمهیدات، عین القضات همدانی، ص ۲۱۲

۲- تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۱۵۸

۳- همان، ج ۲، ص ۲۷۷

۴- طواسین، ص ۵۱

۵- تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۸۶

۶- نامه های عین القضات، ج ۱، ص ۹۷

۷- لوایح، ص ۲۴

۸- جستجو در تصوف ایران، ص ۱۰۶

۹- تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ص ۸۶

صفت که آفرید؟»(۱)

جای دیگر آن ملعون را عاشق خدا معرفی می کند و می گوید: آن دیوانه عاشقی که تو او را در دین ابلیس می خوانی، می دانی در عالم الهی به چه نام خوانند؟ اگر بدانی خود را کافر دانی...

آن دیوانه، خدا را دوست داشت، و محک عشق او قهر بلا و ملامت گردید..(۲)

ابن عربی نیز ابلیس را عاشق خدا معرفی کرده که محبّت شدید آن ملعون به خدا سبب شد که به آدم سجده نکند؛ او از زبان ابلیس چنین می سراید: راز و نیاز ابلیس با خدا بعد از رانده شدنش:

علی حبّکم انفقت کنز شبابی***و من اجلکم فی الحبّ عزّ مصابی

شرفت بکم دهراً فلمّا هجرتم***جفانی صدیقی فیکم و صحابی

و کانت لی الأکوان طوعاً فاصبحت***ولا شیء منها مولع بشبابی

ظننت بأنّی امن من صدودکم***فخیّبنی ظنّی و ساء حسابی

و ما کان ذنبی فی الهوی غیر انّنی***لغیرک ما وجهت وجه رکابی

و لا استحسنت عینی جمالاً رأیته***سواک و لا مرّ السلو ببابی

و ما رضیت نفسی بذل، و لم تزل***عزیزه قدر فی اعزّ جناب

و کم بت و الکاسات تجری علی فی***حظیره قدس، فی الذّعتاب

إلی أن رمانی بالصدود معذّبی***فرحت و قلبی فی الیم عذاب

لک الخیر فاسلم ما استطعت من الهوی***و ایاک عنی: لا یکن بک مآبی(۳)

گنج جوانیم را به عشق تو از دست دادم و به خاطر عشق، عذاب مصیبتم بزرگ شد.

روزگاری با تو به بزرگی به سر بردم؛ ولی اکنون هیچ یک از آنها خواستار جوانی من

۱- تمهیدات، ص ۱۸۸

۲- در دیار صوفیان، ص ۸۰ و ۸۱ به نقل از رساله «شکوی الغریب»

۳- فرهنگ اصطلاحات عرفان ابن عربی، ص ۴۵ به نقل از تلبیس ابلیس التّعیس

نبودند.

پنداشتم به این که از قصد و خواست شما در امانم، [اگر خواست شما را عملی نکنم باکی نیست] امیدم ناامید شد و حسابم غلط از آب در آمد.

در عشق، گناهی جز این نداشتم جز اینکه برای غیر تو مرکب نراندم.

چشمم هر زیبائی را که دید، جز تو ستایش نکرد و هرگز آرامش، از در خانه من نگذشت.

نفسم به هیچ ذلّتی راضی نشد و همچنین در بلندترین بارگاه، بلندپایه بودم.

چه بسیار که جام های شراب را در بارگاه قدس در برابرم می آوردند و با گواراترین سخنان خطابم می کردند.

تا اینکه شکنجه گرم مرا به هجران مبتلا ساخت. شاد شادم، ولی دلم در عذاب دردناک سوخت.

[ای آدم] خدا به تو خیر دهد هرچه می توانی از عشق دوری گزین و از من بشنو، تا مبادا آنچه بر سر من رفت، بر سر تو بیاید.(۱)

در ادامه ابن عربی- از لِسان شیطان- چنین سرایشش را ادامه می دهد:

اذا کان حظّی منک ذا الصد و الجفا**فسیّان إن جار الزمان و إن وفا

و من منقذی من ظلمه البحر و الغلا**اذا کان مصباح القبول قد انطفا

سأبکی و ما یجزی عن المدنف البکا**و اقضی و قلبی بالصبابه ما اشتفی

فما حیله المطرود إلاّ بکاؤه**و لا یالف المهجور إلاّ التّاسفا(۲)

اگر بهره من از تو جفا و هجران است دیگر برایم فرق نمی کند که روزگار به من وفا کند یا جفا.

و هرگاه چراغ پذیرش خاموش گشت، چه کسی می تواند مرا از تاریکی دریا و دشت

۱- همان، ص ۴۶

۲- همان، ص ۴۷

برهاند.

می گریم و گریه چاره بیمار نیست و روزگار خویش می گذرانم، در حالی که دلم از درد عشق درمان نیافته است.

اما برای رانده شده جز گریه چه چاره ای است و مهجور را چه مونسی است جز فسوس و اندوه.(۱)

سپس ابن عربی از زبان ابلیس- در نصیحتی به آدم- می گوید: ای آدم! اگر دارای هوش و ذکاوتی، چه بسا در لابلای این لعنت، منتهای بسیاری است. پس خبیث با لعنت شادمان است و در حقیقت من رانده شده نیستم؛ زیرا وی مرا در کتابش یاد کرده است و در میان بندگانش مرا در صدر جای داده و در قلوب اولیایش، منزلم آباد است. اگر رسم و نشانم را ترک کرد، مرا ترک ننمود و اگر قدر و مرتبتم را رها کرد نامم را هیچ گاه از یاد نبرد. پس همواره منّتش بر من و احسانش مرا احاطه کرده است؛ اگرچه بر من خشمناک است. از عشق همین بس که مرا با خشم خود یاد کرده است.(۲)

سخن صوفیه و ابن عربی (در عشق شیطان به خدا که سبب شد سجده نکند)، در حالی است که خداوند در قرآن کریم، علّت سجده نکردن - که منجر به کفر شیطان شد- را تکبّر بیان می فرماید، نه عشق و دلدادگی آن ملعون به خدا: «وَ أَقِیمُوا الصَّلَاهَ وَ آتُوا الزَّکَاهَ وَارکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ»(۳) و نماز را به پا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید (و نماز را با جماعت بگزارید)!

«وَ لَقَد خَلَقنَاکُم ثُمَّ صَوَّرنَاکُم ثُمَّ قُلنَا لِلمَلَائِکَهِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبلِیسَ لَم یَکُن مِنَ السَّاجِدِینَ»(۴) ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

۱- همان، ص ۴۷

۲- همان، ص ۴۸

۳- سوره بقره: آیه ۳۴

۴- سوره اعراف: آیه ۱۱

«قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلَّا تَسجُدَ إِذ أَمَرتُکَ قَالَ أَنَا خَیرٌ مِنهُ خَلَقتَنِی مِن نَارٍ وَ خَلَقتَهُ مِن طِینٍ»(۱) (خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل!»

«قَالَ فَاهبِط مِنهَا فَمَا یَکُونُ لَکَ أَن تَتَکَبَّرَ فِیهَا فَاخرُج إِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرِینَ»(۲) گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حقّ نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبّر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی!

به برخی دیگر از سخنان- که شاید در حدّ تقدیس شیطان نباشد؛ ولیکن غلط و بی اساس است- توجه بفرمائید:

ملّاصدرا در «مقدمه شرح اصول کافی» بر این گفتار است که آنگاه که شیطان اغواء و اضلال می کند به سمت کمال و سعادت خویش در حرکت است: «لکلّ نوع کمال یختصّ به و به سعادته؛ فللأجسام فی حصول الحیّز و الفضاء و للنّبات فی التغذیه و الانماء و للحیوان فی حیوته بأنفاسه و حرکته بارادته و احساسه و للفلک فی دورانه بشوقه و وجدانه و للملک فی تسبیحه و تمجیده و طوفانه حول العرش بتحمیده و للشیطان فی اغوائه و اضلاله لأقرانه و اعوانه؛ فما من دابه و مادونها و ما فوقها إلّا و من شأنها البوغ إلی اقصی مالها من الکمال ما لم یعقها عائق».(۳)

برای هر نوع کمالی مخصوص است که سعادت آن نوع، رسیدن به همان کمال است. برای اجسام در حصول و اشغال فضاء، و برای گیاهان در تغذیه و رشدشان... و برای شیطان در گمراه نمودن پیروانش...

جواب ما:

۱- این چه کمال و سعادتی است که به وسیله اغواء کردن و کافر کردن انسان ها برای

۱- سوره اعراف: آیه ۱۲

۲- سوره اعراف: آیه ۱۳

۳- مقدمه شرح اصول کافی، ص ۱۶۵

او حاصل می شود؟!! مگر کمال و سعادت حرکت کردن در جهت رضای الهی نیست؟!

۲- شیطان بـا تکبر و نافرمـانی از اوامر الهی کـافر گشت و از بارگـاه قـدس خـارج شـد. اکنون چگونه می توان ادّعـا کرد که شیطان با اضلال انسان ها- که سرچشمه آن از حسادت و تکبر او است- راه کمال و سعادت را طی می کند؟!

۳- این ادّعا براساس چه ملاک عقلی و شرعی و قرآنی است؟ زیرا عقل و نصوص دینی چیز دیگری می گویند!!

۴- اگر شیطان با گمراه نمودن و کافر کردن دیگران به سمت کمال و سعادت در حرکت است، بنابراین باید گفت که:

گمراهان و کافران نیز با افساد و کفرشان به سمت سعادت و کمال در حرکتند!!

آیا حاصل کلام ملاصدرا غیر از این است؟!

آیا این گونه عقاید، چیزی جز به سخریه گفتن نصوص دینی است؟!

۵- اگر شـیطان با اضـلال نمودن در مسیر سعادت و کمال در حرکت است؛ پس چرا خداوند او را در قرآن لعنت نموده است: «وَ إِنَّ عَلَیکَ اللَّعنَهَ إِلَی یَومِ الدِّینِ»(۱) و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!

آیا سزاوار است کسی که در مسیر سعادت و کمال در حرکت است مورد لعن الهی واقع شود؟!!

۶- اگر شیطان با اغواء و اضلال نمودن در مسیر سعادت است؛ پس چرا خداوند او را در جهنم تا ابد سرنگون می سازد؟!!

آیا در دیدگاه این تفکرات باطل، جهنم برای جهنمیان کمال است؟!!

۷- اگر فلاسفه و عرفا بگویند: بهشت برای بهشتیان کمال است و جهنم نیز برای جهنمیان!!

۱- سوره حجر: آیه ۳۵

می گوئیم: پس چرا خداونـد فقط جانب بهشتیان را گرفته است و از بهشت و بهشتیان بسـیار تمجید نموده است؟! در حالی که جهنم هم برای اهلش کمال است!!

۸- اگر جهنم برای مجرمـان کمال و سـعادت است؛ چرا خداونـد مجرمان را از جهنم ترسانیـده است و به آنان فرموده که توبه کنید تا وارد جهنم نشوید؟!!

۹- خداوند در قرآن، شـیطان و یارانش را دشمن خدا معرفی کرده است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیَاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَقَدْ کَفَرُوا بِمَا جَاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیلِی وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِی تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَیْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِیلِ»(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبّت می کنید، در حالی که آنهـا به آنچه از حقّ برای شـما آمـده کـافر شـده انـد و رسول الله و شـما را به خاطر ایمان به خداونـدی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازیـد!) شـما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشـکار می سازید از همه داناترم! و هرکس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!

اکنون چگونه می توان پذیرفت که دشمن خدا در مسیر رشد و کمال است؟!!

۱۰- اگر شـیطان با اغواء و اضـلال نمودن انسان ها در مسیر رشد و سعادت و کمال است؛ پس باید گفت که: هیچ کس مانند او کمال نیافته است؛ زیرا هزاران سال است که مشغول اضلال و اغواء انسان ها است!!

کاملاًـ برای اهـل تحقیق و انصاف واضـح است که سـخن ملاصـدرا در رابطه با شـیطان- که برخاسـته از مبانی فلسـفه اوست- مخالف نصوص دینی است.

۱- سوره ممتحنه: آیه ۱

در کتاب «الله شناسی» سخنان فراوانی در تمجید و تعریف شیطان بیان شده است؛ اکنون بخشی از این سخنان را بشنوید:

اصل خلقت شیطان نیکوست و برای امتحان و آزمایش بشر آفریده شده است، تا در عالم تکلیف و امر و نهی الهی، انسان این راه مشکل و در عین حال جذّاب و دلنشین را با اختیار بپیماید.(۱)

جواب ما:

اولاً: شیطان شیطان خلق نشد؛ بلکه ابتدای آفرینش او موجودی پاک و بی عیب بود. شیطان با تمرّد و تکبّر و سرپیچی از فرمان خدا تبدیل به شیطان و موجودی خبیث گشت؛ همچنین خلقت تمام موجودات خداوند نیکوست؛ اما موجودات دارای اختیار با ارتکاب گناهان، وجود نیکو و خیرشان را تبدیل به شر می کنند.(۲)

ثانیاً: اگر شیطان نیز نبود، راه اختیار برای انسان مسدود نبود؛ زیرا انسان مختار آفریده شده است، چه شیطان باشد و چه نباشد.

می گوید: اگر شیطان نبود تمام قابلیت ها و استعدادها در بوته اجمال و ابهام مخفی می ماند... دیگر حرکتی به سوی کمال نبود، جنبشی به سوی اعلی ذروه معرفت حاصل نبود. شقاوت و سعادت و دوزخ و جنّت نبود.(۳)

جواب ما:

خداوند متعال انسان را با قابلیت ها و استعدادهای ویژه ای خلق نموده است که در هر شرایط می تواند این قابلیت ها و استعدادها را بروز بدهد و به فعلیت برساند؛ زیرا انسان همواره صاحب حرّیّت و اختیار است و این حرّیّت او است که استعدادهای وی را به فعلیت و شکوفایی می رساند و وی را به سمت کمال حرکت می دهد، خواه شیطان در

۱- الله شناسی، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، ج ۲، ص ۱۱۸

۲- البته اگر خداوند اراده کند- براساس مصلحت و حکمت- شر را نیز می تواند خلق کند.

۳- همان

عالم باشد یا نباشد.

بنابراین چون انسان برای کمال خلق شده است و کمال وی در پرتوی اراده اوست و اراده انسان جزء آفرینش اوست؛ پس همواره راه حرکت به جلو و رسیدن به کمال برای وی خواهد بود، و این مغالطه است که گفته شود: اگر شیطان نبود دوزخ و شقاوت هم نبود، زیرا با نبود شیطان هوای نفس سرکش انسان هنوز در وجود او باقی است که هزاران مرتبه قدرتش در سرنگونی انسان و جهنمی کردن وی، از شیطان قوی تر است.

بنابراین اگر شیطان هم نبود، نه حرکت به سوی کمال متوقف می گشت و نه گناه بی معنا می شد.

می گوید: شیطان یک مأمور مطیع و فرمانبر خداست که وظیفه وی جدا کردن خبیث از طیّب است، مانند زنبور گماشته شده بر در کندو؛ تا زنبورها را تفتیش کند و به آنان که از گیاه بدبو و عَفِن خورده اند راه ندهد و آنها را با نیش خود دو نیم کند.(۱) وی در ادامه مطرح می کند که شیطان در افعال خود هیچ گونه استقلالی از خویش ندارد.(۲)

و می گوید: شیطان همانند حاشیه ای است که بر دو کناره صراط مستقیم انسان قرار دارد. آن صراط مستقیمی که در طبع این نوع (انسان) سرشته شده است، تا با کَدح و مشقّت آن را بپیماید تا به شرف لقای پروردگارش نائل گردد.

و معلوم است که هرجا راه و صراطی تحقّق پیدا نماید، تعیّن متن آن که صراط است فقط به واسطه حاشیه و کناره ای است که خارج از آن می باشد؛ ولیکن آن را فرا گرفته است. اگر حاشیه و اطراف وجود نداشت، متن و میانه و وسط آن وجود نداشت.(۳)

۱- همان، ص ۱۱۹

۲- شیطان نه در وجود و ذات، و نه در اثر و فعل از خود استقلالی ندارد، هستی اش و فعلش با خدا و به امر خداست. (الله شناسی، ج ۳، ص ۱۱۸)

۳- همان، ص ۱۳۰

جواب ما:

می گوید: شیطان یک مأمور مطیع و فرمانبر خداست!!

آخر کـدام اطاعت؟!! در آیات متعـدّد قرآن آمـده که خداونـد به شـیطان امر کرد سـجده کنـد او تکبّر ورزید و سـجده نکرد. بنـابراین آن ملعون هرگز مطیع خـدا نبوده و نیست؛ همچنین شـیطان هیـچ گونه مـأمورتی از جـانب خـدا نـدارد، بلکه به خاطر حسادت ها و کینه هایی که از آدم و اولاد او دارد، تمام سعی اش را می کند تا انسان را جهنمی کند.

و شیطان هیچ گونه دلسوزی نسبت به بشر ندارد که گفته شود: او همچون نگهبانان زنبور عسل است!! و هرگز مأموریت ندارد تا خوبان را از بدان جدا کند؛ بلکه اگر بتواند و زورش برسد در جهنمی کردن تمام افراد بشر، ذرّه ای کوتاهی نمی کند.

و شـیطان در فعلش مختـار است و - به اذن خداونـد - اسـتقلال دارد، و هرکس معتقـد باشـد که شـیطان در فعلش هیـچ گونه اسـتقلالی نـدارد و صاحب فعل شـیطان خـدا است، آن شـخص لاجرم تمام پستی و رذالتی را که شـیطان در عالم به وجود می آورد به خداوند منتسب می گرداند؛ یعنی - نستجیر بالله- خداوند صاحب رذائل و پستی هاست.

البته طبق توحید افعالی صوفیه، تمام افعال - چه فعل نیک و چه فعل بد- فعل خدا است!! و اما این سخن که «شیطان حاشیه راه کمال و سـعادت انسان است که وقوع آن راه (یعنی راه کمال) بـدون آن حاشـیه (یعنی شـیطان) امکان پـذیر نیست» با توجه به مباحث پیشین واضح البطلان است.

در کتاب مبدأ و معاد، شیطان کلب معلَّم (سگ دست آموز) و خیر و لازم برای نظام آفرینش معرفی شده است: «و اما شـیطان رسالتش به عنوان «کَلبِ معلَّم» در طول علت مافوق بوه و تمام کارهای او تحت تـدبیر مبادی عالیه تا برسـد به مبدأ همه مبادی می باشد، و وظیفه او نسبت به انسان در آغاز کار وسوسه است و با تسویل (زیباسازی) و

نیرنگ و اغواء زشتی را زیبا و زیبایی را زشت نشان می دهد و در برابر هدایت های عقل درونی و پیامبر بیرونی شروع به گمراه کردن می کند... بنابراین شیطان در کارهای تکوینی همانند کلب معلَّم تمام حرکت ها و ادراک های او تحت تنظیم مبادی فوق بوده و هرگز کاری را بدون دستور انجام نمی دهد و در وسوسه و اغواء، رسالتش فقط دعوت به گناه است... خلاصه آن که وجود شیطان به عنوان عامل وسوسه گر که زمینه هرگونه مجاهدت ها و هجرت ها و دیگر فضائل نفسانی را فراهم می کند، خیر و لازم می باشد و اگر شیطان و وسوسه های او نمی بود هدایت و اطاعت ضروری می شد، نه ممکن، و با ضروری شدن هدایت و حتی شدن اطاعت، زمینه هیچ گونه عصیانی فراهم نخواهد بود.»(۱)

جواب ما:

۱- شیطان هیچ گونه رسالت و مأموریتی از جانب خدا جهت اغواء انسان ها ندارد؛ بلکه به خاطر کینه ها و حسدها که نسبت به بشر دارد درصدد انتقام و اغواء انسان ها است.

۲- شیطان همچون «کلب معلَّم» نیست؛ زیرا خداوند او را برای اغواء و اضلال انسان ها آموزش نداده است؛ بلکه شیطان با تمرّد از فرمان الهی تبدیل به موجودی شر و کافر و خبیث شده است.

۳- اجازه یافتن شیطان از خداوند متعال جهت اغواء انسان هاه - با توجه به قرائن متعدد قرآنی- به معنای مانع نشدن خداوند در اغواء شیطان است؛ زیرا با وجود عقل و ارسال رسل، انسان می تواند خود را از اغواء شیطان در امان بدارد. بنابراین شیطان از جانب خداوند هیچ مأموریتی جهت گمراه ساختن انسان ها ندارد که گفته شود آن ملعون «کلب معلم» است.

۱- مبدأ و معاد، استاد جوادی آملی، ص ۲۴۹

۴- هرچنـد شـیطان- و سایر موجودات صاحب اختیار- فعلشان تحت تـدبیر علّت مافوق (به معنای خالق هستی) بوده؛ اما نه این که اختیار از شیطان و دیگر موجودات صاحب اختیار سـلب می گردد. بنابراین شـیطان با اختیار، انسان ها را گمراه می کنـد و در فعلش مجبور نیست و او هیچ وظیفه ای نسبت به اغواء انسان ها ندارد.

۵- آنچه که به نفع شیطان است این است که دست از تکبّر و خودخواهی بردارد و توبه کند. بنابراین شیطان کلب معلّم نیست و هیچ رسالتی جهت اغواء انسان ها از جانب خدا ندارد.

۶- اغواء شیطان با اوامر الهی نیست؛ بلکه با اراده و اختیار خود است (البته به اذن الهی).

۷- آنچه سبب رشد بشر می شود شیطان نیست؛ بلکه اراده قوی انسان در مقابله با هوای نفس و شیطان است.

۸- منتهای همّت و آرزوی شیطان کافر کردن و جهنمی کردن انسان ها است و اگر بتوانـد این کار را می کند و این در حالی است که خداوند به کفر انسان ها هرگز راضی نیست؛ پس چگونه می توان گفت که شیطان کلب معلَّم است.

۹- وجـود شـیطان در عـالم، خیر نیست؛ بلکه شـر است، زیرا سـبب مفاسـد زیـادی در عـالم می شود، و این که انسـان در برابر تحریک ها و وسوسه های شـیطان می ایسـتد و ثواب می برد و رشـد می یابد، به خاطر اراده قوی و حُسن اختیار او است، و الاّ بسیاری نیز فریب می خورند و جهنمی می شوند.

بنابراین وجود شـیطان خیر نیست و اگر بشـر در برابر وسوسه های شـیطان می ایسـتد و رشـد می یابد، به برکت شـیطان نیست؛ بلکه به برکت هدایت الهی و حُسن اختیار است.

۱۰- اگر بگوئیم: «وجود شـیطان خیر است» پس بایـد گفت: آن کسانی هم که با وسوسه های شـیطان جرم و جنایت و مفاسـد گوناگون انجام می دهند هم وجودشان خیر

است؛ زیرا آنان در خطّ شیطانند!

۱۱- وجود شیطان برای عالَم هیچ ضرورتی ندارد؛ زیرا با نبود شیطان نیز حرکت انسان به سمت جلو متوقف نمی شود.

همان گونه که در روایات آمده که با ظهور ولی عصر علیه السلام شیطان به دست مبارک آن حضرت، کشته می شود، اکنون سئوال می کنیم: آیا با کشته شدن شیطان دیگر رشد انسان ها و تکلیف متوقف می گردد؟

۱۲- اگر شیطان نباشد نیز انسان ها با سبقت گرفتن از یکدیگر در کارهای نیک رشد می کنند. بنابراین وجود شیطان برای رشد انسان ها ضروری نیست.

۱۳- همچنین اگر شیطان نبود «ضد» (که می گویند شیطان است) نیز جهت حرکت انسان به جلو موجود است و آن هوای نفس انسان می باشد که لحظه ای از او جدا نمی شود و قدرتش هزاران برابر شیطان جهت اغواء انسان ها است، و انسان ها با مقابله با هوای نفس، با سرعتی بسیار بالاتر- از ضدیت با شیطان- به سمت جلو حرکت می کند.

۱۴- تمام آیات قرآنی و روایات خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام - که در رابطه با شیطان است- تفکرات صوفیه را ابطال می کند.

۱۵- و وجود خود شیطان نیز دلیل گویای این مطلب است که اگر شیطان هم نباشد، اختیار و کمال و سقوط انسان همچنان هست؛ زیرا قبل از این که شیطان کافر و رانده شود، به وسیله اطاعت و بندگی خدا به رشد و کمال رسیده بود، و آنگاه که از هوای نفس تبعیت نمود و تکبر ورزید، سقوط کرد و بالا سر او شیطانی نبود که شیطان با ضدیتِ او رشد یابد و یا با اغواء او سقوط کند.

اکنون برخی از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در نکوهش و مذمّت شیطان بشنوید و با سخنان عرفا و فلاسفه مقایسه کنید:

شیطان بر آدم علیه السلام به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت و با تکیه به اصل خود

که از آتش است دچار تعصّب و غرور شد.

پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصّبان و سرسلسله متکبّران است، که اساس عصبیّت را بنا نهاد، و بر لباس کبریایی و عظمت با خدا درافتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد. آیا نمی نگرید که خدا به خاطر خودبزرگ بینی، او را کوچک ساخت؟ و به جهت بلندپروازی او را پست و خوار گردانید؟ پس او را در دنیا طرد شده، و آتش جهنم را در قیامت برای او مهیّا فرمود؟(۱)

ای مردم! از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید، زیرا اعمال فراوان و کوشش های مداوم او را با تکبّر از بین برد. او شش هزار سال عبادت کرد، اما با ساعتی تکبّر همه را نابود کرد.(۲)

ای بندگان خدا! از دشمن خدا (شیطان) بپرهیزید، مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت درآورد و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد...

پس شیطان بزرگ ترین مانع برای دینداری، و زیان بارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست. ای مردم! آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کار گیرید و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت، و برحَسَب و نَسَب شما طعنه زد و عیب گرفت...(۳)

اکنون مقایسه کنیم:

در معارف نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام:

شیطان موجودی خبیث، متکبر، حسود، شر و دشمن خدا معرفی شده است.

در معارف عرفانی و فلسفی:

۱- نهج البلاغه، بخشی از خطبه شماره ۱۵۲، ص ۳۸۱

۲- همان

۳- همان، ص ۳۸۳

شیطان مظهر یکی از اسماء الهی، سیدالموحّدین، عاشق خدا، حرکت کننده به سوی کمال، خیر و ضروری برای عالَم، مأمور مطیع خداوند، کلب معلَّم و ... معرفی شده است.(۱)

۱- نهج البلاغه، بخشی از خطبه شماره ۱۵۲، ص ۳۸۱

فصل دوازدهم

انحصار هدایت در مکتب خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم در اواخرعمر مبارکشان نسبت به خاندان پاک و مطهّرش سفارش نمود و آن بزرگواران الهی را یگانه حجت در کنار قرآن کریم قرار داد و فرمود: «إنّی تارکٌ فیکُمُ الثِقلین، کتابُ اللهِ و عترتی أهل بیتی ما إن تَمَسَّکتُم بِهِما لَن تَضِلّوا، و إنَّهما لَن یَفترِقا حتّی یَرِدا عَلَیَّ الحوضِ»(۱)

مفاد و مضامین این حدیث شریف:

۱- اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم معصوم اند؛ زیرا اوّلاً آن کسانی که دائم با قرآن باشند و

۱- حدیث فوق که به حدیث «ثقلین» مشهور است، به صورت متواتر در منابع شیعه و سنّی موجود است؛ اکنون به برخی از منابع اهل سنت توجه کنید: صحیح مسلم، ج ۷، حدیث ۲۴۰۸، ص ۱۲۲+ سنن ترمذی، ج ۵، حدیث ۳۸۷۶، ص ۳۲۹+ سنن نسائی، ج ۵، حدیث ۳۸۷۶، ص ۱۳۰+ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۸+ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، حدیث ۸۱۷۵، ص ۵۱+ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴+ مسند أبی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷+ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۱۸۶+ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۷۷+ کنزالعمّال، متقی هندی، ج ۹، ص ۱۶۷ و ده ها منبع دیگر. دانشمند بزرگ شیعه مرحوم میرحامد حسین در کتاب گرانسنگ «عبقات الانوار» ۵۰۰ کتاب از کتب اهل سنت را با اسم مؤلّفین آن نام می برد که حدیث فوق را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نقل نموده اند.

یک لحظه از آن جدا نشوند، معصوم اند؛ ثانیاً طبق حدیث شریف، مردم باید تابع اهل بیت علیهم السلام شوند، لذا آن کسانی که مردم دستور دادند از آن ها بدون چون و چرا تبعیت مطلق نمایند، به حکم عقل باید معصوم باشند.

۲- طبق مفاد این حدیث- که اهل بیت علیهم السلام از قرآن جدایی ندارند- باید گفت: آن کسانی که اهل بیت علیهم السلام را رها می کنند و مدّعی معارف قرآن هستند، کاذب می باشند هرچند حافظ قرآن باشند.

۳- مردم باید در تمام امور، از اهل بیت علیهم السلام متابعت نمایند، چه در مسائل دینی و چه در مسائل سیاسی و چه در مسائل اجتماعی و تربیتی؛ بنابراین تنها اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم سزاوار جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم هستند، زیرا در این حدیث شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در تمام امور- از جمله خلافت- آن بزرگواران را جانشین خویش معین فرموده است.

۴- آن کسانی که دیگران را بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلّم خلیفه می دانند، در حقیقت اهل بیت علیهم السلام را رها کرده اند؛ بنابراین آنان قرآن را هم رها کرده اند؛ زیرا طبق سخن نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم این دو از هم جدایی ندارند.

۵- از مفاد حدیث شریف- که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن قرار داده است- معلوم می شود که آنان مفسّران حقیقی قرآنند و دیگران باید در تفسیر و علوم قرآنی به آنان مراجعه نمایند.

۶- باتوجه به این نکته مهم که اهل بیت علیهم السلام و قرآن تا ابد با هم بوده و جدایی ندارند، این سخن «حسبنا کتاب الله» در واقع عوام فریبی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم هر دو را کنار هم قرار داده است و یکی منهای دیگری گمراهی است.

۷- چون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم برای تمام اعصار تا روز قیامت است، پس معلوم می شود باید در هر عصری مصداقی از اهل بیت علیهم السلام در بین مردم باشد تا مردم با تمسّک به وی

هدایت شوند و این خود دلیل بسیار روشنی است بر وجود امام حیّ در هر عصر.

۸- مسلمین تا زمانی که متمسّك به هر دو- حقیقتاً نه اسماً- شوند، از گمراهی و فلاکت رهایی می یابند؛ ولی اگر اسمشان شیعه و پیرو ثقلین باشد، اما در عمل کوتاهی کنند نیز در هلاکت هستند.

۹- نه تنها در فقه و حکومت و عمل باید تابع اهل بیت علیهم السلام بود؛ بلکه در معارف نیز باید تبعیّت از آن بزرگواران کرد؛ بنابراین آن کسانی که (چون در میان شیعیان متولد شده اند) اسمشان را شیعه می گذارند و ادّعای متابعت از اهل بیت علیهم السلام دارند، ولی در معارف دامن کسانی را می گیرند که از معارف اهل بیت علیهم السلام بیگانه هستند- چون اهل تصوف- آنان نیز در گمراهی هستند.

۱۰- راه رسیدن به رستگاری ابد- و ورود به بهشت جاوید الهی- فقط با تمسک به این دو گوهر گرانبها میسّر است آن هم به صورت متابعت واقعی توأم با معرفت.(۱)

اکنون از منصفین سئوالاتی می کنیم: آیا پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم عرفا و فلاسفه را در کنار قرآن قرار داد یا اهل بیت علیهم السلام پاك و مطهرش را؟

به چه علت برخی که خود را شیعه می خوانند، معارف ابن عربی و امثال وی- که مخالف معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است- را با تمام توان تبلیغ می کنند و انحرافات آنان را توجیه می نمایند؟!

آیا ابن عربی که متوکل خون خوار و زن بازی که قبر مطهر سیدالشهداء علیه السلام را ویران نمود و روی آن آب بست را از اولیاء خدا معرفی می کند، سزاوار است از او تبعیّت شود و سخنان فاسد او توجیه گردد؟(۲)

چرا آقایان ارجمندی که اکنون به عنوان استاد و علامه و مفسّر مشهورند و مدافع و

۱- سیمای جهان تاب، صص ۱۵۷-۱۵۶

۲- به کتاب ابن عربی از نگاهی دیگر از ص ۳۷۶ تا ص ۳۸۴ مراجعه گردد.

مروج تفکرات ابن عربی هستند، آنجا که ابن عربی می گوید که: «همه مذاهب و ادیان و عقاید و حتی بت پرستی برحق است»؛ به راحتی از این سخنان باطل می گذرند و هیچ انتقادی بر وی نمی کنند؟!(۱)

مرحوم داود الهامی می نویسد: «در نظر عارف کامل، ادیان و مذاهب یکسانند و برای هیچ یک ترجیحی قائل نیست؛ یعنی دین اسلام با بت پرستی یکسان است، کعبه و بت خانه، صمد و صنم یکی است و صوفی پخته هیچ وقت نظر به این نیست که انسان پیرو چه مذهبی است یا صورت عبادت او چیست؟ و این لازمه مذهب وحدت وجود است.»(۲)

دکتر احمد تاج بخش می گوید: «تصوف دارای آزادمنشی خاصی بوده است و همین آزادمنشی است که در نظر اهل تصوف، گبر، ترسا، یهود، مسلمان و بت پرست یکسانند... نزد ایشان قاعده «الطریق إلی الله بعدد أنفس الخلایق» اصلی محکم بوده است؛ زیرا حقیقت واحد یکتاست و معتقدند که از هر دلی به سوی خداوند دری است.»(۳)

شبستری می گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست***بدانستی که دین در بت پرستی است(۴)

الهی اردبیلی می گوید:

بدانستی اگر بت مظهر کیست***که عین بت پرستی حق پرستی است

بکردی در بت او حق را عبادت***که دارد حق پرستی دین و عادت(۵)

ابن عربی می گوید: «والعارف المکمّل من رأی کلّ معبود مجلی للحق یعبد فیه و

۱- در چند صفحه بعد سخن ابن عربی را در حقانیت تمام عقاید می آوریم.

۲- داوری های متضاد درباره ابن عربی، ص ۲۰۲

۳- تاریخ صفویه، ص ۲۹

۴- گلشن راز، ص ۳۱

۵- شرح گلشن راز، الهی اردبیلی، ص ۳۳۲

لذلک سموه کلّهم إلهاً...» عارف مکمّل کسی است که هر معبود را- خواه مشروع باشد و خواه غیرمشروع- مجلای حق می بیند که حق در آن مجلا پرستش می شود.(۱)

مغربی می گوید:

در بتکده ها غیر تو را می نپرستند***آن کس که برد سجده بر سنگ و گل و چوب(۲)

شبستری می گوید:

چو کفر و دین بود قائم به هستی***شود توحید عین بت پرستی(۳)

محمدحسین وکیلی- از مدافعان ابن عربی- می نویسد: «انسان موحد وقتی کسی را می بیند که مشغول بت پرستی است، براساس شفقت و رحمتی که در وجود او متجلّی است، از انحراف و کج روی او افسوس می خورد... [و اما عارف] تصدیق می کند که اگر این شخص ایمان نیاورد حتماً در نظام عالم خلقت، حکمتی در پس آن بوده است و چون به آیات قرآن کریم ایمان دارد می داند که در مسیر عالم تکوین همه عبد و قانت و ساجد خداوند می باشند. می فهمد که عبادت تکوینی این مخلوق (بت پرست) به همین نحو بوده است و اراده ازلی الهی به این تعلّق گرفته است که او در مسیر عبودیت تکوینی به این شکل سیر نماید و به نهایت سیر خود برسد.»(۴)

ظفرخان، از شعرای صوفی می گوید:

در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست***از یک چراغ کعبه و بت خانه روشن است

ابن عربی قوم بت پرست نوح را اهل معرفت معرفی می کند و مدّعی است که آنان در دریای علم غرق شدند، نه در دریای عذاب.(۵)

۱- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۲۱

۲- دیوان مغربی، ص ۷۳

۳- گلشن راز، ص ۳۱

۴- جزوه تحریف های تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان، صص ۵۴-۵۳

۵- فصوص الحکم، شرح عبدالرزاق کاشانی، ص ۷۰

حافظ می گوید:

گفتم: صنم پرست مشو، با صمد نِشین*** گفتا: بکویِ عشق همین و همان کنند(۱)

دکتر خلیل خطیب رهبر در شرح این بیت حافظ می نویسد: به یار گفتم: بت را عبادت مکن و با خدا باش، یار پاسخ داد: که در کوی عشق ما را از بت پرستی به خداپرستی می رسانند!(۲)

اما خداوند مشرکان را منحرف دانسته و می فرماید: «حُنَفَاءَ لِلّهِ غَیرَ مُشرِکِینَ بِهِ وَ مَن یُشرِك بِاللهِ فَکَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخطَفُهُ الطَّیرُ أَو تَهوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ»(۳) (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشد! هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید! و هرکس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند؛ و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می کند!

در سفارش لقمان به فرزندش می فرماید: «وَ إِذ قَالَ لُقمَانُ لِابنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یَا بُنَیَّ لَا تُشرِك بِاللهِ إِنَّ الشِّرك لَظُلمٌ عَظِیمٌ»(۴) (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش- در حالی که او را موعظه می کرد- گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.»

و همچنین اسلام، کلیه افکار و ایده های دینی موجود قبل از خود را منسوخ و متابعت از آن ها را باطل و غیرمشروع اعلام نموده است و فرموده است: «وَ مشن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلَامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الخَاسِرِینَ»(۵) و هرکس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.

۱- دیوان حافظ، غزل شماره ۱۹۸

۲- دیوان غزلیات حافظ، ص ۲۶۹

۳- سوره حج: آیه ۳۱

۴- سوره لقمان: آیه ۱۳

۵- سوره آل عمران: آیه ۸۵

اکنون به فرازهایی از مناجات امام زین العابدین علیه السلام در مذمّت مشرکان توجه فرمائید:

- «اللّهُمّ اشْغَلِ الْمُشْرِكِينَ بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ أَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ، وَ خُذْهُمْ بِالنّقْصِ عَنْ تَنَقّصِهِمْ، وَ ثَبّطْهُمْ بِالْفُرْقَهِ عَنِ الِاحْتِشَادِ عَلَيْهِمْ.(۱۱) اللّهُمّ أَخْلِ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْأَمَنَهِ، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنَ الْقُوّهِ، وَ أَذْهِلْ قُلُوبَهُمْ عَنِ الِاحْتِيَالِ، وَ أَوْهِنْ أَرْكَانَهُمْ عَنْ مُنَازَلَهِ الرّجَالِ، وَ جَبّنْهُمْ عَنْ مُقَارَعَهِ الْأَبْطَالِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنْداً مِنْ مَلَائِكَتِكَ بِبَأْسٍ مِنْ بَأْسِكَ كَفِعْلِكَ يَوْمَ بَدْرٍ، تَقْطَعُ بِهِ دَابِرَهُمْ وَ تَحْصُدُ بِهِ شَوْكَتَهُمْ، وَ تُفَرّقُ بِهِ عَدَدَهُمْ.»(۱)

خداوندا! مشرکان را به مشرکان مشغول ساز، تا قادر به تجاوز و دست یابی به مرزهای مسلمانان نشوند، و با کاستن شمار مشرکان، از کاهش عدد مسلمانان جلوگیری فرما، و با تفرقه و پراکنده نمودن، رشته اتحاد آنها را بگسل، تا از دست درازی به کیان مسلمین بازمانند.

خداوندا! دل های مشرکان را از آرامش، و پیکرهایشان را از نیرو تهی ساز، و فکر و تدبیرشان را از چاره جویی در کارها، غافل کن، و اندامشان را در نبرد با مسلمانان سست و بی رمق گردان، و آنان را از درگیری با قهرمانان و شجاعان مسلمانان برحذر دار، و سپاهی از فرشتگانت را همراه عذابی از عذاب هایت، همانند آنچه در جنگ بدر انجام دادی بر مشرکان برانگیز، تا به وسیله این نیروها، بنیانشان را برکنی، و خار شوکتشان را از سر راه مسلمانان ریشه کن سازی، و به هم پیوستگی جمعیتشان را متلاشی کنی.

امام زین العابدین علیه السلام پست ترین موجودات را مشرکان معرفی می کند:

- «سُبْحَانَكَ أَخْشَى خَلْقِكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ، وَ أَخْضَعُهُمْ لَكَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ، وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْكَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ يَعْبُدُ غَيْرَكَ(۳) سُبْحَانَكَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ أَشْرَكَ بِكَ، وَ كَذّبَ رُسُلَكَ، وَ لَيْسَ يَسْتَطِيعُ مَنْ كَرِهَ قَضَاءَكَ أَنْ يَرُدّ أَمْرَكَ، وَ لَا يَمْتَنِعُ

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۷، ص ۲۳۶

مِنْکَ مَنْ کَذَّبَ بِقُدْرَتِکَ، وَ لَا یَفُوتُکَ مَنْ عَبَدَ غَیْرَکَ، وَ لَا یُعَمَّرُ فِی الدُّنْیَا مَنْ کَرِهَ لِقَاءَکَ.»(۱)

تو پاك و منزه هستی، ترسناك ترین بندگانت نسبت به تو، آگاه ترینشان به مقام تو است، و خاشع ترین آنها در پیشگاهت، عامل ترین آنها در اطاعت از تو است، و پست ترین آفریده در بارگاهت، کسی است که تو به او روزی می دهی و اما او جز تو را می پرستد.

تو پاك و منزّه هستی، از این رو کسی که برایت شریك و همتا گیرد، پیامبرانت را تکذیب کند، از شکوه و جلالت چیزی کاسته نمی شود و کسی که حکم و فرمانت را نمی پسندد توان برگرداندن آن را ندارد. و کسی که قدرتت را دروغ می پندارد نمی تواند از چنگ آن فرار کند، و کسی که غیر تو را می پرستد، از خاطرات محو نمی شود. [و نمی تواند از محدوده بازخواست و مجازاتت بگریزد] و کسی که دیدار تو (مرگ و لقای الهی) را نمی پسندد، در این دنیا جاودان نمی ماند.

اکنون از ابن عربی بشنوید: ابن عربی تمام راه ها و تمام عقاید و مذاهب را حق می داند و معتقد است که از هر دری به سوی خدا راهی است و هرکسی هر مذهبی را که پذیرا گشته در نزد خداوند پاداش می گیرد؛ وی در کتاب فصوص الحکم در فصّ هودیه می گوید: فإیّاك أن تتقیَّد بعقد مخصوص و تکفر بما سواه فیفوتك خیر کثیر بل یفوتك العلم بالأمر علی ما هو علیه. فکن فی نفسك هیولی لصور المعتقدات کلّها فإنّ الله تعالی اوسع و اعظم من أن یحصر عقد دون عقد فأنه یقول «فَأینما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللهِ»(۲) و ما ذکر أیناً من أین. و ذکر أن ثَمَّ وجه الله و وجه الشیء حقیقته... فالکلّ مصیب و کلّ مصیب مأجور و کلّ مأجور سعید و کلّ سعید مرضی عنه و إن شقی زماناً ما فی الدار الآخره.(۳)

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۵۲، ص ۴۴۲

۲- سوره بقره: آیه ۱۱۵

۳- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، صص ۲۸۱- ۲۸۰

پس مبادا که مقیّد به عقیده مخصوصی شوی و غیر آن را کفر ورزی، در آن صورت خیر بسیاری را از دست داده ای؛ بلکه علم به امر- آن گونه که امر بر آن است- از تو فوت می شود. پس در نفس خویش هیولایی (استعدادی) باش که پذیرای تمام صور معتقدات باشد؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی، فراخ تر و بزرگ تر از آن است که در عقیده ای غیر عقیده دیگر محصور و محدود گردد، پس او می فرماید: «هرکجا روی گردانید آنجا وجه خداست» و نگفت جایی از جاها؛ بلکه فرمود: آنجا وجه خداست و وجه شیء حقیقت آن شیء است.

...بنابراین، همگان درستکارند و هر درستکاری پاداشمند و هر پاداشمندی نیک بخت می باشد و هر نیک بختی نزد پروردگارش پسندیده است، اگرچه زمانی در سرای آخرت شقی و بدبخت باشد.

ملاحظه فرمودید که چگونه ابن عربی از پلورالیزم دینی سخن می گوید و با مبانی فاسد تفکرش در عقیده وحدت وجود و موجود، قرآن را به نفع عقاید خویش تحریف می کند.

با این وجود برخی از طرفدارانش به جای انتقاد از وی، اصول و فروع عقایدش را برگرفته از معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام می دانند،(۱) و از برخی نیز نقل می کنند که بعد از ائمه اطهار علیهم السلام- در معارف- هیچ کس به مقام ابن عربی نرسیده است!(۲)

۱- بررسی اساسی ترین مسائل اسلامی در مکتب ابن عربی، مانند: توحید ذات، اثبات صفات، توحید آن ها با هم، وحدت آنها با ذات، نفی جبر و تفویض، اثبات تابعیت علم نسبت به معلوم و سایر معارف دقیق نشان می دهد که هیچ کدام آنها بر مبانی اهل تسنن مطرح نشد؛ بلکه بر مبانی دقیق امامیه پایه گذاری شد. (آوای توحید، استاد جوادی آملی، ص ۸۳)
۲- استاد حسن زاده آملی می گوید: اساتید برای ما از مرحوم قاضی حکایت می کردند که آن جناب می فرمود: بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیّت احدی در معارف عرفانی و حقایق نفسانی در حدّ محی الدین عربی نیست و کسی به او نمی رسد. (دومین یادواره علامه طباطبائی، ص ۴۱، چاپ شفق)

آنچه که ابن عربی در مباحث توحیـدی و معرفتی بیان می کند، برمبنای عقیده وحدت وجود و موجود می باشد، و این عقیده- همـان گونه که قبلاًـ دلائـل آن را گفتیم- در معـارف خانـدان عصـمت و طهـارت علیهم السـلام باطل و مردود است؛ بنابراین معارف ابن عربی نیز مردود است. مجدّداً از ابن عربی- درباره حقانیت تمام راه ها و عقاید- بشنوید:

در فتوحاتش می گوید:

عقد الخلائقُ فی الإله عقایداً***و أنا اعتقدتُ جمیع ما عقدوه(۱)

خلایق درباره خداوند عقایدی ورزیده اند، و من به هرچه عقیده کرده اند اعتقاد دارم. و می گوید:

لقد صار قلبی قابلاً کلّ صوره***فمرعی لغزلان و دیرٌ لرهبان

و بیت لأوثان و کعبه طائف***و ألواح توراه و صحفٌ لقرآن

أدین بدین الحبّ أنّی توجّهت***رکائبه فالحبّ دینی و ایمانی(۲)

قلب من پذیرای هر صورتی گشته است، چراگاهی برای آهوان است و دیری برای راهبان!

و خانه ای برای بت ها و کعبه طواف کنندگان و الواح تورات و مصحف قرآن!

دین من عشق است، هرآنجا که راهوارش روی آورد؛ پس عشق دین و ایمان من است!

راه نجـات تمسّک به «ثقلین» است نه تفکرات صوفیانه که عالم را ظهور ذات خـدا، بت پرستی را حق، شـیطان را مقـدس و ... می دانند؛ امام صادق علیه السـلام می فرماید: إنّهم أعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون أقوام یدّعون حبّنا و یمیلون الیهم و یتشبّهون بهم و یلقّبون أنفسهم بلقبهم و یأوّلون أقوالهم، إلاّ فمن مال إلیهم فلیس منّا و

۱- الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۱۷۵

۲- ترجمان الأشواق، ص ۴۰

من أنكرهم و ردّ عليهم كان كمن جاهد بين يدی رسول الله صلی الله عليه و آله و سلّم.(۱)

آن ها (صوفيان) دشمنان ما هستند، پس هركس به آنان ميل كند از آنان است و با آنان محشور خواهد شد. و به زودی كسانی پيدا خواهند شد كه ادّعای محبّت ما را می كنند [می گويند ما شيعه هستيم] و به ايشان نيز تمايل نشان می دهند، [تفكرات باطل صوفيه را می پذيرند] و خود را به ايشان تشبيه نموده و لقب آنان را بر خود می گذارند و گفتارشان را تأويل می كنند؛ [يعنی تفكرات و عقايد صوفيه كه ظهور در كفر دارد را به گونه ای موجه جلوه می دهند] بدان هركس كه به ايشان تمايل نشان بدهد از ما نيست [يعنی هركس ادّعای تشيع كند، ما عرفان و عقايد را از صوفيه بگيرد، تشيّعش دروغ است] و ما از او بيزاريم و هركس آنان را رد و انكار كند، مانند كی است كه در حضور پيامبر صلی الله عليه و آله و سلّم با كفار جهاد كرده است.

امام هادی عليه السلام می فرمايد: «... الصوفيّه كلّهم من مخالفينا و طريقتهم مغايرةٌ لطريقتنا...»(۲) تمام صوفيه مخالف ما هستند و طريقه آنان باطل و برخلاف طريقه ما است.

امام زين العابدين عليه السلام در رابطه با تبعيت از اهل بيت عليهم السلام چنين مناجات می كند:

- «وَ صَلِّ عَلَى خِيَرَتِكَ اللَّهُمَّ مِن خَلقِكَ مُحَمَّدٍ وَ عِترَتِهِ الصِّفوَهِ مِن بَرِيَّتِكَ الطَّاهِرِينَ، وَ اجعَلنَا لَهُم سَامِعِينَ وَ مُطِيعِينَ كَمَا أَمَرتَ»(۳)

وای خدای من! بر برترين بنده برگزيده ات، از ميان مخلوقاتت يعنی محمد صلی الله عليه و آله و سلّم و عترت برگزيده او كه پاكان درگاهت هستند، رحمت و درود بفرست، و ما را در راستای فرمانت، شنونده سخنان آنها و پيرو فرمانشان قرار بده.

اما ابن عربی- كه بزرگ عرفای صوفی است- هيچ گاه دعوت به تبعيّت از اهل

۱- سفينه البحار، ج ۲، ص ۵۷

۲- همان، ص ۵۸

۳- صحيفه سجاديه، بخش پايانی دعای شماره ۳۴، ص ۲۸۴

بیت علیهم السلام نکرده؛ بلکه با ساختن قطب، و دادن مقامات امامان معصوم علیه السلام به اقطاب صوفیه، رسماً ولایتی را در برابر ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تأسیس کرده است؛ وی می گوید: «إعلم أنّ بالقطب تحفظ دائره الوجود کلّه من عالم الکون والفساد.»(۱) بدان که نظام هستی- آنچه در عالم به وجود می آید و نابود می شود- به واسطه قطب پایدار و محفوظ است.

وی بایزید بسطامی- که دروازه خرافات را به سوی صوفیه گشود- را از اقطاب زمانه معرفی می کند: «کان ابویزید البسطامی یشیر عن نفسه أنّه قطب الوقت.»(۲)

او حتی متوکل عباسی جنایتکار را از اقطابی معرفی می کند که علاوه بر خلافت ظاهری، دارای خلافت باطنی نیز بوده است.(۳)

ابن عربی فقط در جلد چهارم فتوحاتش در باب ۵۶۰(۴) حدوداً نَود مرتبه اسم «ابوهریره» را می آورد و احادیث متعددی را از او نقل می کند؛ اما او در این باب، حتّی یک مرتبه هم اسم مبارک امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را نمی آورد!!

و در تمام چهار جلد فتوحاتش فقط چند مرتبه اسم این دو بزرگوار علیهما السلام را- در کنار ابوهریره و دیگران- به عنوان راوی حدیث ذکر می کند!! و این در حالی است که همه محققین می دانند، ابوهریره جاعل حدیث، و دشمن خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و جیره خوار معاویه بوده است.(۵)

در اینجا به بخشی از مناجات امام زین العابدین علیه السلام که درود و سلام خداوند را بر پیروان اهل بیت علیهم السلام می فرستد- توجه فرمائید:

- «اللّهُمّ وَ صَلّ عَلَی أَوْلِیَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِینَ بِمَقَامِهِمُ، الْمُتّبِعِینَ مَنْهَجَهُمُ، الْمُقْتَفِینَ آثَارَهُمُ،

۱- الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۵۲۰

۲- همان، ج۴، ص ۴۹۳

۳- همان، ج ۲، ص ۶، باب الثالث والسبعون

۴- آخرین باب فتوحات که باب وصایا می باشد.

۵- به کتاب عجایبی از صحاح، از ص ۱۹۸ تا ۲۰۳ مراجعه گردد.

الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَتِهِمْ، الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِی طَاعَتِهِمْ، الْمُنْتَظِرِینَ أَیّامَهُمْ، الْمَادّینَ إِلَیْهِمْ أَعْیُنَهُمْ، الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَکَاتِ الزَّاکِیاتِ النّامِیاتِ الْغَادِیَاتِ الرّائِحاتِ.(۶۵) وَ سَلِّمْ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی أَرْوَاحِهِمْ، وَ اجْمَعْ عَلَی التّقْوَی أَمْرَهُمْ، وَ أَصْلِحْ لَهُمْ شُئُونَهُمْ، وَ تُبْ عَلَیْهِمْ، إِنّکَ أَنْتَ التّوّابُ الرّحِیمُ، وَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ، وَ اجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِی دَارِ السّلَامِ بِرَحْمَتِکَ، یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.»(۱)

خداوندا! بر دوستان و پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و آلش، همان ها که به مقام پیامبر و آلش اقرار دارند و طریق آن ها را می پویند، و در پی آثار آن ها می روند و به دستاویز محکم آن ها چنگ زده اند، و به ولایت آنها متمسک شده اند، و امامتشان را پذیرفته اند، و تسلیم فرمانشان هستند و در راستای طاعت آنها کوشا می باشند، و انتظار برپایی حکومت آنها را دارند، و چشم امید به سوی آنها دوخته اند، رحمت ها و درودهای پربرکت و پاک و فزاینده در بامداد و شامگاه بفرست.

و سلام و درود بفرست بر آنها (پیروان اهل بیت علیهم السلام) و بر روح های آن ها، و کارشان را براساس تقوا استوار ساز و احوالشان را سامان بخش، و توبه شان را بپذیر که تویی بسیار توبه پذیر مهربان، و بهترین آمرزندگان، و ما را در پرتوِ رحمتت، با آنها (شیعیان) در دارالسّلام قرار بده، ای مهربان ترین مهربانان.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم- درباره اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان- فرمودند: «إنّ الله خلق الأنبیاء من أشجار شتّی، و خُلِقتُ أنا و علی من شجره واحده؛ فأنا أصلها و علی فرعها و فاطمه لقاحها و الحسن والحسین ثمارها و أشیاعنا أوراقها. لو أنّ عبداً عبدَالله بین الصفاء و المروه ألف عام، ثمّ ألف عام، ثم ألف عام، حتّی یصیر کالشن البالی، ثمّ لم یدرک محبّتنا أکبّه الله علی منخریه فی النار.»(۲)

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۸۸

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۳۳۵، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۹

خداونـد انبیـاء را از درختان مختلفی آفریـد؛ ولی من و علی را از درختی واحـد آفریـد. من اصل آنم و علی شاخه آن و فاطمه موجب باروری آن است و حسن و حسـین میوه های آن و شـیعیان ما برگ های آننـد. اگر کسـی خدا را در میان صـفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال و از آن پس هزار عبادت کند تا همچون مشک کهنه شود؛ اما محبت ما را نداشـته باشد، خداوند او را با صورت در آتش می افکند.

دو حدیث ذیل- از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلبم- در منابع شـیعه و سنّی موجود است: «أنت یا علی و شـیعتک خیر البریه» ای علی! تو و شیعیانت بهترین خلایق عالم هستید.

عن جابر بن عبدالله: «کنّا عند النبی صـلی الله علیه و آله و سـلّم فأقبل علی بن ابی طالب علیه السـلام فقال النبی صـلی الله علیه و آله و سـلّم: قـد أتاکم أخی، ثمّ التفت إلی الکعبه فضـربها بیـده، ثمّ قال: والّـذی نفسـی بیـده! إنّ هـذا و شـیعته هم الفائزون یوم القیامه.

جـابر صـحابی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلّم می گویـد: نزد پیغمـبر صـلی الله علیه و آله و سـلّم بودم که علی از دور نمایان شد، پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلّم فرمود: «سوگند به کسـی که جانم در دست اوست، این شـخص و شـیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود.»(۱)

پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «تنقسم امّتی إلی ثلاث و سبعین فرقه، کلّهم فی جهنم إلاّ علی و شیعته.» امت من- به زودی- به ۷۳ فرقه تقسیم می شوند؛ همه آن ها جایگاهشان جهنم است، مگر علی و شیعیانش.(۲)

اکنون ملاـحظه کنیـد که ابن عربی چه معـامله ای بـا شـیعیان اهل بیت علیهم السـلام دارد: ابن عربی چنان به شـیعیان اهل بیت علیهم السـلام فحّاشـی می کند و چنان- ناجوانمردانه- آنان را آماج تهمت ها قرار می دهد که از کمتر ناصبی ای شـنیده شده است.

ابن عربی آن چنان به شیخین عشق می ورزد که می کوشد به وسیله فحّاشی، دشمنی

۱- برای دستیابی به منابع دو حدیث فوق به کتاب سیمای جهان تاب، ص ۱۸۲ مراجعه گردد.

۲- همان، ص ۱۸۴؛ در کتاب سیمای جهان تاب، از ۱۶۷ تا ۱۸۶ بحث جامعی در رابطه با شیعیان اهل بیت علیهم السلام مطرح شده است.

خود را نسبت به آنان که به شیخین ارادت نمی ورزند ابراز کند؛ او کلمه «خنزیر» را که حاوی خباثت ظاهری و باطنی است به این منظور انتخاب کرده و برای این که بهتر در نفوس مؤثّر افتد حیله ای اندیشیده است و آن را به عنوان یک مکاشفه از «رجال الله» مطرح می کند؛ وی در فتوحات می گوید: و منهم (رجال الله) الرّجبیّون و هم أربعون نفساً فی کلّ زمان لایزیدون و لا ینقصون و هم رجال حالهم القیام بعظمه الله و هم رکن الأفراد و هم ارباب القول الثّقیل من قوله تعالی «إنّا سَنُلقی عَلَیکَ قَولاً ثَقیلًا»(۱) لقیت واحداً منهم... و کان هذا الّذی رأیته... کشف الرّوافض من اهل الشیعه فکان یراهم خنازیر... فإذا مرّ علیه یراه فی صوره خنزیر فیستدعیه و یقول لب تب إلی الله فإنّك شیعی رافضی.(۲)

رجبیون گروهی از رجال الله هستند که در هر زمان چهل نفر از آنان وجود دارند، عده آنان نه کم می شود و نه زیاد؛ آنان قائم به عظمت الهی هستند؛ آنان رکن افرادند. آنان ارباب قول ثقیل در آیه شریفه «إِنّا سَنُلقی عَلَیکَ قَولاً ثَقیلًا» می باشند. یکی از آنان را ملاقات کردم، آن کس را که من دیدم باطن شیعیان رافضی را کشف کرده بود، آنان را به صورت خوك می دید. هرگاه بر یکی از آنان می گذشت و او را به صورت خوك می دید می گفت: تو شیعه رافضی هستی، توبه کن.

سیدجلال الدین آشتیانی- هرچند خود یکی از مدافعان و شارحان ابن عربی است- به شدّت به ابن عربی خرده می گیرد و می گوید: «شیخ اعظم[!!!] با آنکه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عشق می ورزد[!!!] خصم أَلَدَّ شیعه امامیه (دوازده امامی) است... در دو قضیه منقول از «رجبیون» آثار جعل آشکار است؛ مع هذا شیخ محقق[!!!] از ناحیه عشق بر شیخین باور کرده است.»(۳)

۱- سوره زمر: آیه ۵

۲- الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۸، باب الثالث والسبعون

۳- مقدمه بر شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۴۴

دکتر محسن جهانگیری- در انتقاد به ابن عربی- می نویسد: «این ایراد هم که گفته شده رجبیّون در کشفشان روافض (شیعیان) را به صورت خنازیر می بینند وارد است که متأسفانه در فتوحات مکیه این سخن نوشته شده است؛ گرچه این سخن از این نقطه نظر که وی یک مسلمان سنّی و در نتیجه مخالف شیعیان است، و به گفته خودش [شیعیان] درباره ابوبکر و عمر عقیده سوء دارند و در حق علی علیه السلام غلوّ می کنند، طبیعی است.[!!!]

و اما از نظر نقطه نظر دیگر یعنی این که او خود را یک صوفی صافی و یک عارف راستین می داند، بسیار بعید و مستعبد می نماید که عارف راستین را، آن هم عارف وحدت وجودی که احیاناً به وحدت ادیان نیز تفوّه می کند، با نوع عقیده و مذهب مردم چه کار؟

او چگونه روا می دارد که گروهی را به واسطه داشتن عقیده و مذهب خاصی تا آن حد تحقیر و توهین نماید که سیرت و سریرتشان را تا مرتبه خنازیر پایین بیاورد و یا دست کم از کسانی که این گونه سخنان کوته بینانه را بر زبان رانده اند به بزرگی یاد کند و دعوایشان را با آب و تاب نقل نماید و خودشان را از اولیاءالله پندارد؟!(۱)

ابن عربی در جایی دیگر انواع و اقسام تهمت ها را به شیعیان می زند و ادّعا دارد که تمام طوایف شیعه منحرف اند و می گوید از همه آنان منحرف تر شیعیان دوازده امامی هستند!

او اعتقاد شیعیان به فضائل اهل بیت علیهم السلام و تقدّم آنان برخلافت را از وساوس شیطانی می داند و در باب «الخواطر الشیطانیه» از کتاب فتوحاتش می نویسد:

«ألفت إلیهم أصلاً صحیحاً لایشکّون فیه ثم طرأت علیهم التلبیسات من عدم الفهم حتّی ضلّوا فینسب ذلک إلی الشیطان بحکم الأصل و لو علموا أنّ الشیطان فی تلک المسائل تلمیذ له یتعلم منه و اکثر ما ظهر ذلک فی الشیعه و لا سیّما فی الإمامیّه منهم

۱- محی الدین عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، صص ۵۶۲- ۵۶۱

فدخلت علیهم الشیطان الجنّ أوّلاً بحب اهل البیت [علیهم السلام] و استفراغ الحبّ فیهم و رأوا أن ذلک من أسنی القربات إلی الله و کذلک هو لو وقفوا ولا ـ یزیدون علیه إلاّ أنّهم تعدّوا من حبّ أهل البیت علیهم السلام إلی طریقین منهم من تعدّی إلی بعض الصحابه و سبّهم حیث لم یقدّموهم و تخیّلوا أنّ اهل البیت علیهم السلام أولی بهذه المناصب الدّینویّظ فکان منهم ما قد عرف و استفاض و طائفه زادت إلی سبّ الصحابه القدح فی رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلّم و فی جبریل [علیه السلام] و فی الله جل جلاله حیث لم ینصوا علی رتبتهم و تقدیمهم فی الخلافه للنّاس حتّی أنشد بعضهم «ما کان من بعث الأمین أمیناً» و هذا کلّه واقع من أصل صحیح و هو حبّ اهل البیت أنتج فی نظرهم فاسداً فضلّواً و أضلّوا.»(۱)

شیطان آنان (شیعیان) را با اصل صحیحی که در آن هیچ شکّی راه نیابد مأنوس می کند، سپس بر آنان از کج فهمی شبهاتی را القا می کند تا گمراه شوند. این گمراهی [فقط] به واسطه آن اصل به شیطان نسبت داده می شود، وگرنه شیطان در این مسائل شاگرد آن شخص گمراه است. بیشترین مصداق بر این امر، در شیعه، خصوصاً شیعه دوازده امامی ظاهر می شود. شیعیان جن نخست محبت اهل بیت [علیهم السلام] و پایداری در آن را به آنان عرضه می کند و آنان (شیعیان) معتقدند که این محبت بالاترین وسیله تقرّب به خدا است و چنین است اگر در همین حد باقی بمانند. اما آنان به دو گونه از محبت اهل بیت [علیهم السلام] فراتر می روند: [یک] برخی از آنان به دشمنی و دشنام صحابه می پردازند، چون آنان اهل بیت [علیهم السلام] را مقدّم نداشتند و گمان می کنند که اهل بیت [علیهم السلام] برای خلافت و این مناصب دنیایی سزاوارتر بوده اند. [دور] و برخی نیز از سبّ صحابه بالاتر رفته به پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلّم] و جبرئیل [علیه السلام] و خدا بد می گویند و انتقاد می کنند که چرا برای مردم به برتری مقام اهل بیت و تقدّم آنان در خلافت تصریحی نکرده اند تا آنجا که برخی از آنان چنین سروده است: «آن کس که جبرئیل امین را فرستاد (یعنی خدا) خود امین نبوده

۱- الفتوحات المکیه، ج ۱، صص ۲۸۲- ۲۸۱، باب الخامس والخمسون فی معرفه الخواطر الشیطانیه.

است.» همه اینها از یک اصل صحیح که محبّت اهل بیت [علیهم السلام] است نشأت گرفته است؛ اما در نظر آنان این نتیجه فاسد را داده و گمراه شده و گمراه کرده اند.

ملاحظه فرمودید که ابن عربی آن قدر به ابوبکر و عمر ارادت دارد که حتّی از زدن بهتان های بزرگ به شیعه امامیه باکی ندارد و پیروان زجر کشیده خاندان عصمت و طهارت قدس سرّهم- که در زمان وی جزو اقلیّت زیر پا لگدمال شده بودند- را بدون استناد، به قدح خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم متهم می کند.

ابن عربی که در چهار جلد فتوحاتش به کرّات از سران منحرف صوفیه، همچون بایزید بسطامی، منصور حلّاج، عبدالقادر گیلانی و ... به بزرگی یاد می کند و طریقه آنان را می ستاید؛ اما این چنین به پیروان مظلوم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام تهمت می زند.

آقای سیدجلال الدین آشتیانی- در انتقاد به یاوه های ابن عربی- وی را شخصی شیعه ستیز و ساده لوح معرفی می کند و می گوید:

شیخ اعظم[!!!] به طور کلّی با شیعه، خصوصاً فرقه امامیه- عظّم الله شأنهم- سر سازش ندارد. او گویا مطلقاً آثار شیعه را ندیده است... شیخ اعظم، برخلاف شاگرد کبیر خود، شیخ کبیر صدرالدین قونوی، اقوالی را مستند به شیعه، و به قول او خصوصاً «الامامیّه من الشیعه» دانسته که کذب محض است و شیخ آنها را واقعی پنداشته [است]، در حالی که او خود بدون تحقیق در سند احادیث و روایاتی را که وضّاعین با کمال وقاحت از قول حضرت ختمی صلی الله علیه و آله و سلّم مقام جعل کرده اند نازل در شأن خلفا، خصوصاً خلیفه دوم دانسته، و آن مجعولات را چندان با آب و تاب نقل و ابتهاج شرح و تفسیر می کند که شخص ساده لوح را تحت تأثیر قرار می دهد...

در همان کتاب «فتوحات» بعد از ذکر اقسام «خواطر» و تقسیم شیطان و بیان «مداخل الشیطان فی نفوس العالم» و «الغلوّ فی حبّ آل البیت علیهم السلام» پرداخته است به ذکر مطاعن شیعه، خصوصاً «امامیه من الشیعه»، و گفته است: «و اکثر ما ظهر ذلک فی الشیعه و لا

سیّما الامامیه منهم، فدخلت علیهم شیاطین الجنّ...»

از هیچ دیوانه ای چنین کلامی شنیده نشده است. یکی از احتمالات آن است که دشمنان امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ملحدان از نواصب، که سالیان متوالی به فرمان معاویه بن أبی سفیان در جمیع شهرها و قصباتی که در تصرّف فرزند هند جگرخوار «علیه و علی آبائه و أبنائه و أذنابه لعنه اللاعنین» بود دشنام می دادند؛ آنچه که شیخ اعظم بدون تحقیق از امور مسلّمه دانسته است، جعل کرده اند. در زمان شیخ، اعلی الله قدرته، بسیاری از افاضل شیعه در سوریه و خصوصاً در حلب موطن داشتند و شایسته بود شیخ بزرگوار [!!!] به آن ها مراجعه می کرد.

نسبت دادن کلامی به آن سستی به شیعه به نحو اطلاق حاکی از ساده لوحی و زودباوری است، و احدی از ارباب علم و معرفت چنین مطلب سستی را مورد توجه قرار نداده است.

شیخ اعظم[!!!] در مقام نقل حدیث جمله: «فی الحدیث الصحیح المنقول عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم» را ورد زبان خود قرار داده است؛ در حالی که ابوهریره چندان شهرت در نقل حدیث ضعیف دارد که علمای مصر او را بازرگان حدیث نام داده اند.(۱)

شاید به خاطر همین سخنان ابن عربی باشد که مرحوم استاد مطهری، وی را «سنّی متعصّب» معرفی کرده است.(۲)

۱- مقدمه بر شرح فصوص الحکم قیصری، صص ۴۶- ۴۵

۲- امامت و رهبری، صص ۱۶۳- ۱۶۲. سیدجلال آشتیانی می گوید: ابن عربی مانند بسیاری از طوایف اهل سنت و جماعت که در زمره مشایخ و اقطاب و اتباع ارباب تصوف اند، از ارباب سنّت و جماعت ست. این گفته که هر صوفی شیعه است و هر شیعی نیز عارف بر اصل و اساس صحیح استوار نیست، و نباید از روی تعصّب به قول نادرست معتقد شد. (مقدمه شرح فصوص الحکم، ص ۱۲) سیدمحمدحسین حسینی تهرانی- با آن همه تعصّبی که نسبت به ابن عربی دارد- عاقبت می گوید که دلائل سنّی بودن ابن عربی قوی تر است. (روح مجرّد، ص ۳۳۰) البته برای هیچ محققی شکی باقی نمی ماند که ابن عربی کاملاً از معارف اهل بیت علیهم السلام بیگانه است.

فصل سیزدهم

ولی عصر علیه السلام در مناجات امام سجاد علیه السلام

عرفای صوفی در تقابل ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام موضوع قلب را مطرح نمودند، و مقامات آن بزرگواران الهی را به اقطاب خویش نسبت دادند.

عطار نیشابوری در مقام بایزید بسطامی می گوید: آن خلیفه الهی، آن دَعامه نامتناهی، آن سلطان العارفین، آن حجه الخلایق اجمعین، آن پخته جهان ناکامی، شیخ بایزید بسطامی رحمه الله اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود، و حجت خدای بود، و خلیفه به حق بود، و قطب عالم بود.(۱)

درباره سفیان ثوری می گوید: آن تاج دین و دیانت، آن شمع زهد و هدایت، آن علماء را شیخ و پادشاه، آن قدما را حاجِبِ درگاه، آن قطب حرکتِ دَوری، امام عالم سفیان ثوری.(۲)

درباره جنید بغدادی می گوید: آن شیخ علی الاطلاق، آن قطب به استحقاق، آن منبع اسرار، آن مرجع انوار، آن سَبَق برده به استادی، سلطان طریقت جنید بغدادی رحمه الله

۱- تذکره الاولیاء، ص ۲۱۰

۲- همان، ص ۲۶۸

شیخ المشایخ عالَم بود، و امام الائمه جهان.(۱)

در مقام ابوالحسن خرقانی می گوید: آن بحر اندوه، آن راسخ تر از کوه، آن آفتاب الهی، آن آسمانی نامتناهی، آن اعجوبه ربّانی، آن قطبِ وقت، ابوالحسن خرقانی رحمه الله.(۲)

در شأن ابوبکر واسطی می گوید: آن مُعظّمِ مسند و آیت، آن موحّد مقصدِ عنایت، آن خضر کنز حقایق، آن بحرِ رموزِ دقایق، آن ورای صفتِ قابضی و باسِطی، آن قطب جهان، ابوبکر واسطی.(۳)

در شأن و مقامات ابوسعید ابوالخیر می گوید: آن فانی مطلق، آن باقی برحق، آن محبوب الهی، آن معشوقِ نامتناهی، آن نازنین مملکت، آن بستان معرفت، آن عرشِ فلك سیر، قطب عالم، ابوسعید ابوالخیر.

همان گونه که ملاحظه نمودید در گفتار عطار، بزرگان صوفیه «قطب عالم» معرفی شده اند!

در این گفتار، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، به عنوان قطب عالم امکان، جایگاهی ندارد.

عبدالرحمان جامی در کتاب مشهورش «نفحات الانس من حضرات القدس»- که در تجلیل از صوفیه و نقل کرامات و مقامات آن است- از قرن اول (ه ق) تا عصر خود که قرن نهم است- ۶۱۸ نفر از بزرگان صوفیه را نام می برد و از طریقت آنان گفته و جمیعشان را اولیاء خدا معرفی می کند؛ ولیکن از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و قطب عالم امکان، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، سخنی نمی گوید.

مولوی- همان گونه که قبلاً هم گفتیم- مهدویت را از انحصار خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام خارج ساخته و به مهدویت نوعی (همان قطب) اذعان داشته است:

۱- همان، ص ۴۴۶

۲- همان، ص ۶۸۵

۳- همان، ص ۷۶۲

پس به هر دوری ولییی قائم است***آزمایش تا قیامت دائم است

دست زن در دامن هرکو ولی است***خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی و هادی وی است ای راه جو***هم نهان و هم نشسته پیش رو(۱)

ابن عربی مقام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به اقطاب می دهد و می گوید: «إعلم أنّ بالقطب تحفظ دائره الوجود كلّه من عالم الكون والفساد»(۲) بدان كه نظام هستی به واسطه قطب پایدار و محفوظ است.

ابن عربی «اولی الأمر» را هر حاكمی معرفی می كند كه بر مردم مسلط شود.(۳) او حاكمان را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می داند(۴) و اطاعت كردن از آنان را واجب.(۵) او مدّعی است كه اگر حكام اهل فسق هم باشند، از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ولایت دارند.(۶) او بر این باور است چون حكام «اولی الامراند»، حق دارند كه با تمام توان مخالفان خود را سركوب كنند.(۷)

اكنون به بخشی از مناجات امام سجاد علیه السلام در دعای بر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف توجه فرمائید:

- «اللّهُمّ إِنّکَ أَیّدْتَ دِینَکَ فِی کُلّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبَادِکَ، وَ مَنَاراً فِی بِلَادِکَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَ جَعَلْتَهُ الذّرِیعَهَ إِلَی رِضْوَانِکَ، وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ حَذّرْتَ مَعْصِیَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ، وَ الِانْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْیِهِ، وَ أَلّا یَتَقَدّمَهُ مُتَقَدّمٌ، وَ لَا یَتَأَخّرَ عَنْهُ مُتَأَخّرٌ فَهُوَ عِصْمَهُ اللّائِذِینَ، وَ کَهْفُ الْمُؤْمِنِینَ وَ عُرْوَهُ الْمُتَمَسّکِینَ، وَ بَهَاءُ الْعَالَمِینَ.(۶۱) اللّهُمّ فَأَوْزِعْ لِوَلِیّکَ شُکْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِیهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَاناً

۱- مثنوی، دفتر دوم

۲- الفتوحات المكیه، ج ۳، ص ۵۲۰

۳- الفتوحات المكیه، ج ۱، ص ۲۶۴

۴- همان

۵- همان، ج ۳، ص ۱۳۹

۶- همان، ج ۱، ص ۲۹۶

۷- همان، ج ۳، ص ۴۷۵ و ج ۱، ص ۷۵۹ به كتاب ابن ربی از نگاهی دیگر از ص ۱۳۳ تا ۱۴۲ مراجعه گردد.

نَصِیراً، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً یَسِیراً، وَ أَعِنْهُ بِرُکْنِکَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَیْنِکَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِکَ وَ انْصُرْهُ بِمَلَائِکَتِکَ، وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِکَ الْأَغْلَبِ.»(۱)

خداوندا! تو در هر عصر و دورانی، دینت را به امام و پیشوایی که او نشانه ای برای بندگانت، و مشعلی فروزان در شهرها و سرزمین هایت است تأیید فرمودی، پس از آنکه پیمان آن پیشوا (از امام و پیامبر) را به پیمان خود پیوند دادی، و او را وسیله ای به سوی خشنودیت قرار دادی، و اطاعت از او را واجب نمودی، و مردم را از نافرمانی او برحذر داشتی، و به اطاعت فرمان هایش فرمان دادی، و از مخالفت نهی او منع فرمودی، و نیز فرمان دادی که هیچ فردی از او تقدّم نگیرد، و از او عقب نیفتد، پس او پناهگاه پناه آورندگان و ملجأ مؤمنان، و دستاویز محکمّ تمسّک جویان، و مایه آبرو و چشم روشنی جهانیان است.

خداوندا! پس به ولیّت [امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف] شکر نعمت هایی را به او بخشیدی، به او الهام کن، و به ما نیز نعمت وجودش را الهام فرما، و او را در پرتو نیروی خود یاری کن، و درهای کامیابی را به آسانی بر رویش بگشا، و او را به نیرومندترین تکیه گاه خود مدد فرما، و پشتش را پرتوان و بازوانش را قوی فرما، و با چشم عنایتت، او را نگهدار، و او را در سایه نگهبانیت حفظ کن، و به وسیله فرشتگانت یاری فرما، و به وسیله پیروزمندترین سپاهت مدد فرما.

- «وَ أَقِمْ بِهِ کِتَابَکَ وَ حُدُودَکَ وَ شَرَائِعَکَ وَ سُنَنَ رَسُولِکَ، صَلَوَاتُکَ اللَّهُمَّ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ أَحْیِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِینِکَ، وَ اجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِیقَتِکَ، وَ أَبِنْ بِهِ الضَّرَّاءَ مِنْ سَبِیلِکَ، وَ أَزِلْ بِهِ النَّاکِبِینَ عَنْ صِرَاطِکَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِکَ عِوَجاً(۶۳) وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِیَائِکَ، وَ ابْسُطْ یَدَهُ عَلَی أَعْدَائِکَ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ، وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِینَ مُطِیعِینَ، وَ فِی رِضَاهُ سَاعِینَ، وَ إِلَی نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَهِ عَنْهُ

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۸۶

مُکْنِفِینَ، وَ إِلَیْکَ وَ إِلَی رَسُولِکَ صَلَوَاتُکَ اللّهُمّ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِذَلِکَ مُتَقَرّبِینَ.»(۱)

و کتاب و حدود و شرایع و سنّت های رسولت را- که درودهایت بر او و بر خاندانش باد- به وسیله او برپا دار، و به وسیله او، آنچه از نشانه های دینت را که ستمگران نابود کرده اند، احیا و زنده کن، و زنگار ستم را از چهره طریق و شریعتت پاک کن، و دشواری و ناهمواری طریق و راهت را به وسیله آن پیشوا برطرف ساز، و آنان را که از راهت به راه کج رفته اند، و راهیان سوی تو را به سوی انحراف می کشانند، به وسیله او از میان بردار.

و او را در مورد دوستانت، پرمهر گردان، و دست قدرتش را بر دشمنانت بگشا و چیره کن، و مهرورزی و رحمت و عطوفت و دل جویی اش را نسبت به ما، عنایت فرما، و ما را شنونده سخنان او، مطیع امر او قرار بده، و در مسیر رضایتش کوشا کن، و در یاری و دفاع از او حمایت فرما، و ما را از کسانی قرار ده که از این طریق به تو و به رسولت- که صلوات خدا بر او و بر آل او باد- تقرب می جویند.

- «رَبّ صَلّ عَلَی أَطَایِبِ أَهْلِ بَیْتِهِ الّذِینَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِکَ، وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَهَ عِلْمِکَ، وَ حَفَظَهَ دِینِکَ، وَ خُلَفَاءَکَ فِی أَرْضِکَ، وَ حُجَجَکَ عَلَی عِبَادِکَ، وَ طَهّرْتَهُمْ مِنَ الرّجْسِ وَ الدّنَسِ تَطْهِیراً بِإِرَادَتِکَ، وَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَهَ إِلَیْکَ، وَ الْمَسْلَکَ إِلَی جَنّتِکَ»(۲)

پروردگارا! بر پاک ترینان از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم که آنان را برای امر خودت برگزیده ای و ایشان را خزانه علم خود و نگهبانان دینت و جانشینان خود در زمینت، و حجت های خدا بر بندگانت قرار داده ای، رحمت و درود بفرست؛ همان ها را که با اراده خود، از هرگونه پلیدی و ناپاکی، پاک و پاکیزه نموده ای و آنها را در پیشگاهت، وسیله ای به سوی خود قرار داده ای، و راهی به سوی بهشت خودت برگزیده ای.

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای ۴۷، ص ۳۸۸

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای ۴۷، ص ۳۸۴

فصل چهاردهم

عذاب جهنم در تفکرات عرفانی و فلسفی

خداونـد متعال در کلام جاویـدش، در آیات متعـدّدی، کافران و مجرمان را به جاودانگی در عذاب دردناک دوزخ وعده داده است؛ عذاب شدیدی که نه تمام می شود و نه ذرّه ای تخفیف می یابد.

و این عذاب، جزای آنانی است که غیر خدا را پرستیدند و در برابر حق استکبار نموده و بنده شیطان و طاغوت گشتند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»(۱) کسانی که به آیات ما کافر شدند، به زودی آنها را در آتشی وارد می کنیم که هرگاه پوست های تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند. خداوند، توانا و حکیم است (و روی حساب، کیفر می دهد).

«وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ* الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ

۱- سوره نساء: آیه ۵۶

الـدُّنْيا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»(۱) و دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که: «(محبت کنید) و مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آنها (در پاسخ) می گویند: «خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است!»* همان ها که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند؛ و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت؛ امروز ما آنها را فراموش می کنیم، همان گونه که لقای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند.

«إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوم* طَعَامُ الْأَثِيم* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ* كَغَلْيِ الْحَمِيم * خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيم* ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيم* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ* إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ»(۲) مسلماً درخت زقّوم غذای گناهکاران است، همانند فلز گداخته در شکم ها می جوشد، جوششی همچون آب سوزان! (آنگاه به مأموران دوزخ خطاب می شود:) این کافر مجرم را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید، سپس بر سر او عذاب جوشان بریزید! (به او گفته می شود:) بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی! این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید.

«وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ* فِي سَمُومٍ وَحَمِيم * وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُوم * لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيم»(۳) و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود)! آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند، و در سایه دودهای متراکم و آتش زا! سایه ای که نه خنک است و نه آرام بخش.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ * لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّوم * فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيم* فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيم * هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّين»(۴)

۱- سوره اعراف: آیه ۵۰- ۵۱

۲- سوره دخان: آیه ۴۳ تا ۵۰

۳- سوره واقعه: آیه ۴۱ تا ۴۴

۴- سوره واقعه: آیه ۵۱ تا ۵۶

سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده! قطعاً از درخت زقوم می خورید، و شکم ها را از آن پُر می کنید، و روی آن از آب سوزان می نوشید، و همچون شتران مبتلا به بیماری عطش، از آن می آشامید! این وسیله پذیرایی از آنها در قیامت است.

«یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ* وَتَرَی الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفَادِ * سَرَابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَی وُجُوهَهُمُ النَّارُ* لِیَجْزِیَ اللَّهُ کُلَّ نَفْسٍ مَا کَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ»(۱) در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمان ها (به آسمان های دیگری) مبدل می شود، و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند! و در آن روز، مجرمان را با هم در غل و زنجیر می بینی! (که دست ها و گردن هایشان را به هم بسته است!) لباس هایشان از قطران [=ماده چسبنده بدبوی قابل اشتعال است] است؛ و صورت هایشان را آتش می پوشاند. تا خداوند هرکس را، هر آنچه انجام داده، جزا دهد! به یقین، خداوند سریع الحساب است.(۲)

در تفکرات وحدت وجودی- که تمام عالم را ظهور ذات خداوند می دانند- جهنم نیز به عنوان یکی از مظاهر خدا رخ نمایان می کند!! در تفکّرات صوفیانه، نه تنها جهنم جایگاه بدی برای اهلش نیست؛ بلکه مجرمان به اقتضای ذاتشان وارد جهنم می شوند.

برخی از عرفای صوفی پا را فراتر می نهند و بیان می دارند که رشد و کمال جهنّمیان (مجرمان و تبهکاران) با ورود به جهنم حاصل می شود! و برخی نیز جهنم را جایگاه خوشی و لذّت، برای مجرمان معرفی می کنند!!(۳) تمام این سخنان باطل و مخالف با نصوص دینی است؛ همان گونه که در آیات قرآن کریم ملاحظه نمودید، جهنم جایگاه

۱- سوره ابراهیم: آیه ۴۸ تا ۵۱

۲- پروردگارا! به وعده های تو ایمان داریم و از عذاب جهنم تو می ترسیم؛ همان عذاب دردناکی که یک لحظه آن را نیز نمی توانیم تحمّل کنیم. تو را به قلب پرگداز مولایمان امام زین العابدین علیه السلام قسمت می دهیم که ما را مشمول عفو خود قرار دهی و از عذاب جهنم ایمن سازی.(مؤلّف)

۳- در صفحات بعد مدارک را می آوریم.

بسیار پستی است برای مجازات مجرمان و معاندان که سراسر عذاب است، و مکانی است که خداوند صاحبان آن را لعنت نموده است.

اینک بخشی از مناجات امام سجاد علیه السلام- در توصیف جهنم و پناه به ذات اقدس الهی از عذاب آن- را ملاحظه فرمائید:

- «اللّهُمّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ نَارٍ تَغَلّظْتَ بِهَا عَلَی مَنْ عَصَاکَ، وَ تَوَعّدْتَ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاکَ، وَ مِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَهٌ، وَ هَیّنُهَا أَلِیمٌ، وَ بَعِیدُهَا قَرِیبٌ، وَ مِنْ نَارٍ یَأْکُلُ بَعْضَهَا بَعْضٌ، وَ یَصُولُ بَعْضُهَا عَلَی بَعْضٍ.(۳۰) وَ مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِیماً، وَ تَسقِی أَهْلَهَا حَمِیماً، وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِی عَلَی مَنْ تَضَرّعَ إِلَیْهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَی التّخْفِیفِ عَمّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسْلَمَ إِلَیْهَا تَلْقَی سُکّانَهَا بِأَحَرّ مَا لَدَیْهَا مِنْ أَلِیمِ النّکَالِ وَ شَدِیدِ الْوَبَالِ»(۱)

خداوندا! من پناه می آورم به درگاهت از آتش دوزخی که آن را به گناهکاران وسیله سخت گیری قرار داده ای، و به وسیله آن، آنان را که از کسب خشنودی تو روی برتافته اند تهدید فرموده ای، و نیز پناه می آورم به تو از آتشی که روشنائیش تاریکی، و آسایشش دردناک، و دوری اش نزدیک است، از آتشی که بخشی از شعله هایش، بخش دیگر را می خورد، و پاره ای از آن به پاره دیگر یورش می برد.

و از آتشی که استخوان ها را گداخته و می پوساند، و ساکنانش را با آب سوزان سیراب می کند، و از آتشی که برای زاری کنندگانش چیزی از عذاب باقی نمی گذارد، و به رحمت طلبانش رحم نمی کند، و قدرت آن را ندارد که از عذاب کسی که در برابرش خاشع و تسلیم است بکاهد. آتشی که با ساکنانش با سوزنده ترین عذاب ها، و دردناک ترین کیفرها، و شدیدترین عقوبت ها برخورد می کند.

- «وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَهِ أَفْوَاهُهَا، وَ حَیّاتِهَا الصّالِقَهِ بِأَنْیَابِهَا، وَ شَرَابِهَا الّذِی یُقَطّعُ أَمْعَاءَ وَ أَفْئِدَهَ سُکّانِهَا، وَ یَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ، وَ أَسْتَهْدِیکَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا، وَ أَخّرَ عَنْهَا.(۳۲)

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۳۲، ص ۲۷۴

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَجِرْنِی مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِکَ، وَ أَقِلْنِی عَثَرَاتِی بِحُسْنِ إِقَالَتِکَ، وَ لَا تَخْذُلْنِی یَا خَیْرَ الْمُجِیرِینَ»(۱)

و پناه می برم به تو از کژدم های دهان گشوده دوزخ، و مارهای حمله کننده و نیش زننده آن، و از آشامیدنی اش که اندرون ساکنانش را پاره پاره می کند و دل هایشان را می درّد، و قلب هایشان را از جای می کند.

ای خدای من! از درگاهت طلب هدایت چیزی می کنم که وسیله دور شدن من از آتش دوزخ گردد، و عذاب آن را از من تأخیر اندازد.

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و در پرتوِ فضل و رحمتت، به من از آتش دوزخ پناه ده، و با عفو نیکوی خود از لغزش هایم درگذر، و مرا خوار نکن، ای بهترین پناه دهندگان.

در ادامه، برخی از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را درباره عذاب جهنم بشنوید: بترسید از آتشی که ژرفای آن زیاد، و حرارتش شدید، و عذابش نو به نو وارد می شود، در جایگاهی که رحمت در آن وجود ندارد و سخن کسی را نمی شنوید و ناراحتی ها در آن پایان ندارد.(۲)

... و ما گنهکاران را در بدترین منزلگاه درآورد، و دست و پای آنها را با غل و زنجیر به گردنشان درآویزد، چنان که سرهایشان به پاها نزدیک گردد، جامه های آتشین بر بدنشان پوشاند، و در عذابی که حرارت آن بسیار شدید و بر روی آنها بسته، و صدای شعله ها هراس انگیز است قرار دهد.

جایگاهی که هرگز از آن خارج نگردند، و برای اسیران آن غرامتی نپذیرند، و زنجیرهای آن گسسته نمی شود، مدّتی برای عذاب آن تعیین نشده تا پایان پذیرد و نه

۱- همان

۲- نهج البلاغه، ص ۵۱۱ (بخشی از نامه ۲۷)

سرآمدی تا فرا رسد.(۱)

[در قیامت مجرمان] به سوی جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ، و آتشی پرشراره می روند که صدای زبانه هایش وحشت زا، شعله هایش بلند، غرّشش پرهیجان، پرنور و گدازنده، خاموشی شعله هایش غیرممکن، شعله هایش در فوران، تهدیدهایش هراس انگیز، ژرفایش ناپیدا، پیرامونش تاریک و سیاه، دیگ هایش در جوش، و اوضاعش سخت وحشتناک است.(۲)

مردم! شما چونان مسافران راهید، که در این دنیا فرمان کوچ داده شدید که دنیا خانه اصلی شما نیست و به جمع آوری زاد و توشه فرمان داده شدید.

آگاه باشید این پوست نازک تن، طاقت آتش دوزخ را ندارد! پس به خود رحم کنید، شما مصیبت های دنیا را آزمودید، آیا ناراحتی یکی از افراد خود را بر اثر خاری که در بدنش فرو رفته و یا در زمین خوردن پایش مجروح شده، یا ریگ های داغ بیابان او را رنج داده، دیده اید که تحمّل آن مشکل است؟

پس چگونه می شود تحمّل کرد که در میان دو طبقه آتش، در کنار سنگ های گداخته، همنشین شیطان باشید؟ آیا می دانید وقتی مالک دوزخ بر آتش غضب کند، شعله ها بر روی هم می غلتند و یکدیگر را می کوبند؟

و آنگاه که بر آتش بانگ زند، [آن آتش] میان درهای جهنم به هر طرف زبانه می کشد؟ ای پیر سالخورده! که پیری وجودت را گرفته است، چگونه خواهی بود آنگاه که طوق های آتش به گردن ها انداخته شود، و غل و زنجیرهای آتشین به دست و گردن افتد؟(۳)

نصوص قرآنی و بیانات معصومین علیهم السلام را- درباره عذاب جهنم- ملاحظه نمودید؛

۱- همان، ص ۲۰۹ (بخشی از خطبه ۱۰۹)

۲- همان، ص ۳۷۵ (بخشی از خطبه ۱۹۰)

۳- همان، ص ۳۵۵ (بخشی از خطبه ۱۸۳)

اکنون از عرفا و فلاسفه بشنوید:

در کتاب «ممدالهمم» در توضیح سخنان ابن عربی آمده است: مبنای شیخ این است که همه مردم مطابق معتقد خودشان محشور می شوند و فرمود: چون همگان به وفق معتقدشان حشر می یابند مصیبند و هر مصیبتی مأجور و هر مأجوری سعید و هر سعیدی در نزد خدایش مرضی است. [طبق این سخن کفار و معاندین نیز مأجور و سعید و مرضی حق تعالی می باشند!!]

این ایراد است اگر سرانجام حشرِ مردم این چنین است که همه مطابق معتَقد خود سعید و مرضی نزد پروردگار خودند، پس اهل عذاب و شقی و مخلّد در عذاب نخواهیم داشت و حال این که آیات قرآنی در شقاوت و خلود جمعی، نصّ صریح است.

شیخ (ابن عربی) در جواب می گوید: آنچه را قرآن فرموده، حق است و سخن من مخالف و مناقض با قرآن نیست؛ بلکه بیان سرّی از اسرار قرآن است و سخنم این که به عنوان مقدمه گوییم که انسان اعم از مؤمن و کافر در دار دنیا درکبدند (در سختی اند)، چنانکه قرآن فرمود: «لَقَد خَلَقنَا الإِنسَانَ فِی کَبَد»(۱) این سخن چنان است که گویی ما ماهی را در آب آفریدیم. یعنی هیچ وقت انسان از رنج و زحمت و خستگی ها و سختی ها و ... رهایی نمی یابد؛ بلکه در همه احوال مطلقاً در آنهاست (فی کبد) و در کبد رشد می کند و به جایی می رسد. با وجود این افرادی که اهل عنایتند یعنی مشمول عنایت الهی اند که مؤمنین بالله و عارفین بالله و اولیاءالله اند، چون مصایب و آلام و ناگواری های گوناگون بدانها روی آورد- بلکه برای مقرّبان بلاـ بیشتر از دیگران است- ادباً می گوییم که آن آلام ابتلاء است و نمی گوییم که آنان شقی شدند، ولی شقاوت را در غیر ایشان، مثلاً در کفار، فجّار و منافقان به کار می بریم. حال می پرسیم اگر مقرّبی پنجاه سال در این نشئه به دردی مبتلا باشد او شقی است؟ یا این که هرگاه از وی حال بپرسیم می گوید:

۱- سوره بلد: آیه ۴

«الحمد لله علی کلّ حال» و می گوید:

در بلا هم می چشم لذات او***مات اویم مات اویم مات او

عاشقم برمهر و بر قهرش به جِد***ای عجب من عاشق این هر دو ضد

و [مؤمن] می گوید: این بلاها موجب مزید حسنات من است. همچنین اهل عذاب، آنان که مخلّدند، مانند حال اهل سعادت مبتلای اینجا باشند و هیچ به یقین رسیده ای نفی این گونه نعیم خاص را به حسب استعدادات نفوس مخلّدان برایشان نکرده است.(۱)

حاصل این سخن سه چیز است:

۱- هر کافر و جنایتکار و معاندی، (چون مطابق با طبع خدادادی خود رفتار کرده است) مأجور و سعید و مرضی درگاه الهی است.

۲- گناهِ گناهکاران، سبب کمال آنان است؛ زیرا کار آنان، متناسب با اقتضای ذاتشان است.

۳- عذاب اهل جهنم، در ظاهر عذاب و رنج است؛ ولیکن در واقع برای آنان چیزی جز نعمت نیست!

با توجه به آیات و روایاتی که مطرح شد، بطلان این سخنان کاملاً معلوم است.

اما در رابطه با این شعر مولوی که می گوید:

عاشقم بر مهر و بر قهرش به جد***ای عجب من عاشق این هر دو ضد

سئوالی در اینجا مطرح می شود: مثلاً اگر کسی- پناه بر خدا- مرتکب زنا شود، و به خاطر این گناه کبیر، خدا از او ناراضی گردد و قهر و خشمش را شامل آن انسان کند، آیا انسان باید از قهر خدا لذّت ببرد و عاشق آن شود، یا ناراحت و شرمسار گردد و به خدا پناه ببرد؟

اکنون به بخشی از مناجات امام سجاد علیه السلام- که از گناهان و قهر خدا به خدا پناه

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، صص ۲۸۳- ۲۸۲

می برد- را بشنوید:

- «اللّهُمّ إِنیّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَیَجَانِ الْحِرْصِ، وَ سَوْرَهِ الْغَضَبِ، وَ غَلَبَهِ الْحَسَدِ، وَ ضَعْفِ الصّبْرِ، وَ قِلّهِ الْقَنَاعَهِ، وَ شَكَاسَهِ الْخُلُقِ، وَ إِلْحَاحِ الشّهْوَهِ، وَ مَلَكَهِ الْحَمِیّهِ(۲) وَ مُتَابَعَهِ الْهَوَی، وَ مُخَالَفَهِ الْهُدَی، وَ سِنَهِ الْغَفْلَهِ، وَ تَعَاطِی الْكُلْفَهِ، وَ إِیثَارِ الْبَاطِلِ عَلَی الْحَقّ، وَ الْإِصْرَارِ عَلَی الْمَأْثَمِ، وَ اسْتِصْغَارِ الْمَعْصِیَهِ، وَ اسْتِكْبَارِ الطّاعَهِ.(۳) وَ مُبَاهَاهِ الْمُكْثِرِینَ، وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقِلّینَ، وَ سُوءِ الْوِلَایَهِ لِمَنْ تَحْتَ أَیْدِینَا، وَ تَرْكِ الشّكْرِ لِمَنِ اصْطَنَعَ الْعَارِفَهَ عِنْدَنَا»(۱)

خداوندا! من به تو پناه می برم از طغیان و هیجان حرص، و تندی و چیرگی خشم، و غلبه حسادت، و ضعف صبر، و کمی قناعت، و تندی و بدی اخلاق، و زیاده خواهی در شهوت و خواهش های نفسانی، و سلطه تعصّب و لجاجت در حمایت از باطل.

و پناه می برم به تو از پیروی هوس های سرکش نفسانی، و مخالفت با راه هدایت، و خواب غفلت، و از به دست گرفتن کار پرزحمت و طاقت فرسا، و انتخاب باطل برحق، و اصرار بر گناه، و کوچک شمردن نافرمانی خدا، و سنگین دانستن اطاعت الهی.

و پناه می برم به تو از فخرفروشی و به خود بالیدن ثروت اندوزان، و تحقیر و کوچک دانستن تهی دستان، و بدرفتاری با زیردستانمان، و ناسپاسی نسبت به نیکوکارمان.

«أَوْ أَنْ نَعْضُدَ ظَالِماً، أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفاً، أَوْ نَرُومَ مَا لَیْسَ لَنَا بِحَقٍّ، أَوْ نَقُولَ فِی الْعِلْمِ بِغَیْرِ عِلْمٍ(۵) وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِیَ عَلَی غِشّ أَحَدٍ، وَ أَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا، وَ نَمُدّ فِی آمَالِنَا(۶) وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السّرِیرَهِ، وَ احْتِقَارِ الصّغِیرَهِ، وَ أَنْ یَسْتَحْوِذَ عَلَیْنَا الشّیْطَانُ، أَوْ یَنْكُبَنَا الزّمَانُ، أَوْ یَتَهَضّمَنَا السّلْطَانُ(۷) وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسرَافِ، وَ مِنْ فِقْدَانِ الْكَفَافِ(۸) وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَمَاتَهِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنَ الْفَقْرِ إِلَی الْأَكْفَاءِ، وَ مِنْ مَعِیشَهٍ فِی شِدّهٍ، وَ مِیتَهٍ عَلَی غَیْرِ عُدّهٍ.(۹) وَ نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَهِ الْعُظْمَی، وَ الْمُصِیبَهِ الْكُبْرَی، وَ أَشْقَی الشّقَاءِ،

۱- صحیفه سجادیه، دعای شماره ۸، ص ۱۱۲

وَ سُوءِ الْمَ آبِ، وَ حِرْمَـانِ الثّوَابِ، وَ حُلُولِ الْعِقَابِ(۱۰) اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّـدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعِذْنِى مِنْ كُلّ ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ.»(۱)

و پناه می برم به تو از این که ستمگری را یاری کنم، یا ستمدیده ای را خوار گردانـده و به خودش واگذاریم، یا به کاری که حق و شایسته ما نیست بپردازیم، یا در مورد علم، چیزی که به آن ناآگاه هستیم دم از آگاهی بزنیم.

و پنـاه می برم به تو از این که به غِش و نیرنـگ نمودن بـا دیگری رفتـار کنیم، و در مورد اعمالمان خودسـتایی نماییم، و دچار آرزوهای طولانی گردیم.

و پناه می برم به تو، از زشتی درون، و ناچیز دانستن گناه کوچک، و از این که شیطان بر ما چیره گردد، یا انحرافات روزگار ما را منکوب و تیره و تار نماید، یا فرمانروای یاغی به ما ستم کند.

و پناه می برم به تو از دچار شدن به اسراف، و نداشتن هزینه زندگی به اندازه کفاف و تأمین.

و پنـاه می برم به تـو از شـماتت و پوزخنـد دشـمنان، و از نیازمنـدی به همنوعـان، و از زنـدگی سـخت و پرمشـقّت، و از مرگ ناگهانی بدون آمادگی و زاد و توشه.

و پناه می برم به تو از حسـرت و افسوس بزرگ، و از مصـیبت سترگ، و از بـدترین بدبختی، و از بدی بازگشت به سوی تو، و از محروم شدن از پاداش، و از فرارسیدن کیفر الهی.

خداونـدا! بر محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و به رحمت خودش، من و همه مردان و زنان باایمان را از همه آنچه گفته شد پناه بده، ای کسی که مهربان ترین مهربانان هستی.(۲)

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۸، ص ۱۱۴

۲- امام سجاد علیه السلام در این دعای شریفه، از چهل خصلت نکوهیده به خدا پناه برده است.

اکنون به این مناجات زیبا نیز- که بافته های صوفیه را بر باد می دهد- توجه فرمائید:

- «اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ صَیّرْنَا إِلَی مَحْبُوبِکَ مِنَ التّوْبَهِ، و أَزِلْنَا عَنْ مَکْرُوهِکَ مِنَ الْإِصْرَارِ(۲) اللّهُمّ وَ مَتَی وَقَفْنَا بَیْنَ نَقْصَیْنِ فِی دِینٍ أَوْ دُنْیَا، فَأَوْقِعِ النّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءً، وَ اجْعَلِ التّوْبَهَ فِی أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً(۳) وَ إِذَا هَمَمْنَا بِهَمّیْنِ یُرْضِیکَ أَحَدُهُمَا عَنّا، وَ یُسْخِطُکَ الْآخَرُ عَلَیْنَا، فَمِلْ بِنَا إِلَی مَا یُرْضِیکَ عَنّا، وَ أَوْهِنْ قُوّتَنَا عَمّا یُسْخِطُکَ عَلَیْنَا(۴) وَ لَا تُخَلّ فِی ذَلِکَ بَیْنَ نُفُوسِنَا وَ اخْتِیَارِهَا، فَإِنّهَا مُخْتَارَهٌ لِلْبَاطِلِ إِلّا مَا وَفّقْتَ، أَمّارَهٌ بِالسّوءِ إِلّا مَا رَحِمْتَ»(۱)

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و ما را به سوی توبه که محبوب و مورد علاقه تو است روانه فرما، و از اصرار بر گناه که مورد نفرت تو است دور گردان.

خداوندا! وقتی که ما در بین دو نقص و کاهش [یعنی] کاهش در دین، و کاهش در دنیا قرار گرفتیم، آن کاهش را در یکی از آنها که فانی تر است [یعنی دنیا] قرار بده، و توجه و بازگشت را در یکی از این دو که بقا و دوام بیشتری دارد [یعنی دین] مقرّر فرما!

و هرگاه ما بین دو تصمیم، که یکی از آنها موجب خشنودی، و دیگری موجب خشم تو می شود قرار گرفتیم، ما را به آن چه که موجب خشنودیت است متمایل نموده، و توانمان را نسبت به آنچه که موجب خشم تو است، سست گردان.

و در این راستا، ما را بین هوس ها و اختیارمان، افسار گسیخته نکن؛ زیرا هوس ها [ی سرکش و افسارگسیخته] باطل را انتخاب کنند، مگر در آنجا که تو توفیق نجات به ما بدهی، چرا که نفس، انسان را بسیار به بدی فرمان دهد، جز در آنجا که تو رحم کنی.

- «اللّهُمّ وَ إِنّکَ مِنَ الضّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَ عَلَی الْوَهْنِ بَنَیْتَنَا، وَ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلّا بِقُوّتِکَ، وَ لَا قُوّهَ لَنَا إِلّا بِعَوْنِکَ(۶) فَأَیّدْنَا بِتَوْفِیقِکَ، وَ سَدّدْنَا بِتَسْدِیدِکَ، وَ

۱- صحیفه سجادیه، دعای شماره ۹، ص ۱۱۶

أَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمّا خَالَفَ مَحَبّتَکَ، وَ لَا تَجْعَلْ لِشَیْ ءٍ مِنْ جَوَارِحِنَا نُفُوذاً فِی مَعْصِیَتِکَ(۷) اللّهُمّ فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا، وَ حَرَکَاتِ أَعْضَائِنَا وَ لَمَحَاتِ أَعْیُنِنَا، وَ لَهَجَاتِ أَلْسِنَتِنَا فِی مُوجِبَاتِ ثَوَابِکَ حَتّی لَا تَفُوتَنَا حَسَنَهٌ نَسْتَحِقّ بِهَا جَزَاءَکَ، وَ لَا تَبْقَی لَنَا سَیّئَهٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَکَ.»(۱)

خداوندا! تو ما را از ضعف و ناتوانی پدید آوردی، و زندگیمان را بر پایه سستی بنیان نمودی، و از آبی ناچیز و بی ارزش آغاز کردی، بنابراین نیروی حرکتی جز به قدرت تو نیست، و قوّتی برای ما جز به یاری تو نمی باشد.

پس ما را به توفیق بخشی خودت تأیید و یاری فرما، و در راستای هدایتت استوار ساز، و چشم های دل هایمان را، از آنچه برخلاف عشق و دوستی تو است، کور گردان، و هیچ یک از اعضای ما را عامل نفوذ در گناه و معصیت قرار مده.

خداوندا! پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و تپش دل هایمان و حرکت های اعضایمان، و نگاه های پنهانی چشمانمان، و سخنان زبانمان را در اموری که موجب پاداش تو است قرار بده، به گونه ای که انجام هیچ کار نیکی که به وسیله آن شایسته پاداشت می گردیم، از دستمان نرود، و انجام هیچ گناهی که به وسیله آن سزاوار کیفرت می گردیم برای ما باقی نماند.

- «اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ قِنِی مِنَ الْمَعَاصِی، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِالطّاعَهِ، وَ ارْزُقْنِی حُسْنَ الْإِنَابَهِ، وَ طَهّرْنِی بِالتّوْبَهِ، وَ أَیّدْنِی بِالْعِصْمَهِ، وَ اسْتَصْلِحْنِی بِالْعَافِیَهِ، وَ أَذِقْنِی حَلَاوَهَ الْمَغْفِرَهِ، وَ اجْعَلْنِی طَلِیقَ عَفْوِکَ، وَ عَتِیقَ رَحْمَتِکَ، وَ اکْتُبْ لِی أَمَاناً مِنْ سُخْطِکَ، وَ بَشّرْنِی بِذَلِکَ فِی الْعَاجِلِ دُونَ الْ آجِلِ، بُشْرَی أَعْرِفُهَا، وَ عَرّفْنِی فِیهِ عَلَامَهً أَتَبَیّنُهَا.»(۲)

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و مرا از گناهان نگهداری

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۹، ص ۱۱۸

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۱۶، ص ۱۶۲

کن، و به فرمانبری و اطاعت وادار، و نیکی توبه و بازگشت از گناه را به من روزی گردان، و با آب توبه مرا پاک فرما، و مرا با نیروی نگهداری از گناه پشتیبانی و تأیید کن، و کارم را با سلامتی و عافیت، سامان بخش، و شیرینی آمرزش را به کام جانم بچشان، و مرا رهایی یافته بخشش خود، و آزاد شده رحمتت گردان، و برایم امان نامه از قهر و خشمت را بنویس، و با آن در دنیا قبل از فرا رسیدن آخرت، به من مژده و نوید بده، و در این راستا، نشانه ای به من بنمایان که آشکارا آن را دریافت کنم.

اینک این دو فراز را با هم مقایسه کنید، مولوی می گوید:

عاشقم بر مهر و بر قهرش به جد***ای عجب من عاشق این هر دو ضد

حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند: «و اکتب لی أماناً مِن سُخطِک» برایم امان نامه از قهر و خشمت را بنویس.

همچنین این چند فراز اخیر از مناجات نورانی امام زین العابدین علیه السلام را با همان سه موردی که از مباحث ابن عربی- در چند صفحه قبل- گفتیم مقایسه گردانید. آری، تفاوت از زمین تا آسمان است!

ابن عربی همه گناهکاران حتّی ملحدان و کافران را بالأخره ناجی و رستگار دانسته و به انقطاع عذاب حتی از کفار قائل شده و گفته است که کفار هم اگرچه در آتش دوزخ مخلّدند و هرگز از آن بیرون نمی آیند؛ ولی پس از مدتی آنان به آتش جهنم عادت می کنند و در نتیجه دوران عذاب پایان می پذیرد و زمان نعمت و سعادت فرا می رسد و عذاب، گوارا می گردد و در این حالت عذاب را به واسطه عذوبت طعمش «عذاب» می نامند که عذاب در اصل به معنی شیرینی گرفته شده است.

وی در فصوصش می گوید: «و امّا اهل النار فمآلهم إلی النعیم، و لکن فی النار إذ لابدّ لصوره النار بعد انتهاء مدّه العقارب أن تکون برداً و سلاماً علی من فیها و هذا نعیمهم.»(۱)

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۴۳۰

اما اهل نار عاقبتشان به نعیم است، لیکن در نار؛ زیرا صورت نار بعد از انتهای مدّت عقاب ناچار است بر هرکس که در آن است بَرد و سلام شود و این نعیمشان است.

جناب استاد حسن زاده آملی در موجه جلوه دادن سخن ابن عربی، مثال حضرت ابراهیم علیه السلام را می زند و می گوید: چگونه خداوند پیکر پیغمبرش حضرت ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرودیان حفظ کرد؛ همین گونه نیز بدن های اهل جهنم را در آن آتش حفظ می کند!!

متن سخن استاد حسن زاده: «غرض این که دو نیست مقام ابراهیم را مثل دیگر مقامات انسان های کامل ملاک و مکیال مصاحبت انسان با آتش بگیریم که خداوند برای آن که ما درک کنیم که ممکن است انسان در آتش باشد و نسوزد، آیت و نمونه ای را به ما نشان داد. نسوختن او به تجلّیات الهی است که حق تعالی به تجلّی در ذات بندگان و مظاهرش آتش را بر آن ها سرد کند و این انسان به اصطلاح اهل عرفان ابراهیمی المشهد بشود و خداوند در آخر سوره مبارکه یوسف فرموده است: «لَقَد کَانَ فِی قِصَصِهِم عِبرَةٌ لأُولِی الأَلبَاب»(۱) پس واقعه ابراهیم خلیل با آتش را در این نشئه به عنوان راه حلّی برای خلاص از تعذیب نار نشئه آخرت برای کسانی که حق تعالی اخبار فرموده که در آتش مخلّدند قرار دهیم که خالد در آتش باشند و صرف مصاحبت با آتش داشته باشند و اصحاب نار باشند، ولی در عذاب نباشند... پس نعیم اهل نار بعد از آنکه منتقم، حقوق الله تعالی و حقوق خلق را از مجرم استیفا کرد، نعیمِ خلیل الله می شود زمانی که در آتش انداخته شد.

القای ابراهیم خلیل علیه السلام در آتش و بَرد و سلام شدن آتش برای او گویا نموداری برای تنبیه و تفهیم انسان به حقیقتی است و آن حقیقت این که کسی در نار باشد و از اصحاب نار باشد و از نار متألّم نگردد، چنانکه گفتیم از صرف مصاحبت با نار استفاده

۱- سوره یوسف: آیه ۱۱۱

تألّم از نار نمی شود.(۱)

ولیکن این سخن ابن عربی و شارح آن مخالف با نصوص متعدد قرآنی است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم در آیات فراوانی به گروه هایی وعده عذاب دائمی داده و آنان را مشمول لعن خود در دنیا و آخرت ساخته است، برای نمونه:

«إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ* لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ* وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ* وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ»(۲) بدکاران هم آنجا سخت در عذاب آتش جهنم مخلدند و هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات و خلاصی ندارند و ما به آنها ظلم و ستمی نکردیم لیکن آنان خود مردمی ستمکار و ظالم بودند و آن دوزخیان مالک دوزخ را ندا کنند که ای مالک از خدای خود بخواه که ما را بمیراند تا از عذاب برهیم جواب دهند شما در این عذاب همیشه خواهید بود.

«وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»(۳) و هرکه نافرمانی خدا و رسول کند و تجاوز از حدود احکام الهی نماید او را به آتشی درافکند که همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب خواری و ذلت خواهد بود.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»(۴) آنان که به آیات ما کافر شدند به زودی به آتش دوزخشان درافکنیم که هرچه پوست تن آنها بسوزد به پوست دیگرش مبدل سازیم تا بچشند سختی عذاب را که همانا خدا مقتدر و کارش از روی حکمت است.

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ

۱- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، صص ۴۳۲- ۴۳۱

۲- سوره زخرف: آیه ۷۴ تا ۷۷

۳- سوره نساء: آیه ۱۴

۴- سوره نساء: آیه ۵۶

أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ»(۱) چگونه خداوند راه سعادت بنماید به گروهی که کافر شدند بعد از ایمان به خدا و گواهی دادن به راستی رسول و بعد از ادله روشن خدا هرگز گروه ستمکاران را (به راه سعادت) رهبری نخواهد کرد. کیفر آن گروه کافر این است که خدا و فرشتگان و همه مردمان بر آنان لعنت کنند. جاوید در جایگاه لعنت که جهنم است بمانند و بر آنها عذاب خدا تخفیف نیابد و هرگز نظر رحمت به آنها نکنند.

دکتر محسن جهانگیری در نقد سخنان ابن عربی می نویسد: «این انتقاد وارد است که او به انقطاع عذاب به معنای درد از جمیع عاصیان از جمله کفار قائل بوده و این قول مخالف اجماع اهل اسلام است که جمیع مسلمانان اعم از شیعیان و سنّیان اتفاق کلمه دارند، همان طور که اهل بهشت در بهشت مخلّد می باشند، کفار نیز برای همیشه در جهنم باقی می مانند و درد و شکنجه می بینند.

اما ابن عربی، با این که در ظاهر با این اجماع مخالفتی نکرده، که او هم به ظاهر به خلود کفار در آتش دوزخ قائل شده و عذابشان را دائمی دانسته است؛ اما در واقع خرق اجماع کرده است؛ زیرا این عقیده هولناك و در عین حال غریب و نوظهور را اظهار کرده است که کفار پس از مدّتی که در آتش جهنم ماندند آنان را به آتش عادتی و الفتی پیدا می شود و در نتیجه آتش برایشان شیرین و گوارا می گردد و عذاب عذب (شیرین) می شود، همان طور که برای ابراهیم برد و سلامت گردید؛ که رحمت خداوند بر غضبش سابق است.

ملاحظه شد که او بسیار زیرکانه عذاب را از معنای اصطلاحیش که درد و شکنجه است خارج کرد و برای آن معنایی غیراصطلاحی قائل شد و به این وسیله هم با ظاهر اقوال مسلمانان به خلود کفار در آتش و عذاب الهی آشکارا از خود مخالفتی نشان نداد

۱- سوره آل عمران: آیه ۸۶ تا ۸۸

و هم عقیـده خود را که با مقصود اهل اسـلام از خلود کفار در عـذاب مخالف است، به گونه ای موافق با آنان نمایانـد، به این صورت که قائل شد در دوزخ درخصوص همه عاصیان از جمله کافران، هم عذاب به معنای درد و شکنجه متحقق است و هم عـذاب به معنای عـذب و گوارا که گفت گناهکاران مـدّتی از آتش رنـج می برند و شـکنجه می بینند، اما این درد و شـکنجه دائمی نیست و پایان کار همه عاصیان در همان آتش جهنم نعمت و خوشی خواهد بود.(۱)

به هر حال برای پیروان و شیعیان ابن عربی، انتقاد از سخنان انحرافی او معنایی ندارد؛ بلکه باید به گونه ای توجیه شود و مطابق با شرع و آیات قرآنی قلمداد گردد!!

ابن عربی در فتوحات- نیز- می گویـد: «فهم یتلذّذون بما هم فیه من نار و زمهریر و مافیها من لدع الحیّات و العقاربِ؛ کما یلتذّ اهل الجنّه بالظلال والنّور و لثم الحسان من الحور.»(۲) جهنمیان در جهنم از آتش و زمهریر و نیش مارها و عقرب ها لـذت می برند؛ همان گونه که اهل بهشت از سایه ها و نور و همسران بهشتی لذّت می برند. عین همین سخن را ملاصدرا در اسفار اربعه نقل کرده و مورد انتقاد خویش قرار نداده است.(۳)

در کتاب «چه کسانی نمی فهمند» در نقد این سخنان آمده است:

۱- اگر جهنم برای مجرمـان کمـال و محل لـذّات است، چرا بویی از این سـخنان در کلام هیـچ یک از انبیاء الهی و ائمه اطهار علیهم السلام نیامده است؟ آیا فلاسفه و عرفا از پیامبران و امامان بیشتر می دانند؟!

۲- صـدها آیه از آیـات قرآن کریم- که خداونـد وعـده عـذاب ابـد به مجرمـان داده است- چگـونه بـا این سـخنان توجیه می گردد؟!!

۳- مجرمان که در دنیا با فساد و باده نوشی و فحشاء در لذّات غوطه ورند، اگر در

۱- محی الدین بن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، صص ۵۶۴- ۵۶۲

۲- الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۶۴۷

۳- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۳۴۹

آخرت نیز با نیش مارها و عقرب ها در جهنم لذت ببرند، آیا نباید گفت: خوشا به حال مفسدان و مجرمان که هم در دنیا خوش اند و هم در آخرت؟!!

۴- آیا حاصل این گونه تفکرات باطل، چیزی جز انکار وعده های خدا و به مسخره گرفتن تعالیم پیامبران الهی است؟!!(۱)

ملاصدرا نیز می گوید: «واعلم أنّ أهل العذاب هم الّذین نفوسهم کانت مستعده لدرجه من درجات الجنان ثمّ بطل استعدادهم بارتکاب المعاصی، فحالهم کحال من انحرف مزاجه عن الاعتدال اللائق به و عن الصحّه التی له بحسبه فیکون فی ألم شدید یرجع إلی الاعتدال الّذی کان له او بطل استعداده بالکلّیه و انتقل مزاجه إلی مزاج وافقه تلک الحاله التی کانت مخالفه لمزاجه الأول و کان مرضاً فی حقّه فصار المرض صحّظ له و الألم راحه له، و انقلب العذاب عذوبه فی حقه لانقلاب جوهره إلی جوهر أدنی.

فکذلک حال من یدخل فی النّار و یتعذّب بها مدّه لأجل الأعمال السیّئه؛ فان بقی فی قلبه نور الایمان فمنع أن ینفذ ظلمه و یبرأ من العذاب و اما من اسوده قلبه بالکلّیه و غاص فی باطن قلبه ظلمه المعاصی لأجل الکفر، فلا یخرج مخلّداً»(۲)

اهل عذاب، کسانی اند که نفوسشان برای درجه ای از درجات بهشت آمادگی دارد، سپس به خاطر ارتکاب معاصی آن استعداد از بین می رود. حال اینها به کسی ماند که مریض می شود و سلامتی اش را از دست می دهد و به درد شدیدی گرفتار می آید و این درد در او هست تا وقتی که به حالت صحت برگردد، یا این که درد ادامه می یابد و برایش حالت ثانوی می شود و از آن لذت می برد. این کسالت کم کم چنان غلبه می کند که برایش مزاج ثانوی می شود و این مزاج ثانوی مخالف آن مزاج اولی است (در مزاج اولی این حالت برایش مریضی و سختی بود) در نتیجه بیماری، برایش سلامتی، و درد، برایش راحتی، و عذاب برایش به عذوبت و خوشی تبدیل می گردد؛ چون جوهر وجودی اش

۱- چه کسانی نمی فهمند، صص ۱۱۱- ۱۱۰

۲- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۳۴۶

(که صحّت را اقتضا می کرد) به جوهر پست تر مبدّل شد، اکنون کسالت را اقتضا می کند.

حالِ کسی که داخل در آتش می شود، نیز چنین است. به خاطر ارتکاب اعمال زشت، مدّتی عذاب می شود آن گاه اگر هنوز در قلبش نور ایمان باقی باشد و ظلمت گناه در باطن قلبش نفوذ نیابد و گناهان او را در بر نگیرد، از آتش خارج می شود و از عذاب رهایی پیدا می کند.

اما کسی که قلبش کاملاً سیاه گردد و در عمق جانش تاریکی گناهان به خاطر کفر، فرو رفته باشد، هیچ گاه از دوزخ خارج نمی گردد. [هرچند عذاب برای وی بعد از مدّتی عادی می شود و به عذوبت تبدیل می گردد!]

علاوه بر این که سخنان ملاصدرا مخالف نصوص قرآنی است، همچنین می گوئیم: عادت کردن انسان به ناراحتی ها حد و مرزی دارد؛ پاره ای از ناراحتی ها جزئی است و انسان با گذشت زمان به آن عادت می کند؛ ولی ناراحتی های شدید، همیشه شخص را رنج می دهد و عقلاً محال است کسی چنان عادت کند (خصوصاً درباره عذاب بی حدّ جهنم) که نه تنها احساس درد نکند؛ بلکه احساس لذّت هم بکند!!

ملاصدرا در کلامی دیگر، فسقِ فاسقان و جرم تبهکاران را اقتضای ذاتی آنها دانسته و بیان می دارد که برای آباد شدن دنیا، وجود انسان های خوب و بد ضروری است:

«ثمّ إنّک تعلم أنّ نظام الدنیا لا ینصلح إلاّ بنفوس جافیه و قلوب غلاظ شداد قاسیه، فلو کان الناس کلّهم سعداء بنفوس خائفه من عذاب الله و قلوب خاضعه خاشعه، لاختلَّ النظام بعدم القائمین بعماره هذه الدار من النفوس الغلاظ العتاه؛ کالفراعنه و الدجاجله و کالنفوس المکّاره کشیاطین الانس بجربزتهم و جبلّتهم و کالنّفوس البهیمیه الجهله کالکفار...

فاذا کان وجود کلّ طائفه بحسب قضاء الهی و مقتضی ظهور اسم ربّانی فیکون لها غایات حقیقیه و منازل ذاتیه الّتی جعلت علیها الأشیاء اذا وقع الرجوع إلیها تکون

ملائمه لذیـذه و إن وقعت المفارقه امـداً بعیـداً و حصـلت الحیلوله عن الاسـتقرار علیها زماناً مدیداً بعیداً کما قال تعالی: «و حیلَ بَینَهُم و بَینَ ما یَشتَهونَ»(۱)

باری، دانستی که نظام دنیا جز به واسـطه نفوس خشن و دل های سـنگ و سـخت آرایش نمی یابـد. اگر تمام مردمان نیکبخت بودند و نفوسـی بیمناک از عذاب الهی و دل هایی خاشع داشتند، به سبب نبودن کسانی که کمر به آبادانی این سرا ببندند- از نفـوس شـقی درشت خـو و سـخت و سـرکشانی چـون فرعونـان و دجالاـن و نفوس حیله گرانی چون شـیاطین انس به جُربزه و سیرتشان و نفوس حیوانی و بی شعور چون کافران- نظام اختلال پیدا می کرد و تباه می گشت...

و چون وجود هر گروهی به حسب قضـای الهی و اقتضـای ظهور اسـمی ربّانی است، لـذا آن ها را غایاتی حقیقی و منازل ذاتی است، و امور ذاتی که اشـیاء بر آن امور سرشته شده اند، اگر بازگشت بدان ها واقع شود، ملایم و لذیذ می باشند، و اگر از آن هـا مـدت زمـانی دراز جـدایی واقع گردد و روزگاری مدیـد مانع از اسـتقرار بر آن ها حصول پیـدا کنـد، همان گونه است که خداوند می فرماید: «میان ایشان و آرزوهایشان جدایی افکند».

بنابراین سخنان:

۱- خداوند مجرمان و عاصیان را مجرم و عاصی خلق نموده است.

۲- آنان طبق اقتضای ذاتشان معصیت می کنند.

۳- آنان برای جهنم و عذاب خلق شده اند.

۴- اگر دنیا بخواهد آباد شود، باید مجرمانی چون فرعون و دجالان، در دنیا فعّالانه وجود داشته باشند!!

این سخنان علاوه بر این که مخالف با نصوص متعدّد قرآنی است، سه مفسده دیگر نیز بر آن مترتّب است:

۱- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۳۴۸

۱- اگر افعالی که انسان ها انجام می دهند، براساس اقتضای ذاتی آن ها باشد، دیگر نباید گفت که انسان مختار است و توان گزینش دارد؛ بلکه جبر مطلق، سراسر وجود او را احاطه می کند.(۱)

۲- مجرمانی که جرمشان فقط به خاطر آفرینش و اقتضای ذاتشان می باشد، و سپس به خاطر آن گناهِ ناخواسته، وارد جهنم می شوند؛ اکنون سئوال ما این است که با این عقیده، دیگر چگونه می توان خداوند را عادل معرفی نمود؟!

۳- طبق سخن ملاصدرا را که می گوید: اگر تمام مردمان نیکبخت بودند و نفوسی چون سرکشان و فاسقان و کافران در دنیا وجود نداشت، نظام اختلال پیدا می کرد و آشفته و تباه می گشت؛ باید گفت: پس- نستجیر بالله- اصلاح و آبادی این نظام دنیا، تا قبل از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام است؛ زیرا با ظهور وی فراعنه و دجال ها و جنایتکاران و کافران نابود می شوند؛ زیرا دیگر از آن آبادگران نظام دنیا (تبهکاران) خبری نیست!!!(۲)

۱- در فصل هفتم بیان نمودیم که از جهان بینی فلسفی چیزی جز جبر مطلق خارج نمی گردد و ادله و سخنان فلاسفه را در این باره ذکر کردیم.

۲- ملاصدرا معتقد است که در آخرالزمان، مردم با رشد عقولشان از حجّت های ظاهر و معلمان بیرونی، بی نیاز می گردند. (شرح اصول کافی، ص ۵۶۷، شرح حدیث بیست و یکم) دکتر ابراهیم دینانی- از پیروان فلسفه صدرائی- در این باره می گوید: ملاصدرا با استناد به روایات صادره از ائمه معصومین علیهم السلام به این نتیجه رسیده است که عقل حجت باطنی خداوند و پیغمبران حجت های ظاهری حق اند که اطاعت از آن ها برای مردم لازم و ضروری است. این فیلسوف از سوی دیگر به روشنی می داند که رشته نبوت و پیغمبری پس از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم برای همیشه قطع شده و دیگر هرگز پیغمبری مبعوث نخواهد شد. به این ترتیب با رحلت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم حجت ظاهری دیگر وجود نخواهد داشت و مردم نیز نیازمند حجت ظاهر نخواهند بود؛ آنچه برای خلق همیشه باقی است و راه سعادت را به آنان می نمایاند، حجّت باطن است. به نظر ملاصدرا، در آخرالزمان مردم به معلم و راهنمای بیرونی نیازمند نیستند؛ بلکه به جای معلم بیرونی از معلم درونی و راهنمای باطنی استفاده کرده و در پرتوِ هدایت او حرکت خود را به سوی مقصد ادامه می دهند. (ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، ص ۳۴۳) در نقد سخن ملاصدرا باید گفت: سخن ملاصدرا نه تنها عدم کارآمدی دین را در آخرالزمان می رساند؛ همچنین منجر به انکار هدایت و ارشاد امام معصوم علیه السلام در آخرالزمان نیز می شود؛ زیرا وجود امام معصوم علیه السلام در بین بشر برای هدایت و ارشاد و دستگیری مردم است، و این در حالی است که وی مردم آخرالزمان را بی نیاز از حجت ظاهر می داند.

وی در جای دیگر اسفار نیز می گوید: «... و الأولی فی الاستدلال علی هذا المطلب، أن یستدلّ بقوله تعالی: «وَ لَقَد ذَرَأنا لِجَهَنّمَ کثیراً مِنَ الجِنِّ وَالإِنس»(۱) فإنّ المخلوق الذی غایه وجوده أن یدخل فی جهنم بحسب الوضع الالهی و القضاء الرّبانی لابدّ أن یکون ذلک الدخول موافقاً لطبعه و کمالاً لوجوده إذ الغایات کما مرّ کمالات للوجودات و کمال الشیء الموافق له لا یکون عذاباً فی حقّه؛ و إنّما یکون عذاباً فی حق غیره ممن خلق للدّرجات العالیه.»(۲)

بهتر این است که به این آیه استدلال شود: «و ما بسیاری از انس و جن را برای دوزخ آفریدیم.» زیرا مخلوقی که (به حسب وضع الهی و قضای ربّانی) غایت وجودش این است که به دوزخ درآید، ناگزیر باید این دخول در جهنم موافق و سازگار با طبع و کمال وجودی اش باشد؛ زیرا غایات- چنان که گذشت- کمالات وجودی اند و کمال شیء- که سازگار با طبیعت او است- در حق او عذاب محسوب نمی باشد و تنها عذاب در حق کسانی است که برای درجات عالی آفریده شده اند.

طبق این سخن، کمال جهنمیان با ورود به جهنم حاصل می گردد؛ زیرا این دخول موافق با طبعشان است!(۳)

۱- سوره اعراف: آیه ۱۷۹

۲- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۳۵۲

۳- هرچند ملاصدرا در اسفار اربعه در دفاع از سخن ابن عربی (که قائل به شیرین شدن عذاب دوزخ است) سخن می گوید و استدلال می کند؛ اما در کتاب «العرشیه»- مخالف با نظراتش در اسفار- می گوید: صاحب فتوحات مکیه در این باب، ژرف می اندیشد و تلاش زیادی را در این راستا به کار می برد و در فصوص می گوید: فرجام اهل دوزخ به نعیم منتهی می شود؛ زیرا صورت دوزخ پس از انتهای مدّت عقاب، ناگزیر باید بر کسانی که در آنند، خنک و سلامت باشد؛ اما من با ریاضت های علمی و عملی دریافتم که خانه دوزخ سرای نعمت نیست و آنجا جای درد کشیدن و گرفتاری هاست و عذاب دائم در آن وجود دارد؛ لیکن آلام آن شکننده و خردکننده است و بی درنگ تجدید می شود و پوست ها سوخته و پوست دیگری جایگزین می گردد. آنجا جای راحتی و آسایش و اطمینان نیست. (العرشیه، ص ۲۸۲) این سخن ملاصدرا مطابق با نصوص و قابل تأیید است.

و این سخنان یعنی «عَلَی الاسلامِ السّلام»

فصل پانزدهم

بهشت و دوزخ در فلسفه صدرائی

تعالیم وحیانی گویای این مطلب است که بهشت و دوزخ، وجود خارجی جدای از نفس انسان دارند و از آفریده های خدا به شمار می روند و نیکوکاران و انسان های باایمان به چنین بهشتی درمی آیند و تبهکاران و کافران وارد دوزخ می شوند و چنین نیست که نعمت های بهشتی و عذاب های دوزخ، ساخته و پرداخته نفس انسان و قائم به آن باشد.

بی گمان بسیاری از آن چه به بهشتیان داده می شود دستاورد عملکرد و ثمره کار آنهاست که با تفضّل خدای متعال نصیبشان می گردد؛ چنانچه عذاب دوزخیان هم نتیجه جنایت و رذالت خودشان می باشد. تا آنجا که گاه سخن از تجسّم اعمال به میان می آید؛ یعنی خود اعمال خوب و بد، در آن عالم تجسم می یابد.

اگر این مطلب به صورت موجبه جزئیه گفته شود ایرادی ندارد؛ لیکن به صورت موجبه کلّیه مخدوش است؛ یعنی چنین نیست که جدای از نفس انسان و دستاوردهایش، حقیقت خارجی به نام بهشت و نعمت هایش و دوزخ و آلامش وجود نداشته باشد.

باید توجه داشت که در مسائل بسیاری عقل درمی ماند و شعاع نورِ عقل در آنها

ظلمتی را نمی شکافد و چیزی را روشن نمی سازد در این گونه مسائل- بعد از پذیرش وحی- راهی جز استفاده از وحی نداریم.(۱)

فیلسوفان مسلمان که حد و مرزی برای غور و تأمّل ذهنی خویش نمی شناسند و به نام عقل، در پی فهم مستقل و خود بنیاد همه رمز و رازهای عالم هستند، امر خطیر معاد و نشئه آخرت را نیز مشمول تأمّلات و تحلیلات ذهنی خویش قرار داده و به نتایجی ویژه و البته متفاوت با آنچه از مشکات نبوّت و عترت ساطع شده است، رسیده اند و در هر جا که لازم بوده است، آیات الهی و کلمات نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم و ولوی علیه السلام را به نفع یافته های خویش تأویل و تفسیر نموده اند و در موارد بسیاری نیز اساساً کمترین توجّهی به آموزه های قرآن و عترت ننموده اند.

آنچه با مراجعه به قرآن و عترت دریافت می شود، جسمانی بودن معاد و حشر اجسام و ابدان عنصری و مادّی در قیامت و آخرت است؛ اما اهل فلسفه اغلب جسمانی بودن معاد را انکار کرده و یا بر مفهومی خودساخته حمل می کنند، چرا که اصول و مبانی فلسفی و اندیشه خودبنیاد فیلسوف، قادر به درک و هضم حشر اجساد و نعیم و عذاب جسمانی- آن گونه که وحی و شریعت تبیین و ترسیم می کند- نیست.(۲)

باتوجه به نصوص متعدد قرآنی،(۳) - بدون کوچک ترین شکّی- معاد جسمانی است و انسان با همین جسم محشور می شود؛ اینک سخن برخی از استوانه های علمای شیعه را بشنوید:

علّامه حلّی: تمامی مسلمانان بر ثبوت معاد بدنی اتفاق نظر دارند و اما در کیفیت آن که آیا بدن زنده شده از اجزای اصلی تشکیل خواهد شد و یا از چیز دیگری مانند بدن

۱- آیات العقاید، استاد سیدجعفر سیّدان، ج ۲، ص ۱۳۱

۲- فلسفه از منظر قرآن و عترت، دکتر مهدی نصیری، ص ۲۱۹

۳- برخی از آیات را در همین فصل خواهیم آورد.

ذرّی، اختلاف دارند.(۱)

این فقیه بزرگ و متکلّم برجسته شیعه در جای دیگر می نویسد: «محشور شدن در قیامت، با همین بدنِ محسوس خواهد بود. این اصلی بزرگ است و اثبات و پذیرش آن از ارکان دین است و هرکس معاد بدنی را ثابت و قطعی نداند، به اجماع کافر است.»(۲)

خواجه نصیرالدین طوسی: این دانشمند و متکلم کبیر شیعه در رابطه با معاد جسمانی- که زنده شدن همین بدن است- می نویسد: «معاد جسمانی از ضروریات دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم است، و در ثبوت آن هیچ شبهه ای نیست و به علاوه، معاد امری است ممکن و انبیاء علیهم السلام از وقوع آن نیز خبر داده اند. بنابراین قبول مسئله معاد و تصدیق آن، بر همه مکلّفین لازم و واجب است و مقصود از معاد جسمانی این است که اجزای متفرّقه بدن در روز قیامت زنده شده و با آن صورتی که در دنیا بوده، در محشر حاضر خواهند شد.»(۳)

شهید ثانی: همه مسلمانان در اعتقاد بر معاد جسمانی اتفاق دارند؛ اما فلاسفه جسمانی بودن معاد را نفی کرده و قائل به معاد روحانی شده اند و مقصود از معاد جسمانی، خلقت مجدد بدن پس از فنای آن می باشد و با آن صورتی که در دنیا داشته، زنده می شود.(۴)

علّامه مجلسی: معاد جسمانی از جمله مسائلی است که همه خداپرستان بر ثبوت و وجود آن اتفاق دارند و یکی از ضروریات دین اسلام محسوب می شود و منکر معاد

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۵۵

۲- نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۷۵ به نقل از معاد جسمانی در حکمت متعالیه، استاد محمدرضا حکیمی، ص ۱۱۰

۳- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۵۵ به نقل از فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۲۲۰

۴- معاد از دیدگاه قرآن، حدیث و عقل، ص ۲۲۷

جسمانی از زمره مسلمانان محسوب نمی شوند. کتاب و سنت بر جسمانی بودن معاد صراحتاً دلالت دارند، به طوری که رد یا انکار و یا تأویل آن به هیچ وجه امکان ندارد... مع الوصف عدّه ای از فلاسفه و مدّعیان عرفان، جسمانی بودن معاد را رد کرده و قائل به معاد روحانی شده اند...

عقیده امامیه و اکثر مسلمانان بر این است که انسان در روز جزا با ابدان دنیوی زنده می شود.(۱)

دیدگاه ملاصدرا در رابطه با حیات بعد از مرگ این است که بهشت و نعمت هایش و جهنم و عذاب هایش و پل صراط و سئوال و جواب در رستاخیز، همه آن ها صور ادراکی قائم به نفس افراد است و هیچ ما به ازاء خارجی و تحقّق عینی (خارج از نفس انسان) ندارند؛ مثلاً نیکوکاران به بهشتی که در وجود، مباین با نفس است نمی روند؛ بلکه در بهشتی که ساخته نفس است متنعّم اند.

استاد علّامه سیدجعفر سیّدان در این باره می گوید: از مسائلی که حکمت متعالیه با مکتب وحی مخالفت دارد، مسئله معاد و بدنی است که روز قیامت محشور می گردد. از اسفار به دست می آید که محشور در معاد جز «روح» نیست و همین روح، به اذن خدای متعال، بدن مثالی- شبیه بدن عنصری- برای خود می سازد و در قیامت، هیچ عین و اثری از بدن عنصری مادی دنیوی، نخواهد بود.

و آنچه در کتاب های صدرا غیر این سخن را افاده می کند، حمل می شود بر عقیده ای که در اوایل عمرش بدان پایبند بود.(۲)

ایشان در جای دیگر همین کتاب می گوید: موضوع معاد جسمانی- به معنای قرآنی آن- چنان روشن و گویاست که هیچ گونه تأویلی را برنمی تابد و عذری برای منکران باقی نمی گذارد. از این رو بسیاری از کسانی که به مکتب ملاصدرا وفادارند و از آرای

۱- بحارالانوار، ج ۷، ص ۴۷

۲- الدّر النّبویّه فی نقد آراء فلسفیه، ص ۸۱

فلسفی او دفاع می کنند، معاد جسمانی ملاصدرا را منکرند.

سخن ملاصدرا در معاد، انکارِ صریح تعالیم قرآن و اهل بیت علیهم السلام درباره معاد جسمامنی است؛ زیرا معادِ قرآنی خلق جدید است و از ذراتِ بدنِ انسان؛ لیکن معاد جسمانی ملاصدرا نه در زمره آفرینشی تازه است و نه زنده شدن اجسام مادی دانسته می شود.(۱)

آقای سیدیوسف ابراهیمیان در شرح کتاب «انسان در عُرف عرفان» استاد حسن زاده آملی- در بحث روح و بدن و نشئه قیامت- می نویسد: «همان طور که عوالم متفاوت است ابدان هم در عوالم متفاوت است. بدن دنیائی مادّی است و جسم است، ولی بدن آخرتی جسم است، بدن است، ولی مادی نیست[!!!] و این مُضر به هیچ اصل ضروری دین هم نیست.»

استاد سیدجعفر سیدان- در نقد این سخن- می نویسد: «روشن است که این بیان، در معادِ ملاصدرا و نفی جسم عنصری و مادّی، صراحت دارد و سازگار با معاد قرآنی- که زنده شدن ذرّات بدن خاکی است- نمی باشد. نیز این سخن در اصول اعتقادی آسیب زاست؛ به همین جهت است که بسیاری از بزرگان و پیروان انبیاء و متدیّنان، آن را انکار می کنند و برداشتی ناصواب در اصول اعتقادی می دانند.

ما وظیفه داریم که دین و اصول اعتقادی را از اهل آن بستانیم، چه آن که امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کمیل می فرماید: «یا کمیل، لاتأخُذ إلاّ عَنّا تَکُن مِنّا»(۲) ای کمیل [معارف دین را] جز از ما مگیر، [در آن صورت] از ما هستی.

باری، اگر ملاصدرا بیان می کند که بدن اخروی، بدنی است تهی از جرم و ماده، این سخن براساس اصول فلسفی ایشان می باشد و روشن است که این اصول، وحی الهی

۱- همان، ص ۱۱۲

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۳، ح ۳۳۳۲۸

نیستند که هیچ نوع اشکال و خدشه ای برنتابند.(۱)

در ادامه می افزاید: ملاصدرا می گوید: برای مؤمن - پس از حشر در قیامت- بوستان هایی است که از دنیا و آنچه در آن است بزرگ تر و گسترده ترند؛ در آنها درخت ها، قصرها، حوریه ها، و دیگر نعمت های بی شماری است که انسان را مسرور می سازد و از آن ها لذت می برد.

لیکن این نعمت ها، در خارج آفریده نشده اند و از قبل برای مؤمن آماده نگشته اند، بلکه هر چیزی که برای مؤمن در بهشت هست، نفس مؤمن آن را می آفریند و وجود این نعمت ها به خود مؤمن پابرجاست؛ لیکن از تعالیم مکتب وحی استفاده می شود که «بهشت» در خارج آفریده شده و قائم به نفس مؤمن نیست. بلی، بعضی از اعمال (بلکه بسیاری از آنها) موجب می شود که خدای متعال در خارج نعمت های بیشماری را بیافریند؛ لیکن اینها در خارج وجود دارند و هرگز به نفس مؤمن، وابسته نیستند. نیز می توان گفت که اعمال مؤمن به بعضی از نعمت ها تبدیل می شود، لیکن این کار، با سخت ملاصدرا نسبتی ندارد.(۲)

این استاد برجسته معارف اهل بیت علیهم السلام در «آیات العقاید» می گوید: در جنّت جسمانی ملاصدرا از ماده عنصری خاکی خبری نیست، منظور ایشان از جسمانی، همان صُوَر مثالی است؛ زیرا ایشان از صُوَر مثالی به جسمانی تعبیر می کند.

به نظر ملاصدرا، ما یک عالَم مجردات محض داریم و یک عالَم مادیات محض، و یک عالَمی بین این دو عالَم داریم که از آن به صُوَر مثالی تعبیر می شود و چون دارای عرض و طول است به جسم هم تعبیر می شود؛ ولی تعبیر به ماده نمی شود.

ملاصدرا به مناسبت بحث معاد در کتاب های مختلفش عباراتی را می آورد که اگر

۱- الدّرر النبویه، فی نقد آراء فلسفیه، ص ۱۱۳

۲- همان، ص ۱۱۵

خوانندگان به این جهت- که مراد ایشان از جسمانی همان صور مثالی است- توجه نداشته باشند، به نظرشان می رسد، صدرا به معاد جسمانی قائل است؛ لیکن با توجه به مباحث اسفار می توان دریافت که ایشان معاد جسمانی را به گونه ای تشریح می کند که مفهومش همان صُوَر مثالی مُنشَأ نفس است و از عنصر خاکی خبری نیست.

در هر حال، به آن صُوَر مثالی، جسم هم گفته می شود؛ لذا می گوید: صور ادراکی- که ایجاد شده نفس است- همان چیزهایی است که نفس بدان ها اشتها دارد و از آن لذت می برد؛ لکن ماده ای در کار نمی باشد و مظهری جز خود نفس نیست، فقط نفس است و ادراکاتش.(۱)

دکتر مهدی نصیری- درباره معاد ملاصدرا- می گوید: «ملاصدرا درباره ماهیت بهشت و جهنم و ثواب و عقاب، نظراتی دارد که همگی نافی معاد جسمانی است. وی در موارد متعدّدی، نعمت های بهشتی و عذاب های جهنمی را از مقوله ادراک می داند و برای آن ها ما به ازای عینی و جسمانی قائل نیست و اساساً قیامت و بهشت و جهنم را امری خارج از نفس آدمی نمی داند.»(۲)

بدیهی است این شیوه برخورد ملاصدرا ناشی از اعتقاد او به معاد روحانی است و برخلاف صریح صدها آیه و روایت است که اهل ایمان و تقوا را به نعمت های عینی و مادی و نه ذهنی و ادراکی بهشت وعده داده و آنان را به دست یابی به آن ها ترغیب کرده اند.(۳)

شهید استاد مطهری می گوید: «امثال ملاصدرا گفته اند معاد جسمانی است؛ اما همه معاد جسمانی را برده اند در داخل خود روح و عالم ارواح، یعنی گفته اند این خصائص جسمانی در عالم ارواح وجود دارد... ما این را با مجموع آیات قرآن نمی توانیم [تطبیق

۱- آیات العقاید، ج ۲، ص ۱۴۸

۲- فلسفه از منظر قرآن و عترت علیهم السلام، ص ۲۲۷

۳- همان، ص ۲۳۰

کنیم]، بـا این که خیلی حرف خوبی است، و آن را با دلائل علمی هم می شود تأییـد کرد؛ ولی معاد قرآن را با این مطلب نمی شود توجیه کرد؛ چون معـاد قرآن روی تنهـا انسـان نیست، روی همه عـالم است قرآن اساساً [در امر معاد]، راجع به عالم ما ده بحث می کند، نه تنها انسان.»(۱)

مرحوم استـاد شـیخ محمـدتقی آملی- از اساتیـد مسـلم فلسـفه- در نقـد معـاد ملاصـدرا می گویـد: قسم به جـانم که این معاد، مخالف است با آنچه شـرع مقـدّس فرموده است و من خداوند را و فرشـتگان را و پیامبران و رسولان خدا را گواه می گیرم که درباره معاد جسـمانی، معتقدم به آنچه قرآن کریم فرموده است و حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلّم و ائمه معصومین علیهم السلام به آن اعتقاد داشته اند و امت اسلام بر آن اجماع کرده اند؛ و من ذرّه ای از قدرت خدا را منکر نمی شوم.(۲)

جناب اسـتاد شـیخ جعفر سبحانی که در درس اسفار مرحوم علامه طباطبائی شرکت می کرده است، درباره نظر ایشان در مورد معـاد اسـفار می گویـد: «ایشـان [علامـه طباطبـائی] هیـچ وقت معاد را تـدریس نمی کرد. به خاطر دارم هنگامی که خـدمتشان منظومه می خواندیم، وقتی به مبحث معاد رسـیدیم، درس را تعطیل کردند. علت را هم هیچ وقت بیان نکردند. فقط تنها چیزی که مـا توانستیم کشف کنیم این بود که مرحوم علامـه طباطبـایی، معـاد مرحوم صـدرالمتألّهین را قبول نـداشت، چون بـا ظواهر آیات تطبیق نمی کرد. البته صدرالمتألّهین خیلی تلاش کرد که بگوید معادی را که آورده عین قرآن است و از قرآن اسـتخراج شده و آیات را بر آن تطبیق داد. با این حال، معاد مرحوم آخوند (ملاصدرا) با اکثر آیات قرآنی تطبیق نمی کند. معادی را که مرحوم صدرالمتألّهین گفته، در واقع نوعی معاد برزخی است [نه معاد حشری]؛ جسم، جسم برزخی است [یعنی تمثلی و تخیلی بدون جرم] است. میوه، میوه برزخی است و خلاصه

۱- مجموعه آثار، ج ۴، ص ۷۹۲

۲- دررالفوائد، ج ۲، ص ۴۶۰

یک سلسله صور غیبیه هستند که ماده ندارند و فقط صورت دارند. مرحوم علامه طباطبائی این معاد را قبول نداشت.»(۱)

اکنون بعد از این بیانات و تفاصیل، به بخشی از سخنان ملاصدرا - در این باره- توجه نمائید: «فتحقّق و تبیّن من جمیع ما ذکرناه و نقلناه أنّ الجنّه الجسمانیّه عباره عن الصُوَر الادراکیّه القائمه بالنّفس الخیالیّه ممّا تشتهیها النّفس و تستلذّها و لا مادّه و لا مظهر لها إلّا النّفس و کذا فاعلها و موجدها القریب و هو هی لاغیر و أنّ النّفس الواحده من النّفوس الانسانیّه مع ما تتصوّره و تدرکه من الصّور بمنزله عالَمٍ عظیم نفسانیّ أعظم من هذا العالم الجسمانیّ بما فیه.

و أنّ کلّ ما یوجد فیها من الأشجار والأنهار والأبنیّه و الغرفات کلّها حیّه بحیاه ذاتیّه و حیاتها کلّها حیاه واحده هی حیاه النّفس الّتی تدرکها و توجدها.

و أنّ أدراکها للصّور هو بعینه ایجادها لها لا أنّها أدرکتها فأوجدتها أو أوجدتها فأدرکتها کما فی أفعال المختارین منّا فی هذا العالم حیث إنّا نتخیّل شیئاً ملائماً کالحرکه أو الکتابه أوّلاً فنفعله ثانیاً ثمّ نتخیّله بعد ما فعلناه، بل أدرکتها موجوده و أوجدتها مدرکه بلاتقدّم و تأخّر و لا مغایره إذ الفعل و الادراک هنا شیء واحد.»(۲)

پس، از جمیع آنچه گفتیم و [از صاحب فتوحات] نقل کردیم، محقَّق و مبیَّن شد که: بهشت جسمانی، عبارت است از صُوَر ادراکی خیالی قائم به نفس، از آنچه که نفس میل دارد و از آن ها لذت می برد و هیچ ماده و مظهری جز نفس ندارد و فاعل و ایجادکننده نزدیک آن صُوَر خیالیه (نعمت ها)، چیزی جز خود نفس نیست، و هر نفسی از نفوس انسانی به همراه آنچه که خود تصور نموده و آن را درک می نماید، به منزله عالَمی بزرگ و نفسانی است که بزرگ تر از این عالَم جسمانی- با آنچه در آن است- می باشد.

۱- معاد جسمانی در حکمت متعالیه، ص ۲۲۴، به نقل از فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۲۳۸

۲- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۳۴۲

و هر آنچه در آن یـافت می شود از درختـان، نهرهـا، ساختمـان هـا و اتاق ها، تماماً به حیاتِ ذاتی، حقیقت دارنـد و حیاتِ این بهشـت بـا تمـام ملزومـاتش، حیـاتِ واحـدی اسـت و آن، همـان نفسـی است که آن بهشت را درک و ایجـادش کرده است، و ادراک آن صُوَر توسط نفس، عیناً همان ایجاد صُوَر است نه آنکه نفس، اول آن صُوَر را ادراک و سـپس ایجاد نماید، یا اینکه اول ایجاد و سـپس ادراکشان کنـد، بسان افعال انسان های مختار در این عالم؛ زیرا [در این عالم] ما اولاً چیزی مانند حرکت یا کتـابت را، موافق نفس، تخیـل می کنیم سـپس انجـامش می دهیم و ثانیـاً بعـد از ایجـاد، تخیلش می کنیم [اما در آخرت چنین نیست]، بلکه نفس، آنها را موجود و ادراک می نماید و مُدرَک، ایجادشان می کند بدون تقدم و تأخر، و [در آخرت، ادراک و ایجاد با هم] مغایرتی ندارند، چون که ایجاد و ادراک در اینجا یکی است.

و بـالجمله مبـادی الأکوان فی عالم الجنان إنّما هی الامور الادراکیه و الجهات الفاعلیّه، ولا دخل للموادّ و الأسـباب القابلیّه، لأنّ وجود الأشیاء هناک وجود صوری من غیر مادّه ولا حرکه ولا انفعال و تجدّد و انتقال.(۱)

و خلاصه، سرچشـمه نعمت های بهشتی، ادراکات و فاعلیت نفس است، و از مادّه و آنچه دارای قابلیت و استعداد است، خبری نیست، چون وجود اشیاء در آنجا وجود صُوری و شکلی است بدون اینکه ماده، حرکت، انفعال، تجدد و انتقالی در کار باشد.

قـد علمت أنّ النّشأه الآخره نشأه متوسّـطه بین المجرّدات العقلیه و بین الجسـمانیّات المادّیه و کلّ ما فیها صور محسوسه مـدرَکه بقوّه نفسانیّه هی خیال فی هذا العالم و حسّ فی ذلک العالم.(۲)

نشئه آخرت، مابین مجردات عقلیه و عالم ماده است، و تمام آنچه در سرای آخرت است، صُوَر ادراکیّه محسوسه به قوّه نفسانیه که قوه خیالیّه در دنیا و قوه محسوسه در

۱- همان، ج ۹، ص ۳۱۹

۲- همان، ص ۳۳۵

آخرت است، می باشد.

و بالجمله قد علمت أنّ الجنّه و النّار فی نشأه أُخری و عالم آخر موجوداته امور صوریّه بلامادّه و انفعال و حرکه.(۱)

چکیده سخن این است که دانستی آنچه در بهشت و دوزخ، در سرای دیگر و عالم آخرت وجود دارد، صوری و شکلی- بدون ماده، انفعال و حرکت- است.

و اعلم أنّ لکلّ نفس من نفوس السُعداء فی عالم الآخره، مملکه عظیمه الفُسحه و عالَماً أعظم و أوسع ممّا فی السموات والأرضین و هی لیست خارجه عن ذاته.(۲)

بدان که برای هریک از نفوس سعادتمندان، در عالم آخرت، مملکتی بزرگ و فراخ و جهانی باشکوه تر و گسترده تر از آسمان ها و زمین است؛ و این ها از ذات وی بیرون نمی باشند.

در «الشواهد الرّبوبیّه» می نویسد: «سنبیّن أنّ الجنّه و أشجارها و أنهارها و حورها و قصورها و سایر الأمثله الأخرویّه، منبعثه من تصوّرات النّفس الجزئیّه.»(۳) به زودی روشن خواهیم ساخت که بهشت، درخت ها، نهرها، حوریه ها، قصرها و سایر نمودهای آخرتی، برخاسته از تصورات جزئی نفس است.

وی در «رساله عرشیه» می گوید: «إنّ کلّ ما یشاهده الانسان فی الاخره و یراه من انواع النعم- من الحور والقصور و الجنّات و الأشجار و الأنهار- و أضداد هذه من انواع العذاب الّتی فی النار، لیس بأمور خارجه عن ذات النفس مباینه لوجودها.»(۴)

آنچه که انسان در آخرت مشاهده می کند و انواع نعمت هایی که می بیند- از حوریه ها، قصرها، باغ و بستان ها، درخت ها و نهرها- و اضداد اینها از انواع عذاب های دوزخ، بیرون از ذات نفس و مباین با وجود آن نمی باشد.

۱- همان، ص ۳۲۷

۲- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۱۷۶

۳- الشواهد الربوبیه، ص ۲۰۱

۴- عرشیه، اشراق ثانی، ص ۲۵۰

وی معتقد است که نامه عمل انسان در روز قیامت نیز، وجود خارجی و عینی ندارد و هرچه هست در نفس خود آدمی است: «فانّ من فعل مثقال ذرّه من الخیر أو الشّر فی الدّنیا، یری اثر ذلک مکتوباً فی صحیفه نفسه أو صحیفه أرفع من نفسه کما قال تعالی: «فی صحف مکرّمه...»(۱)

و إذا قامت القیامه و حان وقت أن یقع بصره الی وجه ذاته- لفراغه عن شواغل هذه الحیاه الدنیا و ما یورده الحواس- و یلتفت إلی صفحه باطنه و لوح ضمیره و هو المراد بقوله تعالی: «و اذا الصحف نشرت»(۲)

البته هرکه در دنیا کمترین نیکی یا بدی انجام داده باشد، اثرش را در صفحه نفس یا در صفحه برتر از نفسش مکتوب خواهد دید.

همچنان که خدای متعال می فرماید: «در صحیفه های مُکرّم، والا و پاکیزه، به دست فرشتگانی ارجمند و نیکوکار».

و آن گاه که قیامت به پا شود و زمانِ توجه آدمی- بر اثر رهایی نفس از شواغل دنیوی- به حقیقت ذاتش فرا رسد، و انسان به صحیفه درون و لوح نهانش بنگرد و همین است مراد خداوند است که می فرماید: «و آن گاه که نامه ها گشوده شود»(۳)

در باور ملاصدرا، آنچه در لسان شریعت و مدارک وحیانی به نام مَلَک و شیطان یاد شده است، چیزی جز همان ملکات نفسانی نیست؛ به نظر می رسد ملاصدرا، مَلَکات خوبِ راسخ در نفس را «مَلَک» می نامد و ملکات بدِ راسخ در نفس را «شیطان» نام

۱- عبس: ۱۳- ۱۶

۲- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۲۹۳

۳- تکویر، ۱۰ آقای حسن زاده آملی در شرح عبارت خواجه نصیر طوسی در فصل هشتم کتاب «آغاز و انجام» می گوید: صحیفه نفس، صحیفه اعمال است، چه این صحیفه از اعمال ساخته شده است، این صحیفه همان کتاب ذات تو است که «لایُغادِرُ صَغیرَهً و لا کَبیرهً إلّا أحصاها» (کهف: ۴۹) (آغاز و انجام، ص ۱۳۱)

می گذارد.

واضح است که این گونه توجیهات، بدون دلیل و شاهد است و در جای خود ثابت شده که توجیه و تأویل ظواهر آیات و روایات، بی محذور عقلی وجهی ندارد، و این گونه توجیهات اگر ادامه یابد، چیزی به نام شریعت باقی نمی ماند.(۱)

اکنون متن کلام ملاصدرا را ببینید: و هذه الهَیئه الرّاسخه للنّفس المتمثّله لها یوم القیامه هی الّتی تسمّی فی عُرف الحکمه بالمَلَکه و فی لسان الشّریعه بالمَلَک و الشیطان فی جانبی الخیر والشّر.(۲)

و این هیئت های راسخ در نفس- که روز قیامت متمثّل می شود- در عرف فلسفه، مَلَکه و در لسان شرع مَلَک و شیطان- در دو جانب خیر و شر- نامیده می شود. وی «صراط» را- نیز- خود آدمی و صُوَر ادراکی وی می داند: «إعلم أن الصراط المستقیم- کما قیل- الّذی اوصلک إلی الجنّه هو صوره الهدی الّذی أنشأته لنفسک ما دامت فی عالم الطبیعه من الأعمال القلبیه و الأحوال.»(۳)

بدان! صراط مستقیم- چنان که گفته اند- صراطی است که تو را به بهشت می رساند، و آن صورت هدایتی است که برای نَفست- مادام که در عالم طبیعت هستی از اعمال قلبی و حالات- انشا و ایجاد کرده ای.

ملاصدرا در تفسیرش می گوید: «اعلم أنّ الصراط الّذی إذا سلکت علیه و ثبت الله علیه اقدامک حتّی اوصلک الی الجنّه، صوره الهدی الّذی أنشأته لنفسک فی الدّار الدنیا بما هداک الله من الأعمال القلبیه و البدنیه.»(۴)

بدان! صراطی که بر آن سلوک داری- که خداوند تا رسیدنت به بهشت گام هایت را بر آن استوار دارد- صورت هدایتی است که در دنیا برای خودت ایجاد کرده ای به سبب

۱- آیات العقاید، ج ۲، ص ۱۰۴

۲- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۲۹۲

۳- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۲۸۹

۴- تفسیر ملاصدرا، ج ۱، ص ۱۲۲

آنچه که خدای متعال به آن هدایت کرده است تو را که بیان باشند از اعمال قلبی و بدنی ات.

معاد ملاصدرا- همان گونه که قبلاً گفتیم- یک معاد مثالی و تخیلی است که کاملاً با نصوص قرآنی و تعالیم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مغایرت دارد.

در نصوص دینی، معاد و بهشت و دوزخ و صراط و ... یک واقعیت عینی و خارج از نفس انسانی است که حقیقتاً وجود خارجی دارند.

اکنون بخشی از سخنان خداوند متعال- که به صراحت معلوم می دارد قیامت و بهشت و دوزخ تحقق خارجی و مستقل از نفس انسان دارند- را می آوریم:

«وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»(۱) او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را (بر دوش) کشند؛ (سپس) ما آنها را به سوی زمین های مرده می فرستیم؛ و به وسیله آنها، آب (حیاتبخش) را نازل می کنیم؛ و با آن، از هرگونه میوه ای (از خاک تیره) بیرون می آوریم هم اینگونه (که گیاه را از زمین مرده می رویانیم) مردگان را هم از خاک برانگیزیم باشد که (بر احوال قیامت) متذکر گردید.

«یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَیُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَکَذَلِکَ تُخْرَجُونَ»(۲) او زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده، و زمین را پس از مردنش حیات می بخشد و به همین گونه روز قیامت (از گورها) بیرون آورده می شوید!

«لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَهِ* وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ* أَیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ* بَلَی قَادِرِینَ عَلَی أَنْ نُسَوِّیَ بَنَانَهُ»(۳) و سوگند به (نفس لوامه و) وجدان بیدار و

۱- سوره اعراف: آیه ۵۷

۲- سوره روم: آیه ۱۹

۳- سوره قیامت: آیه ۱ تا ۴

ملامتگر (که رستاخیز حق است)! آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتّب کنیم.

«وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ»(۱) (بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند!

«أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَةٍ وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّی یُحْیِی هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ کَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَی طَعَامِکَ وَشَرَابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَی حِمَارِکَ وَلِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَی الْعِظَامِ کَیْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَکْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»(۲) یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن به روی سقف ها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان های اهل آن، در هرسو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می کند؟!» (در این هنگام) خدا او را یکصد سال میراند؛ سپس زنده کرد و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز؛ یا بخشی از یک روز.» فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سال ها) هیچ گونه تغییر نیافته است! (خدایی که یک چنین موادفاسدشدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است!) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانه ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر هرچیز تواناست.

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَی وَلَکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ

۱- سوره یس: آیه ۵۱

۲- سوره بقره: آیه ۲۵۹

يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»(۱) و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟!» عرض کرد: «آری، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.» فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است؛ (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است، و هم توانایی بر جمع آنها دارد).

«يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ* فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ* إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ* قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ* كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ* وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ* لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ* يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ* مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ* هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ* خُذُوهُ فَغُلُّوهُ* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ»(۲) در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی ماند! پس کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدّت شادی و مباهات) فریاد می زند که: «(ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! من یقین داشتم که (قیامتی در کار است و) به حساب اعمالم می رسم! او در یک زندگی (کاملاً رضایتبخش قرار خواهد داشت، در بهشتی عالی، که میوه هایش در دسترس است، (و به آنان گفته می شود) بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید! اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند. و نمی دانستم حساب من چیست! ای کاش مرگم فرا می رسید! مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد، قدرت من نیز از دست

۱- سوره بقره: آیه ۲۶۰

۲- سوره حاقه: آیه ۱۸ تا ۳۲

رفت! او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید! سپس او را در دوزخ بیفکنید! بعد او را به زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید.

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا* إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»(۱) ما برای کافران، زنجیرها و غل ها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم! به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است، از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هرجا بخواهند آن را می سازند!

«وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا* مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا* وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا* وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا* قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا* وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا* وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا* وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا* عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا* إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا»(۲) و در برابر صبرشان، بهشت و لباس های حریر بهشتی را به آنها پاداش می دهد! این در حالی است که در بهشت بر تخت های زیبا تکیه کرده اند، نه آفتاب را در آنجا می بینند و نه سرما را! و در حالی است که سایه های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه هایش بسیار آسان است! و در گرداگرد آنها ظرف هایی سیمین و قدح هایی بلورین می گردانند (پر از بهترین غذاها و نوشیدنی ها) ظرف های بلورینی از نقره که آنها را به اندازه مناسب آماده کرده اند! و در آنجا از جام هایی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است، از چشمه ای در بهشت که نامش سلسبیل است! و بر گردشان (برای پذیرایی) نوجوانانی جاودانی می گردند که هرگاه آنها را ببینی گمان

۱- سوره انسان: آیه ۴ تا ۶

۲- سوره انسان: آیه ۱۲ تا ۲۲

می کنی مروارید پراکنده اند! و هنگامی که آنجا را ببینی نعمت ها و ملک عظیمی را می بینی! بر اندام آنها [= بهشتیان] لباس هایی است از حریر نازک سبزرنگ، و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره آراسته اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند! این پاداش شماست، و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است!

«یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ* بِأَکْوَابٍ وَأَبَارِیقَ وَکَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ* لَا یُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا یُنْزِفُونَ* وَ فَاکِهَهٍ مِمَّا یَتَخَیَّرُونَ* وَلَحْمِ طَیْرٍ مِمَّا یَشْتَهُونَ* وَحُورٌ عِینٌ* کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ* جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(۱) نوجوانانی جاودان (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنان می گردند، با قدح ها و کوزه ها و جام هایی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)! اما شرابی که از آن دردسر نمی گیرند و نه مست می شوند! و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند، و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند! و همسرانی از حورالعین دارند، همچون مروارید در صدف پنهان! اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند!

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ یَتَسَاءَلُونَ* قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّی کَانَ لِی قَرِینٌ* یَقُولُ أَإِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِینَ* أَإِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِینُونَ* قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ* فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاءِ الْجَحِیمِ* قَالَ تَاللَّهِ إِنْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ* وَلَوْلَا نِعْمَهُ رَبِّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ* أَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ* إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَی وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»(۲) (در حالی که آنها غرق گفتگو هستند) بعضی رو به بعضی دیگر کرده می پرسند کسی از آنها می گوید: «من همنشینی داشتم که پیوسته می گفت: آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده ای که وقتی ما مُردیم و به خاک و استخوان مبدّل شدیم، (بار دیگر) زنده می شویم و جزا داده خواهیم شد؟!» (سپس) می گوید: «آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟» اینجاست که نگاهی می کند، ناگهان او را در میان دوزخ می بیند.

۱- سوره واقعه: آیه ۱۷ تا ۲۴

۲- سوره صافات: آیه ۵۰ تا ۶۰

می گوید: «به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی! و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم! (سپس به یاران خود می گوید: ای دوستان!) آیا ما هرگز نمی میریم (و در بهشت جاودانه خواهیم بود)، و جز همان مرگ اول، مرگی به سراغ ما نخواهد آمد، و ما هرگز عذاب نخواهیم شد. راستی این همان پیروزی بزرگ است!

آیات فوق ثابت می کنند که:

۱- معاد و بهشت و جهنم، واقعیتی عینی است که خارج نفس انسان، تحقق دارند.

۲- در روز قیامت، همین پیکر عنصری خاکی- به اذن و قدرت الهی- در آفرینشی جدید زنده می شود.

به این مناجات تکان دهنده امام زین العابدین علیه السلام- که این دو مطلب را به صراحت می رساند- توجه نمائید:

- «وَ إِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصّورِ، الشّاخِصُ الّذِی یَنْتَظِرُ مِنْکَ الْإِذْنَ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ، فَیُنَبّهُ بِالنّفْخَهِ صَرْعَی رَهَائِنِ الْقُبُورِ.»(۱)

و درود بفرست بر اسرافیل صاحب نفخه صور، همان که سر پا ایستاده و در مورد اجازه و فرمان تو انتظار می کشد تا در صور بدمد، و با دمیدن خود بر صور، فرو افتادگان بیهوش و زندانی در قبرها، از خواب مرگ، بیدار و زنده کند.

- « السّفَرَهِ الْکِرَامِ الْبَرَرَهِ، وَ الْحَفَظَهِ الْکِرَامِ الْکَاتِبِینَ، وَ مَلَکِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ، وَ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ، وَ رُومَانَ فَتّانِ الْقُبُورِ، وَ الطّائِفِینَ بِالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ، وَ مَالِکٍ، وَ الْخَزَنَهِ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَهِ الْجِنَانِ.»(۲)

و درود بر آن سفیران بزرگوار و نیکوکار، و نگهبانان ارجمندی که نویسنده اعمال

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۳، ص ۸۰

۲- همان، ص ۸۴

انسان ها هستند، و بر فرشته مرگ (عزرائیل) و یارانش، و بر دو فرشته منکر و نکیر و فرشته رومان(۱) و بر فرشتگان طواف کننده بیت المعمور(۲) و بر فرشته مالك و خازنان دوزخ، و بر فرشته رضوان و خادمان بهشت ها.

- «وَ الزّبَانِیهِ الّذِینَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلّوهُ ثُمّ الْجَحِیمَ صَلّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ یُنْظِرُوهُ.»(۳)

و بر فرشتگان نگهبان دوزخ، که وقتی به آنها [از جانب خدا مطابق آیه ۳۰ و ۳۱ سوره حاقّه] گفته شود: «آن گنهکار مجرم را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید، سپس او را در دوزخ بیفکنید» به طور سریع او را دستگیر کنند، و به او مهلت ندهند.

- «اللّهُمّ یَسّرْ عَلَی الْکِرَامِ الْکَاتِبِینَ مُؤُونَتَنَا، وَ امْلَأْ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفَنَا، وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا.»(۴)

خداوندا! سختی آزار ما را نسبت به فرشتگان بزرگوار نویسنده اعمال (بر اثر ترک گناه) آسان گردان، و برای ما نامه های اعمالمان را از نیکی و پاداش ها پر فرما، و ما را با کردار زشتمان در محضر آن فرشتگان رسوا نفرما.

- «اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ هَوّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَی أَنْفُسِنَا كَرْبَ السّیَاقِ، وَ جَهْدَ الْأَنِینِ، وَ تَرَادُفَ الْحَشَارِجِ إِذَا بَلَغَتِ النّفُوسُ التّرَاقِیَ، وَ قِیلَ مَنْ رَاقٍ وَ تَجَلّی مَلَکُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجُبِ الْغُیُوبِ، وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَایَا بِأَسْهُمِ وَحْشَهِ الْفِرَاقِ، وَ دَافَ لَهَا مِنْ ذُعَافِ الْمَوْتِ كَأْساً مَسْمُومَهَ الْمَذَاقِ، وَ دَنَا مِنّا إِلَی الْ آخِرَهِ رَحِیلٌ وَ انْطِلَاقٌ، وَ

۱- طبق روایات، فرشته رومان نخستین فرشته ای است که برای بازخواست و سئوال و جواب، وارد گور می شود. (بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۳۴)

۲- خانه ای در آسمان چهارم که همچون کعبه که مطاف زمینیان است، مرکز طواف فرشتگان می باشد.

۳- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۳.

۴- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۶، ص ۱۰۴

صَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِی الْأَعْنَاقِ، وَ کَانَتِ الْقُبُورُ هِیَ الْمَأْوَی إِلَی مِیقَاتِ یَوْمِ التَّلَاقِ»(۱)

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و در سایه قرآن، هنگام مرگمان در آن لحظه پراندوه، همراه ناله های جانکاه پیاپی بر ما آسان بگیر، آن هنگام سختی که [به فرموده قرآن در آیه ۲۶ و ۲۷ قیامت] «گفته می شود، چنین نیست که (انسان می پندارد، او ایمان نمی آورد) تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد و گفته شود آیا کسی هست که [ایمان بیمار را از مرگ] نجات دهد؟»

در آن هنگام فرشته مرگ برای قبض روح انسان از پشت پرده غیب بیرون آید، و تیرهای هراسناک فراق و جدایی را با کمان اجل به سوی جان ها پرتاب نماید، و تلخی فراق را مانند جام زهرآگین، به کام جان ها فرو می ریزد، در این وقت، کوچیدن ما به سوی آخرت نزدیک می شود و کردارهای هریک از ما طوق و بند گردن هایمان می گردد، و قبرها تا روز قیامت در میعاد با خدا (قیامت) جایگاهمان خواهد شد، [خدایا! به برکت قرآن، این حوادث سخت را بر ما آسان گردان.]

- «وَ مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِیماً، وَ تَسقِی أَهْلَهَا حَمِیماً، وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِی عَلَی مَنْ تَضَرّعَ إِلَیْهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَی التّخْفِیفِ عَمّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسْلَمَ إِلَیْهَا تَلْقَی سُکّانَهَا بِأَحَرّ مَا لَدَیْهَا مِنْ أَلِیمِ النّکَالِ وَ شَدِیدِ الْوَبَالِ»(۲)

[خداوندا! من پناه می برم به درگاهت] از آتشی که استخوان ها را گداخته و می پوساند، و ساکنانش را با آب سوزان سیراب می کند، و از آتشی که برای زاری کنندگانش چیزی از عذاب باقی نمی گذارد، و به رحمت طلبانش رحم نمی کند، و قدرت آن را ندارد که از عذاب کسی که در برابرش خاشع و تسلیم است بکاهد. آتشی که با ساکنانش با سوزنده ترین عذاب ها، و دردناک ترین کیفرها، و شدیدترین عقوبت ها

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۲، ص ۳۲۴

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۳۲، ص ۲۷۴

برخورد می کند.

از حضرت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بشنوید: در وصف رستاخیز و احوال بندگان در آن عرصه هولناک:

تـا آنجـا که امور زنـدگانی پیاپی بگـذرد و روزگاران سپری شود، و رسـتاخیز برپا گردد، در آن زمان، انسان ها را از شـکاف گورها و لانه های پرنـدگان و خانه درنـدگان، و میدان های جنگ، بیرون می آورد که با شـتاب به سوی فرمان پروردگار می رونـد، و به صورت دسـته هایی خاموش، و صف های آرام و ایسـتاده حاضـر می شوند، چشم بیننده خدا آن ها را می نگرد، و صدای فرشـتگان به گوش آن ها می رسد. لباس نیاز و فروتنی پوشـیده، درهای حیله و فریب بسته شده و آرزوها قطع گردیده است. دل ها آرام، صداها آهسـته، عرق از گونه ها چنان جاری است که امکان حرف زدن نمی باشد، اضطراب و وحشت همه را فراگرفته، بانگی رعد آسا و گوش خراش، همه را لرزانده، به سوی پیشگاه عدالت، برای دریافت کیفر و پاداش می کشاند.

بندگانی که با دست قدرتمند خدا آفریده شدند، و بی اراده خویش پدید آمده، پرورش یافتند، سپس در گهواره گور آرمیده متلاشی می گردند و روزی به تنهایی سر از قبر برمی آورند و برای پاداش گرفتن به دقت حسابرسی می گردند.(۱)

از این سـخن حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام کاملاًـ و دقیقـاً مشـخص است که در روز قیـامت، همین بـدن عنصـری خـاکی تجدید می گردد.

در وصف رستاخیز می فرماید: قیامت روزی است که خداوند همه انسان های گذشته و آینده را برای رسیدگی دقیق حساب و رسـیدن به پـاداش اعمال، گرد آوَرد، همه فروتنانه به پا خیزنـد، عرق از سر و رویشان و کنار دهانهایشان جاری است، و زمین زیر پایشان لرزان است. نیکوحال ترین آنان کسی است که جای گذاشتن دو پایش را پیدا کند یا جایی

۱- نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۸۳، ص ۱۳۳

برای آسوده ماندن بیابد.(۱)

در وصف زنده شدن مردگان در روز قیامت می فرماید:... تا این که پرونده این جهان بسته شود و خواست الهی فرا رسد، و آخر آفریدگان به آغاز آن بپیوندد، و فرمان خدا در آفرینش دوباره در رسد.

آنگاه آسمان را به حرکت درآورد و از هم بشکافد و زمین را به شدت بلرزاند، و تکان سخت دهد که کوه ها از جا کنده شده و در برابر هیبت و جلال پروردگاری بر یکدیگر کوبیده و متلاشی شده و با خاک یکسان گردد.

سپس هرکس را که در زمین به خاک سپرده شده درآورد، و پس از فرسودگی تازه شان گرداند و پس از پراکنده شدن، همه را گرد آورد، سپس برای حسابرسی و روشن شدن اعمال از هم جدا سازد.

آنها را به دو تقسیم فرماید: به گروهی نعمت ها دهد و از گروه دیگر انتقام گیرد.

اما فرمانبرداران را در جوار رحمت خود جای دهد و در بهشت جاودان قرار دهد، خانه ای که مسکن گزیدگان آن هرگز کوچ نکنند و حالات زندگی آنان تغییر نپذیرد، در آنجا دچار ترس و وحشت نشوند و بیماری ها در آن ها نفوذ نخواهد کرد، خطراتی دامنگیرشان نمی شود و سفری در پیش ندارند تا از منزلی به منزل دیگر کوچ کنند.

و اما گنهکاران را در بدترین منزلگاه درآورد، و دست و پای آنها را با غُل و زنجیر به گردنشان درآویزد، چنانکه سرهایشان به پاها نزدیک گردد، جامه های آتشین بر بدنشان پوشاند، و در عذابی که حرارت آتش آن بسیار شدید و بر روی آنها بسته، و صدای شعله ها هراس انگیز است قرار دهد.

جایگاهی که هرگز از آن خارج نگردند و برای اسیران آن غرامتی نپذیرند و زنجیرهای آن گسسته نمی شود، مدّتی برای عذاب آن تعیین نشده تا پایان پذیرد و نه

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از خطبه ۱۰۲، ص ۱۸۹

سرآمدی تا فرا رسد.(۱)

در وصف بهشت می فرمایـد: در بهشت، درجـاتی از یکـدیگر برتر، و جایگـاه هایی گوناگون و متفاوت وجود دارد که نعمت هایش پایان نـدارد، و ساکنان آن هرگز خارج نگردنـد، ساکنان بهشت جاویـد، هرگز پیر و فرسوده نگردنـد و گرفتار شدائد و سختی ها نخواهند شد.(۲)

آیا تمام این واقعیت ها در نفس و صُوَر ادراکی انسان صورت می پذیرد و ما به ازای خارجی ندارد؟!

آیا کسی که چنین بپندارد منکر معاد قرآنی نیست؟

خدای فلسفه صدرائی می شود: «واجب الوجود، بسیط الحقیقه و کلّ الأشیاء»(۳) خداوند بسیط الحقیقه و تمام اشیاء است.

یعنی، اگر تمام اشیاء بدون حدود و تعیّنات آنان، لحاظ شوند، مساوی است با خدا!

آیا خدای ادیان الهی مساوی است با تمام اشیاء؛ یا برتر و مباین از تمام اشیاء؟

طبق این جهـان بینی غلـط دربـاره خداشناسـی، معـاد صـدرائی می شود: أنّ الجنه الجسـمانیّه عباره عن الصُوَر الادراکیه القائمه بالنّفس الخیالیّه ممّا تشتهیها النفس و تستلذّها و لا ماده و لا مظهر لها إلّا النّفس.(۴)

بهشت جسـمانی، عبارت است از صُورَ ادراکی خیالی قائم به نفس، از آنچه که نفس میل دارد و از آن ها لذت می برد و هیچ ماده و مظهری جز نفس ندارد.

این دو حدیث ذیل از پیامبر بزرگوار اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلّم- در رابطه با خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- در منابع شـیعه و سنی متواتر است: «إنّی تارِکٌ فیکم الثِّقلَین خلیفتین، کتاب الله و عترتی أهل بیتی ما إن تَمسّکتُم بهما لن تَضِلّوا بعدی، و أحدهما اکبر من الآخر،

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از خطبه ۱۰۹، ص ۲۰۸

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از خطبه ۸۵ ص ۱۴۳

۳- اسفار اربعه، ج ۲، ص ۳۸۶

۴- همان، ج ۹، ص ۳۴۲

و إنَّ اللَّطیف الخبیر أنبأنی أنّهما لَن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. فلا تُقدّموا فتهلکوا، و لاتُعلّموهم فإنّهم أعلم منکم»(۱)

«ألا إنّ مَثَلَ أهلَ بیتی فیکم مثل سفینه نوحٍ من رکِبها نَجا و مَن تخلّف عنها غَرِق»(۲)

با پذیرش توحید صدرائی که «خداوند تمام اشیاء است» و پذیرش معاد صدرائی که «قیامت و دوزخ و بهشت، چیزی جز صُوَر ادراکی خیالی قائم به نفس نیست» باید گفت: «عَلَی الاسلامِ السّلام!!»

۱- صحیح مسلم، ج ۷، حدیث ۲۴۰۸، ص ۱۲۲+ سنن ترمذی، ج ۵، حدیث ۳۸۷۶، ص ۳۲۹ و ...

۲- مجمع الزّوائد هیثمی، ج ۹، باب فضل اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۶۸+ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۱+ کنزالعمّال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۶۹۳+ المعجم الصغیر، طبرانی، ج ۱، ص ۱۴۰ و ...

فصل شانزدهم

ردّ زایش از ذات إلهی

فلاسفه تفکراتشان را برگرفته از عقل می دانند و مخالفان خود را سطحی بین و بی درک معرفی می کنند، و معمولاً مخالفان خود را به اخباری گری متهم می سازند؛ اما این یک اتّهام است، و فلسفه مساوی با عقل نیست. فلسفه صنعتی است که از یونان باستان وارد حوزه عقاید مسلمین شده و توسط فیلسوفان مسلمان رشد نموده است.

اما عقل آن نعمتی است که خداوند به عزّت و جلال خویش سوگند خورده که خلقی محبوب تر از آن را نیافریده است و آن را به کسی می دهد که دوستش دارد. عقل آن گوهری است که به وسیله آن خدا پرستیده می شود و بهشت کسب می گردد. عقل دوست هر انسانی است و جهل دشمن وی. عقل همان سرمایه عظیمی است که هرکس ندارد دین هم ندارد. عقل همان حجّت باطنی است که حکم آن نافذ است و خداوند متعال در روز قیامت، نسبت به بندگان خود، به اندازه عقلی که به آنها داده است، بر آنان محاسبه اعمال نماید.(۱)

۱- سخنان فوق برگرفته از مضامین روایاتی است که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در رابطه با جایگاه عقل بیان شده است؛ به کتاب اصول کافی، ج ۱، باب یکم مراجعه گردد. (کتاب عقل و جهل)

آری، عاقلان همان «اولی الألباب»اند که خداوند در کلام جاویدش از آنان تمجید کرده است.

«إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَـاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَـافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَـارِ لَآیَاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ* الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَـاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَـذَابَ النَّارِ»(۱) مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است* همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند؛ (و می گویند:) بارالها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

فلاسفه چگونه مخالفان خود را به عقل ستیزی متّهم می کنند، در حالی که خود تفکراتشان را در چهارچوبی به اسم قاعده (یا برهان) محبوس می کنند و می گویند: حق این است و جز این نیست!!

اما تهمت اخبارگری!

اخباری به کسی گفته می شود که بدون استعانت از عقل، تعبّد محض روی روایات دارد، و چه بسا روایات بی سند را هم بپذیرد؛ که این یک شیوه غلط است. اما اخبارگرائی کار نیکوئی است. به این معنا که شخص محقّق، با تفکر و تعقّل به روایات امامان معصوم نظر افکند و عقاید خود را از آن بزرگواران الهی- که معصوم اند- اخذ نماید. آیا این شیوه، شیوه ای نادرست است، یا مطابق با سفارش خدا و رسول او؟

آیا آن کسانی که دامان غیر موحّدانی چون افلاطون و ارسطو(۲) را گرفته اند و پیروِ

۱- سوره آل عمران: آیه ۱۹۰-۱۹۱

۲- پرفسور عبدالجواد فلاطوری- از محققین و اساتید فلسفه دانشگاه فرانسه- می گوید: ارسطو در معابد یونانیان می رفت و خدایان آنان را می پرستید و هرگاه مریض می شد خروسی نذر بت خانه می کرد. (مصاحبه پرفسور فلاطوری با مجله دانشگاه انقلاب، سال ۱۳۷۲ شماره ۹۹) و می گوید: ارسطو با تمام آن بزرگی و کمال و عقلش به عبادتگاه ها و بت خانه ها می رفت و در مقابل همان بت ها احساس دینی خویش را ابراز می داشت. این ارسطو را در حوزه اسلامی چنان معرفی کردند که در موردش گفته اند: «کاد أن یکون نبیّاً» این حرف ها را در واقع حکیمان مسلمان ساخته اند، برای این که اختلافاتی را که در آغاز نضج گرفتن فلسفه بین فقها و بین علما [با اهل فلسفه] پیدا شده بود، حل کنند. (مجله نورالصادق، شماره ۱۸، ص ۱۸۶) دکتر برنجکار- از مؤلّفین عرصه عقاید- می گوید: ارسطو در اواخر عمر، ۵۵ و حداقل ۴۷ خدا را اثبات می کند؛ زیرا براساس ستاره شناسی زمان ارسطو، ۵۵ یا ۴۷ نوع فلک و حرکت وجود دارد و هر نوع حرکت به یک محرّک نامتحرّک منتهی می شود. (حکمت و اندیشه دینی، ص ۳۸۸) دکتر مهدی نصیری می گوید: تا آن جا که از متون تاریخی برمی آید، هیچ سند قابل اعتنایی در باب متدیّن بودن فلاسفه متقدّم چون سقراط و ارسطو و افلاطون به یکی از ادیان و شرایع الهی وجود ندارد و بلکه شواهدی برخلاف آن نقل شده است. (فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۶۵) استاد شهید مطهری می گوید: «ارسطو جز

به عنوان محرّك اول، از خدا تصوّری ندارد». (مقالات فلسفی، ص ۱۹۲) امام خمینی رحمه الله می فرماید: آن اشخاصی که قبل از اسلام بودند- مثل ارسطو و امثال او- مع ذلك وقتی کتاب های آن را ملاحظه می کنیم [می بینیم] بویی از آن چیزی که در قرآن است، در آنها نیست. (صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۶۱) ژیلسون- از دانشمندان غربی- می گوید: در هیچ یک از دستگاه های یونانی نمی بینیم که وجود واحدی را به نام خدا نامیده و هیأت کلّ آدم را تابع چنین خدایی شمرده باشند. پس بسیار کم می توان احتمال داد که صاحب نظران یونان به راستی موفق به معرفت مبدأ واحد شده باشند. (روح فلسفه در قرون وسطی، ص ۶۷) اما بسیاری از فلاسفه، نظرشان غیر این است؛ به عنوان مثال: ملاصدرا می گوید: اقوال فحول فلسفه [ارسطو و ...] مبتنی است بر رصدهای عقلی پیاپی، که احتمال خطا در آنها نمی رود. (اسفار اربعه، ج ۱، ص ۳۰۷) استاد جوادی آملی می گوید: تاریخ مدرن خاورمیانه نشان می دهد ارسطو و سقراط و ... همه از شاگردان حضرت ابراهیم علیه السلام بودند، چون تا آن زمان خاورمیانه یا ملحد بود یا مشرك، وجود آن حضرت برهان را اقامه کرد و دنیا فهمید چه خبر است؛ بنابراین فکر ابراهیمی تمام خاورمیانه و یونان را فراگرفت و ارسطو و سقراط ها تربیت شدند. (نقل از روزنامه شرق، ۱۷ مهرماه ۸۹)

تفکرات آنان گشته اند، کارشان صحیح است؛ اما متمسّکان به عقاید و معارف نورانی

اهل بیت علیهم السلام- که عقل را هم چراغ راه خود قرار داده اند- کارشان صحیح نیست؟!

به حمدالله، پیروان واقعی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- به برکت آن بزرگواران الهی- گنجینه های فراوانی از احادیث توحیدی و معرفتی دارند، که اگر بخواهند روی آن ها تحقیق کنند و کار علمی انجام دهند، تا ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام نیز تمام نمی گردد.

فلاسفه معتقدند که فلسفه ابزار بسیار مناسبی برای فهم عمیق و دقیق دین است؛ اما این سخن صحیح نمی باشد؛ زیرا:

۱- بسیاری از مباحث فلسفی عقلی نیست؛ بلکه قواعدی است که فیلسوف آن را پذیرفته است.

۲- اختلافات فاحشی که در بین بزرگان فلاسفه- در مهم ترین مباحث عقیدتی- بوده است، دلیل گویائی بر ردّ این ادّعاست.

جناب استاد سیّدان- در این باره- می گوید: اصولاً مطالبی که در کتاب های فلسفی مطرح است به دو بخش تقسیم می شود: بخش اول، همان «قواعد قطعیه عقلیه» است که در فطرت عموم عقلا وجود دارد. این ها همان رشته هایی است که از عقلا در جوامع مختلف شنیده می شود و ایشان با توجه به همان قواعد (مانند استحاله اجتماع نقیضین)، به کار خود می پردازند...

اما بخش دوم مسائل مطرح شده در فلسفه «مسائل نظری اختلافی» است؛ از قبیل اصالت وجود یا ماهیت، وحدت تشکیکی، حرکت در جوهر و ...

حال آنچه در پاسخ به منکران خداوند متعال و ابطال سخنان آنان، از فلسفه استفاده می شود، از مطالب بخش اول است که همان مسائل قطعی و قوانین بدیهی فطری است که در همه علوم مورد قبول همگان است و در فلسفه نیز بحث شده است.

پس انتقاد ما به بخش دوم است که مورد اختلاف بوده و از مباحث نظری به شمار

می رود. مسلماً استفاده از آنها نمی تواند در تبیین روایات و خطبه ها، کاربرد داشته باشد.(۱)

جناب استاد حاج شیخ علی صافی اصفهانی- در جواب این شبهه فلاسفه- می گوید: گفته شده فلسفه کلید فهم روایات است و این یک نیرنگ است؛ زیرا بخشی از مسائل فلسفه، مسائل قطعی ضروری است، مثل اجتماع نقیضین، اجتماع ضدّین، دور و تسلسل و امثال این ها، [که عقل حکم می کند باطل است] بخش دیگر هم مسائل نظری و اختلافی است که اشکالات فقهاء در همین مورد است و در بخش اوّل کسی بحث ندارد، اگر هم کلید فهم روایات باشد، بخش اوّل است که این ها اختصاص به فلسفه ندارد؛ بلکه مربوط است به همه ذوی العقول عالم.

آقایان کلید فهم روایات را به نفع خود مصادره کرده اند و در انحصار خود قرار داده اند! اگر چنین باشد که آقایان می گویند، پس باید گفت که علوم فیزیک و شیمی و زیست شناسی و ... تمام این ها کلید فهم روایات هستند؛ زیرا مسائل بخش اول در این علوم نیز از مسائل قطعی و ضروری است.

شما چگونه می خواهید با کلید مثلاً وحدت وجود، روایات مربوط به بهشت و جهنم و عذاب و ملائکه و حتی نبوت و انسان و حیوان و نبات و ... را درک کنید؟! چگونه می خواهید با کلید قدم عالم، از خالقیت و مخلوقیت بحث کنید؟!(۲)

در تعالیم وحیانی، خداوند آن ذات ازلی است که «لَم یَلِد وَ لَم یُولَد»(۳) خداوند نه می زاید و نه زائیده شده است.

جریان آفرینش خداوند، خلقِ «لا مِن شَیءٍ»- که در روایات متعدد معصومین علیهم السلام آمده- می باشد؛ نه صدور و نه تجلّی ذات.

۱- معارف وحیانی، ج ۲، صص ۸۰۴-۸۰۳

۲- مصاحبه با استاد علی صافی اصفهانی، توسط روزنامه نسل فردا، یکشنبه ۶ آذر ۱۳۹۳

۳- سوره توحید: آیه ۳

زیرا صدور و تجلّی ذات- که عرفا و فلاسفه قائل به آنند- همان زایش است که خداوند آن را در قرآن ابطال نموده است: «لَم یَلِد».

آری، «لَم یَلِد» دقیقاً ابطال تفکرت فلسفی و عرفانی است؛ دلیل آن این است که آنچه خداوند در این آیه شریفه مورد رد و ابطال قرار داده است، بدون شك در تفکرات برخی از افراد بشر بوده است؛ و چون تفکّرات بشری را مورد بررسی قرار دهیم، هرگز تفکری را نمی یابیم که قائل باشد خداوند مانند انسان ها و حیوانات، بچه می زاید (زایش کثیفه)؛ اما نوعی از زایش را که لطیف است، (غیر جسمانی) در تفکرات بشری مشاهده می کنیم و آن عقیده صدور و تجلّی ذات خداوند است.

عرفا- همان گونه که سخنانشان را قبلاً بیان کردیم- عالَم را چیزی جز صدور خداوند در صورت های گوناگون نمی دانند. آنان معتقدند که مراحل اولیه ظهورات خداوند، مجرّد است، سپس با تعیّن پذیری آن ظهورات، عالَم ماده جلوه گر می شود.

قیصری در شرح سخنان ابن عربی می گوید: «هو الّذی یظهر بِصُوَرِ البسائط، ثمّ بِصُوَرِ المرکبات.»(۱) خداوند است که به صورت اشیاء بسیط و غیرمرکب ظاهر می شود و سپس به صورت مرکبات و ترکیب یافته ها.

و می گوید: «هو المسمّی بالمحدَثات بحسب تنزّلاته فی منازل الأکوان.»(۲) خداوند است که به نام حوادث و پدیده ها نامیده می شود به سبب تنزّلاتش [صدوراتش] و قرار گرفتن در جایگاه مخلوقات.

و این تفکرات، چیزی جز زایش از ذات الهی نیست که خداوند آن را ابطال کرده است.

و فلاسفه که معلول را صدور یافته از ذات علت (خداوند) می دانند و معتقدند که

۱- شرح فصوص قیصری، ص ۱۶۳

۲- همان، ص ۱۵۹

معلول نیست مگر همان علت که تنزّل یافته است.(۱)

این عقیده نیز مفهومی جز زایش از ذات الهی ندارد! در توحید و معارف اهل بیت علیهم السلام- بدون شک- این تفکّرات ابطال شده است.

اینک به فرازهایی از صحیفه سجادیه توجه فرمائید:

- «فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ مَتّعْنَا بِثَرْوَهٍ لَا تَنْفَدُ، وَ أَیّدْنَا بِعِزٍّ لَا یُفْقَدُ، وَ اسْرَحْنَا فِی مُلْکِ الْأَبَدِ، إِنّکَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصّمَدُ، الّذِی لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ.»(۲)

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و ما را از ثروت بی پایان [گنج های معنوی] بهره مند ساز، و به عزّت و شرافت فناناپذیر تأیید فرما، و ما را از بهره گیری در مُلک و شوکت همیشگی شاداب و بانشاط کن، که تویی یکتا و بی همتا و بی نیاز که نه کسی را زاده ای و نه از کسی زائیده شده ای، و برای تو هیچ گونه شبیه و همتایی نیست.

- «أَنْتَ الّذِی قَصُرَتِ الْأَوْهَامُ عَنْ ذَاتِیّتِکَ، وَ عَجَزَتِ الْأَفْهَامُ عَنْ کَیْفِیّتِکَ، وَ لَمْ تُدْرِکِ الْأَبْصَارُ مَوْضِعَ أَیْنِیّتِکَ.(۱۹) أَنْتَ الّذِی لَا تُحَدّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً، وَ لَمْ تُمَثّلْ فَتَکُونَ مَوْجُوداً، وَ لَمْ تَلِدْ فَتَکُونَ مَوْلُوداً.(۲۰) أَنْتَ الّذِی لَا ضِدّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ، وَ لَا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ، وَ لَا نِدّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ.»(۳)

تویی که اندیشه ها و پندارها از رسیدن به کُنه ذاتت درمانده اند، و درک ها چگونگی ات را نیابند، و دیده ها از دریافت کجاییِ تو عاجزند.

و تویی که دارای حد و مرز نیستی تا محدود باشی، و به چیزی همانند نیستی تا به حس درآیی، و دارای زایش نیستی وگرنه زائیده می شدی.

و تویی که ضد و معارضی نداری تا با تو ستیز کند، و همتایی نداری تا بر تو چیره

۱- اسفار اربعه، ج۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۳۵، ص ۲۸۸

۳- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۷۶

شود، و مانندی نداری تا با تو رو در رو گردد.

- «يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، اعْصِمْنِي وَ طَهِّرْنِي، وَ اذْهَبْ بِبَلِيَّتِي.»(۱)

ای یگانه، ای یکتا، ای بی نیاز، ای کسی که هرگز چیزی را نزائید و خود نیز زاده نشد، و برای او هیچ گاه همتا و مانندی نبوده است، مرا نگه دار، و پاک گردان و گرفتاریم را برطرف کن.

فلاسفه برای تعیین مباحث معرفتی خود، قاعده ای را مطرح می کنند به نام «قاعده الواحد». این قاعده می گوید: «الواحد لایصدر منه إلاّ الواحد». یعنی اگر چیزی واحد حقیقی شد، یگانه حقیقی بود، از او جز واحد صادر نمی شود، چرا که میان علت و معلول بایستی سنخیت و تشابه باشد وگرنه «لصدر کلّ شیء من کلّ شیء» بایستی هر چیزی از هر چیزی صادر بشود.

مثلاً از آب حرارت بروز کند و از آتش برودت بروز کند، و از آن جا که هر چیزی از هر چیزی صادر نمی شود معلوم می گردد که بین علت و معلول یک ارتباط خاصی است.

اکنون اگر «علّت» واحدِ به معنای حقیقی شد و یک معلول هم برای او فرض کردیم که «الف» است، حال اگر معلول دومی به عنوان «ب» فرض کردیم که او هم معلول علتی است که «الف» معلول اوست، چون بایستی بین علت و معلول رابطه خاصی باشد، این علت با «الف» یک رابطه دارد که معلول اول فرض شد و با «ب» هم یک رابطه دیگر دارد که معلول دوم فرض شد. دو معلول که فرض شد، دو علت و دو تا رابطه هم باید باشد، چون فرض ما علت واحد بود؛ واحد که شد نمی تواند دو خصوصیت داشته باشد وگرنه واحد نیست.

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۵۴، ص ۴۵۲

بنابراین، یا بایستی از واحد بودن علت دست برداشت و یا باید از متعدّد بودن معلول دست کشید. اگر علت واحد شد به معنای حقیقی، معلوم هم باید واحد باشد.

طبق معارف فلسفی، ذات مقدس حق، علت است و کائنات معلول اند، پس باید بین خداوند و کائنات رابطه ای باشد؛ البته کائنات مختلف با علت واحد نمی شود که رابطه ای داشته باشد، در نتیجه بایستی آنچه صادر می شود از حضرت حق، عقل اول باشد؛ آنگاه جهات سه گانه برایش فرض و اعتبار می شود و به اعتبار آن جهات سه گانه و مختلف، عقل اول علت می شود برای عقل دوم و بر نفس فلکی اول و بر جسم فلک اول و به همین کیفیت عقول عشره و نفوس افلاک سه گانه درست می شود و بعد این کائنات مختلف در ارتباط آن افلاک تحقق پیدا می کند.

استاد سیّدان در نقد قاعده الواحد می گوید: این قاعده وقتی است که معلول از دل علت بیرون آید و معلول تنزّل علت و رشحه ای از آن باشد [مانند گرمای آتش که تنزّل و رشحه ای از آتش است]، در این گونه مواردی است که سنخیت لازم است. اگر چنانچه علت، علت طبیعی و یا مادی باشد، معلول از علت تنزّل می یابد؛ اما اگر علت، علت ارادی بود (نه مادی)، چنین قاعده ای لازم نیست، وقتی که فاعل، فاعل بالاراده بود- نه این که فاعلیت او بالفیضان و بالتّرشّح و بالتّنزّل باشد- این قاعده اصلاً جا ندارد. حضرت حق در ارتباط با این قاعده تخصّصاً (موضوعاً) خارج استف نه این که تخصیصاً.(۱)

پذیرش این قاعده فلسفی، مشکلات متعدّدی را در مورد خداوند متعال ایجاد می کند، از جمله:

۱) حمل اضطرار و وجوب و ضرورت بر خداوند متعال:

طبق این قاعده، خداوند که واحد است جز واحد از او سر نمی زند؛ یعنی خداوند که ذات او واحد حقیقی است، لاجرم و اضطراراً از وی جز واحد صادر نمی شود. به این

۱- مجله مکتب وحی، شماره ۱۲، ص ۱۰

معنا که خداوند در آفرینش در مرحله نخست، مضـطر و مجبور به صدور واحد است و اصلاً امکان ندارد غیر از آن از خداوند صادر شود.

بنابراین- طبق این قاعـده- خداوند در آفرینش فاعل مضـطر می باشد، و این سـخن با حریّت خداوند هیچ سازگاری ندارد.(۱) طبق حکم عقل و شرع خداوند فاعل مختار است و هیچ گونه ضرورتی را نمی توان بر وی حمل نمود؛ اما طبق قاعده الواحد، خداوند جز واحد از وی صادر نمی شود.

در دیدگاه فلسفه، صدور مرادف با خلق است.

۲) محدود نمودن قدرت خداوند متعال:

طبق این قاعـده خداونـد نمی توانـد در بـدو خلقت، جز واحـد خلق کنـد. این قاعـده بـا قـدرت مطلق خداونـد سازگـار نیست. خداونـد قادر مطلق است، هم می توانـد واحـد خلق کند و هم کثیر، و دست خداوند- آن گونه که فلاسـفه می پندارند- بسته نیست.

۳) سنخیت بین خداوند و مخلوقاتش:

طبق این قاعـده، مخلوقات همسـنخ خداونـد می باشـند. صادر نخستین که فلاسـفه آن را عقل اول نام نهاده اند، کاملاً همسـنخ خدا است. سپس عقل اول علت می شود برای عقل دوم که همسنخ عقل اول است و بعد جهات متکثّره در آن پیدا می شود و فلک و دیگر موجودات که همسنخ عقول اند، ایجاد می شوند و این گونه با صدور خداوند، جهان هستی پدید می آید.

بنابراین تمام پدیده ها از عقل اول- که مجرّد است- تا مراحل پائین آفرینش، که آفرینش غیرمجرّدات (چون آسمان و زمین و حیوانات و انسان) همه با لحاظ مراتب، همسـنخ خداونـد هسـتند؛ لیکن مراتب اولیه صـدور که به خـدا نزدیک ترند، مسانخت آنها

۱- البته فلاسفه در ظاهر نمی گویند که خداوند فاعل مضطر است؛ ولیکن قواعد فلسفی آنان این را می گوید.

با خدا شدیدتر است.

تفکرات ارسطویی- که در آثار فلاسفه مسلمان به وفور دیده می شود- تغایر کامل با حکم عقل و معارف دین دارد. عقل می گوید: آن موجودی که در مراحل تنزّل به صورت پدیده ها درآمده است، نمی تواند خدا باشد؛ همچنین تمام آموزه های مکتب انبیای عظام، این تفکرات را رد می کند. ده ها و بلکه صدها نصوص دینی این حقیقت را می گویند که جران آفرینش، جریان صدور از ذات الهی نیست؛ بلکه آفرینش خداوند، خلقِ «لا من شیء» است؛ یعنی خداوند متعال، اشیاء را بدون مواد اولیه و بدون طرح و نقشه ایجاد نموده است.(۱)

و این که فلاسفه صدور را مساوی با خلق می دانند، یک مغالطه آشکار است؛ زیرا واژه خلق نه از لحاظ لغت این معنا را می رساند و نه از لحاظ اصطلاح دینی.

بنابراین، با ابطال صدور از ذات الهی، و تصدیق خلقِ «لا من شیء» دیگر هرگز نمی توان گفت که خداوند متعال همسنخ پدیده های خود است؛ بلکه او مباین با مخلوقاتش و مخلوقاتش نیز مباین با او هستند.

غزالی در «تهافت الفلاسفه» در رد قاعده الواحد می گوید: «و هی علی التحقیق ظلمات فوق ظلمات، لو حکاها الانسان عن منام رآها لاستدلّ به علی سوء مزاجه»(۲) این قاعده تحقیقاً نادانی اندر نادانی است که اگر کسی به عنوان رؤیا این قاعده را نقل کند بر کسالت خود دلیل آورده است.

فخر رازی درباره ابن سینا که قاعده الواحد را تبیین و تثبیت کرده، می نویسد: «و مثل هذا الکلام فی السقوط أظهر من أن یخفی علی ضعفاء العقول، فلا أدری کیف اشتبه علی الذین یدّعون الکیاسه و العجب ممّن یفنی عمره فی تعلیم المنطق و تعلّمه لیکون له آله

۱- برخی از مدارک را در فصل اول و دوم مطرح نمودیم.

۲- تهافت الفلاسفه، ص ۱۳۲، به نقل از قواعد کلی فلسفه، ج ۱، ص ۴۶۹

عاصمه لذهنه عن الغلط ثمّ اذا جاء الی المطلوب الأشرف أعرض عن استعمال تلک الآله حتی وقع فی الغلط الّذی یضحک منه الصبیان.»(۱) بطلان مثل این سخن روشن تر از آن است که بر کم خردان پنهان بماند، پس نمی دانم چگونه بر کسانی که مدّعی کیاست و زرنگی اند، امر مشتبه شده است. تعجب از کسی است که عمر خویش را در تعلیم و تعلّم منطق گذرانده تا ذهنش را از خطا حفظ کند؛ ولی آن گاه که به سراغ اثبات مطلوبی خیلی مهم می آید از به کار گیری منطق در آن اعراض می کند که حتی بچه ها را هم به خنده می آورد.(۲)

۱- المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۴۶۶، به نقل از قواعد کلّی فلسفه، ج ۱، ص ۴۷۱

۲- همچنین ملامحسن فیض کاشانی- آن گاه که از عقاید فلسفی و عرفانی برمی گردد- در طعن به ابن عربی، وی را به شماتت می گیرد و عقاید او را مایه خنده کودکان و سست تر از تار عنکبوت معرفی می کند: ... پس با وجود علم فراوان و دقت نظری که داشت و برخورداریش از سیر در زمینه حقایق و فهم نسبت به اسرار و دقایق، در هیچ یک از علوم اسلامی راه دقیق را نپیمود و به حتم و یقین به حدود آن دست نیافت. در سخنانش مخالفت های رسوایی با شرع و تناقضات عقلی واضحی وجود دارد، آن چنان مخالفت ها و تناقض هایی که کودکان به آن می خندند و زنان آن ها را به مسخره می گیرند. این حقیقت بر آنان که در تألیفات او خصوصاً در فتوحات و بالأخص ابواب اسرار عبادات تتبّع کنند پنهان نمی ماند. سپس با ادعاهای گسترده اش در شناخت خدا و مشاهده معبود و همراهی با خدا با چشم شهود و این که به دور عرش گشته و فنای در توحید و ... او را در شرایطی می بینی که دارای سخنان سخیف و احمقانه و بلندپروازی های متکبرانه و هذیان و خرافات درهم و برهم و ضد و نقیض های تحیّرآوری که جگر را پاره پاره می کند قرار دارد. گاه سخنانی به ثبات و مستقیم می گوید و گاه مطالبش از آشیانه عنکبوت سست تر است. در کتاب ها و تصنیفاتش گفتارهای بی ادبانه نسبت به خداوند منزّه وجود دارد که هیچ مسلمانی در هیچ موقعیّتی راضی نمی شود به آن سخن گوید. او در ضمن کلماتی مزخرف و دیوانه وار که قلب ها را پریشان و عقل ها را وحشت زده و ذهن ها را متحیر می کند، گویا در نفسش از صور مجرّده امور قبیحی را می بیند و گمان می کند حقیقت دارد و تلقی به قبول کرده و تصور می کند که آنها حقیقت وصول به حق است. شاید عقلش به واسطه شدت ریاضت و گرسنگی مختل شده، و آنچه به خاطرش می آمده بدون تأمّل بر قلمش جاری شده است. (رساله سوم بشاره الشیعه، صص ۱۵۲- ۱۵۰

اما فلاسفه قاعده فوق را از قواعد مسلّم عقلی می دانند: «من أُمّهات الأصول العقليّه أنّ الواحد بما هو واحد لايصدر عنه من تلك الحيثيه إلّا واحداً، فلعلّ هذا الأصل بماتلوناه عليك من فطريات العقل الصريح.»(۱) يکی از قواعد اصيل عقلی آن است که از واحد حقيقی- از آن حيث که واحد است- جز يکی صادر نشود، شايد اين قاعده با بيانی که شد از امور فطری عقل صريح باشد.

دکتر سيديحيی يثربی- از اساتيد مسلم فلسفه- در تبيين و نقد قاعده الواحد می گويد: همان گونه که گفته شد، قاعده الواحد هيچ مبنای ديگری جز سنخيت ندارد. فيلسوفان مسلمان از فارابی تا امروز اين قاعده را به عنوان يک قاعده برهانی و روشن به کار گرفته اند. اما در اوايل به مبنای اين قاعده نپرداخته بودند. حتی در مواردی ديدگاه هايی داشته اند که آن ديدگاه ها با اصل سنخيت سازگار نبوده است. مانند عقيده فارابی و ابن سينا به اين که علت و معلول نمی توانند از يک نوع باشند. مثلاً آتش علت آتش باشد يا نفس علت نفس.

ابن سينا در جای ديگر به اين نکته تصريح می کند که ميان علت و معلول، مماثلت لازم نيست يعنی ممکن است معلول با علت خود هيچ گونه همانندی نداشته باشد مانند حرارت ناشی از اصطکاک يا سياهی ناشی از حرارت.

چنان که در بحث عليت گذشت، مبنای الواحد را تا زمان سهروری اصلاً مورد توجه قرار نداده بودند. سهروردی نيز تنها به اين موضوع اشاره ای کرده است. اما فخر رازی اين موضوع را آشکارا مطرح کرده و سنخيت را باطل و مردود شمرده است.

اما متفکران بعدی از جمله صدرا و پيروانش، سنخيت را به عنوان يک اصل مطرح کرده و آن را اساس قاعده الواحد شمرده اند ولی هرگز نتوانسته اند تعريف روشنی از آن

۱- قواعد کلّی فلسفی، ج ۱، ص ۴۵۱

ارائه دهند.

ابن رشد و بیشتر متکلّمان مسلمان، قاعده الواحد را نپذیرفته اند. ابن رشد، اگرچه ابداع این قاعده را به فارابی و ابن سینا نسبت داده و فلاسفه بعدی را مقلدان این دو می شمارد، اما خودش این قاعده را در حد یک خرافه ارزیابی می کند.

به نظر من اصل سنخیت در حد امکان استعدادی و استعداد، از یونان باستان مطرح بوده و هنوز هم می تواند به عنوان یک اصل مهم مورد توجه قرار گیرد، اما جایگاه استعداد و امکان استعدادی، جهان محسوس و مادی است. بنابراین تعمیم آن به جهان مجرّدات، حتی به فاعلیت خداوند، نیازمند دلیل است و نباید به سادگی از آن گذشت.

در این جا نکته دقیق و جالبی نیز هست که فلاسفه اسلام به آن توجه نکرده اند؛ آن این که اصل سنخیت با فاعلیت الهی سازگار نمی باشد. به این معنا که براساس اصل سنخیت همیشه هر معلولی از زمینه خاص و مناسب خود پدید می آید. در صورتی که بنابر اصل فاعلیت الهی، یک پدید می تواند بدون هیچ زمینه ای پدید آید. به تعبیر دیگر، براساس سنخیت، هر پدیده ای صورت تحول یافته یک بذر و زمینه است. در حالی که علت فاعلی پدیده ها را از نیستی به هستی درمی آورد.(۱)

در پایان این فصل، بخشی از سخنان امام سجاد علیه السلام را در توصیف خداوند متعال بشنوید:

- «وَ اسْتَعْلَی مُلْکُکَ عَلُوّاً سَقَطَتِ الْأَشْیَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ(۶) وَ لَا یَبْلُغُ أَدْنَی مَا اسْتَأْثَرْتَ بِهِ مِنْ ذَلِکَ أَقْصَی نَعْتِ النّاعِتِینَ.(۷) ضَلّتْ فِیکَ الصّفَاتُ، وَ تَفَسّخَتْ دُونَکَ النّعُوتُ، وَ حَارَتْ فِی کِبْرِیَائِکَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ(۸) کَذَلِکَ أَنْتَ اللّهُ الْأَوّلُ فِی أَوّلِیّتِکَ، وَ عَلَی ذَلِکَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ»(۲)

۱- تاریخ تحلیلی- انتقادی فلسفه اسلامی، صص ۶۱۲- ۶۱۱

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۳۲، ص ۲۶۴

خداوندا! عظمت سلطنت تو آن چنان عالی است که همه چیز از درک آن عاجز و فرومانده و در برابر آن درمانده است.

ای خدایی که نهایت و آخرین درجه توصیف ستایشگران، به پایین ترین مقامی که به آن اختصاص داری نمی رسد، و از درک آن ناتوان است، صفت ها در ذات پاک تو گم، و ستایش ها در ثنای تو به هم ریخته، و اندیشه های ظریف و تیز، از فهم مقام کبریایی و عظمتت حیران و سرگردان است.

آری تو چنین هستی، خدایی که دارای اولیّت بدون آغاز می باشی، و بر همین اساس، همیشگی و زوال ناپذیر هستی.

ملاحظه فرمودید که امام معصوم علیه السلام خداوند را چگونه توصیف می کند؛ اینک دوباره توصیفات فلاسفه و عرفا را درباره خدا بشنوید و با سخن معصوم علیه السلام مقایسه کنید:

ابن عربی: فانّ العارف من یری الحق فی کل شیء بل یراه عین کل شیء.(۱) همانا عارف، حق را در هر چیزی می بیند؛ بلکه او را عین هر چیزی می بیند.

شبستری:

جناب حضرت حق را دویی نیست***در آن حضرت من و ما و تویی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز***که در وحدت نباشد هیچ تمییز(۲)

مولوی:

کَون رها کن بگذر از مکان***خود بنگر کَون و مکان هیچ نیست

اوست گل و لاله و باغ و بهار***غیر در این باغ جهان هیچ نیست(۳)

ملاصدرا: إن واجب الوجود تمام الأشیاء و کلّ الموجودات.(۴) همانا خداوند تمام اشیاء

۱- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۱۴
۲- گلشن راز
۳- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص ۱۵۰
۴- اسفار اربعه، ج ۶، ص ۱۱۰

و کل موجودات است.

قیصری: إنّ هویّه الحقّ هی التی تعیّنت و ظهرت بالصوره العیسویه، کما ظهرت بصوره العالم کلّه.(۱) هویت و شخصیت خود خداوند است که به صورت عیسی تعین یافته و ظاهر شده است همچنان که به صورت تمام عالم درآمده است.

و از حضرت امیرالمؤمنین- نیز- بشنوید و مجدداً با سخنان فلاسفه و عرفا مقایسه کنید: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِی لاَ تُدْرِکُهُ اَلشَّوَاهِدُ وَ لاَ تَحْوِیهِ اَلْمَشَاهِدُ وَ لاَ تَرَاهُ اَلنَّوَاظِرُ وَ لاَ تَحْجُبُهُ اَلسَّوَاتِرُ اَلدَّالِّ عَلَی قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَی وُجُودِهِ وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَی أَنْ لاَ شَبَهَ لَهُ اَلَّذِی صَدَقَ فِی مِیعَادِهِ وَ اِرْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِی خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَیْهِمْ فِی حُکْمِهِ مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ اَلْأَشْیَاءِ عَلَی أَزَلِیَّتِهِ وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ اَلْعَجْزِ عَلَی قُدْرَتِهِ وَ بِمَا اِضْطَرَّهَا إِلَیْهِ مِنَ اَلْفَنَاءِ عَلَی دَوَامِهِ وَاحِدٌ لاَ بِعَدَدٍ وَ دَائِمٌ لاَ بِأَمَدٍ وَ قَائِمٌ لاَ بِعَمَدٍ تَتَلَقَّاهُ اَلْأَذْهَانُ لاَ بِمُشَاعَرَةٍ وَ تَشْهَدُ لَهُ اَلْمَرَائِی لاَ بِمُحَاضَرَةٍ لَمْ تُحِطْ بِهِ اَلْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّی لَهَا بِهَا وَ بِهَا اِمْتَنَعَ مِنْهَا وَ إِلَیْهَا حَاکَمَهَا لَیْسَ بِذِی کِبَرٍ اِمْتَدَّتْ بِهِ اَلنِّهَایَاتُ فَکَبَّرَتْهُ تَجْسِیماً وَ لاَ بِذِی عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ اَلْغَایَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِیداً بَلْ کَبُرَ شَأْناً وَ عَظُمَ سُلْطَاناً»(۲) ستایش خداوندی را سزاست که حواس پنجگانه او را درک نکنند، و مکان ها او را در بر نگیرند، دیدگان او را ننگرند، و پوشش ها او را پنهان نسازند، [تمام آیات و نشانه های او در عالم، گواه این است که خداوند حق است] با حدوث آفرینش ازلی بودن خود را ثابت کرد، و با پیدایش انواع پدیده ها، وجود خود را اثبات فرمود، و با همانند داشتن مخلوقات ثابت شد که خدا همانندی ندارد. خدا در وعده های خود راستگو، و برتر از آن است که بر بندگان ستم روا دارد، میان مخلوقات به عدل و داد رفتار کرد، و در اجرای احکام عادلانه فرمان داد، حادث بودن اشیاء، گواه بر ازلیّت او، و ناتوانی پدیده ها، دلیل قدرت بی مانند اوست. و نابودی پدیده ها، گواه دائمی بودن اوست. خدا

۱- شرح فصوص قیصری، ص ۵۸۳

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، ص ۳۵۷

یکی است نه با شمارش؛ همیشگی است نه با محاسبه زمان؛ برپاست نه با نگهدارنده ای؛ اندیشه ها او را می شناسند نه با درک حواس؛ [یعنی] نشانه های خلقت به او گواهی می دهند نه با حضور مادی؛ فکرها و اندیشه ها بر ذات او احاطه ندارند که با آثار عظمت خود بر آنها تجلّی کرده است. [مقصود تجلّی فعلی است که مورد پذیرش است؛ آنچه عرفا و فلاسفه می گویند که مورد رد است، تخیّلی ذاتی است]، و نشان داد که او را نمی توانند تصوّر کنند، و داوری این ناتوانی را برعهده فکرها و اندیشه ها نهاد.

بزرگی نیست دارای درازا و پهنا و ژرفا، که از جسم بزرگی برخوردار باشد، و با عظمتی نیست که کالبدش بی نهایت بزرگ و ستبر باشد؛ بلکه بزرگی خدا در مقام و رتبت، و عظمت او در قدرت و حکومت اوست.

فصل هفدهم

همه امور عالم به مشیّت الهی است

در معارف نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عقیده به جبر و تفویض، دو عقیده باطل و انحرافی است.

در این مکتب نورانی، انسان آزاد و مختار خلق شده است و افعال حقیقتاً منتسب به او است.

در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، هرچند انسان صاحب افعال خویش است؛ اما او بدون مشیّت و خواست الهی، هیچ گونه کاری نمی تواند انجام بدهد، او بدون خواست الهی- حتّی- نمی تواند پلکی بر هم زند.

اینک از مولایمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام بشنوید:

- «یَا مَنْ تُحَلّ بِهِ عُقَدُ الْمَکَارِهِ، وَ یَا مَنْ یَفْثَأُ بِهِ حَدّ الشّدَائِدِ، وَ یَا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَی رَوْحِ الْفَرَجِ.(۲) ذَلّتْ لِقُدْرَتِکَ الصّعَابُ، وَ تَسَبّبَتْ بِلُطْفِکَ الْأَسْبَابُ، وَ جَرَی بِقُدرَتِکَ الْقَضَاءُ، وَ مَضَتْ عَلَی إِرَادَتِکَ الْأَشْیَاءُ.(۳) فَهِیَ بِمَشِیّتِکَ دُونَ قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ بِإِرَادَتِکَ دُونَ نَهْیِکَ مُنْزَجِرَةٌ.(۴) أَنْتَ الْمَدْعُوّ لِلْمُهِمّاتِ، وَ أَنْتَ الْمَفْزَعُ فِی الْمُلِمّاتِ،

لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلّا مَا دَفَعْتَ، وَ لَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلّا مَا كَشَفْتَ»(۱)

ای خداوندی که گره های هر مشکل و رنج به دست او گشوده شود، و ای خداوندی که تیزی سختی ها و دشواری ها به دست او کُند شده و می شکند، و ای خداوندی که رهایی از تنگناها به سوی آسایش، از او با التماس خواسته شود.

سختی ها در برابر قدرت تو رام و سرافکنده شود، و وسایل هرکاری به لطف تو کارساز گردد، و قضا و مقدّرات به قدرت تو اجرا شود، و همه چیز به اراده تو انجام گیرد. پس همه آن پدیده ها، به محض مشیّت و اراده تو، بی آنکه با سخن فرمان دهی، سر فرود آورده و اطاعت کنند، و به محض اراده ات بی آنکه نهی کنی بازایستند.

آنها در تمام دشواری ها و مشکلات شدید تو را به کمک می طلبند، و در سختی ها و ناگواری ها به تو پناهنده شوند، هیچ بلا و گرفتاری بدون دفع تو برطرف نشود، و هیچ گره ناراحتی ها بدون گشودن تو، گشوده نگردد.

- «وَ بِيَدِكَ، يَا إِلَهِی، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَ إِلَيْكَ الْمَفَرُّ وَ الْمَهْرَبُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَجِرْ هَرَبِی، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِی.(۵) اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنّی وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِی فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنّی سَبَبَكَ لَمْ أَجِدِ السّبِيلَ إِلَى شَيْ ءٍ مِنْ أَمَلِی غَيْرَكَ، وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَهِ سِوَاكَ، فَإِنّی عَبْدُكَ وَ فِی قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِی بِيَدِكَ.(۶) لَا أَمْرَ لِی مَعَ أَمْرِكَ، مَاضٍ فِيّ حُكْمُكَ، عَدْلٌ فِيّ قَضَاؤُكَ، وَ لَا قُوّهَ لِی عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ، وَ لَا أَسْتَطِيعُ مُجَاوَزَهَ قُدْرَتِكَ، وَ لَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ، وَ لَا أَبْلُغُ رِضَاكَ، وَ لَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ إِلّا بِطَاعَتِكَ وَ بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ.»(۲)

ای خدای من! همه اسباب و امور در دست قدرت تو است، و راه فرار و گریز به سوی تو است، پس بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و در درگاه

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۷، ص ۱۰۸

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۱، صص ۱۹۴- ۱۹۳

خویش به من پناه بخش، و خواسته ام را برآور.

خداوندا! اگر تو روی نیکویت را از من بگردانی، یا مرا از فضل و احسان بزرگت بازداری، یا روزیت را از من دریغ فرمایی، یا رشته رحمتت را از من ببرّی، راهی را جز تو برای رسیدن به آرزویم نمی یابم، و برای وصول به آنچه که نزد تو است، توانی جز یاری تو ندارم، چرا که من بنده تو، و در زیر پنجه قدرت تو هستم، و موی پیشانی ام در دست تو است، [و من به طور کامل در تحت چنبره قدرت لایزال تو هستم].

برای من با بودن فرمان تو، فرمانی نیست، فرمانت درباره ام نافذ است، و قضا و تقدیرت در مورد من عین عدالت است، و من توان بیرون رفتن از قلمرو سلطنتت را ندارم و قادر بر خروج از حریم قدرتت نیستم، و به جلب محبّتت ناتوانم، و به خشنودیت دست نمی یابم، و آنچه که در پیشگاه تو است، جز با اطاعتت و فزونی رحمتت نمی رسم.

- «وَ أَعِذْنِي وَ ذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ مِنْ شَرِّ السّامَّهِ وَ الْهَامَّهِ و الْعَامَّهِ وَ اللّامَّهِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ حَفِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ شَدِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَرِيفٍ وَ وَضِيعٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لِرَسُولِکَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ حَرْباً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّهٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّکَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»(۱)

و من و فرزندانم را از گزند شیطان رانده شده پناه بخش، و نیز پناه بده از شر جانوران سمّی از کشنده و غیرکشنده، و از شرّ همه جانوران، و چشم زخم، و از شرّ هر شیطان سرکش، و از شرّ هر سلطان عنود و ستمگر، و از شرّ هر عیّاش رفاه طلب، و نازپرورده، و از شرّ ناتوان و توانا، از شرّ هر بلندمقام و فرومایه، و از شرّ هر کوچک و بزرگ، و از شرّ هر نزدیک و دور، و از شرّ هرکس از جن و انس که به جنگ با پیامبرت و جنگ با

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۳، ص ۲۱۰

خانـدان پیـامبرت پرداخته است، و از شـرّ هر جنبنـده ای که تحت تسـخیر و زیر چنـبره قـدرت تـو است که تو به راه مسـتقیم و راست هستی.

- «إِلَهِی إِنْ رَفَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَضَعُنِی، وَ إِنْ وَضَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَرْفَعُنِی، وَ إِنْ أَکْرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یُهِینُنِی، وَ إِنْ أَهَنْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یُکْرِمُنِی، وَ إِنْ عَذّبْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَرْحَمُنِی، وَ إِنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَعْرِضُ لَکَ فِی عَبْدِکَ، أَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ أَمْرِهِ، وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنّهُ لَیْسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَ لَا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَهٌ، وَ إِنّمَا یَعْجَلُ مَنْ یَخَافُ الْفَوْتَ، وَ إِنّمَا یَحْتَاجُ إِلَی الظّلْمِ الضّعِیفُ، وَ قَدْ تَعَالَیْتَ یَا إِلَهِی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً.»(۱)

ای خـدای من! اگر مرا بلندمرتبه گردانی، کیست که بتواند مرا پایین آورد و پسـتم کند؟ و اگر مرا خوار و پست کنی، کیسـت که بتوانـد مرا بالایی و ارجمنـدی بخشـد؟ و اگر مرا گرامی داری کیست که مرا خوار سازد؟ و اگر مرا کوچک و حقیر کنی، کیست که مرا بزرگ نمایـد؟ و اگر مرا عـذاب کنی، کیست که به من رحم نمایـد؟ و اگر مرا به هلاکت برسانی، کیست که بتوانـد در کـار تو نسبت به بنـده ات اعتراض کنـد؟ یـا دربـاره او از تو بازخواست کنـد؟ و من می دانم که هرگز در حکم تو ظلمی نیست، و در انتقام تو شـتاب زدگی راه ندارد، چرا که شـتاب زدگی در کار کسی است که از فوت وقت آن ترس دارد، و آن کسی نیاز به ظلم دارد که ناتوان باشد، و تو ای خدای من بلندمقام تر و بسیار والاتر از آن هستی.

آری، در معارف اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام خداوند حاکمیت مطلق بر عالَم دارد و تمام امور به مشـیت و اراده اوست، و تا خدا نخواهد بادی نمی وزد، دانه ای سر از خاک بیرون نمی آورد و قطره ای آب از آسمان نازل نمی شود.

اگر قلب هـای مـا هنوز دارای تپش است و خون در رگ هـای مـا جاری است، و اگر خورشـید نور می افشانـد و زمین به دور خود می چرخد، همه و همه براساس مشیت و

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۸، ص ۴۲۰

اراده خداوند است.

و اگر انسان ها تصمیم می گیرند و حرکت می کنند، باز هم با مشیت و اراده خداوند است؛ زیرا او اراده کرده است که انسان مختار و صاحب فعل خویش باشد.

هرچه از حق و معارف است در مکتب وحی و تعالیم نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است و دیگران هیچ بهره ای از حق ندارند و توحید و معارفشان، جز خسران و سقوط بر انسان نیفزاید.

آنان که معارف بشری را بر معارف وحیانی ترجیح دادند، و یا با تفکّراتی که برخاسته از عرفای صوفی و فلسفه التقاطی است وارد تبیین و شرح مباحث دینی (قرآن و روایات) شدند؛ خواسته یا ناخواسته در غیر مسیر وحیانی قرار گرفتند.

راه نجات فقط با تمسک به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام میسّر است، و زیباترین و دلپذیرترین و انسان سازترین معارف، در کلام این بزرگواران الهی است و دیگران بهره ای از حق ندارند.(۱)

حضرت اسدالله الغالب، مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام- درباره جایگاه خاندان طهارت علیهم السلام- می فرمایند: «فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّی تُؤْفَکُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَهٌ وَ الْآیَاتُ

۱- یکی از شارحان آثار ابن عربی در سخنی معارف عرفای صوفی را برتر و دل انگیزتر از معارف انبیای عظام و ائمه اطهار علیهم السلام می داند: کلمات عرفا [امثال ابن عربی، قونوی، مولوی و ...] در اسرارِ راجعه به مبدأ و معاد، دلپذیرتر از مبانی کلمات حکماء و طریقه انبیاء عظام و [حتّی] ائمه کرام است!!! (شرح مقدمه قیصری، سیدجلال الدین آشتیانی، ص ۷۴) همین شخص در پایان کتابش، این گونه از قیصری و ابن عربی تعریف می کند: و عندنا هذا نختم الکلام فی ما رمنا بیانه فی شرحنا علی هذه المقدّمه الّتی صنفها العالم الرّبانی سلطان المحقّقین و قدوه اهل الکشف و الیقین «مولانا داود بن محمود القیصری الساوی اعلی الله رتبته و ازکی تربته» وی یتلوه الجزء الثانی و الثالث من شرحنا علی کتاب الفصوص تألیف الشیخ الأکبر و الغوث الأعظم، زبده الأصفیاء و قدوه الأولیاء محی الملّه و الدین ابن العربی الحاتمی الاندلسی. (شرح مقدمه قیصری، ص ۹۳۸)

وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ- وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ»(۱) ای مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برافراشته و نشانه های آن آشکار است. با این که چراغ های هدایت روشنگر راهند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شماست، آنها زمامداران حق و یقین اند؛ پیشوایان دین، و زبان های راستی و راستگویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم ببرید.

و می فرمایند: «أَيْنَ اَلَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ اَلرَّاسِخُونَ فِي اَلْعِلْمِ دُونَنَا كَذِباً وَ بَغْياً عَلَيْنَا أَنْ رَفَعَنَا اَللَّهُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلَنَا وَ أَخْرَجَهُمْ بِنَا يُسْتَعْطَى اَلْهُدَى وَ يُسْتَجْلَى اَلْعَمَى إِنَّ اَلْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا اَلْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لاَ تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَ لاَ تَصْلُحُ اَلْوُلاَةُ مِنْ غَيْرِهِمْ»(۲) کجا هستند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می باشند نه ما؟ که این ادّعا را براساس دروغ و ستمکاری بر ضدّ ما روا داشتند.(۳)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۱۴۸

۲- همان، خطبه ۱۴۴، ص ۲۶۴

۳- مولوی در مثنوی می گوید: ما ز قرآن مغز را برداشتیم***پوست را بهر خران بگذاشتیم مولوی در مقدمه کتاب «مثنوی معنوی» مدعی است که کتابش اصولِ اصولِ اصولِ دین است!! مرحوم آیه الله علامه امینی (صاحب موسوعه شریفه الغدیر)- این پرورش یافته مکتب خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام- در رد سخنان مولوی می گوید: مثنوی، مثنوی، مثنوی!! این کتاب را روز قیامت خواهند آورد، روز محشر... مثنوی اصل اصل الاصول؟! والله اگر صد سال شراب بخوری خدا از اون می گذرد و از این کلمه نمی گذرد. اصل اصل الاصول تو همین قرآن است قرآن بخوان و گریه کن... دعا بخوان و گریه کن، برو دعای حضرت سجاد علیه السلام را بخوان، برو دعای ابوحمزه بخوان؛ دعای ابوحمزه را والله اگر به کوه ها بفهماند کوه ها می ترکد... حافظ محبت داره؟ حافظ می فهمد خدا چی است؟ مثنوی می فهمد خدا چی است؟ آقا مثنوی می خواند!! برو دعای ابوحمزه بخوان برادر عزیزم. (مجله نورالصادق، شماره ۲۹ و ۳۰، ص ۱۹۵) مرحوم علامه امینی: برو حرف صاحب ولایت را یاد بگیر، برو ببین امیرالمؤمنین علیه السلام چه حرف ها می زند با خدا چه جور حرف زده، عشق بازی چه جور است، محبت بازی چه جور است؛ با حافظ کار درست نمی شه، با مثنوی کار درست نمی شه؛ حافظ چی است؟! مثنوی چی است؟! بذار زیر پات، برو دعای حضرت سجاد علیه السلام را بده به دست یک عالم، او بخواند و تو بفهمی عشق بازی چی است. (همان، برگرفته از سخنرانی مرحوم علامه امینی) اکنون این سخن مرحوم علامه امینی را با سخن آقای سیدجلال الدین آشتیانی که در پاورقی چند صفحه قبل نقل کردیم، مقایسه کنید!

خدا ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند، و روشنی دل های کور را از ما می جویند.

همانا امامان (دوازده گانه) همه از قریش بوده که درخت آن را در خاندان بنی هاشم کاشته اند، مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست، و دیگر مدّعیان زمامداری، شایستگی آن را ندارند.(۱)

عطار نیشابوری درباره جنید بغدادی می گوید: آن شیخ علی الاطلاق، آن قطب به استحقاق، آن منبع اسرار، آن مرجع انوار، آن سَبَق برده به استادی، سلطان طریقت جنید بغدادی؛ شیخ المشایخ عالم بود، و امام الأئمّه جهان.(۲)

ابن عربی، متوکل عباسی را قطب زمان معرفی می کند.(۳) وی از حجّاج بن یوسف تجلیل می کند و رحمت الهی را بر وی می فرستد.(۴)

ابن عربی مدّعی است که ختم ولایت به وسیله او صورت گرفته است:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴

۲- تذکره الاولیاء، ص ۴۴۷

۳- الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۶

۴- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۷۰۶؛ ابن عربی از نگاهی دیگر، صص ۳۷۶- ۳۷۱

أنا ختم الولایه دون شک***لورث الهاشمی مع المسیح(۱)

وی با نقل رؤیایی، مدّعی می شود که ولایت به وسیله او خاتمه پذیرفته است:

در سال ۵۹۹ ه.ق در مکه خواب دیـدم که کعبه از خشت طلا و خشت نقره بنا شـده و پایان پـذیرفته و در آن نقصـی به چشـم نمی خورد. من به آن و زیبایی آن خیره شـده بودم که ناگهان دریافتم که در میان رکن یمانی و رکن شامی که به رکن شامی نزدیکتر بود، جـای دو خشت: یـک خشت طلاـ و یک خشت نقره، از دیوار خالی است؛ در رده بالا یک خشت طلا کم بود و در رده پـایین آن یک خشت نقره؛ در این حال مشاهـده کردم که نفس من، در جای آن دو خشت منطبع گشت و من عین آن دو خشت بودم. به این صورت دیوار کامل شد، و در کعبه چیزی کم نماند. دریافتم که عین آن دو خشتم و آنها عین ذات من است و در آن شک نداشـتم و چون بیـدار شدم، خداوند متعال را سـپاس گفتم و این رؤیا را پیش خود تأویل کردم که من در میان صنف خود، مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم باشم در میان انبیاء و شاید این بشارتی باشد به ختم ولایت من.(۲)

ابن فارض خود را یکّه تاز میدان توحید و معارف از تمام پیشینیان می داند:

و مِن فضل ما أسأرتُ شُربُ معاصری***وَ مَن کان قبلی فالفضائل فضلَتی(۳)

ابن عربی خود را نادره همه زمان ها می داند؛ آقای سیدمحمدحسـین حسـینی تهرانی می نویسد: «در همین سـفر که در محضر حضـرت آقـای حـاج سیدهاشم حـدّاد- اعلی الله درجته- بودم، و سـخن از محی الـدین عربی زیاد به میان می آمـد. روزی از روزها جناب

۱- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۴۴، باب ۴۳

۲- همان، صـص ۳۱۹- ۳۱۸، باب ۶۵. سـخنان ابن عربی دربـاره ختم ولاـیت بسـیار مضـطرب و متضاد است؛ برای آگاهی به کتاب «ابن عربی از نگاهی دیگر» از ص ۳۲۷ تا ص ۳۳۶ مراجعه نمائید.

۳- دیـوان ابـن فـارض، به نقـل از روح مجرد، ص ۴۶۱. ترجمـه شـعر ابن فـارض: و از ته مانـده و بـاقی مانـده آنچه را که من نوشیدم، نوشیدن معاصرین من است و نوشیدن کسانی که پیش از من بوده اند، بنابراین تمام فضائل عبارت است از بقیه و زیاد مانده نوشیدن من.

مغفور مرحوم حاج غلام حسین سبزواری که از ارادتمندان ایشان و از زوّار همدانی و اسبق تلمذه مرحوم آقای انصاری بود، از زیارت حرم مطهّر که برگشت و نشست گفت: اینک که از زیارت حضرت اباالفضل علیه السلام مراجعت می کردم، در شارع عبّاسیّه به خاطرم آمد بیتی را که در راهرو ورودی قبر محی الدین به سرداب نوشته اند؛ و این بیت از خود اوست:

و لکلّ عصرٍ واحدٌ یَسمو به***و انا لباقی العصرِ ذاکَ الواحدُ

در هر عصر و دوره ای یک نفر به وجود می آید که آن عصر به واسطه او عظمت می یابد؛ و من برای تمام اعصار و دوره های آینده آن یک نفر می باشم.

و می گفت: من خودم این بیت را در آنجا قرائت کرده ام، و عجیب ادّعای عظیمی است که محی الدین کرده است؟!

حضرت آقا (آقای حدّاد) فرمودند: هیچ عیبی ندارد؛ و این گفتار او یک گفتار عادّی و معمولی است و این اختصاص به محی الدین ندارد. هرکس به عرفان خدا برسد و فانی شود، این نغمه اوست؛ زیرا در عالَم فناء محی الدین نیست، خداست که سخن می گوید و معلوم است که: خدا اختصاص به زمانی دون زمانی ندارد. او همیشه بوده و هست و خواهد بود.»(۱)

جناب استاد جوادی آملی می گوید: «صاحب الفتوحات المکیه، که بعد از وی هرچه در زمینه معارف و اسرار، به تازی و فارسی یا نظم و نثر، تصنیف یا تألیف شده است، نسبت به نوشتار شیخ اکبر (ابن عربی) چه شبنمی است که در بحر می کشد.»(۲)

این استاد برجسته عرصه فلسفه و عرفان، درباره ملّاصدرا می گوید: جا دارد ملاصدرا با آوردن حکمت متعالیه بگوید: «الیوم اکملت لکم عقلکم و اتممتُ علیکم نعمتی!»(۳)

۱- روح مجرّد، ص ۴۶۰

۲- بنیان مرصوص، ص ۱۵۳

۳- شرح حکمت متعالیه، ج ۱، ص ۱۰۲

امّا جناب استاد شیخ مرتضی رضوی- صاحب کتاب ارزشمند ابن عربی در آینه فصوص- نظر دیگری دارند: «... آن آقای ارسطوئی صدروی در مناظره تلویزیونی با تأسف می گفت: «در لندن بزرگداشت ملاصدرا را می گیرند متأسفانه در داخل عده ای علیه ملاصدرا تبلیغ می کنند». به راستی وقتی که انسان دچار کج اندیشی شود حتّی معنی سخن خودش را نیز نمی فهمد؛ نمی فهمد که اگر ملاصدرا و افکارش ذرّه ای به نفع مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام بود، هرگز لندنی های کابالیست روی خوش به او و افکارش نشان نمی دادند، بل او را و راهش را با کلّ توان سرکوب می کردند، و چون او را در براندازی مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام برّنده ترین و کشنده ترین اسلحه می دانند به تکریم و بزرگداشت او می پردازند.»(۱)

این فصل را به پایان می رسانیم با بخشی از مناجات دل انگیز مولانا امام سجاد علیه السلام و آرزو می کنیم که خداوند همه ما را در راه خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قرار دهد و در این مسیر پابرجا بدارد.

- «اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ ارْزُقْنِی الْحَقّ عِنْدَ تَقْصِیرِی فِی الشّکْرِ لَکَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیّ فِی الْیُسْرِ وَ الْعُسْرِ وَ الصّحّهِ وَ السّقَمِ، حَتّی أَتَعَرّفَ مِنْ نَفْسِی رَوْحَ الرّضَا وَ طُمَأْنِینَهَ النّفْسِ مِنّی بِمَا یَجِبُ لَکَ فِیمَا یَحْدُثُ فِی حَالِ الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ الرّضَا وَ السّخْطِ وَ الضّرّ وَ النّفْعِ.(۱۲) اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِی سَلَامَهَ الصّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتّی لَا أَحْسُدَ أَحَداً مِنْ خَلْقِکَ عَلَی شَیْ ءٍ مِنْ فَضْلِکَ، وَ حَتّی لَا أَرَی نِعْمَهً مِنْ نِعَمِکَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ فِی دِینٍ أَوْ دُنْیَا أَوْ عَافِیَهٍ أَوْ تَقْوَی أَوْ سَعَهٍ أَوْ رَخَاءٍ إِلّا رَجَوْتُ لِنَفْسِی أَفْضَلَ ذَلِکَ بِکَ وَ مِنْکَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ.»(۲)

خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او رحمت و درود بفرست، و قلبم را از خصلت حسد

۱- به نقل از مجله نورالصادق، شماره ۲۹ و ۳۰، ص ۲۳۵

۲- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۲۲، ص ۲۰۵

پـاک کن، به گونه ای که بر احـدی از خلایق تو نسبت به چیزی از احسـانت که به او عنایت فرموده ای حسـد نورزم، و هیچ نعمتی از نعمت هایت، اعم از دینی یا دنیوی، سـلامتی یا تقوا، گشایش یا آسایش را بر احدی از خلقت نبینم، مگر این که بهتر از آن را برای خودم آرزو می کنم، به لطف تو و از سوی تو ای معبود یکتایی که بی همتا هستی.

– «فَأَسْأَلُـکَ اللّهُـمّ بِـالْمَخْزُونِ مِـنْ أَسْـمَائِکَ، وَ بِمَـا وَارَتْـهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهَائِـکَ، إِلّـا رَحِمْتَ هَـذِهِ النّفْسَ الْجَزُوعَهَ، وَ هَـذِهِ الرّمّهَ الْهَلُـوعَهَ، الّتِی لَـا تَسْـتَطِیعُ حَرّ شَـمْسِکَ، فَکَیْفَ تَسْـتَطِیعُ حَرّ نَـارِکَ، وَ الّتِی لَـا تَسْـتَطِیعُ صَوْتَ رَعْـدِکَ، فَکَیْفَ تَسْـتَطِیعُ صَوْتَ غَضَبِکَ»(۱)

ای خـدای من! از درگـاهت درخواست می کنم به [بزرگی] نـام هـای نهانت و به جمال و جلال و شـکوهت که در پشت پرده هـای عظمت پوشـیده است که بر این جان بی تاب، و بر این یک مشت اسـتخوان ناتوان و رنجور، ترحّم کنی، جانی که طاقت داغی خورشـیدت را نـدارد، پس چگونه توان تحمّل داغی آتش دوزخت را خواهـد داشت؟ و نیز کسـی که توان تحمّل غرّش رعد آسمانیت را ندارد، چگونه طاقت شنیدن خشمت را خواهد داشت؟

– «فَارْحَمْنِی یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، وَ تَجَاوَزْ عَنّی یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ، وَ تُبْ عَلَیّ، إِنّکَ أَنْتَ التّوّابُ الرّحِیمُ.»(۲)

پس ای خدای من! مرا ببخش و به من رحم کن، چرا که من بنده کوچک و بی مقدار هسـتم، و عذاب کردن من به اندازه ذرّه ای بر شـکوه فرمانروائیت نمی افزاید و اگر عذاب کردن من، چیزی بر ملک و ملکوتت می افزود، از درگاهت می خواستم که صبر و اسـتقامت در تحمّـل عـذابت را بـه مـن عطـا فرمـایی، و دوسـت داشـتم کـه بر اثر عـذاب کردن مـن، چیزی از شـکوه فرمانروائیت افزون گردد؛ ولی مقام ارجمند و عظمت تو ای خدای

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۵۰، ص ۴۳۴

۲- همان

من، برتر و بالاـتر و بـادوام تر از آن است که اطاعتِ اطاعت کننـدگان، چیزی بر آن بیفزایـد، یا گناه گناهکاران، چیزی از آن مقام را بکاهد.

پس به من رحم کن! ای مهربان ترین مهربانان، و از من درگذر! ای صاحب شکوه و بزرگواری، و توبه ام را بپذیر، چرا که تو توبه پذیر و مهربان هستی.

– «رَبّ صَلّ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ صَلَاهً لَا أَمَدَ فِی أَوّلِهَا، وَ لَا غَایَهَ لِأَمَدِهَا، وَ لَا نِهَایَهَ لِآخِرِهَا.(۵۹) رَبّ صَلّ عَلَیْهِمْ زِنَهَ عَرْشِکَ وَ مَا دُونَهُ، وَ مِلْ ءَ سَمَاوَاتِکَ وَ مَا فَوْقَهُنّ، وَ عَدَدَ أَرَضِیکَ وَ مَا تَحْتَهُنّ وَ مَا بَیْنَهُنّ، صَلَاهً تُقَرّبُهُمْ مِنْکَ زُلْفَی، وَ تَکُونُ لَکَ وَ لَهُمْ رِضًی، وَ مُتّصِلَهً بِنَظَائِرِهِنّ أَبَداً.»(۱)

پروردگارا! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل او، آن سان رحمت و درود بفرست که بدون آغاز و تمام ناشدنی، و بی پایان باشد.

پروردگارا! بر آنان رحمت و درود بفرست به انـدازه وزن عرش خود و آنچه در آن است و به گنجایش آسـمان ها و آنچه در بالاـی آن است، و به شـمار زمین هـایت و آنچه زیر آنها و بین آنهاست، رحمت و درودی که به وسـیله آن، ایشان را به کمال قرب خود رسانی، و موجب خشنودی تو و آن ها شود، و تا ابد به درودهای دیگر متصل باشد.

۱- صحیفه سجادیه، بخشی از دعای شماره ۴۷، ص ۳۸۴

خاتمه

و در این جا کلام را به پایان می رسانیم و از همه محقّقین و طلّاب می خواهیم که با نظر تدبّر و انصاف در این کتاب بنگرند و به دور از شخصیت زدگی(۱)- که آن سدّی است مستحکم در مقابل حق طلبی- آن چه خدا از آن خشنود است را تابع باشند. و بدانیم که حق و حقیقت، فقط با تمسّک به «ثقلین» حاصل می شود و شهرت و نام و آوازه اشخاص- هرچند آن آوازه گوش فلک را پر کند- ملاک و میزان سنجش حق و باطل نیست.

در توحید وحیانی- که در معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام تبیین و تشریح شده است- خداوند هیچ گونه مشابهت و سنخیت و وحدتی با مخلوقات خویش ندارد؛ بلکه او مطلقاً مباین با اشیاء است و این در حالی ست که در تفکرات عرفانی و فلسفی، مدام از وحدت و سنخیت و شباهت حق تعالی با مخلوقات سخن به میان آمده است.(۲)

۱- به دور از ملاک قرار دادن اشخاص غیرمعصوم

۲- ابن عربی در جریان گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل، جهت موجه جلوه دادن عمل گوساله پرستان می گوید: فانّ العارف من یری الحق فی کل شیء بل یراه عین کل شیء. قیصری در شرح سخنان ابن عربی، عالم را تنزل ذات الهی معرفی می کند و می نویسد: هو المسمّی بالمحدثات بحسب تنزّلاته فی منازل الأکوان. (شرح فصوص قیصری، ص ۱۵۹) خداست که به نام حوادث و پیشامدها نامیده می شود به جهت ترتیب نزول و پائین آمدنش از مقام خدایی و قرار گرفتن در جایگاه موجودات و مخلوقات. و می گوید: أنّ الذات الإلهیّه هی الّتی تظهر بصور العالم. (همان، ص ۷۰) همانا ذات الهی است که به صورت جهان ظاهر می شود. ملاصدرا می گوید: إنّ واجب الوجود تمام الأشیاء و کلّ الموجودات. (اسفار اربعه، ج ۶، ص ۱۱۰) همانا خداوند تمام اشیاء و کل موجودات است. شاه نعمت الله ولی می گوید: در مرتبه ای ساجد در مرتبه ای مسجود***در مرتبه ای عابد در مرتبه ای معبود در مرتبه ای موسی در مرتبه ای فرعون***در مرتبه ای مقبول در مرتبه ای مردود (دیوان شاه نعمت الله ولی، غزل شماره ۳۰۹) مولوی می گوید: هر لحظه به شکلی بت عیّار برآمد، دل برد و نهان شد***هردم به لباس دگر آن یار برآمد، گه پیر و جوان شد روزی (مولوی) سخن کفر نگفته است و نگوید، منکر نشویدش***کافر شده آن کس که به انکار برآمد، از دوزخیان شد (غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص ۱۸۷) شبستری در گلشن راز می گوید: من و ما و تو و او هست یک چیز***که در وحدت نباشد هیچ، تمییز سیدجلال الدین آشتیانی می گوید: همه موجودات ناشی از وجود حق و متنزّل از وجود مطلق اند. (شرح مقدمه قیصری، ص ۶۳) آقای حسن زاده آملی می گوید: چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است، وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. (ممدالهمم، ص ۱۰۷) آقای صمدی آملی می گوید: مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است. (شرح نهایه الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۵)

دوباره این حـدیث نورانی را از امام صادق علیه السـلام بشـنوید: «کَذَبَ مَن زَعَمَ أنّه مِن شـیعتنا و هو مُتمسّکٌ بِعروهِ غیرنا»(۱) دروغ می گوید آن که خود را شیعه ما پنداشته و در عین حال تمسک به غیر ما جسته است و رو به سوی غیر ما نماید.

۱- صفات الشیعه، ص ۳، ح ۴

امام صادق علیه السلام درباره صوفیه می فرمایند: «إنّهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدّعون حبّنا و یمیلون الیهم و یلقّبون أنفسهم بلقبهم و یُؤَوِّلونَ أقوالهم...»(۱) صوفیان دشمنان ما هستند، پس هرکس به آنان میل کند از آنان است و با آنان محشور خواهد شد و به زودی کسانی پیدا خواهند شد که ادعای محبّت ما را می کنند و به ایشان نیز تمایل نشان می دهند و خود را به ایشان تشبیه نموده و لقب آنان را بر خود می گذارند و گفتارشان را تأویل می کنند.

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «من ذُکِرَ عندهُ الصوفیّه و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منّا...»(۲) هرکس که نزد او از صوفیه سخن به میان آید و به زبان و دل انکار ایشان نکند، از ما نیست.

امام هادی علیه السلام می فرمایند: «... الصوفیه کلّهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرةٌ لطریقتنا...»(۳) تمام صوفیه مخالف ما هستند و طریقه آنان باطل و برخلاف طریقه ما است.

با این وجود بسیاری از کسانی که مدّعی معارف اند، از صوفیه تعریف و تمجید می کنند.(۴) و در این کتابی که اکنون مطالعه نمودید، مختصری از معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام با معارف فلسفی و عرفانی مورد مقایسه قرار گرفت؛ و بی تردید برای هرکس که قلبش خاضع تعالیم خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باشد، به این امر

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷، حدیقه الشیعه، ص ۵۶۲

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷

۳- همان، ج ۲، ص ۵۸، شرح نهج البلاغه، خویی، ج ۶، ص ۳۰۴

۴- به عنوان مثال ابن عربی در چهار جلد فتوحاتش، حدود هزار مرتبه از واژه صوفی، صوفیه و تصوف استعمال کرده و از بزرگان آنان به بزرگی یاد نموده است. همچنین آقای سیدجلال الدین آشتیانی در کتاب شرح مقدمه قیصری بیش از دویست بار از واژه صوفی و تصوف استفاده کرده و بیش از پنجاه بار واژه عرفان و تصوف را با هم ذکر کرده است.

معترف است که توحید و معارف آن بزرگواران الهی، با توحید و معارف فلسفی و عرفانی کاملاً مغایرت دارد.

آن اشخاصی که سرچشمه های نور را رها می کنند و دامان کسانی را می گیرند که تمام ادیان را بر حق می دانند،(۱) و گوساله پرستی را خداپرستی و سرّی از اسرار می خوانند،(۲) و

۱- ابن عربی می گوید: عقد الخلائق فی الإله عقایداً*** و انا اعتقدت جمیع ما عقدوه (فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۱۷۵) خلایق درباره خداوند عقایدی ورزیده اند و من هرچه عقیده کرده اند اعتقاد دارم. دکتر محسن جهانگیری درباره ابن عربی می گوید: ابن عربی عارفی است وحدت وجودی که احیاناً به وحدت ادیان نیز تفوّه می کند. (محی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۵۶۲) میرمحمد شریف نیز می گوید: خدای ابن عربی به معنای دقیق دینی، به اسلام و آئین دیگری محدود نمی شود. خدای ابن عربی خدای شخصی و اخلاقی ادیان نیست؛ بلکه ذات معبود و معشوق همه ادیان است. (تاریخ فلسفه در اسلام، ص ۵۸۰) جلال الدین فارسی در تبیین باور ابن عربی در حقانیت تمام راه ها و عقاید می نویسد: به عقیده ابن عربی، چون تجلّی حق در صورت ها متنوع می شود، پس ناگزیر بر قلب به حسب صورتی که تجلّی الهی در آن روی می دهد سعه و ضیق می یابد... پس [در این دیدگاه] خدا، خلق است به نسبتی و حق است به نسبتی دیگر. حق، هم تجلّی کننده است و هم آن کس [یا چیزی] که بر او تجلّی شده است. (تعالی شناسی، ج ۲، صص ۳۶۴- ۳۶۳) دکتر ابوالحسن تنهایی- از تئوریسین های صوفیه گنابادی- در تبیین وحدت وجود ابن عربی و حقانیت ادیان می گوید: در مفهوم ظاهر هستی درمی یابیم که صور و اشکال گوناگون یا جهان کثیر، ظاهری از یک حقیقت باطنی است که آن حقیقت باطنی، حقیقت وجودی حضرت خداوندی است؛ پس هرگاه صورت ها اشکال جدیدی در جهان هستی پدیدار یا نابود شود، این ظاهر متجلّی است که تغییر می یابد؛ ولی هستی و بود جهان، که همان وجه سیمای خداوندی است در حالت باطن خویش پابرجاست. پس همان گونه که دریافتیم نه تنها «ظاهر» جهان کثیر، بلکه باطن واحد جهان وحدت نیز خداست که: یکی هست و هیچ نیست جز او***وحده لا إله إلاّ هو (جامعه شناسی نظری اسلام، صص ۳۹- ۳۸) ابن عربی در فصوصش در فصّ هارونیه می گوید: والعارف المکمّل من رأی کلّ معبود مجلی للحقّ یُعبد فیه. عارف مکمّل کسی است که هر معبودی را محل تجلّی خداوند می داند که خداوند در آن متجلّی و ظهور گشته است. و در فصّ هودی از کتاب فصوصش می گوید: فایّاک أن تتقیّد بعقد مخصوص و تکفُر بماسواه فیفوتک خیر کثیرٌ. مبادا که تنها به عقیده ای خاص پای بند بوده و عقاید دیگران را کفر بدانی که در این صورت خیر فراوان را از دست می دهی! «ظفرخان»- از شعرای صوفی- می گوید: در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست***از یک چراغ کعبه و بت خانه روشن است دکتر احمد تاج بخش می نویسد: تصوف دارای آزادمنشی خاصی بوده است و همین آزادمنشی است[!!!] که در نظر اهل تصوف گبر، ترسا، یهود، مسلمان و بت پرست یکسان اند... نزد ایشان قاعده «الطریق إلی الله بعدد أنفس الخلائق» اصلی محکم بوده است. (تاریخ صفویه، ص ۲۹)

۲- ممد الهمم، ص ۵۱۴

اشقیائی چون متوکل عباسی را از اولیای خدا(۱) و حجاج ابن یوسف خونخوار را سزاوار رحمت الهی معرفی می کنند؛(۲) آیا سزاوار است که دامان آنان گرفته شود و مبانی دینی با آراء فاسد آنان تفسیر گردد؟!(۳)

آیـا ابن عربی که در فتوحـاتش، فقـط در بخش خاتمه کتاب(۴) یـک صـد مرتبه از ابوهریره جاعل حـدیث به بزرگی یاد می کند، او اهل معرفت و فهم است و مخالفان و منتقدان او

۱- فتوحات، ج ۲، ص ۶

۲- همان، ج ۳، ص ۱۷۵

۳- و این تعریف ابن عربی از اشـقیاء در حالی است که پدر حضـرت علی علیه السلام را کافر معرفی می کند، (ممدالهمم، ص ۳۲۵) و شـیعیان آن حضـرت علیه السـلام را گمراه ترین طـایفه ای می دانـد که شـیطان آن ها را از صـراط مسـتقیم به انحراف کشانیده است (فتوحات، ج ۱، ص ۲۸۲) و از گروهی به نام «رجبیون» به بزرگی یاد می کند و می گوید که آنان باطن شیعیان را در کشف و شـهودشان به صورت خوک دیـده اند!! (فتوحات، ج ۲، ص ۸) آیا اهانت به پیروان خاندان عصـمت و طهارت علیهم السلام چیزی جز اهانت به آن بزرگواران الهی است؟ جالب اینجاست که جناب استاد جوادی آملی، مباحث معرفتی ابن عربی را در اصول و فروع، برخاسته از معارف اهل بیت علیهم السلام می داند. (آوای توحید، ص ۸۳)

۴- باب ۳۶۰ فتوحات

قشری گر و نفهم؟!

و این در حـالی است که وی در همـان بـاب فتوحـات، یـک بـار هم از امـام باقر و امام صادق علیهما السـلام نامی به میان نمی آورد!!!

آقای سیدجلال الدین آشتیانی- هرچند مدافع عرفان ابن عربی است- اما به حقیقتی جالب اعتراف می نماید: شیخ اعظم[!!] در مقام نقل حـدیث جمله «و فی الحدیث الصـحیح المنقول عن ابی هریره عن النّبی صـلی الله علیه و آله و سـلّم» را ورد زبان خود قرار داده است.(۱)

اگر افرادی نظیر معاویه تبهکار و عمر و عاص کلّاش و ابوهریره کذّاب دوره گرد و فروشنده حدیث و مغیره ناصبی، اعلام دین به شمار بروند، باید از آن دین دست شست.(۲)

ما به کجا می رویم؟! حوزه علمیه ما به کجا می رود؟! آن عالمانی که با تمام توان، سـعی در توجیه معارف ابن عربی، قونوی، شبستری، مولوی و ملاصدرا و ... را دارند، به کجا می روند؟!

چرا در حوزه ها و دانشـگاه ها و ... اگر به «ثقلین» توهین شود، بسـیاری سـکوت می کنند؛ اما اگر آراء ابن عربی و ملاصدرا و مولوی، توسط عده ای مورد نقد قرار بگیرد واویلای آنان، عالَم را پر می کند؟!!

این گروه، مدام مخالفان و منتقدان عرفان و فلسـفه را به قشری گری و نفهمی، متهم می سازند و این در حالی است که استوانه هـای طراز اول عـالم تشیع به مخـالفت بـا تفکرات فلسـفی و عرفانی پرداختنـد؛ بزرگانی از قبیل: هشام بن حکم،(۳) حسن بن موسی نوبختی،(۴)

۱- مقدمه بر شرح فصوص قیصری، ص ۴۶

۲- شرح مقدمه قیصری، ص ۹۳۸ باید توجه داشت که ابن عربی «اولی الامر» را هر حاکمی می داند که بر مردم مسلط گردد، هرچند فاسد و تبهکار باشد. (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۹۶ و ج ۱، ص ۷۵۱، و ج ۳، ص ۴۷۵ و ...)

۳- اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۳۰

۴- الفهرست، ص ۹۶

شیخ مفید،(۱) قطب الدین راوندی،(۲) علی بن زهره حلبی،(۳) سیدبن طاووس،(۴) علامه حلّی،(۵) شهید ثانی،(۶) شیخ بهائی،(۷) ملامحسن فیض کاشانی،(۸) ملامحمدطاهر قمی،(۹) علامه مجلسی،(۱۰) حکیم بیدآبادی،(۱۱) محمدباقر هزار جریبی (استاد علامه بحرالعلوم)،(۱۲) علامه بحرالعلوم،(۱۳) میرزای قمی،(۱۴) ملااحمد نراقی،(۱۵) صاحب جواهر،(۱۶) شیخ انصاری،(۱۷) آیه الله خویی،(۱۸) و ده ها نفر دیگر از عالمان بزرگ جهان تشیع.

آیا تمام این بزرگان- که مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به برکت مجاهدت های آنان به ما رسیده است- به کنار می روند، و فقط تعدادی از صدرائیون معاصر، ملاک حق و باطل در عقاید و معارف می گردند؟!!

ای خردمندان! چگونه قضاوت می کنید؟!!(۱۹)

۱- رجال نجاشی، ص ۴۰۰

۲- الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۰۶۱

۳- امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۵، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۸۷

۴- کشف المحجه، ص ۲۱

۵- تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۳۷

۶- فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۳۸۷

۷- کشکول، ص ۲۹ تا ص ۳۱؛ مثنوی نان و حلوا، مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۱۵

۸- ده رساله، صص ۱۹۹- ۱۸۳

۹- الأربعین، ص ۲۰

۱۰- بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۹۷

۱۱- حکیم متألّه بیدآبادی، ص ۲۴۲

۱۲- خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۰

۱۳- همان، ج ۲، ص ۶۲

۱۴- شناخت نامه علامه طباطبائی، به نقل از فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص ۳۹۵

۱۵- معراج السعاده، ص ۵۱؛ طاقدیس، ص ۹۸

۱۶- مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۹۹

۱۷- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۱

۱۸- البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۰۶

۱۹- پیروان ابن عربی و ملاصدرا و مولوی که معمولاً- مخالفان را به قشری گری متهم می نمایند، در این چند دهه اخیر، به سوژه ای دست یافته اند و آن سوژه این است که برخی از آنان، علاوه بر تهمت قشری گری که به مخالفان فلسفه و عرفان می زنند؛ انگ های سیاسی (مثل ضدانقلاب، ضد ولایت فقیه، انجمنی، وابسته به گروه های خارج از کشور) را نیز نصیب

مخالفان می کننـد!! اخیراً که دو کتاب دو نقـد فلسـفه و عرفان به نام «ابن عربی از نگاهی دیگر» و «چه کسانی نمی فهمنـد» از این جـانب به چـاپ رسـیده است، مورد هجمه هـائی قرار گرفته ام. بعـد از چـاپ این دو کتـاب، گروهی تحت عنوان «جـامعه اساتید حوزه علمیه فارس» با صدور بیانیه ای در محکومیت این حقیر و برخی دیگر از مخالفان فلسـفه و عرفان، مطالبی اسـفبار را در بین طلاب منتشر نمودند که اینک بخشـی از این بیانیه را نقل می کنیم: «عصر حاضر، عصر نبرد اندیشه ها، جنگ جهان بینی مادی و الهی بوده و به رأی العین می بینیم که جهان اسـلام با همه عِـدّه و عُـدّه خود به میـدان آمده و به ترویج انواع فرقه ها، مـذاهب و عرفان های کاذب و جذّاب پرداخته و ذهن و قلب جوانان ما را آماج تیرهای مسـموم خویش قرار داده است. در این میانه و در وانفسای هجمه شدیـد فکری فرهنگی و القای هزاران شـبهه از سوی کفار و ملاحـده و روشن فکر نمایان، ایجاد دودسـتگی در حوزه های علمیه و راه انداختن جنگ ابن عربی و غیر آن، منکری بزرگ و ناشـی از بی بصیرتی و بازی نمودن در زمین دشـمن است. آیا به راستی خطر اصـلی که حوزه و جامعه ما را تهدید می کند، خطر «سـکولاریسم» است یا مسئله ای به نـام ابن عربی؟» جواب: ۱- دفـاع از معارف خانـدان عصـمت و طهارت علیهم السـلام وظیفه هر آزاده ای است. ۲- اگر در حوزه های علمیه، نقـد و ارزیابی انـدیشه ها نباشـد، دیگر در کجا باشد؟ آقایان از چه می ترسـند که نمی گذارند تفکرات ابن عربی و ملاصـدرا و غیره در حوزه ها مورد ارزیابی قرار بگیرد؟!! ۳- اگر گروه های باطل و سـکولار القای شبهه می کنند؛ آیا مفاسـد تفکرات عرفـای صـوفی کمـتر است؟!! ۴- لطفاً آقایـان نگران دودسـتگی نباشـند؛ زیرا طلاب مـا، خـود دارای فهـم و شعوراند و می توانند سـخن صحیح از غیرصحیح را تشخیص دهند! ۵- آیا ترویـج تفکرات ابن عربی و سایر عرفای صوفی در حوزه و جـامعه، اختلاف برکَن است و یـا خود منشأ بسـیاری از اختلافات است؟! ۶- ای اهـل انصاف و اهل تحقیق! آیا شـما سکولارتر از ابن عربی سـراغ داریـد؟!! مگر نه این است که ابن عربی تمـام حکـام جور را اولی الامـر معرفی می نمایـد، تمـام عقاید را حق می داند و اشقیا را اولیا معرفی می کند؟!! «ورود به میدان نقد و بررسی آراء بزرگان، مستلزم سال ها تحصیل نزد اسـاطین علوم دین و ممارست در تحقیق بوده و به آسانی حاصل نمی شود. تأسف بار آن که گاه شـنیده می گردد برخی افراد غیرمتخصـص، دست به قلم شـده با ادبیاتی سـخیف و مغالطه آمیز، به اسائه ادب به محضـر بزرگان می پردازند. این امر به هیچ روی قابل قبول نبوده و منکری بزرگ است که بایـد جلو آن گرفته شود.» جواب: ۱- آیا غیر از این است که شما آقایان عزیز، اساتید منتقدی چون: آیه الله سـیدجعفر سیّدان، استاد محمدرضا حکیمی، دکتر سیدیحیی یثربی، که بیش از پنجاه سال با دقت فلسـفه و عرفان خوانـده انـد را نیز متهم به عـدم فهم می کنیـد؟! متخصـص در نزد شـما چه کسـی است؟! آری، متخصـص در دیدگاه شـما، فقط کسانی هسـتند که تفکرات فلسـفی و عرفانی را پذیرفته باشند!! ۲- نقـد علمی آراء و نظرات به معنای اسائه ادب به بزرگان نیست. ۳- این حقیر منکری بزرگ تر از گسترش تفکرات عرفای صوفی- که اباحه گری و لاابالی از آن برمی خیزد- را سـراغ نـدارم. «گذشـته تلـخ به مـا نشان داده که اکثر فرقه ها و انحرافات مـذهبی توسط افرادی که بـدون طی مراحل علمی و تحصـیلی، مـدّعاهای بزرگی داشـته انـد- آن هـم در درون حـوزه هـای علمیه- به وجـود آمـده است. حـوزه مـا نبـاید چگونگی شـکل گیری فرقه شیخیه، بهائیت، وهابیّت و گروهک فرقان را فراموش نماید. نباید از خاطر برد که گروهک فرقان، توسط طلبه ای از حوزه گریخته و بسـیار پرمـدّعا پایه گـذاری شـد که در بیست و چند سالگی، بیست جلد تفسیر قرآن نوشـته بود! و بسـیاری از عالمان و افراد مؤثر- از جمله متفکر بزرگ، استاد شهید مرتضی مطهری قدس سره- را با تفسیرهای ناصواب خـویش، منحرف تشـخیص داده و بـه شـهادت رسانـد. آیـا کسـی گمـان می برد چنین فردی بـا آن سـطح از معلومـات، چنین خسـارتی به اسـلام و نظام وارد نمایـد؟!» جواب: ۱- واقعـاً ایـن حقیر از بی انصـافی ایـن دوسـتان عزیز در تحیّرم!! آخر این چه مقایسه ای است؟! خدا لعنت کند گروهک منحرف فرقان، و لعنت کند قاتل شـهید بزرگوار و ارجمند، اسـتاد مرتضـی مطهری

را! ما مرحوم استاد شهید مطهری را از اساتید مبرّز حوزه علمیه می دانیم و آن عزیز را صاحب تألیفات تحقیقی و سودمند می دانیم؛ هرچند برخی از مباحث علمی آن شهید بزرگوار را نیز قابل نقد می دانیم. ۲- این دوستان عزیز گویا متوجه نیستند که بسیاری از فرقه های انحرافی، برخاسته از تفکرات فاسد عرفای صوفی و برخی از فلاسفه می باشد. آیا فرقه های متعدد صوفی، از مدافعان ابن عربی و مولوی و شبستری هستند و یا از مخالفان و منتقدان؟! آیا شیخیه و گنابادیه از تفکرات صوفیه الهام گرفته اند و یا از تعالیم محدّثین و فقهای عظام؟! ۳- بهتر است که این عزیزان، برای به در کردن منتقدان فلسفه و عرفان، از این مقایسه های بی جا استفاده نکنند و یا حق را بپذیرند و یا به صورت علمی- و دور از به راه انداختن هیاهوی سیاسی- پاسخ منتقدان را بدهند. برای همه آن عزیزان، سلامتی و عاقبت به خیری را از درگاه خداوند منّان مسئلت می نمایم.

حمد و سپاس خدای را که سایه لطفش را بر جهانیان گسترانید و با ظهور نقطه ای از

عظمت آفرینش خود که «لا من شیء» است، عقل ها را تا ابد در تحیّر فرو برد. و اوست

حمـد و سپاس خـدای را که سایه لطفش را بر جهانیان گسترانید و با ظهور نقطه ای از عظمت آفرینش خود که «لا من شـیء» است، عقل ها را تا ابـد در تحیّر فرو برد. و اوست که خلق می کنـد، رزق می دهـد، هدایت می کند، می خنداند، می گریاند، شفا می دهد، می خوراند و می آشامد،(۱) و حمد و سپاس در اول و آخِر از آن خدای واحد قهّار حکیم است.

و سـلام و درود خداوند بر اشرف انبیاء و سیدمرسلین و رحمهٌ للعالمین، صاحب مقام محمود، سید ما و مولای ما و شفیع ذنوب مـا، ابی القـاسم المصـطفی محمـد صـلی الله علیه و آله و سلّم و سـلام بیکران بر آل پاک و مقدسـش، خصوصاً اولین خلیفه و وصی او،(۲) نور و وجه خداوند در

۱- وَ أَنَّ إِلَی رَبِّـکَ الْمُنتَهَی* وَ أَنَّهُ هُوَ أَضـحَکَ وَ أَبکَی* وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحیَا* وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الـذَّکَرَ وَالأُنثَی* مِن نُطفَهٍ إِذَا تُمنَی* وَ أَنَّ عَلَیهِ النَّشـأَهَ الأُخـرَی* وَ أَنَّهُ هُوَ أَغنَی وَ أَقنَی* وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعرَی. و کـار خلق عالم به سوی خـدا منتهی می شود* و هم او خنـدان سازد و گریان گرداند* و هم او خلق را بمیراند و باز زنده فرماید* و او خلق را (برای انس با هم) جفت نر و مـاده آفریـده است* از نطفه ای که (از مردان به رحم زنـان) می ریزد* و هم او ایجاد نشـئه آخرت خواهـد کرد* و هم او بندگان را بی نیاز کند و سرمایه بخشد* و هم او آفریننده ستاره شعر است

۲- پیـامبر بزرگـوار اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلّم در اوایـل بعثت خـود در جمع اقوام و بسـتگان خویش دربـاره علی علیه السلام فرمود: إن هذا أخی و وصیّی و خلیفتی علیکم فاسمعوا له و أطیعوه. روایت فوق که معلوم می دارد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم از همـان ابتـدای رسالت خویش، علی علیه السـلام را جانشـین خود معرفی نموده است، به صورت فراوان در منابع اهل سـنت آمده است، از جمله: تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۷۵+ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۶۱+ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۱۰ تا ۲۱۲+ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۱+ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳+ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷+ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۳۸+ تفسیر الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۰۵+ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۱۲+ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۴۲+ الکشف والبیان، ج ۷، ص ۱۸۳+ شرح تجرید قوشچی، ص ۳۲۷+ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۱۲. ابن ابی الحدید معتزلی از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلّم نقل می کنـد که فرمودند: ألا أدلّکم علی إن ما تَسالَمتُم علیه لَم تَهلِکوا؟! إنّ ولیّکم الله و إنَّ إمامَکم علیٌّ بن ابی طالب فناصِحُوهُ و صَدِّقُوهُ، فإنّ جبرئیلَ أخبرنی بذلک. (شـرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۸ به نقل از کتاب سـتارگان هدایت، ص ۱۰) پیـامبر بزرگوار اسـلام در سال آخر عمر مبارکشان در حجه الوداع واقع در غـدیر خم فرمودند: من کنت مولاه فهذا علیٌّ مولاه. این حدیث شـریف به صورت متواتر در منابع اهل سـنت موجود است، از جمله: سنن ترمذی، ج ۲، حدیث ۳۷۹۷+ سنن ابن ماجه، ج ۱، باب فضل علی علیه السلام، ص ۴۳+ سنن نسائی، ج ۵، حدیث ۸۴۶۴، ص ۱۳۰+ خصـائص نسائی، ص ۹۴+ مصـنّف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۳+ المعجم الکـبیر، ج ۵، ص ۱۶۶، حدیث ۴۹۶۹+ أسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۸+ مسند ابی یعلی، ج ۱، حدیث ۵۶۷، ص ۴۲۹+ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۶۹+ فیض القدیر، ج ۴، ص ۲+ مناقب خوارزمی، ص ۱۶۰+ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۱۹۰ و منابع متعدد دیگر (به کتاب ارزشمند الغدیر، ج ۱، مراجعه گردد)

آسمانها،(۱) دروازه علم نبی،(۲) عطر بهشت و سرای جاوید، تقسیم کننده بهشت و

۱- سلیم بن قیس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده است: علی علیه السلام در آسمان هفتم مانند آفتاب در زمین هنگام روز است، و در آسمان دنیا مانند ماه در زمین هنگام شب است. خداوند تعالی به علی علیه السلام نصیبی از فضیلت عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود، همه را در بر می گیرد و به او نصیبی از فهم عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود، همه را شامل می شود. (کتاب حدیث سلیم بن قیس هلالی، اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم حدیث ۹۲)

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: أنا مدینه العلم فعلیّ بابها، فمن اراد العلم فلیأت الباب. من شهر علمم و علی در آن می باشد و هرکس که جویای علم باشد باید از در آن وارد گردد. حدیث فوق از احادیث مشهوری است که در منابع اهل سنت به وفور یافت می شود؛ در اینجا برای نمونه به تعدادی از این منابع اشاره می شود. صحیح، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۶+ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲+ نزهه النواظر، ص ۹+ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵+ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵+ کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۱۴۸+ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۴+ تاریخ خلفاء، ص ۱۷۱+ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۲+ الصواعق المحرقه، ص ۷۶+ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱+ المناقب، ابن مردویه، ص ۸۵+ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۶ و ... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: اعلم امّتی بعدی علی بن ابی طالب. (کنزالعمّال، حدیث ۳۲۹۷۷، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۶۴) امیرالمؤمنین می فرمایند: علّمنی الف باب فتح لی کلّ باب الف باب. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به من هزار باب علم را آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر علم گشوده می گشت. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۵+ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۵۹+ ارشاد، شیخ مفید، ص ۹۹ و ...) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: أیها الناس! سَلونی قبلَ أن تَفقِدونی، فلأنا بِطُرُق السماء أعلمُ مِنّی بِطرق الأرضِ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹) ای مردم! تا در میان شما هستم از من بپرسید که راه های آسمان ها را بهتر از راه های زمین می شناسم. در حدیث دیگری می فرمایند: سلونی عن اسرار الغیوب فانّی وارث علوم الانبیاء و المرسلین. (شرح احقاق الحق، حدیث ۳۷۲۳+ کنزالعمّال، حدیث ۳۲۸۸۹+ ینابیع الموده، ج ۱، باب ۱۴، ص ۲۱۷) حضرت امیرالمؤمنین بارها به سینه مبارک خود اشاره کرده و می فرمود: إنّ ههنا لعلماً جمّاً. (تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۳۸۲+ توحید صدوق، ص ۹۳) در سینه من دریای خروشان علم در تموّج است؛ اما افسوس که کسی جویای آن نیست.

دوزخ،(۱) قرآن ناطق،(۲) مولانا امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام، همان

۱- احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در منابع شیعه و سنی موجود است، دال بر این معنا که در روز رستاخیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم بهشت و دوزخ را تقسیم می کند. در این حادیث آمده که هیچ کس وارد بهشت یا جهنم نمی شود مگر بعد از تقسیم آن توسط حضرت علی علیه السلام. کنون به برخی از این احادیث توجه بفرمائید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند: علی یوم القیامه علی الحوض لایدخل الجنّه إلاّ من جاء بجواز من علیّ بن ابی طالب. (مناقب، ابن مغازلی شافعی، ص ۱۱۹+ غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۷۷+ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۹۹) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم: یا علی إنک قسیم الجنّه والنار. (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم: یا علی! أنت قسیم الجنّه والنار، لایدخل الجنّه إلاّـ من عرفک و عرفته و لا یدخل النّار، إلاّ من أنکرک و أنکرته. (امالی شیخ مفید) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: أنا قسیم النار. (الفایق فی غریب الحدیث، زمخشری، ج ۳، ص ۹۷+ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶ و ج ۱۱، ص ۱۴۰) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی! إنّک قسیم الجنّه والنّار و انت تقرع باب الجنّه و تدخلها أحبّائک بغیر حساب. (ینابیع المودّه، قندوزی حنفی، ج ۱، ص ۲۴۹) ای علی! تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی، و تو باب بهشت را می کوبی و محبّان خود را بی حساب وارد بهشت می گردانی.

۲- شیخ سلیمان حنفی قندوزی از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که فرمودند: أنا القرآن الناطق. (ینابیع الموده، ج ۱، باب ۱۴، ص ۲۱۶) آلوسی می گوید: هو باب مدینه العلم و النقطه تحت الباء. (جلاء العیون)

عزیزی که محبوب ترین خلق خداست.(۱) و سزاوار است که همه پاکان عالَم تا ابد

۱- احادیث متعدّدی در منابع شیعه و سنی موجود است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، علی علیه السلام را بهترین و محبوب ترین خلق خدا معرّفی نموده است؛ برای نمونه: یا علی! أنت خیر البشر، ما شکّ فیه إلا کافر. علی خیر البشر و من أبی فقد کفر. (ینابیع المودّه، ج ۱، ص ۲۷۳) أنت خیر امتی فی الدنیا والآخره. (شرح احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۲۸۱) در احادیث شیعه و سنی آمده است: روزی مرغی بریان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم هدیه آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دست به آسمان بلند نمود و چنین دعا کرد: بارالها! محبوب ترین خلق خود را برسان تا در خوردن این خوراک شریک من گردد! آن گاه درب خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم کوبیده شد. در را گشودند و حضرت علی علیه السلام وارد گشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آن حضرت را میهمان خود نمود. در سنن ترمذی از انس بن مالک نقل شده: کان عندالنبی صلی الله علیه و آله و سلّم طیر، فقال: اللّهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یأکل معی هذا الطیر، علی، فأکل معه. (سنن ترمذی، حدیث ۳۷۲۱، باب مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام) نسائی در سننش در باب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند: إنّ النّبی صلی الله علیه و آله و سلّم عنده طائر، فقال: اللّهمّ ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یأکل معی من هذا الطیر، فجاء ابوبکر فردّه، ثمّ جاء عمر فردّه، ثم جاء علی فأذن له. مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر ج ۴، ص ۲۱۹، حدیث فوق را از منابع اهل سنت نقل نموده و می فرماید که حدیث فوق در میان اهل سنت متواتر است. مرحوم علامه میرحامد حسین، در کتاب «عبقات الانوار» جلد چهارم را اختصاص به این حدیث داده و صحّت حدیث و تواتر آن را از طریق اهل سنت به اثبات رسانیده است.

صورت های خود را ردیف ردیف فرش گام های او قرار دهند.

و سلام دائم و بی انتها بر خاتم اوصیا و خاتم اولیا، حلقه اتصال آسمان به زمین، سبب نزول برکات بر عالمیان، و ریشه کن کننده کافران و تبهکاران، صاحب العصر والزمان، مولانا حجه بن الحسن العسکری علیه السلام.

اللّهمّ عجّل فرجه و سهّل مخرجه و اجعلنا من خیر اعوانه و انصاره.

خداوندا! تو را به یگانگی می ستائیم و پیشانی خود را بر آستان تو قرار می دهیم و به فقر و ضعف خود معترفیم؛ تو خود به لطف و کرمت از سر تقصیرات و گناهان ما درگذر و قلب های ما را از رذائل پاک بگردان و توفیق توبه دمادم و اخلاص در عمل و بی رغبتی به سرای فانی و شور و اشتیاق و رغبت به سرای باقی را به ما عنایت بفرما که ما به تو و وعده هایت ایمان داریم.

و سلام خدا بر تمام پیامبران و حجّت های او، خصوصاً بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم و خاندان پاک و مطهرش باد.

سیدمحسن طیب نیا

سی ام رمضان المبارک ۱۴۳۶ ه.ق.

مصادف با ۲۶ تیرماه ۱۳۹۴

منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم

۲- آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ ۳۱، ۱۳۸۳.

۳- آغاز و انجام، خواجه نصیرالدین طوسی، مقدمه و شرح و تعلیقات: حسن حسن زاده آملی، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۳.

۴- آموزش فلسفه، محمدتقی مصباح یزدی، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۴.

۵- آوای توحید، عبدالله جوادی آملی، (شرح نامه امام خمینی به گرباچف)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سرّه، چاپ اول.

۶- آیات العقاید، سیدجعفر سیّدان، انتشارات ولایت، چاپ اول، ۱۳۹۲.

۷- ابن عربی از نگاهی دیگر، سیدمحسن طیب نیا، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۹۳.

۸- ابن عربی در آینه فصوص، شیخ مرتضی رضوی، چاپ اول، قم.

۹- اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی، موسسه آل البیت علیهم السلام قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۰- ارشاد شیخ مفید، محمدبن محمد النعمانی، موسسه آل بیت علیهم السلام قم، چاپ سوم.

۱۱- ارمغان آسمان (شرح رساله انسان در عرف عرفان)، سیدیوسف ابراهیمیان آملی، دفتر امام جمعه آمل، ۱۳۷۸.

۱۲- اسرارالشریعه و انوار الطریقه، سید حیدر آملی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۳- اسلام و انسان معاصر، سیدمحمدحسین طباطبائی، به کوشش سیدهادی خشروشاهی، انتشارات رسالت، قم.

۱۴- اصطلاحات الصوفیه، عبدالرّزاق کاشانی، تحقیق: محمد کمال ابراهیم جعفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰.

۱۵- اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی، با مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، دارالعلم، قم، ۱۳۵۰.

۱۶- اعیان الشیعه، سیدمحسن امین، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۹۸۳ م.

۱۷- اقبال الأعمال، سیدعلی بن موسی بن طاووس، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۹ ق.

۱۸- الاثنی عشریّه فی الرّدّ علی الصوفیه، شیخ حرّ عاملی، ترجمه عباس جلالی، انتشارات انصاریان تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

۱۹- الأربعین، محمدطاهر قمی، انتشارات محقق، قم، ۱۴۱۸ ق.

۲۰- الاستیعاب فی أسماء الأصحاب، عبدالرّ اندلسی، دار صادر بیروت، چاپ اول.

۲۱- البدایه والنهایه، اسماعیل بن کثیر دمشقی، موسسه التاریخ العربی، بیروت.

۲۲- البیان فی تفسیر القرآن، سیدابوالقاسم خوئی، انتشارات امید، قم، ۱۴۱۶ ق.

۲۳- التوحید، محمدبن بابویه قمی (شیخ صدوق)، دارالمعرفه، بیروت، چاپ سوم.

۲۴- التوحید، محمدبن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، انتشارات ارمغان طوبی، چاپ هفتم، ۱۳۹۰.

۲۵- التوحید، محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) تحقیق: هاشم حسینی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

۲۶- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین سیوطی، دارالفکر، بیروت.

۲۷- الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الأربعه، صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م.

۲۸- الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۹- الدّرر النّبویه فی نقد آراء فلسفیه، سیدجعفر سیّدان، انتشارات ولایت، چاپ اول، ۱۳۹۱.

۳۰- الرّسائل التوحیدیه، سیدمحمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۳۱- السنن الکبری، احمدبن شعیب نسائی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۳۲- السیره الحلبیه، ابوالفرج نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی شافعی، المکتبه الاسلامیّه، بیروت.

۳۳- الصواعق المحرقه، ابن حجر عسقلانی، مصر، ۱۳۸۵ ه.ق.

۳۴- الطبقات الکبری، محمدبن سعد، دار صادر، بیروت.

۳۵- العرشیه، صدرالدین محمدبن ابراهیم (ملاصدرا)، تصحیح: غلام حسین آهنی،

انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۱.

۳۶- العین، خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، موسسه دارالهجره، ۱۴۰۹ ق.

۳۷- الغدیر، عبدالحسین امینی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۳۸- الفتوحات المکیه، محمدبن علی، تحقیق عثمان یحیی، (دوره چهارده جلدی) مکتبه العربیه، مصر.

۳۹- الفتوحات المکیه، محی الدین ابن عربی، انتشارات دار احیاء التراث عربی، چهار جلدی.

۴۰- الفهرست، شیخ طوسی، موسسه نشر الفقاهه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

۴۱- الکافی، محمدبن یعقوب اسحاق کلینی، منشورات المکتبه الاسلامیّه، تهران، طبع چهارم، ۱۳۹۲ ق.

۴۲- الکاملی فی التاریخ، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.

۴۳- الکشف و البیان، (تفسیر ثعلبی)، ثعلبی، دار احیاء التراث، چاپ اول، بیروت.

۴۴- الله شناسی، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.

۴۵- المحاسن، احمدبن محمد بن خالد برقی، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱.

۴۶- المستدرک صحیحین، حاکم محمد بن عبدالله نیشابوری، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۰ م.

۴۷- المشاعر، صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)، تهران، کتابخانه طهوری.

۴۸- المعجم الصغیر، حاکم ابوالقاسم طبرانی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۴۹- المعجم الکبیر، سلیمان بن احمد طبرانی، احیاء التراث العربی، طبع دوم، بیروت، ۱۹۸۷ م.

۵۰- المیزان فی تفسیر القرآن، سیدمحمدحسین طباطبائی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، چاپ سوم.

۵۱- الهی نامه، حسن حسن زاده آملی، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ اول.

۵۲- الهی نامه، حسن حسن زاده آملی، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ سی و دوم.

۵۳- امالی شیخ مفید، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

۵۴- امام شناسی، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، انتشارات مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی، مشهد، چاپ پنجم، ۱۴۲۷ ق.

۵۵- امل الامل، شیخ حرّ عاملی، مکتبه اندلس، بغداد، ۱۴۰۴ ق.

۵۶- انسان در عرف عرفان، حسن حسن زاده آملی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۸.

۵۷- انسان کامل، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۷.

۵۸- أسد الغابه، علی بن ابی الکرم شیبانی (ابن اثیر) انتشارات اسماعیلیان، تهران.

۵۹- بحارالانوار، علامه شیخ محمدباقر مجلسی، انتشارات نور وحی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸.

۶۰- بدایه الحکمه، سیدمحمدحسین طباطبائی، انتشارات دارالفکر، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.

۶۱- بشاره الشیعه، ملامحسن فیض کاشانی، مجموعه رسائل، تهران، ۱۳۱۱.

۶۲- بنیان مرصوص، محمدامین شاهجویی، (بیانات عبدالله جوادی آملی) مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۶۳- بیان الفرقان فی توحید القرآن، شیخ مجتبی قزوینی، تعلیقات سیدجعفر سیّدان، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۳۸۹.

۶۴- پرواز در ملکوت، امام خمینی قدّس سرّه، انتشارات فیض کاشانی، چاپ دهم، ۱۳۸۱.

۶۵- تاج العروس فی شرح قاموس، محمد زبیدی، دار مکتبه لحیاه، طبع اول، بیروت.

۶۶- تاریخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، دارالکتب العلمیّه، بیروت، چاپ اول.

۶۷- تاریخ تحلیلی- انتقادی فلسفه اسلامی، سیدیحیی یثربی، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۸.

۶۸- تاریخ تصوف در اسلام، قاسم غنی، انتشارات زوّار، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.

۶۹- تاریخ خلفاء، جلال الدین سیوطی، دارالتعاون، مکه مکرمه، چاپ دوم.

۷۰- تاریخ دمشق، تحقیق: علی شیری، دارالفکر، بیروت، چاپ اول.

۷۱- تاریخ صفویه، احمد تاج بخش، انتشارات نوید، شیراز، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۷۲- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم.

۷۳- تاریخ فلسفه در اسلام، میرمحمد شریف، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۲.

۷۴- تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ترجمه جلال الدین مجتبوی، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، تهران، ۱۳۹۵ ق.

۷۵- تاریخ مدینه دمشق، ابی القاسم الشافعی (ابن عساکر)، تحقیق: علی شیری، دارالفکر،

۷۶- تاریخ یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب بن جعفر، دارالسجاد، بیروت، چاپ دوم.

۷۷- تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی، مرکز نشر مکتب اعلام اسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.

۷۸- تحریف های تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان، محمدحسن وکیلی، مشهد، به صورت جزوه.

۷۹- تحف العقول، علی بن حسین بن شعبه حرّانی، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۸۰- تذکره الاولیاء، فریدالدّین عطار نیشابوری، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۸۱- تذکره الفقهاء، علامه حلی، مؤسسه ال البیت علیهم السلام قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۸۲- ترجمان الأشواق، محمدبن علی (ابن عربی)، بیروت، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.

۸۳- تعالی شناسی، جلال الدین فارسی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۸۴- تفسیر ابن کثیر، (تفسیر القرآن العظیم)، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت.

۸۵- تفسیر الدّر المنثور، جلال الدین سیوطی، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.

۸۶- تفسیر القرآن الکریم، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا)، تحقیق محمد خواجوی، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۹.

۸۷- تفسیر القرآن الکریم، محمدبن ابراهیم (ملاصدرا)، تحقیق: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۹ ش.

۸۸- تفسیر بیان السعاده، ملّاسلطان محمد گنابادی (مشهور به سلطان علیشاه گنابادی) مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۸۹- تفسیر ثعلبی (الکشف والبیان)، ثعلبی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول.

۹۰- تفسیر طبری، محمدبن جریر طبری، دارالمعرفه، بیروت، چاپ سوم.

۹۱- تفسیر عیّاشی، محمدبن عیاش السلمی، بیروت.

۹۲- تفسیر کبیر، فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.

۹۳- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، دارالکتب الاسلامیه.

۹۴- تلبیس ابلیس التعیس، محی الدین ابن عربی، مکتبه عالم تفکر، قاهره، ۱۹۹۶ م.

۹۵- تلبیس ابلیس، عبدالرحمان بن علی بن جوزی، دار مکتبه الحلال، بیروت، ۱۹۹۱ م.

۹۶- تمهیدات، عین القضاه همدانی، تصحیح عفیف عسیران، تهران، ۱۳۴۱.

۹۷- توحید امامیه، محمدباقر ملکی میانجی، نجف اشرف، دارالبذره، ۱۴۳۵ ق.

۹۸- توحید مفضّل، مفضل بن عمر جعفی، نشر مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۹۸۹ م.

۹۹- تهافت الفلاسفه، محمد غزالی، دارالمعارف، مصر، ۱۳۹۲ ق.

۱۰۰- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالفکر، بیروت، طبع سوم.

۱۰۱- جامعه شناسی نظری اسلام، حسین ابوالحسن تنهایی، انتشارات سخن گستر، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۱۰۲- جبر و اختیار، محمدتقی جعفری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۴.

۱۰۳- جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۱۰۴- جلاءالعیون، شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۰۵- چه کسانی نمی فهمند!! (در نقد عرفان التقاطی و تفکرات یونانی) سیدمحسن طیب نیا، انتشارات رسالت، قم، چاپ اول، ۱۳۹۳.

۱۰۶- حکمت و اندیشه دینی، رضا برنجکار، انتشارات بنأ، تهران، ۱۳۸۳.

۱۰۷- حکیم متألّه بیدآبادی، علی کرباسی زاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.

۱۰۸- خاتمه مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۲۰ ق.

۱۰۹- خصائص نسائی، (خصائص فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام) نسائی، طبع مصر.

۱۱۰- خیرالأثر در ردّ جبر و قدر، حسن حسن زاده آملی.

۱۱۱- دائره الفرائد در فرهنگ قرآن، محمدباقر محقق. انتشارات بعثت، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۱۱۲- داوری های متضاد درباره ابن عربی، داوود الهامی، انتشارات مکتب اسلام، چاپ اول.

۱۱۳- دایره المعارف تشیع، احمد حاج سیدجوادی و دیگران، انتشارات بنیاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۶.

۱۱۴- در دیار صوفیان، علی دشتی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۴.

۱۱۵- درر الفوائد، شیخ محمدتقی آملی، موسسه دارالتفسیر، قم، ۱۳۷۴.

۱۱۶- دستورالعلماء، قاضی عبدالنبی، بمبئی، ۱۳۲۳ ق.

۱۱۷- ده رساله محقق بزرگ کاشانی، مرکز تحقیقات علمی و دینی امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۱۱۸- دیوان اشعار امام خمینی قدّس سرّه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ چهل و سوم، ۱۳۸۴.

۱۱۹- دیوان اشعار، اوحدی مراغی.

۱۲۰- دیوان اشعار، نورالدین عبدالرحمان جامی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۰.

۱۲۱- دیوان شاه نعمت الله ولی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات پیک، ۱۳۸۰.

۱۲۲- دیوان شمس مغربی، به اهتمام ابوطالب میرعابدینی، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۵۸.

۱۲۳- دیوان غزلیات حافظ، به کوشش خطیب خلیل رهبر، چاپ سی و چهارم، ۱۳۸۲.

۱۲۴- رجال نجاشی، احمدبن علی نجاشی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۱۲۵- رساله فارسی انّه الحق، حسن حسن زاده آملی.

۱۲۶- رساله عشق (رسائل بوعلی سینا)، ترجمه: ضیاءالدین دُرّی، چاپ اول.

۱۲۷- روح مجرّد، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ قم، ۱۴۲۳ ق.

۱۲۸- روضه الواعظین، محمدبن الحسن الفتّال النیشابوری، مؤسسه الأعلمی، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۶ ق.

۱۲۹- ستارگان هدایت (در منقبت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام) سیدمحسن طیب نیا، انتشارات کوشامهر، شیراز، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۱۳۰- سنخیت یا عینیت یا تباین؟! سیدجعفر سیدان، منشورات پارسیران، مشهد، ۱۳۹۰.

۱۳۱- سنن ابن ماجه، محمدبن یزید ابن ماجه، دارالفکر، بیروت، چاپ سوم.

۱۳۲- سنن ترمذی، ابی عیسی محمدبن عیسی ترمذی، طبع دارالعرب الاسلامی، بیروت، ۱۹۹۶ م.

۱۳۳- سنن ترمذی، محمدبن عیسی ترمذی، دارالفکر، بیروت، چاپ هفتم.

۱۳۴- سنن نسائی، احمدبن شعیب نسائی، طبع مکتبه المعارف للنشر و التوزیع، طبع اول، ۱۴۱۹ ق.

۱۳۵- سنن نسائی، (السنن الکبری)، نسائی، دارالکتب العلمیّه، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۱۳۶- سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، انتشارات زوّار، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۱۳۷- سیمای جهان افروز (حماسه نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام)، سیدمحسن طیب نیا، انتشارات رسالت، چاپ دوم، ۱۳۹۳.

۱۳۸- سیمای جهان تاب (حکمت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام) سیدمحسن طیب نیا، انتشارات رسالت، قم، چاپ سوم، ۱۳۹۳.

۱۳۹- شاهدبازی در ادبیات فارسی، سیروس شمیسا، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۱۴۰- شرح احقاق الحق، سیدنورالله تستری، شرح سیدشهاب الدین مرعشی، کتابخانه مرعشی، قم.

۱۴۱- شرح اشارات بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، نشر بلاغه، قم، ۱۳۷۵.

۱۴۲- شرح اصول کافی، صدرالدین محمدبن ابراهیم (ملاصدرا)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶.

۱۴۳- شرح تجرید قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، قوشچی، منشورات رضی، قطع رحلی.

۱۴۴- شرح چهل حدیث، امام خمینی قدّس سرّه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ

بیست و یکم، ۱۳۷۱.

۱۴۵- شرح فصوص الحکم، داوود قیصری، با تصحیح و مقدمه و تعلیق سیدجلال الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۹ ق.

۱۴۶- شرح گلشن راز، الهی اردبیلی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۶.

۱۴۷- شرح گلشن راز، بابا نعمت الله نخجوانی، به اهتمام کاظم دزفولیان، انتشارات طلایه.

۱۴۸- شرح گلشن راز، شمس الدین محمد لاهیجی، انتشارات زوّار، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۱۴۹- شرح گلشن راز، کاظم دزفولیان، انتشارات طلایه، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۱۵۰- شرح مراتب طهارت، داوود صمدی آملی، نشر نورالسجاد، چاپ یازدهم، ۱۳۸۶.

۱۵۱- شرح مقدمه قیصری، سیدجلال الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۱۵۲- شرح منظومه، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

۱۵۳- شرح منظومه ملاهادی سبزواری، یحیی انصاری شیرازی، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۹۱.

۱۵۴- شرح نهایه الحکمه، داوود صمدی آملی، انتشارات قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۱۵۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، چاپ دوم.

۱۵۶- شواهدالتنزیل، حاکم حسکانی حنفی، تحقیق: محمد المحمودی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۱ ق.

۱۵۷- شواهدالربوبیه، ملاصدرا، تصحیح و تعلیق، سیدجلال الدین آشتیانی، المرکز الجامعی للنشر، مشهد، ۱۳۶۰.

۱۵۸- صحاح اللغه، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور العطّار، دارالعلم للملّایین، بیروت، ۱۹۸۷ م.

۱۵۹- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیه، طبع اول، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۱۶۰- صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدّس سرّه، تهران، ۱۳۸۵.

۱۶۱- صحیفه سجادیه، ترجمه محمدمهدی اشتهاردی، انتشارات موعود اسلام، چاپ ششم، ۱۳۸۹.

۱۶۲- صحیفه نور، امام خمینی قدّس سرّه، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

۱۶۳- صفات الشیعه، شیخ صدوق، انتشارات اعلمی، ۱۳۶۷ ش.

۱۶۴- صفات الشیعه، محمدبن علی بن بابویه، اعلمی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۶۵- طاقدیس، ملااحمد نراقی.

۱۶۶- طواسین، حسین بن منصور بیضاوی، مکتبه مثّنی، بغداد، ۱۹۱۳ م.

۱۶۷- عبقات الأنوار، میرحامد حسین کهنویی، چاپ سنگی، اصفهان.

۱۶۸- عجایبی از صحاح (نگاهی جامع بر صحاح ستّه) سیدمحسن طیب نیا، انتشارات رسالت قم، چاپ اول، ۱۳۹۴.

۱۶۹- عرفان اسلامی، محمدتقی جعفری، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران، ۱۳۹۱.

۱۷۰- عرفان نظری، سیدیحیی یثربی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۱۷۱- علیّ بن موسی الرضا علیه السلام والفلسفه الالهیه، عبدالله جوادی آملی، مشهد: اللجنه للموتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.

۱۷۲- عیون اخبارالرضا علیه السلام، ابن بابویه قمّی (شیخ صدوق) منشورات اعلمی، تهران.

۱۷۳- عیون اخبارالرضا علیه السلام، محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، منشورات اعلمی، تهران.

۱۷۴- غریب الحدیث، ابن قتیبه، دارالکتب العلمیّه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۱۷۵- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به انتخاب فریدون کار، نشر کتابخانه فروغی، چاپ دوم.

۱۷۶- فاطمه الزهراء علیها السلام، بهجه قلب المصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم، احمد رحمانی همدانی، نشر منیر، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.

۱۷۷- فرائد الاصول (رسائل)، شیخ مرتضی انصاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۷۸- فرائدالسمطین، حموینی، دارالحبیب، طبع اول، قم.

۱۷۹- فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، گل بابا سعیدی، انتشارات شفیعی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۱۸۰- فصلنامه نورالصادق علیه السلام، (در نقد عرفان و فلسفه) مدیر مسئول: مصطفی صافی اصفهانی، تحت اشراف: علی

صافی اصفهانی، مجموعه دارالصادق اصفهان.

۱۸۱- فصوص الحکم، محی الدین ابن عربی، تعلیقات ابوالعلاء عفیفی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰.

۱۸۲- فلسفه از منظر قرآن و عترت، مهدی نصیری، نشر کتاب صبح، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

۱۸۳- فیض القدیر، مناوی، دارالکتب العلمیّه، بیروت، چاپ دوم.

۱۸۴- فیه مافیه، جلال الدین محمد بلخی (مولوی) تصحیح فروزانفر، تهران، ۱۳۴۸.

۱۸۵- قواعد کلی فلسفی، غلام حسین ابراهیمی دینانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.

۱۸۶- کشف المحجه لثمره المهجه، سیدبن طاووس، چاپخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۷۰ ش.

۱۸۷- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلّی، موسسه امام صادق علیه السلام قم، ۱۳۸۲.

۱۸۸- کشکول، شیخ بهائی، انتشارات ارسطو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۳.

۱۸۹- کلیات سعدی، نشر طلوع، چاپ ششم، ۱۳۷۹.

۱۹۰- کنزالعمال، علاءالدین علی متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، طبع چهارم.

۱۹۱- کنزالعمّال، علاءالدین علی متقی هندی، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، بیروت.

۱۹۲- کنزالفوائد، محمدبن علی کراجکی، دارالأوضاء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۹۳- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، انتشارات عطار، تهران، ۱۳۸۱.

۱۹۴- لسان العرب، محمدبن مکرم، (ابن منظور)، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۱۹۵- لوایح، نورالدین عبدالرحمان جامی، کتابفروشی منوچهری، تهران، ۱۳۶۰.

۱۹۶- ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلام حسین ابراهیمی دینانی، انتشارات طرح نو، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۱۹۷- مبدأ أعلی، محمدتقی جعفری، چاپخانه حیدری، ۱۳۳۷ ه.ش.

۱۹۸- مبدأ و معاد، عبدالله جوادی آملی، انتشارات الزهراء، چاپ اول.

۱۹۹- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، نشر محمد، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

۲۰۰- مثنوی نان و حلوا، شیخ بهائی.

۲۰۱- مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، تحقیق: سیداحمد حسینی، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.

۲۰۲- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصرخسرو، تهران، ۱۳۷۲.

۲۰۳- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم.

۲۰۴- مجموعه آثار، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۳.

۲۰۵- مجموعه آثار، نامه اخلاقی عرفانی امام خمینی رحمه الله به اهتمام محمد بدیعی، نشر کنگره اندیشه های اخلاقی-عرفانی امام خمینی.

۲۰۶- مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، چاپ سپهر، ۱۳۶۷.

۲۰۷- محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، محسن جهانگیری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

۲۰۸- مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد، شیخ نجم الدین رازی، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۶۳.

۲۰۹- مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی، مؤسسه بعثت تهران، ۱۴۰۶ ق.

۲۱۰- مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی، مؤسسه بعثت تهران، ۱۴۰۶ ق.

۲۱۱- مسند أبی یعلی، (ابی یعلی موصلی) تحقیق: حسین سلیم، دارالمأمون، بیروت، طبع دوم.

۲۱۲- مسند أبی یعلی موصلی، حمزه بن عبدالعزیز الطبرستانی الدیلمی، دار المأمون، بیروت، چاپ دوم.

۲۱۳- مصباح المجتهد، شیخ طوسی، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۲۱۴- مصباح الهدایه، امام خمینی قدّس سرّه، انتشارات پیام آزادی، تهران.

۲۱۵- مصنّف، ابن ابی شیبه، (فی الأحادیث والآثار) أبی شیبه، دارالتاج، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۲۱۶- معاد از دیدگاه قرآن، حدیث و عقل، حسین ربّانی، به کوشش ابراهیم ربّانی، نشر مؤلف، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۲۱۷- معاد جسمانی در حکمت متعالیه، محمدرضا حکیمی، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۱.

۲۱۸- معاد جسمانی و صراط در مکتب وحی (نقدی بر کتاب صراط مستقیم) سیدجلال میزبان، نشر پارسیران، مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۸.

۲۱۹- معارف وحیانی، (مجموعه مقالات) سیدجعفر سیّدان، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۳۹۲.

۲۲۰- معجم رجال الحدیث، سیدابوالقاسم خوئی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.

۲۲۱- معراج السعاده، ملااحمد نراقی، انتشارات کتاب فروشی اسلامیه، چاپ دوم.

۲۲۲- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، نشر اجود، ۱۳۹۰.

۲۲۳- مفردات راغب اصفهانی، انتشارات طلیعه نور، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.

۲۲۴- مقالات فلسفی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۳.

۲۲۵- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، حسن حسن زاده آملی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲۲۶- مناقب آل ابی طالب، محمدبن علی بن شهر آشوب، المکتبه الحیدریه، نجف اشرف، ۱۳۷۶ ق.

۲۲۷- مناقب ابن مردویه، (مناقب علی بن ابی طالب) ابن مردویه اصفهانی، دارالحدیث للطباعه، قم.

۲۲۸- مناقب ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام)، ابن مغازلی شافعی، وزارت ارشاد، قم، ۱۴۱۵ ق.

۲۲۹- مناقب خوارزمی، موفق ابن احمد خوارزمی حنفی، موسسه نشر اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

۲۳۰- منطق الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، کتابخانه مرکزی، تهران، ۱۳۴۱.

۲۳۱- نامه های عین القضاه همدانی، به اهتمام علی نقی منزوی، تهران، چاپ منوچهری، ۱۳۶۲.

۲۳۲- نزهه النواظر، سیدمرتضی، ملقب به علم الهدی.

۲۳۳- نفحات الانس من حضرات القدس، نورالدین عبدالرحمان جامی، انتشارات اطلاعات تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۲۳۴- نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان بن احمد جامی، تصحیح ویلیام چیتیک، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۶.

۲۳۵- نهایه الحکمه، سیدمحمدحسین طباطبائی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۳۶- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نشر مؤسسه امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲۳۷- وسائل الشیعه، محمدبن حسن (شیخ حر عاملی) کتاب فروشی اسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ق.

۲۳۸- ینابیع المودّه، سلیمان حنفی قندوزی، تحقیق: حسینی، طبع اسوه، قم، ۱۴۱۶ ق.

ختم الکلام

و هنا نختم الکلام و نسأل من کافّه طلبه العلوم الشرعیه و الباحثین الکرام أن ینظروا بدقه و تدبّر و انصاف فی هذا الکتاب و بعیدا عن العبودیه للشخصیات والمشاهیر- و هذه الحاله أشدّ الموانع عن قبول الحق- نتبع ما یرضی الله جل جلاله.

عِلماً بأنّ الحق والحقیقه لن یحصلا الا بتمسّکنا بالثقلین، و شهره الاشخاص- ولو بلغ ما بلغ- لیست میزانا للحق والباطل.

و فی هذا الکتاب قیس بین معارف اهل البیت علیهم الصلوه والسلام و ما یسمی بالفلسفه والعرفان و لا شک عند من یخضع قلباً للحُجَج

المعصومین علیهم السلام، أنّ توحید أهل البیت علیهم السلام مغایرٌ و مباینٌ قاطبه مع ما یطرح الفلسفه والعرفان باسم التوحید.

هولاء الذین یترکون المصابیح الدجی و یتشبثون بذیل الذین یرون جمیع الأدیان علی الحق والهُدی و یدافعون بصریح القول عن عباده العجل! و یسمونها توحیداً... و یجعلون الأشقیاء الملاعین کأمثال المتوکل العباسی لعنهالله فی عِداد أولیاءالله، هل یستحقون أن یؤخذ منهم الآراء و نُفَسِّر بأقوالهم و أحلامهم الباطله، شرایع دین السماء؟!

هذا ابن عربی الذی فی خاتمه فتوحاته باب ۳۶۰، یثنی و یمدح عن ابی هریره وضّاع الاحادیث عشرات المرات و فی نفس الباب لایذکر اسماً للامام الباقر والصادق علیهما السلام، هل هذا الشخص هو من أهل المعرفه و الفهم و من ینقده یکون من القَشرِیّین؟!

الی أین نذهب؟! حوزاتنا العلمیه الی این؟! العلماء الذین یدافعون بغایه الجهد عن معتقدات الفلاسفه والصوفیه الی أین؟! و الی متی؟!

لماذا لو أسائوا فی جامعاتنا و حوزاتنا الی الثقلین، یصمت و یکست الکثیرون؟! و لکن لو نقد جماعه آراء ابن عربی والملا الرومی- صاحب المثنوی- و الملاصدرا و ...، تملأ الدنیا ویلاتهم و آهاتهم!!

هولاء یتبهمون المخالفین و الناقدین للافکار العرفانیه و الفلسفیه بأنهم قشریین و جاهلین و سفهاء و هذا مع أن الاساطین من علماء الشیعه کانوا من مخالفی العرفان و الفلسفه کالشیخ المفید، والقطب الراوندی، والعلامه الحلی، والشهید الثانی، والعلامه المجلسی، والمقدس الاردبیلی، والعلامه السید بحرالعلوم، والمیرزا القمی- صاحب القوانین-، والشیخ الاعظم مرتضی الانصاری، والشیخ محمدحسن النجفی صاحب الجواهر والمئات من کبار علماء الشیعه عبرالعصور قد خالفوا الفلسفه والعرفان.

هل نطرح هولاء الاعاظم الذین اوصلوا الاسلام الینا الی زاویه، و یصیر جمع من اتباع الملاصدرا، میزان الحق والباطل فی العقائد والمعارف؟!

کیف تحکمون یا اولی الالباب؟!

و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی صاحب الدعوه النبویه و علی أفیه صاحب الشجاعه الحیدریه و علی ابنته الصدیقه الشهیده و علی أولادهما المعصومین المکرمین الأئمه المیامین و لعنه الله علی اعدائهم المنافقین الخائنین من الآن الی قیام یوم الدین.

آمین رب العالمین

محسن طیّب نیا

شهر رمضان المبارک ۱۴۳۶ ه.ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹